THE

ZAFARNÁMAH

OF

MAULÁNÁ SHARFUDDÍN 'ALÍ

OF YAZD.

EDITED FOR THE ASIATIC SOCIETY OF BENGAL,

BY

MAULAWÍ MUHAMMAD ILAHDÁD.

LATE PROFESSOR, ARABIC DEPARTMENT, CALCUTTA MADRASAH.

VOL. II.

CALCUTTA:

[illegible] MISSION [illegible]

1888.

جلد دوم

ظفرنامه

از تاليفات

مولانا شرف الدين علي يزدي

بتصحيح و تحشيهٔ سالک مسالک صدق و سداد خير خواه عباد

مولوي محمد الهداد

سابق مدرس بهرهٔ عربي مدرسهٔ کلکته

حسب الحکم اهالي حل و عقد اشياتک سوسايتي بنگاله

در

بپتست مشن پريس واقع کلکته

چاپ شد

۱۸۸۸ ع

فهرست جلد دوم ظفرنامه

صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

تمام گشت فهرس جلد دوم از ظفرنامه

*

جلد دوم ظفرنامه

بسم الله الرحمن الرحیم

گفتار در خواستاری نمودن حضرت صاحبقران دختر خضرخواجه خان را و جشن فرمودن جهت ازدواج امیرزاده اسکندر با شاهزاده بیکیسی سلطان

چون حضرت صاحب قران دین پرور در امتثال امر تناکحوا تکثروا رغبتی کامل و میلی صادق داشت هم از برای نفس مبارک خویش و هم ازبرای اولاد و اسباط امجاد درین وقت شمع جهان را که پسر خضر خواجه اوغلان[1] بود بخلعتهای فاخر پادشاهانه و سیورغالات خسروانه مخصوص گردانیده و از سمرقند پیش پدرش فرستاد تا جهت حضرت صاحب قران خواهر را از پدر خواستاري نماید واز برای این مهم غیاث الدین ترخان را با تحف بسیار از نفایس اجناس و کرایم اموال همراه او گردانید و بنفس مبارک در ظاهر سمرقند بمرغزار کان کل که در نزاهت از بهشت برین

(۱) دربعض نسخه بجای اوغلان (خان) دیده شد *

نمودار یست و در طراوت نگارخانه چین از و شرمساری بسعادت نزول فرمود و دران محل فردوس آسا مهد اعلی ملکت آغا از هرات رسید * نظم *

* بلب خاک را عنبر آلود کرد *
* زمین را بچهره زر اندود کرد *
* بسی پیشکشهای لایق کشید *
* دعا گفته شه را ثنا گستردید *
* فلک را لب از حقه پرنوش کرد *
* جهان را ز دُر حلقه در گوش کرد *
* ثنای جهاندار گیتی پناه *
* چنان گفت کافروخت آن بارگاه *

اشارت علیه درباب ترتیب طوی بصدور پیوست و هرکس از ارکان دولت و بندگان حضرت دست رمیان از میان جان بخدمت بکشاد و بیست سراپرده کیهان فسحت پیراموں بسیط هامون درکشیدند و بسی بارگاه گردون رفعت باوج کیوان برافراشتند مرصع بزواهر جواهر وموشح بدرر ولآلی فاخر وافر * بیت *

جهان پر سراپرده و بارگاه * گذشته سر خرگه از اوج ماه
ز بس خرگه و خیمه و سایبان * زمین کرده از آسمان رو نهان

و تمام حوالی و نواحی آنرا به تعبیهای دلاویز و آذینهای

طرب انگیز زیب و آرایش دادند و کران تا کران دران مرغزار فرح افزا بساط نشاط گسترده خوان شادمانی و شیرهٔ کامرانی نهادند * * نظم *

* بهر شیره (۱) زان گونه گونه خورش *
* که جان یافت زان ذوق و تن پرورش *
* ز هرچه آن بود آرزو را هوس *
* بحدی که حدش ندانست کس *

بخار بخور که عبیر مجمرش از مشک اذفر و شمامه عنبر آمیخته بودند نسیم صبا را غالیه سائی آموخته و فروغ بادهٔ یاقوت فام که ساقیان سیم اندام در ساغر زر و جام طرب انجام ریخته بودند بزم عشرت را از نور سرور برافروخته * * بیت *

* زبوی مجمر مشکین مشام دهر معطر *
* ز عکس ساغر رخشان هوای بزم منور *

شاهزادگان کامگار و سلاطین نامدار و بزرگان عالی مقدار از اکابر و اشراف که از اطراف و اکناف بدرگاه اقبال مطاف آمده بودند هرکس بحسب رتبت و منزلت خویش در ساوریها نشسته و چاوشان بهرام هیبت و یساولان ضرغام صولت بر باد پایان کوه پیکر بازین زر گرزها در دست و تغمارها (۲) در شست

---

(۱) در بعض نسخه بجای شیره (سفره) است * (۲) در بعض نسخ بجای تغمارها (تغمهارها) دیده شد *

گرفته نسرين چرخ از سهم تيرجان شكارشان از محاذاتِ آن دشت باز مي گشت و آفتاب از بالاي آن صحرا هراسان و لرزان مي گذشت * * بيت *

هرروز آفتاب بدرگاه عاليش * آيد بخاكبوسي و لرزيده بگذرد

حضرات عاليات و خواتين ابهت سمات كه هريك بلقيس عهد و قيدافه عصر بودند بغتاقهاي مرصع برسر و زردوزهاى ملمع دربر پشت تمكن بمسند كامراني باز داده و دختران ماه روي و پري پيكران مشكين موي درمقام خدمت سرو آسا ايستاده و دست ادب برهم نهاده * * نظم *

نازك بدنان سرو قامت * درشوخي و دلبري قيامت

هريك صنمي مهى نگارى * سروي سمني گلي بهاري

از چشمهٔ فتنه آب خورده * با بابليان شراب خورده

سوچيان جان پرور دلنواز و ساقيان سرتاقدم كرشمه و ناز *

* نظم *

* بركف نهاده سرخ مي كز نشاطِ آن *
* انديشه لاله زارشود ديده گلستان *
* خوشبوى تر ز عنبر و رنگين تر از عقيق *
* روشن تر از ستاره و صافي تر از روان *
* گر بگذرد پري بشب اندر شعاعِ آن *
* از چشم مردمان نتواند شدن نهان *

رامشگران خوش الحان اوتار عشرت آثار شد رغو وتیغان نواخته ونغمه سرایان شیرین زبان از جمله ایشان خواجه عبد القادر ماهرکه از نوادر زمان و یگانه دوران است بآهنگ عود و چنگ زمزمه عاشقانه این ترانه در عالم انداخته * * نظم *

* که از فرّ اقبال صاحب قران *
* جهان دار جم حشمت و کامران *
* همیشه جهان باد در خرمي *
* کز و ملک نوشد مي بی غمي *
* خوش آن شه که چون بزم عشرت نهاد *
* جهان را مي از ساغر عدل داد *
* گل و لاله را تا بود بو و رنگ *
* زمان را شتاب و زمین را درنگ *
* رخش باد رخشنده چون آفتاب *
* بتاج کي و تخت افراسیاب *
* مدام از می لعل فرمان دهي *
* مبیناد کس جام خسرو تهي *

و باین گونه مدت سه ماه بعیش و عشرت اشتغال نمودند و خدر ابهت قباب عفت مآب بیکیسي سلطان را بآیین شرع در عقد ازدواج امیر زاده اسکندر انتظام دادند و بعد ازان خدر معلی خانزاده اجازت انصراف یافته از راه بخارا متوجه تبریز شد *

ذكر احداث باغ دلكشاى و عمارت قصر فرح افزاي

در اول پايز همان سنه (تسع و تسعين و سبعماية) حضرت صاحب قران فرمان داد كه بركنار مرغزار كان كل كه در نزاهت وطراوت از باغ ارم دلكشاى تر و از بستان فردوس فرح افزاى تر افتاده باغى احداث نمايند * نظم *

بامدادى كه صبح زرين تاج * تاج از زر نهاد و تخت از عاج
مرد اخترشناش و طالع بين * طالعي كرد بس خجسته گزين
چيره دستان بشغل رسّامي * در مساحت مهندس و نامي
خرده كاران بكار بنّائي * نقش بندان بصورت آرائي

از مهندسان دانشور و بنّايان صاحب هنر كه از خاور تا باختر از هر مملكت و كشور بمستقر سرير خلافت مصير جمع بودند بساعتي خجسته و طالعي فرخنده بر حسب اشارت عليه دران محل بنياد باغي نهادند مربع هر ضلعي هزار و پانصد گز شرعي و در ميان هريك ازان اركان اربعه دروازه كشاده طاقهاى آن بسقف مقرنس سپهر برا فراشته شد و بانواع زينت از كاشي كارى وغير آن نكاشته گشت و بهر گوشه از چهار ركن آن برجي كبوتر سر بآشيان نسر طاير برا فراخته و آنرا بصنعت كاشي آرائي در غايت تكلف و زيبائي پرداخته و عرصه

باغ را بطریق هندسه بگذارهای مربع و چمنهای مسدس و مثلث بخش کرده فرمان شد که درحواشي گذارهای آن سفیدار نشانند و مسدسها و مثلثهای اطرافش با صناف درختان میوه‌دار و انواع اشجار با ازهار و اثمار بیارایند *

* نظم *

بچمنها چو بخش گشت زمین * یافت هریك بمیوهٔ تعیین
بودهٔ وصف آن چو ساز کنم * در بستان فکر باز کنم
میوهٔ چند ازان کنم تعداد * تا دهد میوه بار شاخ مراد
بهتر آن کاول از به آغازم * آب درجوی آبي اندازم
پر پشمینه پوش خوش منظر * همنش کرده خاك برسر زر
دارد از جامعیتی که دروست * چهرهٔ عاشقان و نکهت دوست
ور ز انواع سیب یاد آرم * نتوانم که جمله بشمارم
بگلابي کنم نَفَس مشکین * تا(۱) کنم سیب سرخ را تحسین
عبدي و اشکوانه و قمزك * همه را شرح چون دهم یک یك
وصف زرد آلو ار کنم بنیاد * سازم اول دل از عروسك شاد
خوش کنم دل بیاد معموري * که خرابم ز محنتِ دوري
دم نیارم زدن ز شفتالو * کین سخن را بود دگر پهلو
خاصه آنرا که دانه شیرین است * تخم احسان و بیخ تحسین است
هست ازان میوهٔ بدیع نشان * نازك و دلپذیر و خرد و کلان

---

(۱) در بعض نسخ بجاي تا (یا) دیده شد *

چون درآیم بوصف آلوچه * فکرتم گم شود دران کوچه
سرخ آلو مپرس و الوانش * تا نیابی بکشت بستانش
کرده بی‌دانه توت طبع نواز * مرغ دلها اسیر دام نیاز
وصف انگور اگر بنظم آرم * مست گردد خرد ز گفتارم
شکّر انگور از شکّر خوشتر * کام امید ازو پر از شکّر
صاحبی صاحبان دانش را * صاحبی دلپذیر و روح افزا
و زحسینی سخن چه گویم راست * دل عشاق ازو ببرگ و نواست
روزیم باد لعل یك دانه * خوش و شیرین چو لعل جانانه
خود که داند شمار انواعش * قیمت و قدر تاک نقّاعش
بوسه ده دست آنکه تاک نشاند * بیخ کرم از کرم بخاک نشاند
کین چنین میوهٔ بود بارش * عقل حیران ازو و آثارش
ور بوصف انار پردازم * حقهٔ طبع پرگهر سازم
چون دهم شرح ناشپاتی را * منعقد شربتی نباتی را
آلو انگور و فندق و امرود * چون کنم تار هر صفت را پود
یادم آید چو گویم از بادام * چشم آن سرو قد سیم اندام
دهنم همچو پسته ماند باز * بس کنم تا نهان بماند راز

و چون بنهایت خوبی و دلکشائی تمام شد بزبان اقبال بی انتقالش باغ دل کشا نام شد تا اسم مطابق مسمی باشد و درمیان آن قصری اساس انداختند مشتمل برسه طاق رفیع و قبه منیع و برفعت منزلت و علوشان و زیب و دل فریبی

حشمت ثابت بنیان افراخته و پرداخته گشت * * بیت *
بنائی ممکّن بعز و بقا * بدیع و نشاط آور و دلکشا
ز تصویر دولت فزوده جمال * مبارک باقبال و فرخنده فال
بر اطراف ایوان پرداخته * ستونهای مرمر برافراخته
ظفر پرده دارش غبوق و صبوح * در آینده هردم ز در صد فتوح
و همت پادشاهانه از برای تطییب خاطر مخدره تتق جلالت که مراعات آن از سنن سنیه و طرایق پسندیده است آنرا باسم تکل خانم دختر خضر خواجه آغلن که نوینان را بخواستاری او فرستاده بود نامزد فرمود وبعد از تاسیس عمارت باغ دلکشا رایت فتح آیت نصرت انتماء بصوب تاشکنت نهضت فرمود و موکب همایون از آب سیحون عبور نموده در آهنگران بقرب قریه جینقاس مضرب خیام نزول فرخنده گشت و درانجا قشلاق اتفاق افتاد و دران موضع خانهای زمستانی ساختند و از نی قوریاها (۱) گرفتند و حضرت صاحبقران بقریه یسی بزیارت شیخ احمد یسوی (۲) توجه فرمود که از فرزندان امام زاده محمد حنفیه است - علیه وعلی آبائه السلام - و بتعمیر آن مزار متبرک اشارت عالی ارزانی داشت و عمارتی معتبر اساس انداختند مشتمل بر طاق وسیع رفیع

---

(۱) در یک کتاب بجای قوریا ها (بوریا ها) است * (۲) در دو نسخه بجای یسوی (یسوري) است *

باد و منار و گنبد مربع سی گز در سی گز و گنبد دیگر دوازده گز در دوازده گز با چهار صفه برای مرقد منور در قبله گنبد بزرگ متصل بآن ودر دو جانب گنبد دو چهار صفه دیگر هریکی سیزده گز و نیم در شانزده گز و نیم جهت جماعت خانه و دیگر حجرات و توابع و لواحق و فرمان شد تا دیوار و قبهٔ آنرا از کاشی کاری تزیین دهند و قبر از سنگ سفید بتکلف تراشیده نقشهای بدیع بران نگارند و اتمام آنرا بعهده اهتمام مولانا عبد الله(۱) صدر فرمود و برحسب فرموده بعرض در سال باتمام پیوست وچون میامن اقامت رسم زیارت قرین روزگار سعادت آثار گشت همت پادشاهانه صلات و صدقات بسیار بمجاوران مزار و سایر ارباب استحقاق و افتقار تصدق فرمود و ازانجا بازگشته باردوی همایون معاودت فرمود و بشارت رسید که مهد اعلی تکل خانم میرسد جمله آغایان و امراء برحسب فرموده بعزم استقبال سوار شدند و پانزده روز راه پیش رفتند و رسم نثار اقامت کرده اسپان کشیدند و از تقدیم وظایف اعزاز و تکریم هیچ دقیقه نامرعي نگذاشتند و تمام راه در هریورت طویهای بتکلف مرتب داشتند در روز پنجشنبه غره ربیع الاول سنه (ثمان مایة) نوشابه عهد را بآیینی هرچه تمامتر ببارگاه عالم پناه اسکندر

---

(۱) در سه نسخه بجای عبد الله (عبید الله) دیده شد *

دوران رسانیدند فرمان قضا جریان بترتیب جشن و تهیه طوی بزرگ نفاذ یافت قضات اسلام و علماء انام را احضار فرموده آن گوهر صدف سلطنت و خانی در عقد ازدواج حضرت صاحبقرانی بآیین شرع مطهر انتظام پذیرفت آغایان و شاهزادگان و امراء و نوییذان دست بهجت و استبشار با قامت رسم نثار برکشادند وهوا جواهربار و زمین از زر و گوهر گران بار گشت مدتی همگنان را اوقات و ساعات روز و شب مستغرق استیفای تمتع از عشرت و طرب بود و زبانِ دولت درمقام تهنیت زمزمه این ترانه می سرود * *نظم*

* جهان جوان شد ازان اجتماع بار دگر *

* عروس دولتِ فرخ لقا کشید ببر *

* طرب عروس و دلِ خلق و عالمی داماد *

* سرود تهنیت و پرده ساز فتح و ظفر *

عواطف خسروانه امراء و خواتین که با مهد ابهت مآب آمده بودند همه را بخلعتهای فاخر و انعامات وافر مخصوص گردانیده نوازشها نمود و تربیتها فرمود و ایلچیان تنغور خان که از طرف ختای با تحف و هدایای فراوان رسیده بودند بوسیله امراء بعز بساطبوس مستسعد گشته و پیشکشها کشیده و مضمون رسالت عرضه داشته و مراحم پادشاهانه شامل حال ایشان گشته اجازت انصراف یافتند وچون آفتاب بحوت

انتقال کرد رای خورشید اشراق امیرزاده محمد سلطان را بضبط سرحد مغولستان نامزد فرمود و فرمان داد که آشیره[1] را قلعه بخیزانند و در تکثیر عمارت و بسیاری زراعت اهتمام تمام نماید و بیردي بیگ ساربوغا و امیرحاجي سیف الدین و خداداد حسیني و امیرشمس الدین عباس و دیگر امراء را با چهل هزار سوار ملازم او ساخت و ایشان بامتثال امر مبادرت نموده روان شدند و از عقبه قولان گذشته آشیره[2] و آن نواحي را معسکر ظفرمآب ساختند و بترتیب مقدمات عمارت و زراعت مشغول گشتند و چون شهسوار گردون سریر مهر منیر آهنگ مستقر شرف خویش کرد حضرت صاحبقران جهانگیر از قشلاق نهضت نموده روی توجه بصوب سمرقند آورد و رایت نصرت شعار محفوف بعون و تایید پروردگار از آب خجند عبور نموده سایه وصول بر سمرقند انداخت و آن خطه خلد آیین را از نزول موکب ظفر قرین غیرت سپهر برین ساخت و بعد از چند روز ازانجا نهضت فرموده عنان عزیمت بصوب کش معطوف داشت و دران راه کوهیست که ازو تا بسمرقند قریب هفت فرسنغ باشد و در دهنه آن رودخانه جاریست چون پرتو وصول پادشاه دریا موهبت

---

(۱) چنین است در نسخ کثیره و دربعض نسخه بجایش (آشپره) است * (۲) دربعض نسخه بجای آشیره (آشپره) است *

سپهر شکوه بران کوه افتاد رای ممالک آرای که از غایت اهتمام بر رونق و انتظام عالم هرجا که قابل عمارت بود ضایع روا نمي داشت فرمان داد که دران موضع باغي را اساس اندازند که آن جوی خوشگوار دران بستان بهشت آثار مذکر کریمه تجری من تحتها الانهار گردد و در سر کوه پاره که درمیان آن بود قصری بپردازند و چون امر واجب الاتباع بامتثال انجامید و آن عمارت برحسب فرموده استکمال یافت بتخت قراچه موسوم گشت و رایت نصرت شعار بعد از دو روز از انجا نهضت فرموده دامن دامن کوه براه رباط یام روان شد و در اثنای راه امیرزاده شاهرخ از قشلاق استراباد براه ماخان توجه نموده بسعادت تقبیل انامل کریمه استسعاد یافت حضرت صاحبقران گزیده فرزند ارجمند را *

* بیت *

بجبر در گرفت و نوازش نمود * ز دیدار فرزند شادي فزود

و شاهزاده باقامت رسم نثار قیام نموده پیشکش کشید و حضرت صاحب قران از کش گذشته در ایلچي بالغ نزول فرمود و قبه بارگاه بقمهٔ ماه برافراخت و چند روز دران موضع نزه و علف زارهای فرح بخش و یورت قدیم خویش بدولت و اقبال از اندازه بیش بگذرانید حفظ رباني در همه حال حارس و نگهبان و میامن تایید آسماني قرین روزگار سعادت نشان

والحمد لله المنعم المنان *

گفتار در ذکر اسباب توجه حضرت صاحبقران بصوب هندوستان

صاحب قران گیتي ستان قندز وبقلان وکابل وغزنين وقندهار با توابع ولواحق تاحد ود هند بشاهزاده رفيع مقدار پير محمد جهانگير ارزاني داشته بود چنانچه سبق ذکر يافته وچون آن مملکت بتحت ضبط شاهزاده مشار اليه درآمد وبانواع عدل واحسان بيا راست برحسب فرمان اعلی عساکر اطراف وجوانب پيش او جمع شده متوجه فتح ديگر بلاد گشت وبا لشکري گران ووافر ونويينان وامراء متکاثر مثل امير سيفل قندهاري وامير قطب الدين عم زاده امير سليمان شاه وشاهان بدخشان شاه لشکر شاه وشاه بهاء الدين وبهلول محمد درويش برلاس وقماري ايناق وتمور خواجه آقبوغا وسيفل نکودري وحسن جاندار ومحمود براتخواجه وديگر امراء روان شده اوغانيان کوه سليمان را بتاختند واز آب سند گذشته شهر اوجه را بجنگ بگرفتند وازانجا روان شده بمولتـــان رسيدند وشهر مولتان را محاصره کردند وحاکم آنجا سارنگ براد ربزرگ ملو بود وبعد از وفات سلطان فيروز شاه ازامراء او ابن د وبراد ر استيلاء تمام يافتنـــد وسلطان محمود نبيـــره

فیروز شاه را بپادشاهي برداشته حکومت هندوستان بدست فرو گرفتند و ملو با سلطان محمود در دهلي بود و سارنگ باینجا لشکر منصور هر روز دو نوبت جنگ مي انداختند بتخصیص تمور خواجه اقبوغا که بیشتر دران معامله ساعي او بود و چون این خبر بحضرت صاحبقران رسید و دران حال آنحضرت جهت قلع و قمع گمراهان و بت پرستان عزیمت جانب خطا تصمیم فرموده بود و عساکر گردون مآثر بر حسب فرمان بدرگاه عالم پناه جمع آمده و پیش ازان هم بمسامع علیه رسانیده بودند که در ممالك هندوستان با آنکه اعلام دین محمدی - علیه الصلوة والسلام - در بعضی مواضع مثل دهلي وغیر آن برافراشته است و نقش کلمه توحید بر دراهم ودنانیر نگاشته بسی از اطراف واکناف آن ممالک و مسالک بخبث وجود کفار لعین وشین غوایت و ضلالت بت پرستان بیدین ملوث و آلوده است و ملوک آن جوانب تا غایت ازان گمراهان باندك چیزی قانع شده اند وایشان را بر کفر وطغیان وضلالت وعدوان مسلم داشتند ودران ولا چون پیش نهاد همت عالی آن حضرت احراز فضیلت غزو وجهاد وسپاه ستاره کثرت گردون صولت را بآن نیت مرتب داشته داعیه یورش هندوستان از خاطر مبارک سر بر زد وسنت سنیه استشارت را رعایت نموده *

* نظم *

* دران شغل بازیرکان رای زد *
* که دولت مرا بوسه بر پای زد *
* چو ایران و توران مرا شد تمام *
* بهندوستان داد خواهم بکام *
* بجوشم بجوشد جهان از شکوه *
* بجنبم بجنبد همه دشت و کوه *
* بهندوستان در زنم آتشی *
* نمانم دران بوم گردن کشی *
* نمایم بگیتی یکی دست برد *
* که گردد ز پولاد من کوه خرد *
* چه گویند هریک درین داستان *
* که دولت نه پیچد سراز راستان *
* چو فرمود شاهِ جهان رای خویش *
* سخنهای فرخنده آورده پیش *
* گرانمایگانِ سپاهِ گزین *
* نهادند از اخلاص رو بر زمین *
* که فرض است فرمانِ صاحب قران *
* براهلِ جهان خاصه بربندگان *
* کجا او نهد پای ما سر نهیم *
* ز فرمانِ او بر سر افسر نهیم *

* گر آب و گر آتش کند جای ما *
* نگردد ز فرمانِ او رای ما *
* شه آسوده نر شد ز گفتارِ شان *
* نوازش گری کرد بسیار شان *

گفتار در یورش همایون حضرت صاحب قران جهان کشا بجانب هندوستان به نیت غزا

فحوای بشارت مودای کلام معجز نظام ربانی و مضمون میمون تنزیل واجب التبجیل آسمانی - حیث قال جل من کبیر متعال - ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله صفا کانهم بنیان مرصوص دلیلیست یقین نمای ریبت زدای بر علو رتبت مبارزان میدان جهاد و رفعت قدر و منزلت نبرد آزمایان معرکه غزو با اهل شرک و عناد و مویدات این معنی از نصوص کتاب و احادیث صحیح الانتساب زیاده از انست که در امثال این مجال متعرض ایراد آن توان شد لا جرم همت متعالی آنحضرت صاحب قران موید دین دار پیوسته در بند غزو کفار و محاربه و قتال زمره اهل ضلال و استکبار بود و در تاریخ رجب سنه (ثمان مایة) که از روی حساب سال فتح قریب است موافق پارس ئیل که شمارش مطابق عدد اصحاب بدر افتاده به نیت غزاء متوجه صوب هندوستان شد

هرآينه مصدوقه نصر من الله وفتح قريب بظهور پيوست و ميامن امتنان لقد نصركم الله ببدر قرين روزگار همايون گشت و با سپاهي چون قطرات امطار در نيسان و آذار بسيار و مانند اوراق و ازهار اشجار در فصل بهار بيرون از حيز حصر و شمار روي مكنت و اقتدار بآن ديار آورد و اميرزاده عمر پسر اميرزاده ميرانشاه را جهت ضبط سمرقند بازداشت *

* نظم *

چو آهنگ هندوستان كرد شاه * بتلقيـــن الهـــام و عون اله
بجوشيد گفتـــي زمين و زمان * بجنبيد گيتي كران تا كران
روان شد سپاهي كه هنگام عرض * شمارش ندانست كس جز بفرض
شه شرق در قلب چون نره شير * چو كوه روان خنگ (١) جنگي بزير
ز خاريدن كوس خارا شكاف * پراگند سيمرغ در كوه قاف
خروش روا رو بكيوان رسيـــد * ز گرد سپه شد جهان ناپديد
ملوك ممالك زيكساله راه * ز آحاد آن جيش نصرت پناه
بد از هر ديار و هر كشوري * سپاهي گران با گزين سروري
ولي اصل آن لشكر كينـــه كش * ز توران زمين بد بتخصيص كش
كه اقبال سلطان صاحبقـــران * چو رخشنده خور بود و كش آسمان

و چون رايت نصرت شعار در ضمان حفظ آفريدگار سايه وصول بر ترمذ انداخت *

* نظم *

---

(١) در بعض نسخه بجاي جنگي (ختلي) ديده شد *

پلی برسر آبِ جیحون روان * زکشتي به بستند فرمان بران
بران پل زجیحون گذرکرد شاه * بتایید حق با تمامي سپاه
جهاندار وآن جیش نصرت قرین * گزیدند منزل بخُلمِ گزین
و از خلم نهضت نموده براه غزنیک و سمنکان روان شدند و از
بقلان و عقبها گذشته اندراب مخیم نزول همایون گشت *

گفتار درتوجه صاحب قران گیتي ستان بغزّو کفارکتور و سیاه پوشان

چون رایت نصرت شعار سایهٔ شوکت و اقتدار باندراب
انداخت اهالي آن ولایت روی تظلم و استغاثت بدرگاه
عالم پناه آورده از جور و عدوان کفارکتور و سیاه پوشان داد
خواستند که ما جماعتي مسلمانانیم و کافران هرسال مبالغي
مال از ما مي ستانند و باج و خراج مي طلبند و اگردراداي
آن تعلل و تهاون مي نماییم مردان مارا بقتل آورده زنان
و فرزندان اسیرمي برند و چون این سخن بمسامع علیه رسید
حمیت پادشاهانه درحرکت آمد و آنحضرت را خود همیشه
بتخصیص درین سفر وجههٔ همت عالي نهمت نصرت دین
و تقویت اسلام و غزو کفار و کسر اصنام بود بی توقف روی
توجه بدفع آن کافران ستمگار نهاد و از لشکر فیروزي اثر از هر
ده نفر سه نفر گزین کرده بسعادت و اقبال سوار شد و امیرزاده

شاهرخ را با باقي لشکر و اغرق در ییلاق غونان و یکتور بگذاشت و هرروز دوکوچ کرده به تعجیل میرفت و چون موضع پریان از وصول و نزول موکب همایون مشرف گشت امیرزاده رستم و برهان اغلن و جماعتي از امراء را باده هزار مرد از طرف دست چپ بجانب سیاه پوشان روان کرد وبنفس مبارک ازانجا سوار گشته بهمان صوب که متوجه بود براند و چون بخاوك رسید دران محل قلعه خراب بود بعمارت آن فرمان داد و اکثر امراء و تمام لشکریان اسپانرا دران موضع بازداشتند و پیاده ببالای کوه کتور برآمدند وبا وجود آنکه آفتاب در برج جوزا بود وهوا گرم برف بغایتي بود که اسپان را دست و پای دران فرو مي رفت و از رفتن عاجز مي ماندند درشب که یخ مي بست بربالای آن مي راندند و در روز که یخ وا مي شد اسپان را بربالای زیلوها و نمدها داشته توقف مي نمودند و باز در آخر روز روان مي شدند وبدین طریقه میرفتند تا ببالای کوهي دیگر بغایت بلنــد برآمدند و چند اسپ که بعضي امراء همراه آورده بودند همه را بازگردانیدند و چون کفارد راندرون درها مقام داشتند و ازبالای آن کوهها راه فرود آمدن نبود و تمام برف داشت مجموع امراء و لشکریان ازجرنغار و برنغــارازان بالای کوه بعضي بطنــاب فرود آمدند و بعضي برروی برف

خسپیده خود را به نشیب روان مي کردند تا بعد از زماني بزمین میرسیدند و جهت حضرت صاحب قران چیزے از چوب ترتیب کرده و حلقها بران زده طنابهای دراز هر طنابي صد و پنجاه گز بآن حلقها بستند و صاحب قران موید غازي از صدق نیت بران چیز نشسته چند کس از بالای کوه او را بمقدار ریسمان فرو مي گذاشتند و یک دو کس به بیل و کلند در برف جای پای نهادن و محل قرار و ایستادن راست میکردند تا آن جماعت فرود مي آمدند و باز چیز را فرو مي گذاشتند و دیگربار محل قرار ترتیب میکردند تا باین طریقه در نوبت پنجمین بپایان کوه رسیدند حضرت صاحب قران غازي که در سرافرازي پای قدر بر قارک کیوان مي نهاد عصا بدست اخلاص گرفته مقدار یك فرسخ راه پیاده سیر فرمود و بقصد جهاد کمر اجتهاد از حسن اعتقاد بسته ارتکاب امثال این شداید و مشقات نموده لا جرم بحکم من کان لله کان الله له در جمیع مدت حیات روی همت عالي بهر کار خطیر مشکل که آورد بآسان تر وجهي میسر شد و رایت فتح آیتش از مشرق تا مغرب هرجا که رسید مظفر و منصور آمد *

* بیت *

* هرکرا کوشش از برای خداست *
* همه کارش زایزد آید راست *

و چند سر اسپ خاصه را طنابها بگردن و دیگر اعضاء استوار بسته از بالای کوه فرو گذاشتند و بعضی را نگاه داشتن نتوانستند از کوه درافتاده تلف شد و دو سر اسپ بسلامت به نشیب رسید و حضرت صاحبقران بسعادت سوار شد و امراء و لشکریان پیاده در رکاب نصرت انتساب روان شدند و کفار آن دیار مردم عادي قوي هیکل بودند (۱) و بیشتر از خرد و بزرگ برهنه باشند و کلان تران ایشانرا عدا و عدا شو مي گفتند و ایشان را علی حده زبانیست غیر پارسي و ترکي و هندي و اکثر ایشان غیر همان زبانِ خود ندانند مگر از موضعي که نزدیک ایشانست کسی آنجا افتاده باشد و بزبان ایشان وقوف یافته که ترجمان شود والا هیچ کس بزبان ایشان وقوف نیابد و قلعهٔ داشتند که در دامن آن آبي بغایت بزرگ مي گذشت و ازان سوی آب کوهي عالي بود سر بفلک کشیده و عقاب بلند پرواز از رسیدن بفراز آن طمع بریده و آن ملاعین پیش از وصول سپاه ظفر پناه بیلک شبا روز آگاه شده بودند و مقام خود را باز گذاشته و ازان آب گذشته رختها را ببالای آن کوه عالي کشیده بودند و بتصور آنکه کسی آنجا نتواند رسید دران محل متحصن شده بودند و چون لشکر اسلام باقدام سعي جمیل بقلعهٔ آن گمراهان رسیدند کس آنجا نبود اندک

(۱) در اکثر نسخ بجاي بودند (اند) مکتوب است ٭

گوسفندي كه داشتند گرفته خانهای آن خاکساران را آتش
زدند و چون باد از آب بگذشتند و اشارت علیه بنفاذ پیوست
که عساکر گردون مآثر از اطراف و جوانب بآن کوه بر آیند
مجاهدان دلاور چالاک زمزمه تکبیر و تهلیل بمسامع مسبحان
صوامع افلاک رسانیدند و بقصد آن سنگ دلان فهی
کالحجارة او اشد قسوة روی جلادت بکوه نهادند شیخ
ارسلان با تومان کیپک خان در قنبل جرنغار پیش از همه
اعدای دین را رانده بقله بر آمد که بر ایشان مشرف بود
و علی سلطان تواجي از طرف دیگر کافران را رانده جای
ایشان فرو گرفت و شاه ملک در موقف قتال و جدال با آن
زمره ضلال سعي و کوشش بحد کمال رسانیده و از غازیان
سعادت مند چهارده کس از بالای کوه در افتاده بمرتبه بلند
شهادت فایز گشتند و مبشر جنگهای مردانه کرد و منکلي خواجه
با جمعي از بهادران قوشونِ خود پیش رفته ببالای کوه بر
آمد و سونجک بهادر نیز با مردمِ خود داد مردی و مردانگي
داد و شیخ علي سالبرد لاور پیش از قومِ خود ببالای کوه بر
آمد و دشمنان را رانده جای ایشان بستد و موسی رک مال
و حسین ملک قوجین و امیر حسین قورجي دست بردهای
بهادرانه نمودند و باقي امراء هزاره و قوشون با تمامي لشکر
منصور از اطراف حمله آوردند و نصرت اسلام را بجان کوشیده

آثار شجاعت و دلاوری بظهور رسانیدند و بسیاری از کفار فجار را بتیغ آبدار[1] بگذرانیدند و بعد از سه شبانه روز که پیوسته جنگ بود آن روز برگشتگان بتنگ آمدند و بعجز و زاری امان خواستند حضرت صاحبقران آق سلطان کشی را پیش آن گمراهان فرستاد که اگر بقدم انقیاد و اذعان بیایید و زبان و دل را بکلمهٔ توحید و نور ایمان بیارایید خون و مال شما ببخشم و این ولایت را بشما ارزانی دارم آن بدبختان را کار بجان رسیده بود چون آن بوساطت ترجمانی که داشتند بشنیدند روز چهارم همراه آق سلطان بدرگاه اسلام پناه شتافتند و اظهار مسلمانی کرده زبان مسکنت وتضرع برکشادند که ما بنده ایم و هرچه فرمان آنحضرت باشد متابعت کنیم عاطفت پادشاهانه ایشان را خلعت پوشانیده و استمالت داده بازگردانید و چون شب درآمد آن روز برگشتگان تاریک دل برامیرشاه ملک شبیخون آوردند و بعضی ازیشان خسته رجسته جان بیرون بردند و قریب صد و پنجاه کس اسیر گشته کشته شدند و از ممر آب تیغ بآتش دوزخ پیوستند وتمام لشکر اسلام بآن کوه برآمدند و برحسب فرموده اقتلوا شیوخ المشرکین و استحیوا شرخهم - علی قایلها افضل التحیة والسلام - ازانچه مانده بودند مردان را بتیغ غزا بگذرانیدند

---

(۱) دربعض نسخه بجاي آبدار (جهاد) است ٭

و فرزندان و زنان را اسیر کردند و برقلهٔ آن کوه و سرِ فول[۱] از سرهای بی دینان که هرگز سر بسجدهٔ حق درنیاورده بودند منارها برافراشتند و حکایت آن غزو نامدار را که در ماه مبارك رمضان سنه (ثمانمایة) وقوع یافتـــه بود با تاریخ همانجا بر سنگ نگاشتند تا بتمادي روزگار خلایق بدیدهٔ اعتبار مطالعه نمایند و شمه از کمال شوکت و اقتـــدار صاحب قران موید کامکار دریابند چه اهالي آن دیار براندند که در هیچ عصر از اعصار هیچ پادشاه رفیع مقدار حتی اسکندر ذو القرنین برانجا دست نیافته * * بیت *

* آنچه این صاحب قران را شد میسر در جهان *

* هیچ شاهِ کامران حتی سکندر آن نیافت *

گفتار در فرستادن حضرت صاحبقران دین‌پرور محمد آزاد را بتفحص‌حال امیرزادهٔ رستم و برهان اغلن و مراجعت نمودن از کتور

چون از امیر زادهٔ رستم و برهان آغلن که بطرف سیاه پوشان رفته بودند خبری نمي آمد رای عالم آرای یکی از کتوریان را غجرجي ساخته از خانه بچگان محمد آزاد

(۱) در بعض نسخ بجاي فول (پل) دیده شد *

و دولتشاه و شیخ علی و ایدکو چقرا و یغور و شیخ محمد و علی را با چهار صد کس ترک و سیصد تاجیك مقدم بر همه محمد آزاد بتفحص احوال ایشان فرستاد محمد آزاد با آن جماعت بر حسب فرمان روان شدند و براههای تنگ و دشوار بمشقت بسیار بکوههای بلند بر آمدند که نظم بر کمال کمال *

* بیت *

* مانند پنبه دانه که در پنبه تعبیه است *
* اجرام کوهها است نهان درمیان برف *

بی مبالغه وصف الحال آن بود آن دلاوران صاحب توفیق سپرها بر دوش استوار کرده و به پشت باز خسپیده خود را بر روی برف به نشیب رها کردند و بعد از زمانی بزمین رسیدند و چون ازانجا روان شده بقلعه سیاه پوشان آمدند هرچند گرد آن گردیدند کسی را ندیدند و آواز کس نشنیدند اما پی پای غلبه یافتند که بطرف دره رفته بودند و آن در واقع پی پای سیاه پوشان بود که از توجه لشکر منصور آگاه شده بودند و از قلعه بیرون آمده پیش ایشان باز رفته بودند و در دره تنگ کمین کرده و چون برهان اغلن و امیرزاده رستم و از امراء قوشون اسمعیل و الله داد و سونج تمور و یحیی و آدینه و شیخ حسین سوچی و صاین تمور و شمس و قرتقه و ارد و شاه و دولتشاه جداچی و هری ملك تواجی با سپاهی

که همراه داشتند بدان دره تنگ رسیده بعضی گذشته بودند
و بعضی غافل فرود آمده و اسپان را رها کرده سیاه پوشان
تاریک دل ازکمین بیرون جسته بودند و مغافصه (۱) برسرایشان
ریخته و برهان آغلن ازبددلي و سست رائي جنگ ناکرده
جبه انداخته بود و گریخته و ازین سبب شکست برلشکرافتاد

* بیت *

* چو سردار درجنگ بنمود پشت *
* نه خود را که نام آوران را بکشت *

و چون کفار مشاهده کرده بودند که سپاه اسلام رو بگریز
نهاده دلیرگشته ازعقب ایشان درآمده بودند و بزخم تبرزین
و میتین بسیار مسلمانان را شهید کرده ازانجمله از امراء
قوشون شیخ حسین سوچي و دولت شاه جیاچي و آدینه بعد
ازکوشش فراوان وجنگهای مردانه بدرجه شهادت استسعاد
یافته بودند انا لله وانا الیه راجعون القصه محمد آزاد
آن پی گرفته ازعقب سیاه پوشان روان شد چون بآن دره
رسید که جنگ واقع شده بود با سیاه پوشان تیره رای دوچار
خورد و با ایشان محاربه عظیم کرده داد مردي و مردانگي
داد و بسیاری ازان کفار خاکسار را بشمشیر آبدار و خدنگ

---

(۱) چنین است در اکثرنسخ و دربعضی نسخه بجای مغافصه
(مفاوضه) و دربعضی بجایش (معارضه) است *

سند ان گذار بجهنم - و بیس القرار - فرستاد و ایشان را مقهور و منکوب گردانیده جبه و اسلحه و اسپان لشکر اسلام که گرفته بودند باز ستد و مظفر و منصور به برهان آغلن و سپاه گریخته پیوست و از لشکریان هرکس جبه و سلاح و اسپ خود شناخته بستد و محمد آزاد برهان آغلن را گفت امشب درین موضع توقف مي باید نمود او از بددلي نه ایستاد و بعقبه برآمد و بآن واسطه لشکریان نیز از عقب او برآمدند و هرآینه چون سردار بددل و بی جگر باشد برلشکر شکست آید ولهذا در حکمت سیاستی(۱) بیان کرده اند و شیخ سعدي رحمة الله علیه محصل آن بنظم آورده که * * بیت *

* به پیکار دشمن دلیران فرست *
* هزبران بناورد شیران فرست *
* سپه را مکن پیش رو جز کسی *
* که در جنگها بوده باشد بسی *
* نتابد سگ صید رو از پلنگ *
* زروبه جهد شیر نادیده جنگ *
* مخنث به از مرد شمشیرزن *
* که روز وغا سر بتابد چو زن *
* یکی را که دیدي تو در جنگ پشت *

---

(۱) در سه نسخهٔ بجای سیاستی (سپاهي) است *

* بکش گر عدو در مصافش نگشت *

و حقیقت آنکه کم ناموسي که برهان آغلن دران قضیه کرد
از زمان چنگیزخان باز ازقوم قیات کس نکرده و درجنگ
اوزبك نیز مثل این حرکتی ازو صدور یافته بود و حضرت
صاحب قران از مکارم اخلاق پادشاهانه او را عفو فرموده بود
و برقرار حرمت او میداشت و درین ولا اورا ازبرای آن
فرستاد تا باشد که جبر آن نموده اورا آب روی حاصل شود و او
خاک چنین عار برفرق روزگارخویش کرد * * نظم *

سپهبد نزیبد بجز صفدری * که تنها نیند یشد از لشکري
چو بد دل بود پیشوای سپاه * شود کارِ لشکر سراسر تباه
سپهدار بد زَهره هرگز مباد * که ناموس لشکر رود زو بباد

و حضرت صاحب قران دین پرور بعد ازفتح کتور و قهر و قتل
کفار دیوسیر بداختر جلال اسلام و علي سیستاني را با جمعی
بفرستاد تا محل بیرون رفتن ازان دره تفتیش نمایند و راه
آماده سازند و لشکریان را فرمان داد تا زرع بي دینان
ستم پیشه را که دران موسم هنوز سبز بود ازبیخ برکندند
و چون جلال اسلام وعلي برحسب فرموده جای برآمدن
پیدا کردند و دربعضی محل برف را سوراخ کرده راه راست
ساختند حضرت صاحب قران درضمان عون پرورد گار مظفر
و کامکار روان شد و ازعقبها و کوهها گذشته بخاوک نزول

فرمود و جمعي را بمحافظت آن قلعه که بعمارت آن فرمان داده بود باز داشت و دران محل باسپاه رسیده تمام امراء و لشکریان که از مدت هزده روز باز پیاده بغزو کفار قیام نموده بودند سوار شدند و ازانجا نهضت نموده در ظل رایت نصرت شعار بفتح و فیروزي باغرق همایون پیوستند و چون برهان اغلن و محمد آزاد و لشکری که با ایشان بود بمعسکر ظفر پناه رسیدند حضرت صاحب قران برهان آغلن را که جنگ نا کرده از پیش کافران گریخته بود بمجلس همایون راه نداد و در معرض خطاب و عتاب آورده با امراء برسبیل تعییر و سرزنش او فرمود که نفس قران مجید بآن ناطق است که اگر از مسلمانان بیست کس در کارزار مصابرت نمایند بر دویست کس از کفار غالب آیند و او با ده هزار مرد از پیش اندک نفری از کفار گریخته است و مسلمانان را در مهلکه انداخته و باین جریمه او را گناه کار ساخته از نظر بینداخت * مصرع *

* کز چشم عنایتش بیندازکه مرد *

و محمد آزاد را که پیاده با چهارصد کس در جنگ همان گروه پای ثبات فشرده بود و بسیاري از بی دینان را بتیغ جهاد گذرانیده و ایشان را مغلوب گردانیده و هرچه از سپاه اسلام برده بودند باز ستده بود به تربیت و عاطفت خسروانه

سرافراز گردانید و بانعامات بی دریغ نواخته قوشون ارزاني داشت وجماعتی که با او آثار جلادت و مردانگي بظهور رسانیده بودند همه را بعطایای پادشاهانه نوازش فرمود *

گفتار در بازگردانیدن صاحب قران ملکی ملکات امیرزاده شاهرخ را بهرات

آن حضرت هم دران محل قرة العین سلطنت و پادشاهي امیرزاده شاهرخ را اجازت داد که بخراسان معاودت نماید ودرهنگام وداع اورا بزبان عطوفت و مهرباني بسی نصیحت فرمود *

* نظم *

* که ای نور چشم پدر هوش دار *
* سخنهاي پیرانه ام گوش دار *
* بهر صورتی کافتد از خیر و شر *
* مشو غافل از ایزدِ دادگر *
* بهر حالی از شادماني و غم *
* مزن جز بفرمودهٔ شرع دم *
* بفتح اربري کار دولت زبیش *
* زتایید حق دان نه ازسعي خویش *
* مکن خو بآسایش و ناز و نوش *
* مراد از خدادان ولیکن بکوش *

و چون حضرت صاحب قران گوشِ سعادت آن چشم و چراغ

دودمان سلطنت را بجواهر مواعظ و نصایح بیاراست او را کنار گرفته وداع کرد و بحفظ و عنایت بی غایت الهی سپرده روانه ساخت و رایت نصرت شعار ازانجا نهضت نموده بسعادت و اقبـــال متوجه صوب کابل شد و از راه تل بکوه هند وکش برآمد و از بینج شیرکه به بنجهیر مشهوراست عبور کرده بجلگاء باران که ازانجا تا بکابل قریب پنج فرسخ است بمرغزاری نزول فرمود و چون طایر همت بلند پرواز آن حضرت عالي منقبت پیوسته به پروبال عدل و احسان در هوای تعمیر بلاد و ترفیه عباد طیران مي نمود درین ولا از رود خانهٔ که درانجا جاریست بحفر نهری فرمان داد و بر تمام امیران و لشکریان قسمت نمود و جوئي بزرگ بطول پنج فرسخ باندك زمانی از آب غربان جاری ساخت و آنرا جوي ماهي گیر گویند و چند دیه معتبربآن آب معمور شد و آن وادي غیر ذي زرع ـ حدایق ذات بهجة ـ گشت *

* بیت *

* هرجا نسیم دولت صاحبقران وزد *
* ازخاک آب خیزد و ازخار گل دهد *

و بعد از کفایت آن مهم ازانجا نهضت نموده بسعـــادت و اقبال روان شد و چون بکابل رسید مرغزار دورین معسکر ظفرقرین گشت *

ذكر رسيدن ايلچيان از اطراف وتايزي اغلن از قلماق وشيخ نورالدين از فارس

چون مرغزار دورين از فر نزول موكب نصرت آيين غيرت فزاي سپهر برين گشت از طرف دشت ايلچي تموز قتلغ اغلن وكس اميرايدكو برسيدند واز جانب چته نيز رسول خضرخواجه آغلن آمد امراء ونوييان ايشانرا بپايه سرير اعلي رسانيدند وبعد ازاقامت رسم زمين بوس زبان را بدعا وثنا آراسته رسالتي كه داشتند ادا نمودند مضمون پيغام همه اين بود كه مابنده وچاكرو تربيت يافته آن حضرتيم واگر پيش ازين خدشه مخالفتي چهره اخلاص مارا خراشيده پاي ازجاده متابعت بيرون نهاديم وگريخته در بيابانها سرگشته وحيران گرديديم اين زمان قبح وزشتي آنصورت در آينه عقل مشاهده كرديم وازان مخالفت ناپسنديده كه باعث بران وسوسه شيطان جهل وغرور بود پشيمان گشته انگشت ندامت بدندان تاسف گزيديم اگر عاطفت حضرت صاحب قران شامل احوال ماگشته نقوش آن جرايم بزلال عفو بشويد وگناه مارا ببخشد بعد ازين قدم ازجادۀ بندگي فراتر ننهيم واز فرمان بندگان حضرت بهيچ حال تجاوز نه نماييم * نظم *

* جهان ازکران تا کران زان تست *
* سر ما همه زیر فرمان تست *
* همه بندگانیم خسرو پرست *
* درین عهد فرخنده هرکس که هست *

و تایزي اغلن درالغ یورت با قاآن مخالفت کرده واز قلماق گریخته هم درین محل بپایه سریر اعلی آمد حضرت صاحب قران اورا کنار گرفته بزبان اعزاز واکرام پرسش نمود و بصنوف عنایت و عاطفت پادشاهانه مخصوص فرمود و خلعت طلا دوز و کمر مرصع و اسپان راهوار و استران قطار و شتر بسیار با خیمه و خرگاه و هرچه در عداد تجملات سلاطین باشد درباره او ارزاني داشت و او ظفر کردار ملازم موکب همایون شد * مصرع *

* آزاد بندهٔ که بود در رکاب او *

وهم درین محل امیر شیخ نورالدین پسر ساربوغا که در یورش پنج ساله بر حسب فرمان بفارس رفته بود که اموال آنجا ضبط نماید از شیراز برسید با خزانه و بسی تحفهای ارجمند گرامي و تبرکات گرانمایه نامي مثل جانوران شکاري از طیور پرنده و فهود جهنده دونده و صنوف ذخایر از نقود وزر و جواهر و کمرهای مرصع و خلعتهای طلا دوز فاخر و نفایس ثیاب و اقمشه رنگارنگ و کرایم اسلحه و هرگونه آلات و ادوات

جنگ و اسپان تازي با زين زر و شتران شکوه‌مند کوه پیکر و استران بسیار بعضي قطار و بعضي زيني راهوار و چندي رکابي با رخوت و آلات زر و نقره مکمل بسته و چترها بربالاي آن تعبيه کرده و سراپرده و بارگاه و خيمه و خرگاه همه از سقرلاط الوان و ديگر تجملات و تنسوقات فراوان مجموع اين طرائف و ظرائف از لطف و خوبي بمرتبهٔ که ديدهٔ بيندگان از نظارهٔ آن حيران مي‌ماند و از بسياري بمثابهٔ که انديشهٔ محاسبان از شمارِ آن سرگردان مي‌شد کُتّاب و حُسّاب ديوان جلالت انتساب سه شبانه روز متصل آن را قلمي کرده نسخها پرداختند و بمطالعه امراء رسانيدند و روز عرض مجموع امراء و نويينان باتفاق آنرا بپايه سرير اعلي عرضه داشتند و امير شيخ نورالدين زانو زده از اول صباح که افق سيم سيماي آسمان جواهر کواکب نثار کرده قرص زرين آفتاب برسم پيشکش بر عرض طبق نهاد تا زمان فرمان اقم الصلوة لدلوک الشمس آن پيشکشها مي گذرانيدند ودران مجلس عالي که شوکت فريدون و حشمت خسرو پرويز را در نظر روزگار خوار گردانيده بود تايزي اغلن و ايلچيان دشت و جته و ديگر جوجيان حاضر بودند و از مشاهدهٔ آن متعجب و حيران مانده هم از لطافت و غرابت آن تبرکات که مثل آن در متخيلهٔ ايشان هرگز نگذشته بود

وهم از رفعت و علو شان حضـــرت صاحب قران که یک بنده
از بندگان او تواند که چنان تحفها بعرض رساند والله یختص
برحمته من یشاء
* نظم *
فرازنده سقف گردان سپهـــر * فروزنده شمع رخشـــان مهر
کسی را کز اهلِ جهان برگزید * ز رفعت بگردون تواند رسید
عاطفت خسروانه ایشان را بسی ازان تبرکها ارزانی داشت
و نیکو بندگی امیر شیخ نورالدین در حضرت اعلی محل قبول
یافت و از جلالتِ قدر و عزتِ مجـــال زبان حالش از پرده
انفعال این ترانه می سرود *
* بیت *
* امروز هر نثار که کمتـــر ز جان بود *
* نه در خورِ جلالتِ این آستان بود *
و بعد ازان حضرت صاحب قران ایلچیان اوزبک و جتـــه را
مرحمت فرموده بکلاه و کمر و خلعت و اسپ سرافراز گردانیده
و ملتمسات همه را مبذول داشته با نوازش نامه و بیلاکات
و تنسوقات خسروانه بازگردانید و امیر شیخ نورالدین زانو
زده برهان اغلن و کسانی را که با او مخاطب بودند درخواست
کرد مراحم بیدریغ گناه ایشان را با و بخشید و صحیفه جرایم
همه را رقمِ عفو کشید و هم دران ولا سلطان محمود خان با لشکرِ
دست چپ و امیر زاده سلطـــان حسین و امیر زاده
رستم و امیر جهـــانشاه و غیاث الدین ترخان و حمـــزه

طغي بوغا برلاس و امیرشیخ ارسلان و سونچك بهادر و مبشر
و دیگر امراء برحسب فرمان بصوب هندوستان روان شدند
و پیش ازین ملک محمد برادر لشکرشاه اوغاني با جمعی
رعایا بدرگاه عالم پناه آمده بود و داد خواسته که موسی
اوغاني که مقدم قبیله کرکس است برادرمرا که ازبندگان
حضرت بود کشته است و قلعه ایریاب را خراب کرده و هزاره
مارا غارتیده و اسباب و املاک مارا بدست غصب و تغلب
فرو گرفته و بدزدي و راه زني مشغول است و هیچ آفریده
بسلامت ازان حوالی نمي تواند گذشت و من بنده ازبیم
جان گریخته بغزنین آمدم و چون بشارتِ توجه موکب نصرت
قرین شنیدم آنجا توقف نمودم حضرت صاحب قران را ازان
حکایت نایره غضب اشتعال یافت و دفع فساد آن بد کرداران
را وجهه همت عالي ساخته فرمود که تو خود را پنهـــان دار
تا من اورا طلب دارم اگر بیـــاید داد تو ازو بستـــانم و اگر
تخلف نماید ترا لشکر دهم تا بخون برادر او را بقصاص رساني
و درزمان کسی را با یرلیغ قضا جریان پیش موسی فرستاد
که بمسامع علیه رسانیدند که تو قلعه ایریاب را خراب ساخته
و حال آنکـــه آن حصار برسر راهِ هندوستـــان واقع است
و مناسب نیست که خراب باشد مي باید که بتعجیل بیائي
تا ترا رعایت فرموده آن ولایت را بتو ارزاني داریم و قلعه

را بحال عمارت باز آري و چون فرستاده پیش موسی رسید
بتعجیل با پیشکش بپایه سریر اعلی شتافت و بسعادت زمین
بوس استسعاد یافته پیشکش کشید رای ممالك آرای صواب
آن دانست که او را با تمام اتباع بدکرد ارش نیست گرد اند
تا ماده فتنه و فساد ازان ولایت بکلي منقطع شود او را بجامه
طلادوز و کمر و شمشیر زر و اسپ بازین و دیگر انعامات
پادشاهانه ایمن و مستظهر گردانید و فرمود که ما لشکر با تو
همراه کنیم تا بروی و قلعه را معمور سازی توحشم خود را کوچ
کرده بنزد یک حصار آور و بعمارت قلعه مشغول شو و سعي کن
که تا رسیدن ما قلعه تمام شود و اگر کاري مانده باشد چون ما
برسیم چریک مدد کرده مکمل سازند و ترا آنجا گذاشته متوجه
هندوستان شویم و موسی رکمال را با سه هزار مرد همراه او
کرده بتعجیل از پیش روان ساخت و چون بایریاب رسید
برحسب فرمان حشم خود را بحوالی قلعه بدامن کوه آورد
و عمارت حصار را غاز نهاده و هر روز دویست سیصد مرد با دهل
و سرنا بجد تمام بکار مشغول بودند *

گفتار در تعمیر قلعه ایریاب و دفع قطاع الطریق اوغانی

حضرت صاحب قران گیتي ستان مهد اعلی سرایملك
خانم و امیرزاده الغ بیگ را که همراه بودند از مرغزار

دورین بسمرقند بازگردانید و در چهارشنبه غره ذی الحجـــه سنه (ثمان مایة) از جلگای کابل پای توفیق برکاب توکل در آورده سوار شد و به تعجیل براند و چون با عساکر گردون مآثر در شنبه چهارم ماه بایریاب رسید عمارت قلعـــه آغاز کرده بودند سرا پرده عظمـــت و کامگاري با طنـــاب دولت و بختیاري استوار کرده باوج سعادت برافراختند و لشکر گروه گروه رسیده بمورچل فرود آمدند و حکم جهان مطاع باتمام قلعه بنفاذ پیوست و آن حصاری بود معتبر مشتمل بر مسجد جامع و دیگر مساجد و بسی مساکن و اماکن و تعمیر مسجد جامع باهتمام امیر شاه ملك و جلال الاسلام حواله رفت و چنان قلعه بمدت چهارده روز ساخته پرداخته گشت و حضرت صاحب قران تواچیان را بخفیه امر فرموده بود که از اتباع موسی که بعمارت مشغول اند هرکس که بیرون رود نگذارند که بمحل خود بازگردد و ایشان ازین معني رمزی دریافته بودند و چون قلعه تمام شد حضرت صاحبقران صباح جمعه هفدهم ماه جهت احتیاط خندق و حصار بر اسپی بوز که آنرا تخت روان مي گفتند سوار شده گرد قلعه مي گشت و امراء و نوینان پیاده ملازم رکاب همایون میرفتند و از اتباع موسی که کار مي کردند هفت نفر بر بالای خانه برپشت دروازه ایستاده بودند چون حضرت

صاحب قران بمقابل دروازه رسید از روزن آن بالاخانه
تیری بقصد آنحضرت انداختند چنانچه از آواز گذشتن تیر
اسپ برمید اما حفظ الهي پیوسته شامل احوال آنحضرت
بود گزندی نرسید نایره خشم پادشاهانه برافروخت و از
دیگر دروازه باندرون حصار درآمد و فرمان داد تا موسی
را با مردم او که بعمارت آمده بودند مجموع بگرفتند و آن
هفت جاهل بی باک که بربالای دروازه تیر انداخته بودند
از بیم جان دست اضطراب بجنگ برگشادند و چند کس ر
زخم دار کردند تا ککلی سیستاني نردبان نهاده ببالا برآمد
ایشان را بقتل آورد و در چاشت همان روز بر حسب یرلیغ
لازم الاتباع موسی را با دویست کس از اتباع او که گرفته
بودند بملك محمد سپردند و او با سه نوکر ایشان را بقصاص
برادر بخنجر انتقام سر از تن جدا کرد و بآب دشنه آتش
فعل آن باد پیمایان را بخاك هلاک انداخت و از سرهای
ایشان منار ساخت و فرمان شد تا حشم ایشان را تاخت
کردند و جمعي از روسای آن بدکرداران که در حشم بودند
ناچیز شدند و زن و فرزند و اموال و اسباب آن ظالمان
بدست مظلومان ایریاب افتاد که سالها از جور و بیداد
ایشان بلاها دیده بودند و زحمتها کشیده مصدوقه
وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون بظهور

پیوست * بیت *

هر کس بر اسپ ستم سوار نشد * که نه افتاد و خوار و زار نشد

آنا طفت حضرت صاحبقران قلعه ایریاب را بملك محمد
رزانی داشت و او از میامن التفات آنحضرت بجای برادر
حاکم قلعه و والی ایل و احشام آن ولایت گشت و راههای
آن حدود و نواحی از آسیب تعرض مفسدان و بی باکان
ایمن شد و حقیقت آنکه مساعی مشکور که حضرت صاحب
قران دین پرور درباب صلاح ممالک و ایمنی طرق و مسالک
در معظم بلاد و ربع مسکون کرامت فرموده اگر کافه بنی
آدم تا انقراض عالم باداى شکر آن قیام نمایند از عهده آن
بیرون نیایند * نظم *

و آنچه انصاف او بعالم کرد * که تواند که شکر آن گوید
چه برآید ز دست خلق مگر * فضل یزدان رضای او جوید

گفتار در توجه رایت نصرت اثر بصوب شنوزان و نغرو قطع ماده طغیان و عدوان جماعت پرنیان

حضرت صاحب قران مصالح ولایت ایریاب از فر دولت
خلود انتساب بساخت و امور آنجا بر نهج استقامت جریان
یافت رایت نصرت شعار درشنبه هزدهم ذی الحجه سنه

(ثمان مایة) نهضت فرمود و عنان عزیمت بصوب خط شنوزان معطوف گشت و از کوه و جنگل عبور نموده د حوالي آن خطه نزول فرمود و روز دیگر توقف نمود و فرمان شد که شاهزاده جوان بخت خلیل سلطان با جمعی امراء و اغرق از راه قبچغای (۱) بصوب بانو روان شود و حضرت صاحبقران سپهر اقتدار ایلغار فرموده شبگیر کرد و با چند هزا سوار روی توجه بجانب قلعه نغر آورد و صباح سه شنبه بیست و یکم ماه مذکور رایت منصور بآنجا رسید و پیش ازین در مقام کابل امیر سلیمان شاه و دیگر امراء با لشکر خراسان برحسب فرمان همایون متوجه نغر شده بودند و آن قلعه ر عمارت کرده و در استحکام آن سعي بلیغ نموده و چون هوای آن دیار از غبار موکب ظفر شعار مشکبار گشت مقارن وصول فرخنده بمسامع علیه رسانیدند که قبیله پرنیاني از قبایل اوغاني که مثال متحتم الامتثال صادر شده بود که کمر بندگي بسته با لشکر خود بمعسکر ظفر پناه آیند و بوظایف ملازمت و خدمتگاري قیام نمایند پای از جادهٔ انقیاد بیرون نهاده اند و لشکر نفرستاده و پیش ازین دران هنگام که شاهزاده پیر محمد حوالی دیارهند را تاخت فرموده بود و سپاه منصورش برده و غنایم بطرف کابل مي آوردند آن بی باکان

---

(۱) در دو نسخه بجای قبچغای (قبچاق) دیده شد *

[غ]ارت نموده راه زده بوده‌اند و بعضی ازانها برده و از آب
[هیـ]رمن[1] گذشته و در کوهها ی بلند و جنگلها ی محکم متحصن شده
[بـ]قطع طریق اقدام می نمودند از وصول این اخبار آتش
[خـ]شم آن حضرت زبانه زدن گرفت و هم دران روز * * نظم *

* خدیو جهان گیـــر صاحب قران *
* زتخت اندر آمد بتخت روان *
* یکـــی بارهٔ کوه پیکـــر بزیـــر *
* بچستـــی آهو به نیـــروی شیر *
* سبق برده از آهوان درشتـــاب *
* بگرمی چو آتش به نرمی چو آب *

[بـ]ا عساکر گردون مآثر که هنگام تاختن باد جها نگرد گرد
[ا]یشان دریافتی و نه برق آتش نعل غبار نعل رخش ایشان
[بـ]کافتی روی قهر و انتقام بصوب آن بدکرداران نکوهیده فرجام
[نـ]هاد و بعد از سه روز بایشان رسیده فرمان داد تا لشکریان
[پیـ]اده گشته بکوهها و جنگلها بر آیند و در آیند و آن سرگشتگان
[و]اصی را بقوت بازوی جلادت و مردی بدست آرند و از
[پـ]ای در آرند برحسب فرموده بتقدیم رسانیدند و خلق
بسیار ازان باد پیمایان خاکسار بتیغ آبدار بآتش دوزخ

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعضی نسخه بجای هیرمن
(هیرمند) است *

فرستادند و فرزندان ایشان را اسیر کرده اموال و اسباب
شان بباد تاراج برد ادند و خانها را آتش زده دود استیصال
از دودمان آن دزدان بد فعال برآوردند * بیت *

* هر آن کو ز صاحب قران سر کشد *
* زمانه سرش را ز تن برکشد *
* کسی کو نهد بر خلافش قدم *
* سیه روی گردد بسان قلم *

و بعضی ازان اشرار صوب گریز وجهه عجز و اضطرار ساختند
و بوسیله فرار جان از ورطه آن قهر بکنار انداختند همت
پادشاهانه مقتضی آن شد که دران کوه توقف نماید تا بیخ آن
قوم فتنه انگیز بشمشیر تیز بریده گردد و راههای آن ولایت
بکلی ازخوف و خطر مفسدان ایمن و آرمیده ماند دراثنای
آن حال ازکلانتران آن قوم اوبل نام روی اخلاص به نیتی
صادق بدرگاه عالم پناه نهاد و بشرف بساط بوس استسعاد
یافته توبه و استغفار وسیله نجات ساخت ضمیر منیر که بنظر
فراست ملکانه ازعنوان ظاهر اسرار باطن مطالعه فرمودی
دریافت که اورا سعادت یاوری نموده بدلِ پاک و خاطرِ
صافی از دِرایلی و خدمت گاری درآمده صحیفه زلات
اورا رقم عفو کشید و بعنایت و عاطفت خسروانه سرافراز
گردانید و بمیامنِ راستی ازگرداب بلا رستگاری یافته بانواع

تربیت و نوازش مخصوص گشت * * بیت *

* چو صبحِ صادق آمد راست گفتار *
* جهان در زر گرفتش محتشم وار *
* چو سرو از راستــي برزد علم را *
* ندید اندر خزان تاراج غــم را *

و امیر سلیمان شاه بعد ازانکه قلعه نغر را چنانکه ذکر کرده شد آباد ان ساخته بود و ازتعمیر و استحکام آن پرداخته خبر یافته بود که حشم کلاتیان که قبیله با قوت و گروهی با عدت و اهبت اند یرلیغ لازم الاتباع را بمطاوعت وانقیاد تلقي نکرده اند و لشکرِ خود را بمعسکرِ ظفرپناه نفرستاده و بدو روز پیش ازانکه رایت نصرت شعار سایه وصول برقلعه نغر اندازد با لشکری که ملازم او بودند برسرِآن حشم تاخت کرده بود با وجود آنکه ایشان مردم قوي هیکل و دلاوربودند همه را مغلوب و منکوب گردانیده و بعضی را بتیغ قهر گذرانیده و جمعی را دستگیر و فرزندان ایشان را اسیر گرفته وخان ومان ایشانرا بباد غارت و تاراج برداده و از حدود و مواضع کلاتیان مظفر و منصور توجه نموده بدرگاه عالم پناه آمد وبعــز بساطبوس مستسعد گشته بصنوف تربیت و عاطفت پادشاهانه اختصاص یافت و در جمعه غره ماه محرم سنه (احدی وثمان مایة) حضرت صاحب قران از ناحیه قبیله پرنیان

مراجعت نموده درحوالي قلعه نغر بسعادت واقبال نزول فرمود و اميرسليمان شاه را با فوجي ازلشکر بمولتان پيش اميرزاده پيرمحمد فرستاد وشاه علي فراهي را با پانصد پياده درقلعه نغر بگذاشت وازانجا درضمان حفظ وتاييد ملك ديان روان شده موضع بانو مخيم نزول همايون گشت وپيرعلي سلدوز و اميرحسين قورچي را با جمعی ازلشکر دران محل بازداشت ورايت منصور ازبانونهضت نموده جمعه هشتم ماه مذكور سايه اقبال بركنار آب سند انداخت و درهمان محل كه سلطان جلال الدين خوارزم شاه از چنگيزخان گريخته خود را بر آب زد وبگذشت وچنگيز خان فرود آمد وازآب عبور ننموده بازگشت اطناب سراپرده پادشاهي باوتاد عنايات الهي مشدود شد قبه بارگاه خلافت پناه سررفعت باوج ماه برافراخت حكم عالم مطاع نفاذ يافت كه برسرِ آب سند پلی بندند طاعت گذاران در زمان دست مهارت بركشادند وبدوروز ازسه پايه وكشتي ونی جسري معتبر به بستند ودرين اثنا ايلچيان كه ازاطراف ممالك آمده بودند بعضی را روانه فرمود مثل سيد محمد مدني كه ازحرمين شريفين مكه ومدينه شرفهما الله تعالی روی توجه بپايه سريراعلی كه قبله اقبال وكعبه آمال جهانيان بود نهاده رسالت مجموع حكام واشراف آن اطراف آورده

بود بعز عرض رسانیده که همه در مقام انتظار مترصد و امیدوارند که رایت جهان‌کشای همای آسا سایه سعادت برفرق همگنان گسترد و آن مملکت را در پناه حمایت و عنایت خویش آورد و ایلچی اسکندرشاه والی کشمیر بجهت عرض عبودیت و اخلاص آمده بود اورا نیز نوازش نموده بازگردانید و فرمان داد که اسکندرشاه با لشکرِ خود در شهر دیپالپور بمعسکرِ ظفرپناه ملحق شود *

گفتار در عبور فرمودن حضرت صاحب‌قران از آب سند

روز سه شنبه دوازدهم محرم سنه (احدی و ثمان مایة) موافق پارس ئیل که آفتاب از نقطه اعتدال خریفی نه درجه گذشته بود رایت منصور از آب سند عبور فرمود و عساکر گردون مآثر مجموع آب برداشته بکنار چول جرو فرود آمدند و آن بیابانی است درازی آن از طول امید هوسناکان کشیده تر و عرض آن از عرصه کرم فتوت پیشگان افزون تر و در حوالی آن از آب و آبادانی هیچ اثرنی و این چول در کتب تواریخ بچول جلالی مشهوراست ازان سبب که سلطان جلال الدین خوارزم شاه از چنگیز خان گریزان شده از آب بگذشت وباین چول در آمد و دران ولاخلاص یافت وچون رایت فرخنده فال سایه نصرت واقبال بران حدود انداخت

مقدمان و رایان کوه جود برهنمائي طالع مسعود رو بدرگاه عالم پناه آوردند وکمربندگي برمیانِ جان بسته سر برخطِ فرمان و قدم در دایره انقیاد واذعان نهادند وبمراسم پیش‌کش و شرایط مالگذاري و خدمت‌گاري قیام نمودند وپیش ازین بچند ماه رستم طغي بوغا برلاس بالشکری برحسب فرمان بطرف مولتان(۱) رفته بود و عنان عزیمت بصوب کوه جود تافته چند روز آنجا توقف نموده و همین رایان وظیفه ملازمت بتقدیم رسانیده تغار و علوفه چنانچه باید مرتب داشته بود و خدمتهای پسندیده بجای آورده لاجرم درین ولا عاطفت پادشاهانه شامل حال ایشان شد واحکام جهان مطاع درباب رعایت و مراقبت ایشان نفاذ یافت و خوش دل و آسوده خاطر بی گزندی وتفرقه بمقامِ خود باز گشتند هرآینه نهال ادب و خدمت ثمره دوستکامي و آسایش بار آورد * بیت *

* چون بد نکردهٔ زکسان چشم بد مدار *

* پیوسته درحمایتِ کردار خویش باش *

ذکر قضیه شهاب الدین مبارک شاه تمیمي و مخالفت او بعد از متابعت

شهاب الدین مبارک شاه حاکم جزیره بود که برکنار آب

---

(۱) درد و نسخه بجای مولتان (ملتان) بدون واو است *

جمد واقع است و خدم وحشم بسیار داشت و اسباب و اموال بی شمار پیش ازین درزمانی که امیرزاده پیرمحمد جهانگیر بحدود مولتان فرموده بود شهاب الدین طوق بندگي درگردن جان افگنده بقدم انقیاد و اذعان آمده بود و بپای بوس شاهزاده سرافراز گشته وبصنوف تربیت و نوازش اختصاص یافته و چند وقت بوظایف خدمت و ملازمت قیام نموده و چون بمقام خود بازگشته دیو غرورش راه زد و بمحکمی جزیره و استظهار آب مغرور شده سودای مخالفت و سرکشي دردماغِ جهلِ او افتاده و برکنار رودخانه فنا قصر اماني بنیاد نهاد آب که سببِ حیات است اورا واسطه هلاك شد واشارت *

* بیت *

ای که بر چرخ ایمني زنهار * تکیه برآب مي کني هشدار

ازنظر بصیــرتِ او محجوب ماند وچون حضرت صاحبقران ازچول عبور نموده کنارِ آب جمد معسکرِ ظفرپناه گشت از مخالفتِ آن بد بخت آگاه شد روز پنجشنبه چهاردهم محرم فرمان داد که امیرشیخ نورالدین با تومان خود متوجه آن جزیره شود وبحسن تدبیر و زخم شمشیر و تیرِدمار از روزگار آن سرگشته تیه غرور و پندار برآورد امیرشیخ نورالدین بر حسب فرموده روان شد و چون بحــوالي آن جزیره رسید شهاب الدین خندقي عمیق فرو برده بود و بارهٔ رفیع برکشیده

و بدان متحصن شده و در حوالي آن محلِ حصین بحیره آب بزرگ بود سپاه ظفرپناه بی توقف بآن آب درآمده آتشِ پیکار برافروختند و محاربه واقع شد که وصف آن بعبارت نگنجد و چون ترك مشرقي انتساب آفتـــاب روی استراحت بخوابگاه مغرب نهاد و هندوی شب تیره رای دهشت افزای بعزم شب آهنگِ کمین برکشاد شهاب الدین با ده هزار کس از طرف دیگر از اطرافِ آب شبیخون آورد و جنگی عظیم درپیوست *

* نظم *

شد از تابشِ تیغها تیره شب * چو زنگي که بکشاید از خنده لب

سرِ تیغ در چرخ مهتاب داد * سنان باغ کین را بخون آب داد

زبس کابر شمشیر بارید خون * شبِ تیره را چهره شد لاله گون

امیر شیخ نورالدین با سپاهِ ظفرقرین حملهاي پیاپي بر ایشان بنمودند و بصدمات متعاقب هول رستاخیز دران تیره شب بایشان بنمودند و لشکر شهاب الدین مانند ماهي بر کنار دریا باضطراب افتادند و چون مرغ در مضراب *

* مصراع * * خون‌ناب(۱) دل از دیده حیرت بکشادند *

وبسیاری ازان خاکساران را آب حیات از آتش قهر بباد

---

(۱) درهفت نسخه موجوده بجای خون‌ناب (خوناب) بدون نون خون است شاید برای تخفیف یک نون را در کتابت حذف کردند نه در تلفظ *

فنا بر شد و چون از آب تیغ عساکر گردون مآثر سیل بلا چندان بالا گرفت که کشتي حیات مخالفان را گذار ممکن نبود بعضي خود را دران دریاي خونخوار انداختند و از گرداب حرب و وغا گریخته بغرقاب دریا پناه بردند و دران شب خانه بچگان خاص مثل منصور و بورج چوره و برادرانش در موقف جنگ و میدان نام و ننگ رایت مردي و مردانگي بر افراشتند و کوششهای دلاورانه نموده زخم تیر و شمشیر داشتند و دران حال صاحبقران دریا نوال بر سبیل استعجال رسیده بسعادت و اقبال بحوالي آن جزیره نزول فرمود و شهاب الدین حزمي که نداشت رعایت کرده دویست کشتي فراهم آورده بود و چون ازان شبیخون با سپاه شکسته و بخت واژون باز گشت و بهزار حیله جان ازان ورطه بیرون برد هم دران شب با اتباعِ خود دران کشتیها نشسته روی ادبار بگریز نهادند و بجانب اوجه که از بلاد هند است بزیر آب جمد روان شدند و امیر شیخ نورالدین با لشکر نصرت آیین بر حسب فرمان از عقب ایشان بر کنار آب مي رفتند و جنگ میکردند و خلق بسیار از هندوان تلف شدند و چون شیخ نورالدین با سپاه ظفر قرین باز گشت مراحم پادشاهانه جماعتی را که دران شبیخون آثار جلادت بظهور رسانیده زخم دار شده بودند ملحوظ نظر عنایت و تربیت گردانید و بتشریفات فاخر و انعامات

وافر اختصاص بخشید و چون کشتیهای شهاب الدین بحدود
مولتان نزدیک شد لشکر امیرزاده پیر محمد و امرای او
و امیر سلیمان شاه با لشکر امیرزاده شاهرخ که از پیش آمده
بودند راه بر ایشان بگرفتند و آن سرگشتگان را در دریا دستگیر
کرده بتیغ انتقام بگذرانیدند و شهاب الدین زن و فرزند
خود را از کشتی در آب افگند و نیم جانی بصد مشقت ازان
ورطه هایل بساحل انداخت و حضرت صاحبقران امیر شاه
ملک را بفرستاد تا بجنگلها در آمده مخالفان را که دران جایها
گریخته بودند دمار از روزگار ایشان بر آرد و او بامتثال امر
مبادرت نموده با دلاوران به بیشهای پر آب و گل در آمدند
و بسیاری ازان مدبران را بکشتند و غارت کردند و با غنیمت
بسیار و برده بی شمار و کشتیهای پر از غله معاودت نموده
باردوی همایون پیوستند و چون قضیه شهاب الدین و اتباعش
بفوز و نجاح آخر شد و ازان مهم فراغت روی نمود رایات
ظفر قرین بآیات فتح مبین نگاشته و باوج سپهر برین برافراشته
ازانجا نهضت نمود و پنج شش روز لنار بکنار آب روان شده
روز یکشنبه بیست و چهارم ماه مذکور بلب آب چناوه برابر
قلعه اتفاق نزول افتاد و در مقابل آن قلعه آب جمد و آب چناوه
جمع میشود و از تلاطم امواج آن مجمع البحرین مشاهده
می افتد و آیتی از آیات قدرت الهي در نظر بصیرت می آید

امر عالي به بستن جسر صدور يافت و سپاه ظفر پناه برحسب فرمان قضا جريان حشر كرده بر سر آن آب عريض كه دريائي است ژرف بی پايان و بحری مغرق بيكران به بستن جسر مشغول شدند و روز چهارشنبه بيست و هفتم ماه با تمام پيوست پلی[1] عجيب غريب غيرت نمای وهم تيزرای و حيرت افزای عقل مشكل كشای چه از پادشاهان گذشته بستن پل[2] بران آب منقول نيست و ترمشيرين خان كه بران آب عبور نموده است پل نبسته هر كار دشوار كه مطمح نظر قصد صاحبقران كامگار گشت بآساني دست داد و هر امر خطير كه ضمير منير خاقان جهانگير بران التفات فرمود از كارخانه تقدير بی تاخير آماده و پرداخته رو نمود * * مصراع *

* هزار كار چنين بيش كرد همت او *

گفتار در وصول رايت سعادت في بقلعه تلمي

چون حضرت صاحبقران با عساكر گيتي ستان ازان آب عبور نمود دران طرف آب قبه بارگاه خلافت پناه باوج مهر و ماه بر آمد و روز ديگر پل را از بهر اغرق و باقي لشكر برقرار

(۱) در سه نسخه بجای پلی (فولی) * (۲) همچنين در سه نسخه بجای پل (فول) است *

گذاشته ازانجا بسعادت و اقبال روان شد و بکنار آب تلمي
مقابل شهر نزول فرمود و از تلمي تا مولتان سي و پنج کروه
است في الحال ملکان و رایان از شهر با جمهور سادات و علماء
بدرگاه همایون شتافتند و بدولت بساطبوس مستسعد گشته
هریک فراخور قدر و منزلت خویش بنوازش پادشاهانه
اختصاص یافتند و همان روز حضرت اعلی ازان آب عبور
نمود و روز آدینه بیست و نهم دران طرف رودخانه توقف
افتاد تا لشکریان بسلامت از آب بگذشتند و درشنبه غره صفر
سنه (احدی وثمانمایة) صحرائی که درحوالي قلعه تلمي است
مضرب خیام و مرکز رایات و اعلام گشت و نواب کامیاب
دو لک مال برسم اماني برشهر تلمي انداختند و سادات
عظام که منشور جلالت ایشان از نص قل لا اسالکم علیه
اجرا الا المودة في القربی توقیع رفیع یافته و علماء کرام
که بشرفات کاخ قدرشان پرتو نیر انما یخشی الله من
عباده العلماء تافته ازان مطالبت و خطاب مسلم و معاف
بودند و بخلعتهای گرانمایه سرافراز و بلند پایه گشته باقدام
افتخار و احتشام فرق سپهر فیروزه فام فرسودند چه اهتمام
و اعتناء حضرت صاحبقران دربارهٔ این دو طایفهٔ عالي شان
که از آل عبا و ورثه انبیاء اند بیش ازان بود که بذعلین تقریر
و تحریر * * مصراع *

* وادي وصفِ آن توان پيمود *

و مبلغي كه باسم اماني باهالي تلمي حواله رفته بود بعضي حاصل شد و بعضي در حيز توقف بماند و درانولا تمام عساكر گردون مآثر كه بكثرت از شمار بيرون و بقوت از هرچه در تصور آيد افزون بود برسيدند و بغله احتياج داشتند يرليغ عالم مطاع صادر شد كه هرجا كه غله يابند بردارند شب هنگام كه دماغ گيتي از غلبه مادهٔ سودا بهم برآمد و چشم زمانه را سفيدي بسياهي آميخته چون ديدهٔ رمد كشيدهٔ تاريك بماند لشكريان بطلب غله چون مور جوشيده رو بشهر نهادند و برسم معهود اذا دخلوا قرية افسدوها قضيه بآن انجاميد كه طوفان بلا بالا گرفت و آتش درخانها زدند و هرچه يافتند بغارت بردند و مردم را اسير كردند و بغير از سادات و علماء كسي ازان بليه امان نيافت واذا اراد الله بقوم سوءا فلا مرد له

و بمسامع عليه حضرت صاحبقران رسانيدند كه جمعي روساء و سرداران نواحي تلمي پيش ازين نسبت با ميرزادهٔ پير محمد از در بندگي درآمدهٔ درمقام اطاعت و انقياد بودند و بعد ازان جادهٔ صواب از نظر انداخته راه مهلكه انجام مخالفت و عصيان پيش گرفتند فرمان قضا جريان نفاذ يافت كه امير شاه ملك و شيخ محمد ايكو تمور با تومانهاي خود بآن ناحيه تاخت كنند و آن قوم را كه پاي جسارت

از شارع متابعت شاهزاده بیرون نهاده اند و کمر عناد بسته راه بد اندیشی بر ضمیر کشاده اند گوشمالی دهند که موجب عبرت دیگران گردد ایشان بر حسب فرمان روی کین بجانب آن مدبران آوردند و بآن جنگلها که پناه گاه آن گروه گمراه بود در آمده دو هزار هندو را بتیغ مریخ سان زحل نشان و شمشیر سر افشان فتنه نشان بی جان ساختند و تنهای ایشان را طعمه ددان و مرغان گردانیدند و فرزندان ایشان را اسیر کرده با غنایم بسیار و نفایس بی شمار بدرگاه عالم پناه شتافتند و روز سه شنبه هفتم ماه صفر رایت نصرت اثر بفتح و ظفر از تلمی نهضت فرمود و روز دیگر بحوالی جال که در کنار آب بیاه واقع است بمقابله شاه نواز فرود آمدند *

گفتار در توجه رایت جهان کشای بقصد نصرت کوکری

درین مرحله بسمع مبارک رسانیدند که نصرت برادر شیخ کوکری با دو هزار مرد در موضع جال آب را حصار ساخته و آن آبیست عظیم چون قریحه صافی طبعان نیک عمیق و مانند عرصه همت کریمان بغایت پهناور صاحب قران دریا نوال در زمان بسعادت و اقبال سوار شد و اغرق گذاشته با عساکر گردون مآثر بکنار آن کول نزول فرمود و لشکر را قلب

و جناح مرتب داشته دست راست از فرّ شکوه امیرشیخ
نورالدین و امیرالله داد آراسته شد و دست چپ از شوکتِ
امیرشاه ملک و امیرشیخ محمد ایکوتمور زینت یافت و در
پیش قول علی سلطان تواجي با پیادگان خراسان جنگ را
آماده گشتند و نصرت بی نصرت که * * مصراع *

* برعکـــس نهند نام زنگـــي کافور *

با هزار نفر از هندوان بکنار کول آمد و چون مورکه ببال بی
زور پرواز آغازد تا خود را در بازد در مقابله لشکر منصور از
محض جهل و غرور صفی برکشیدند علی سلطان با پیادگان
متعرض آن سرگشتگان گشته بجنگ مشغول شد و دران محل
پرآب و لای آتش پیکار برافروخته آثار جلادت بظهور رسانید
چنانچه او و چند کس دیگر زخم دار شدند و امیر شیخ
نورالدین و الله داد از عقب ایشان بآب و لای درآمدند
و بتیغ آبدار مخالفان خاکسار را بباد فنا بردادند و بآتش
دوزخ فرستادند و سرهای ایشان را بزخم سنان خون فشان
ساخته بمعسکر ظفر پناه آوردند و آن نصرت نام نکبت فرجام
معلوم نشد که از راه گریز ببادیه فرار سرگردان شد یا با دیگر
کشتگان بهاویه بیس القرار انتقال کرد * * بیت *

* هرکس که سر ز خدمت صاحبقران بتافت *

* نا چیز شد چنانکه کس ازوی نشان نیافت *

و عساکر گردون مآثر اماکن و مساکن آن دوزخیان را آتش زدند و اموال ایشان را غارتیده گله و رمه فراوان راندند و روز دوشنبه دهم ماه مذکور لشکر منصور ازان کول وچال و وحل ولای که راهی بد بود و طریقی بغـــایت دشوار *

* بیت *

* وهم ازان افتان و خیزان رفتی ار رفتی بدر *
* عقل ازان ترسان و لرزان دادی ار دادی نشان *

عبور نمودند و موضع شاه نواز معسکرِ ظفر پناه گشت و این شاه نواز دهی عظیم است و اهالي آن غلبه و درانجا انبار غله بسیار بود چنانچه مجموع لشکریان هرچند خواستند برداشتند و چند انبار باقي ماند و ازان موضع بعضی امراء برحســب فرمان روان شدند و ازآب بیاه گذر کرده از عقب اتباعِ نصرت انچه جسته بودند و روبگریز نهاده تاخت کردند و ایشان را دریافته بغارتیدند و غنیمت فراوان آوردند و حضرت صاحبقران دو روز درین مرحلـــه اقامت فرمود و حکم قضا نفاذ صدوریافت تا انبارهاي غله که مانده بود جهت اضرار کفار آتش زده بسوختند و روز پنجشنبه سیزدهم ماه رایت ظفرپناه از شاه نواز بکـــرامت و اعزاز روان گشت و دولب آب بیاه بمقابله قریه جنجان که مجمـــوع اغرقها درانجا جمع آمده بودند اتفاق نزول افتاد و فرمان

اعلي بنفاذ پيوست كه لشكريان از آب بگذرند و دران روز معتمدي هريملك نام از نوكران شاهزاده گردون غلام شاهرخ از طرف هرات بمعسكر همايون رسيد و خبر سلامتي ذات بي همال آن مظهر الطاف ايزد متعال برسانيد *

* نظم *

* ماه سرور شاه جهانگير شد بلند *
* از مژدهٔ سلامت فرزند ارجمند *
* وز فضل و طول كرد زشادي و خرمي *
* در شكر خاتمي و بشكرانه حاتمي *

گفتار در رسيدن شاهزاده عاليشان پير محمد جهانگير از ملتان

پيش ازين در ذكر سبب يورش هندوستان گذارش پذيرفت كه اميرزاده پير محمد جهانگير شهر مولتان را محاصره كرد و چون مدت آن محاصره شش ماه متمادي شد اندرونيان از بي قوتي بتنگ آمدند تا اكل مردار وسيله سدّ رمق مي ساختند و سارنگ كه والي آن خطه بود از سر ضرورت و اضطرار بپاي عجز و انكسار بيرون آمد و ملتان مسخر گشت و كس فرستاد تا صورت اين فتح عرضه داشت پايه سرير اعلي گرداند و بعد ازان پشه كالي عظيم دست داد و تمام اسپان سپاه شاهزاده مشار اليه تلف شدند واز

ظاهر شهر باندرون نقــل کردند وحکام و سرداران حدود
هند وآن حوالي که بیشتر ایشان از درافغان و ایلي درآمده
دم از هواداري وخدمتگاري میزدند مجموع روی از جادهٔ
متابعت برتافتند وباظهار مخالفت تجاسر نموده اندیشهای
فاسد بخاطر راه دادند ودر بعضــي مواضع داروغگان را
بقتل آوردند ودر چنان حالتی که امیرزاده پیرمحمد را
تمام لشکریان پیاده مانده بودند و مخالفان بد اندیش
سرِ عصیان وطغیان برآورده شبها تا درِ شهر مي آمدند واو
بغایت متفکر ومتحیر بود ناگاه آفتاب رایت فتــح آیت
حضرت صاحبقران از افقِ آن نواحي برآمد واز انتشار پرتو
آن خبر مخالفان تیره رای را کار از دست و دست از کار
بیفتاد وپای ثبات وقرار ازجای رفته سراسیمه و مضطرب
گشتند واز میامنِ آن اتفاق که محض کرامت و نتیجه ارشاد
ملهم دولت بود شاهزاده با اتباع از مضیقِ دهشت وحیرت
نجات یافته از سرِ استظهار متوجه معسکر ظفرقرین گشتند وروز
آدینه چهاردهم ماه صفر درلبِ آب بیاه بموکب نصرت پناه
پیوستند وشاهزاده بسعادت پای بوس حضرت صاحبقران
سرافراز گشت وآن حضرت اورا کنار گرفته بانواع مرحمت
ونوازش پادشاهانه اختصاص بخشید وجنید بورلدای و
برادرش بایزید ومحمد درویش طایخاني که دریورش

به خوارزم از امیر جهانشاه گریخته بعد ازبسی مشقت بهندوستان افتاده بودند دران وقت که امیر زاده پیر محمد ملتان را مسخر فرموده از طرف هند پیش شاهزاده آمدند و شاه زاده ایشان را همراه آورده درین محل بعز بساط بوس رسانید و عفو جریمه ایشان درخواست نمود مراحم پادشاهانه خون ایشان ببخشید و چوب یاساق زده رها کردند و روز شنبه پانزدهم رایت ظفر پناه از آب بیاه عبور نموده بموضع جنجان سایه اقبال انداخت و ازانجا تا مولتان چهل کروه است و درین دو سه روز تمام لشکریان بعضی بکشتي درآمده و بعضی نهنگ آسا خود را برآب زده ازان دریای روان بگذشتند و از فرّ دولت قاهره هیچ کس را گزندی نرسید *

* نظم *

* چو بخشایشِ پاک یزدان بود *
* دمِ آتش و آب یکسان بود *
* به بیچارگي چارهٔ کار ماست *
* درآب و درآتش نگهدار ماست *

مدت چهار شبانه روزدرقریه جنجان توقف افتاد روز سه‌شنبه هژدهم ماه امیرزاده پیر محمد دران موضع طوي داده پیشکشها و بسی تحفهای گرامي از تاجها و کمرهای زرین واسپان تازي با زین و تقوزهای گرانمایه از نفایس اقمشه

ورخوت و انواع اواني و ظروف از لگنها و مِشَرّبها و آفتابها مجموع از زر و نقره ساخته بعرض رسانيد چنانچه اهل ديوان و ارباب قلم دو روز بکتابتِ آن اجناس مشغول بودند و مفصل آن قلمي ميکردند و همت صاحب قران دريا نوال در روز عرض تمامت آن نفايس و تبرکات را بر امراء و وزراء و ملازمان عتبه عليا بخش فرمود و بحسب قدر و منزلت هرکس را از فيض بخششِ بی دريغ محظوظ و بهره مند گردانيد *

* نظم *

* جود دستش نگذارد که شود زر مجموع *

* زان پراگنده بود حرف زر از يکديگر *

* نور هرگز نتوان کرد ز خورشيد جدا *

* کرم از خاطرِ خسرو نتوان کرد بدر *

* گاه احسان چو سحاب ابر کفش ميبارد *

* برهمه خلق جهان خاصه برارباب هنر *

و چون بحر همت آنحضرت از نسيم اهتزاز موهبت و مکرمت بموج آمده بود و لشکريان اميرزاده پير محمد را اسپان در پشه کال تلف شده و درين سفر مشقت بسيار کشيده و بيشتر گاو سوار و بعضی پياده بمعسکر همايون رسيده بودند دران روز سي هزار اسپ بايشان بخشيده سوار ساخت * * بيت *

* سخاوتش بسلم درعدم همي بخشد *

* زری که نقش وجودش نگشت سکه کان *

نهال هرمراد که از چمنِ امانی و آمال دولتخواهان سربر میزد بفیض ابرِ دست گوهربار صاحبقران گردون اقتدار سرسبز و شاداب گشته مصدوقه و النخل باسقات لها طلع نضید رزقا للعباد بظهور می پیوست وکشت هرناخوب و زشت که در شوره زار فساد اهل عناد برمي آمد از صرصرِ قهرجهان سوزش پزمرده و ناچیزشده سمت فاصبح هشیما تذروه الریاح مي گرفت زبانِ ایام درهنگام انعام و انتقام برسم ثنا خطاب میکرد که * * بیت *

* کفِ کریم توبحریست درافاضت جود *
* که جز بساحلِ تسلیم نیست پایانش *
* شعاع تیغ تو برقیست دردیار عدو *
* که جز اجل نبود قطرهای بارانش *

بعد ازان رایت نصرت نشان از موضع جنجان نهضت فرموده سایهٔ اقبال بقریه سهوال انداخت وروزآدینه بیست و یکم ماه از قریه سهوال ارتحال نموده مرحله اصوان مخیم معسکر ظفرآشیان گشت و یکروز آنجا توقف افتاد روز دیگر از اصوان روان شده مرحله جهوال مرکز رایات ابهت وجلال آمد اهالي دیپالپور سابقا ایل و منقاد امیرزاده پیر محمد شده بودند و شاهزاده مسافر کابلي را با هزارمرد بداروغگي

ایشان فرستاده وچون پشه کال واقع شد و بروفق سنت ابتلای الهي ليميز الله الخبيث من الطيب تا مخلص از مرائي و موافق از منافق امتیاز یابد ظاهرًا ضعفی بحال لشکریان شاهزاده راه یافت ایشان از قلتِ درایت و سابقه شقاوت با غلامان سلطان فیروزشاه متفق شده مسافر را با آن هزار مرد به تیغ بی باکي بگذرانیدند و از شررِ شرارت نفس خبیث خرمنِ امن و امان دیار خود بسوزانیدند * * بیت *

* مرد سرگشته و پریشان رای *
* دست خویشش تبر زند بر پای *

و چون طنطنهٔ توجه رایت نصرت شعار بصوب آن دیار انتشار یافت آن بدفرصتان ازبیم جان خان ومان بدرود کرده گریخته بودند و بحصار بطنیر رفته درین وقت که حضرت صاحب قران بسعادت و اقبال بجهوال رسید امیرشاه ملك و دولت تمورتواجي را دراغرق گذاشته فرمان داد که اغرق و لشکر ازراه دیپالپور ببرند چنانکه بنزدیك دهلي درموضع سامانه تلاقي موکب همایون و اغرق دست دهد و ازانجا باده هزار سوار ایلغار نموده و ایوار و شبگیر فرموده عنان توجه بصوب اجودن تافت و روز دوشنبه بیست و چهارم ماه علی الصباح خورشید رایت ظفرپرتو بفوز و نجاح از افق قصبه اجودن برآمد و پیشتر شیخ منور ظلمت شعار و شیخ سعد

نخوت آثار از نبیرهٔ شیخ نور الدین بیشتر اهالي آن شهر را از راهٔ صواب و جادهٔ صلاح گردانیده برجلای وطن داشته بودند و ایشان را اغواء کرده همراه خود ساخته روی گریز بطرف بطنیر که از قصبات بلاد هند است نهاده و بعضی مصحوب شیخ منور مظلم بدار الملك دهلي رفته بودند جماعتِ سادات و علماء که پرتو نیر ارادت قدیم از روزنِ رضا و رحمت بساحه حال ایشان تافته بود مکارمِ اخلاق حضرت صاحب قراني را سفینه نجات شناخته پای ثبات بدامن توکل کشیده بودند و در جای خود آسوده و آرمیده دران صباح مقرون بفوز و نجاح مضمون * * مصراع *

* صبحی مبارک است نظر بر جمالِ شاه

...ش سعادت شنیده بدرگاه عالم پناه شتافتند و دیده امید را از غبار موکب ظفر قرین روشن ساخته بنوازش بیکران و مراحم بی پایان اختصاص یافتند عاطفت پادشاهانه مولانا ناصرالدین عمرو پسر خواجه محمود شهاب محمد را بداروغگي و حمایت آن شهر تعیین فرمود تا اهالي و سکانِ آن خطه را محافظت نموده نگذارند که از عبور عساکر و گذشتنِ طبقات لشکریان زحمتی بایشان رسد و ازین حال جمال صدق انا عند ظن عبدي فلیظن ما شاء در نظر اعتبار اهل استبصار جلوه مي نماید چه آنان که از حسن اعتقاد و نیکو نهادي

گمان خیر برده بودند بجای خود قرار گرفته بسلامت بماندند و از صدمات وصول و مرور چنان لشکری بی شمار اصلا گرد آسیبي بردامن احوال ایشان نه نشست وجماعتی که از سوء ظن و بد اندیشي جلای وطن اختیار کرده همراه شیخان ضال مضل برفتند مجموع بقتل واسر و تاراج گرفتار گشتند و مضمون * شعر * وصف الحال ایشان شد * بیت *

* اذا کان الغراب دلیل قوم *
* سیهدیهم الی دار البوار *

هرکرا زاغ رهنما باشد * منزلش وادي بلا باشد

و حقیقت آنکه شیخان ظاهري که از معرفت بهره ندارند و بشید و زرق صورت زهد و صلاح برآراسته اند غول بیاباني که بافواه مشهوراست درواقع ایشانند چه بقدم سیر و سلوک از مقام حیواني نگذشته اند و از روی ظاهرِ حال انسان مي نمایند و دربادیه استعدادات طالبان را از راه راست مي اندازند و در تیه ضلالت سرگشته مي سازند * * رباعي *

* پوشیده مرقع اند ازین خامي چند *
* پیچیده ز طامات الف لامی چند *
* نارفته رهِ صدق و صفا گامی چند *
* بدنام کننده نیکونام چند *

گفتار در فتح شهربند و قلعه بطنیر و استیصال اهالي آنجا از صغیر و کبیر

قلعه بطنیر حصنی بغایت حصین بود از قلاعِ مشهور کشور هند و از راه دور افتاده بجانب دست راست و اطراف و جوانب آن چولست چنانکه از هر طرف پنجاه کروه و صد کروه آب نیست و اهالي آنجا را آب از کولیست بزرگ بر درِ شهر که از پشه کال پر مي شود و هرگز لشکر بیگانه آنجا نرسیده و از پادشاهانِ هند نیز کسے متعرض آن نشده و سپاه بدانجا نبرده وبدین واسطه از اهالي دیپالپور و اجودن و دیگر مواضع خلق بسیار از بیم صدمهٔ عساکر گردون مآثر پناه بآن حصار آورده بودند و کثرتی عظیم آنجا جمع شده چنانچه در شهر نمي گنجیدند وبسی چهارپایان و عرابها مشحون بصنوف رخوت و اجناس درحوالی آن باز داشته بودند حضرت صاحب قران گیتي ستان صباح سه شنبه بیست و پنجم ماه با جودن درآمد و از صدقِ نیت و صفای طویت در روضهٔ مرقد منور شیخ فرید شکرگنج قدس سره استمداد همت نموده بدست نیاز از گنج رحمت الهي ذخایر فتوحات نامتناهي اندوخت و ازانجا بیرون آمده بعزم تسخیر بطنیر روان شد و از آب اجودن که از معظمات انهار هند است گذشته در خالص کوتلي فرود آمد و ازانجا تا باجودن ده کروه است

و تا بطنیر پنجاه کروه و سه کروه یك فرسخ شرعي است آنحضرت همان روز که بقلعهٔ خالص کوتلي رسید نماز پیشین گزارده بسعادت سوار شد و بقیه روز و تمام شب ماه کردار از سیر نیاسود تا آن چول کشیده را بعزم ملکانه بیك منزل قطع فرمود و چون روز شد قراولان که پیش رفته بودند قراول دشمن را بشکستند و شیخ درویش الهي دو کس را فرود آورد وهمان روز که چهارشنبه[1] بیست و ششم بود چاشتگاه موکب گیتي کشای جهانگیر بظاهر بطنیر رسید و کورگه فروکوفته خروش سورن و غلغلهٔ تکبیر و تهلیل از چرخ اثیر برگذشت و هرچه دربیرون شهربود تمام عرصهٔ نهب وغارت گشت و والي آن شهر و قلعه که اورا راودولچین مي گفتند ورا و بلغت هند بهادر را گویند سپاهي گران و تبعی فراوان داشت و زمام امور آن نواحي بقبضهٔ اختیار او قرار یافته بود و دران حدود ازآینده و رونده باج مي ستد وتجّار و کارواني ازآسیب تعرض او ایمن نبودند وچون از وسوسهٔ دیو غرور و پندار بحصانت حصار و تبعه واهبه بسیار مغرور گشته سر بربقه متابعت و مطاوعت و گردن بطوق بندگي و اطاعت درنیاورد لشکر فیروزي اثر ازدست راست امیر سلیمان شاه و امیر شیخ نورالدین و الله داد وازدست چپ

---

(۱) دردو کتاب بجایش (پنجشنبه بیست و هفتم) دیده شد *

امیرزاده خلیل سلطان و شیخ محمد ایکوتمور و دیگر امراء
بی توقف روی جلادت بتسخیر شهر نهادند و بحمله اول
و صدمه نخست شهربند را بگرفتند و گروهی انبوه از هندوان
بقتل آمدند و بآب تیغ شعلهٔ حیات بسی ازان خاکساران
بادپیما فرونشست و غنیمت فراوان بدست استیلای سپاه
کشورستان افتاد و هم دران دم امرای تومان و قوشونات
به پیرامن قلعه در آمدند و بآهنگ محاصره چهرها بسته دست
شجاعت بجنگ برگشادند و راو دولچین با بهادران هند
برد ر قلعه ایستاده بود و مقابله و مقاتله را آماده گشته از
امرای امیرزاده شاهرخ امیرسلیمان شاه و سید خواجه
و جهان ملک حمله بردند و سید خواجه شمشیر رسانید و
جهان ملک نیز چند بار حمله کرده کوششهای مردانه نمود
و دلاوران عساکر گردون مآثر از اطراف و جوانب بصدای
آوای برغو و کره نای و خروش کورگه و کوس بجوش درآمده
صدمات مردانه متعاقب گردانیدند و چون نزدیک شد که
قلعه را بغلبه و قهر بکشایند سیلاب رعب و بیم درخانه قرار
و تمکین راو دولچین افتاد و از سر عجز و اضطراب آغاز
شفاعت و خواهش گری نهاد و سیدی را بحضرت صاحب قران
فرستاد و درخواست کرد که آنروز او را امان بخشند تا روز
دیگر کمربندگی بسته بدرگاه عالم پناه آید مراحم پادشاهانه

ملاحظه جانب فرستاده که از منتسبان دودمان رسالت بود فرموده ملتمس او را مبذول داشت و لشکر مظفرلوا را از جنگ منع نموده از درِ حصار بازگشت و از شهر بیرون فرموده در سایه حفظ و تایید پروردگار فرود آمد و چون روز دیگر راو دولجین بعهد خود وفا ننمود و بیرون نیامد فرمان اعلی *

* مصراع * * که بُدّ نسخهٔ ازقضا در مضا *

بصدور پیوست که هریک از امراء درمقابل خود نقب فرو برده بزیر دیوار قلعه رسانند برحسب فرموده بحفر نقب مشغول شدند و هرچند از بالای قلعه آتش و سنگ و ناوک و خدنگ برلشکریان مي باریدند پنداشتی بر سرِ آن دلاوران گل افشان مي کردند راو دولجین و کلانتران اتباعش چون آن حال مشاهده نمودند آتش دهشت درنهاد شان افتاده دود حیرت از سربرآمد و غلبه خوف و هراس اساس تجلد ایشانرا از هم فرو ریخت مضطر و مضطرب بسرِ برجها برآمدند و تضرع و زاري را وسیله نجات و رستگاري ساختند و بزبان مسکنت و بیچارگي عرضه داشتند که حد خود شناختیم و از سر صدق و راستي قدم درجاده خدمت گاري و طاعت گذاري مي نهیم و از مرحمت پادشاهانه امیدواریم که صحیفه گناه و خطای ما بندگان را رقم عفو کشیده بجان امان بخشند صاحب قران دادگستر بحکم العفو زکوة الظفر حاجت ایشان را بحسن

قبول تلقي فرمود و راو دولجين در آخر همان روز پسر خود
را نايب همراه كرده با جانوران و اسپان تازي بدرگاه
خلافت پناه فرستاد عاطفت پادشاهانه پسر او را بتشريف
خاص و جامه زربفت و كمر شمشير زرنگار نوازش فرمود و باز
فرستاد پشت استظهار قوي گشته و دست اميد بدامن مراد
پيوسته روز جمعه بيست و هشتم ماه چاشتگاه راو دولجين از
حصار بيرون آمد و شيخ سعد الدين اجودني با او بود و بر آستان
سلطنت آشيان كه سجده گاه سرافرازان روى زمين و بوسه گاه
سلاطين جمشيد تمكين بود روى نياز ماليده بسعادت بساط بوس
استسعاد يافت و جانوران خوب و سه تقوز اسپ با زين
زر برسم پيشكش بعرض رسانيد عنايت پادشاهانه شامل حال
او شد و بجامهاى طلادوز و كمر زر و تاج بلند پايه و سرافراز
گشت و چون جمعى كثير از مواضع آن ممالك بتخصيص اهالي
ديپالپور و اجودن از مهابت شكوه رايت كشوركشاى گريخته
دران قلعه جمع شده بودند امير سليمان شاه و امير الله داد
برحسب فرمان بضبط دروازه قلعه مشغول شدند و شنبه
بيست و نهم مردم اطراف را كه آنجا گرد شده بودند بلشكر
گاه ظفرپناه حاضر گردانيدند و طايفه طايفه را بمعتمدان
سپردند و قريب سيصد اسپ تازي بيرون آوردند و همت
ملكانه مجموع را بامراء و بهادران بخشيد و چون اهالي

دیپالپور مسافر کابلي را با هزارکس از سپاه امیر زاده پیر محمد بغدر کشته بودند پانصد مرد ایشان را بتیغ خون آشام انتقام بگذرانیدند و زن و فرزند ایشانرا برده کردند و مردم آجودن را که از بد نیتی و بی دولتي روی از رایت ظفر پیکر برتافته بودند و گریخته بعضی را بیاساق رسانیدند و چندی را اسیر گرفتند و اموال ایشان را تاراج کردند آری عطیهٔ طالع حضرت صاحب قراني غلط گفتم فضل رباني و تایید صمداني مقتضي آن بود که هرآفریده که یک سرموي پای ازجاده متابعت آنحضرت سپهر مکنت فراتر نهد البته ازدستِ قهر سپاه ظفرپناهش ازپای درآید و سربباد دهد و هرکه نه از سرِصدق دست اخلاص بدامن اقبال بی انتقالش زند سراسیمه درزیر دست و پای مراکب مواکب کواکب شمارش باخاک یکسان گردد *

* بیت *

* بس پیل مست را که نهیبش فرو شکست *

* بس شیر شرزهٔ که شکوهش شکار کرد *

* هرکس کزو نشست غباری بخاطرش *

* در حال گردشِ فلکش خاکسار کرد *

وکمال الدین برادر راو دولجین و پسرِاو چون اثرِ سیاست سپاه کشورستان نسبت با مجرمان و گناه گاران مشاهده

نمودند توهمي بی جایگاه بخود راه دادند و از غایتِ خوف و دهشت سر رشته صواب از دست عقل صلاح اندیش ایشان برفت و از فحوای نصیحت مودای * * بیت *

* دامنِ دولتِ جاوید و گریبان امید *
* حیف باشد که بگیرند و دگر بگذارند *

غافل مانده روز یکشنبه سلخ صفر با وجود آنکه راود ولجین در معسکرِ همایون بود باندیشهٔ باطل دروازه قلعه ببستند و درِ بلا و عنا بروی حالِ خود باز کشادند و راو دولجین بدین سبب دربند افتاد و شعله خشم حضرت صاحبقران اشتعال یافته * * بیت *

بفرمود تا لشکرِ نامدار * درآیند پیرامنِ آن حصار
ببازوی دولت خرابش کنند * ز سیلاب خون غرق آبش کنند

عساکر منصور چون سعد غیور بجوش و خروش درآمده بحفر نقب و تخریب سور مشغول شدند و اهل قلعه بیقین دانستند که مقاومت با آن گروه گردون شکوه از حیز قدرت و مکنت ایشان بیرونست و اگر دران بی باکي اصرار نمایند و آفتاب فتح حصار از مغرب قهر بر آید و درِ توبه بسته ماند و امید از خلاص و نجات بکلي گسسته گردد برادر و پسر راود ولجین از راه عجز و بیچارگي بیرون آمدند و روی ندامت بر خاک اعتذار نهاده زبان تضرع بپوزش و استغفار بر کشادند

وکلیدهای دروازه به بندگان درگاه سپردند و روز دوشنبه غره ربیع الاول از امراء امیرشیخ نورالدین واللهداد جهت درست کردن مال امانی باندرون قلعه رفتند ورایان آنجا از تیره رائی روشن دلانه و یکجهتانه در پذیرفتن مالِ امان واداکردنِ وجه پیش نیامدند واز راستی که بگواهی مهر مبارك پادشاهی سبب رستگاریست انحراف جستند ودرمیان ایشان گبران و گمراهان بسیار بودند آغاز مخالفت وعصیان کردند وقضیه بخشونت و پیکار انجامید * مصراع * واول النار جمر ثم تشتعل وچون باد این خبر بساحه ضمیر منیر خاقان جهانگیر وزید زبانه آتشِ خشم بالا کشید وفرمان قضاجریان نفاذ یافت که آن خاکساران را بتیغ آبدار گذرانیده دمار از روزگار کفار فجار وگرد استیصال از دیار آن منافقان بی اعتبار برآورند سپاه ظفرپناه از تمام اطراف وجوانب قلعه کمندها وطنابها برکنگره حصار انداخته ببالا برآمدند اهل حصار آنچه گبران بودند بروفق اشارت یخربون بیوتهم بایدیهم زن و فرزند و مال خود را آتش زده بسوختند وقومیکه دعوی مسلمانی می کردند زن وفرزند را گوسفندوار سر بریدند وهر دو طایفه اتفاق نموده آهنگ جنگ وجدال وعزم رزم وقتال کردند گروهی قوی هیکل سنگین دل آهنین چنگ وحشری سراسر کوه جهالت

و دریای ضلالت را پلنگ و نهنگ * * بیت *

همه تند و کینه کش و تیز چنگ * به نیروی شیر و لجاج پلنگ
چو عفریتی از بهر خون آمده * ز دهلیز دوزخ برون آمده

و از لشکر اسلام * * نظم *

* سپاهی بهیبت چو امواج دریا *
* گروهی بکثرت چو اعداد اختر *
* نجسته همه عمر خویش از صف جنگ *
* جدائی چو اعراض لازم ز جوهر *

برحسب فرموده درقلعه ریختند و تیغ جهاد آخته و غلغه تکبیر و تهلیل درخم چرخ اثیر انداخته بآن گمراهان درآویختند و جنگی عظیم واقع شد چنانچه بسی از غازیان دولت مند بسعادت شهادت فایز شدند و بعضی زخم دار گشتند و امیر شیخ نورالدین را که بعزم جهاد کمر اجتهاد بسته پیاده بشهر درآمده و دست جلادت بغزا کشاده بود و یکی(۱) از بهادران ایشان را بزخم تیغ از پای در آورده جماعتی گبران با شمشیرهای کشیده درمیان گرفته بودند و نزدیک بود که دستگیر کنند اوزون مزید بغدادی و فیروز سیستانی باتفاق حمله کردند و چند کس ازان بی دینان را بتیغ آبدار برخاک هلاک انداختند و امیر شیخ نورالدین را ازان ورطه بیرون

---

(۱) در بعض نسخه بجای یکی (بسی) است *

آوردند و آخرالامر نسیم نصـــرت که مجاهدان غازي را بر حسب وعدهٔ الهي مقرر و مدّخر است ازمهبّ تاییـــد وزیدن گرفت و صبح فیـــروزي از مطلع تنصر من تشاء و انت العزیزالرحیم دمیدن آغاز نهاد ولشکـــر اسلام غالب گشته ده هزار مرد از هندوان دیو نژاد عفریت نهاد را بتیغ جهاد بگذرانیدند و از تنِ کشتگان و خونِ آن روزبر گشتگان تمام آن خطه را کوه و دریا گردانیدند و آتش در خانها و بناهای شهر و قلعه انداختند و مجموع عمارات را خراب و ویران کرده با زمین هموار ساختند و آن دیار از صرصر قهر و انتقام لشکـــر اسلام سمت کان لم تغـــن بالامس گرفته نوعی شد که پنداشتی هیچ متنفـــس هرگز دران ناحیـــه نبوده و کذلک اخذ ربک اذا اخذ القری و هي ظالمـــة ان اخذه الیـــم شدید و از غنایم آنچه دران قلعه بدست آمد از زر و نقره و اسپ و رخت عاطفت حضرت صاحب قران همه را بر لشکریان بخش فرمود و زخمداران را بمراهمِ مراحم پادشاهانه نوازش نرمود و آوزون مزید و فیروز را که در معاونت امیر شیخ نورالدین کوششهای مردانه کرده بودند و درمقام سربازی پای داشته دست بردهای دلورانه نموده بعنایت و تربیت

اختصاص بخشید و تشریف انعام ارزاني داشت *

گفتار در توجه رایت کشورستاني از بطنیر بصوب سرسطی و فتح آباد و اهرونی

چون تمام آن شهر وکدام شهر ویرانه زیر و زبر کرده که تند باد قهر از جیفه کشتگان آگنده بود و هوا از مجاورت مردار بسیار متغیر و گنده حضرت صاحب قران چهارشنبه سیوم ماه ازان محل نهضت فرمود وپرچم رایت فتح آیت شانه زده مشاطه ظفر و جیش مظفرلوای کشورکشای را جنود سعود آسماني طلیعه وراهبر و چهارده کروه راه رفته موضعی که آنرا کناره حوض آب خوانند مخیم نزول همایون گشت وروز پنجشنبه چهارم ماه ازان محل بسعادت روان شده بقلعه فیروزه رسید و بفیروزی ازانجا گذشته هم دران روز شهر سرسطي را ازغبار موکب ظفرقرین آذین بستند و اهالي آن شهر بیشتر بی دینان بودند وخوك درخانهای خود نگاه میداشتند وگوشتش مي خوردند واز آوازهٔ وصول رایت نصرت شعار مجموع گریخته بودند و شهررا گذاشته فوجی ازعســاکر گردون مآثر از عقب ایشان بشتافتند و بسیاری ازان گمراهان را دریافته با ایشان محاربه کردند و برحسب فرموده اقتلوهم حیث ثقفتموهم بتیغ جهاد

بگذرانیدند و هرچه همراه داشتند از اسپان و دیگر اسباب واموال درتحت ضبط آورده همه سالم و غانم بازگشتند مگر عادل فراش که دران جنگ بعزشهادت فایز شد و درزمرهٔ یرزقون فرحین بما آتیهم الله انخراط یافت حضرت صاحبقران یکروز در شهر سرسطي اقامت فرمود و روز دیگر بسعادت ازانجا نهضت نموده هزده کروه مسافت قطع کرده بحوالي قلعه فتح آباد فرود آمد عنایت ازلي درسکون وانتقال شامل احوال ولطف لم یزلي درنزول وارتحال کافل نظم امور دولت و اقبال ومردم فتح آباد هم باغوای غول ضلالت ازطریق قویم و سمت مستقیم عدول جسته روی ادبار به بیابان فرار نهاده بودند و غیبت نموده طایفهٔ از سپاه ظفرپنـــاه دریی ایشـــان روان شدند وبسی ازان سرگشتگان را بدست قهر ازپای درآوردند وچهارپایان و ذخایر وعلایق را از سرتسلط و استیلاء بدست آورده مراجعت کردند و روز یکشنبه هفتم ماه مذکور رایت نصرت شعار از فتح آباد بفیروزي روان شد و از قلعه رجب گذشته سایه وصول برحوالي قلعه اهروني انداخت وچون دران موضع هیچ کاردان صواب اندیش نبود که برسم استقبال پیش آمده خاک ساحه بارگاه عالم پناه را سرمه دیدهٔ دولت سازد تا نیّرِ عاطفت پادشاهانه پرتو حمـــایت برحالِ مردم آن دیار

اندازد اهالي آنجا از صدمات عساکر گردون مآثر بعضی طعمه تیغ آبدار گشتند و بعضی در قید اسار گرفتـــار شدند و لشکریان غله بسیار برداشته ابنیه و عمارات را آتش زدند و دران محل جز تودهٔ چند خاکستر اثری نماند و روز دو شنبه هشتـــم ماه سپاه ظفرپناه از قریه اهروني برهنموني تایید ذوالجلال عزیمت ساختند و در صحرای قریه توهذه لواء دولت و اقبال برافراختند و دران حدود از قومی که ایشان را جتان گویند گروهی انبوه از دیرگاه باز استیلاء یافته بودند و عنان بی‌باکي ازجادهٔ سداد وراستي برتافته و دست شر و فساد بدزدي وراهزني کشاده راه برآیندهٔ وروندهٔ بسته بودند و پای طغیان ازحدّ مسلماني بیرون نهاده کاروانیـــان را بانواع ایذا ازقتل ونهب تعرض مي نمودند و چون آن ناحیه ازانوار ماهچه رایت فتح آیت روشني یافت آن تاریکان(۱) گمراه ازبیم درمیان بیشها خزیدند و کشف وار سر در حجاب تواري کشیدند و اکثر آن بیشهاني شکربود فرمان قضا جریان نفاذ یافت واز سپاه ظفرپناه یک قوشون باتوکل هندوی قرقره و مولانا ناصرالدین عمر تاخت کردند و ازپی آن دزدان رفته قریب دویست کس را بقتل آوردند و چهارپایان ایشان را گرفته و جمعی را اسیر

(۱) دردو نسخه بجای تاریکان (نابکاران) دیده شد *

کرده بمعسکرِ همایون پیوستند *

گفتار در ایلغار فرمودن صاحب‌قران کامگار وقلع و قمع جتان مفسد بد کردار

چون همت عالی نهمت حضرت صاحب‌قران بقلع و قمع مفسدان و ناراستان و ایمنی راهها و سلامتِ مسافران مصروف بود روز سه شنبه نهم ماه ربیع الاول از توهفه نهضت فرمود و اغروق را با غنایم و اثقال که جمع آمده بود درعهده اهتمام امیرسلیمان شاه بطرف سامانه روانه داشت و او هم دران روز از قلعه مونگ گذشته نزول کرد حضرت اعلی بعزم استیصال جتان که در بیابانها و بیشها پنهان شده بودند ایلغار فرمود و دران روز از جتانِ دیو سیرت عفریت نهاد قریب دو هزار مرد از تیغ فتنه سوز لشکریان فیروز روز بر خاکِ هلاک افتادند و زن و فرزند ایشان را اسیر کرده اموال و چهار پایان را تاراج کردند و مادّه شر و فساد آن شریران که از مدتی مدید باز چابک رو نسیم ازان حدود بترس و بیم می گذشت بکلی منقطع گشت * نظم *

* زیمن دولتِ صاحب قران دین پرور *
* که داشت حشمتِ جمشید و رای اسکندر *
* مبارزانِ مجاهد بضرب تیغ جهاد *
* ازان حدود بکندند بیخ فتنه و شر *

ودران نواحي جماعتي از سادات که رایات جلالت آیات قدر شان بپراچم تراجم قل لا اسالکم آراسته است دردیهي مقام داشتند و بدلالت توفیق روی امید ببارگاه خلافت پناه آوردند و بعز تقبیل انامل کریمه که نوک خامه جف القلم برنگین تمکینش فحوای * نظم *

* هر درکه سعادت زعنایت بکشاید *
* مفتاح فتوحش سر انگشت تو باشد *
* در خاتمت خاتم جمشید بخیر است *
* آنست نشانش که در انگشت تو باشد *

نگاشته بود استسعاد یافتند عاطفت حضرت صاحب قران که سجیه همایونش از صدق نیت و حسن اعتقاد بر مودت وولای عترت طاهره نبوی (علیه و علیهم الصلوة والسلام) مجبول بود مقدم ایشان را باعزاز واکرام تلقي فرموده و ریاض اماني و آمال ایشان را بزلال ترحیب و اجلال سرسبز و شاداب داشت و همه را سرتا پای جامهای گرانمایه عطا فرموده قامت حال شان را بخلعت مکرمت و افضال اعتدال سرو سهي بخشید و داروغه گماشت که ایشان را از تعرض سپاه ذره شمار آفتاب آثار صیانت نماید و روز چهار شنبه دهم ماه امیر سلیمان شاه با کوچها که در نواحي مانک[1] بود

(۱) در سه نسخه بجای مانك (مونك) دیده شده *

به نزدیک شهر سامانه نقل کردند و آن شب آنجا بودند و روز پنجشنبه یازدهم بکنار آب کهکر رسیدند و رایت نصرت شعار که از توهنه جهت استیصال جتان ایلغار فرموده بود آن روز برگشتگان در کنار آب کهکر که قریب بسامانه بودند بدیشان پیوست و چهار روز برای انتظار وصول اغرق بزرگ دران یورت توقف نمود و دوشنبه پانزدهم ماه ازان محل نهضت نموده حوالی پل کوپله مخیم نزول همایون گشت و امراء و لشکریان جرنغار مثل سلطان محمود خان و امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده رستم و امیرجهانشاه و غیاث الدین ترخان و حمزه طغی بوغا برلاس و شیخ ارسلان و سونجک بهادر و مبشر و دیگر امرای دست چپ که در مرغزار کابل براهی که تعیین رفته بود بر حسب فرمان روان شده بودند و دران راه هر جا که بشهر و قلعه مخالف رسیده بودند همه را فتح کرده و اهالی آن را مقهور ساخته و تاراج کرده درین روز بموکب ظفر قرین پیوستند و روز سه شنبه شانزدهم ازانجا کوچ کرده و از پل کوپله گذشته آن طرف پل مرکز رایات نصرت آیات گشت و اغرق بزرگ و باقی لشکر از راه دیپال پور می آمدند و ضبط آن بعهده شهامت و صرامت امیرشاه ملک بود دران روز بمعسکر همایون ملحق شدند و روز چهارشنبه هفدهم دران منزل توقف افتاد و روز پنجشنبه هزدهم از کنار پل کوپله

بسعادت و اقبال روان شده و پنج کروه راه رفته حوالي قول بکران مضرب خیام نزول ساختند و روز جمعه نوزدهم ازانجا کوچ کرده بقریه کتیل رسیدند و مسافت میان سامانه و کتیل هفده کروه بود که پنج فرسخ شرعي باشد و دو میل *

گفتار در صدور فرمان واجب الامتثال بروان شدن سپاه ظفر پناه برسم یسال

چون شاهزادگان و امراء و لشکریان که برحسب فرمان هر فوجي براهي متوجه شده بودند مجموع جمع آمدند و بموکب همایون پیوستند چنانکه گفته شد درین محل حکم قضا مضا نفاذ یافت و تمام امراء میمنه و میسره هر یک بمورچل خود بتوره روان شدند در برنغار امیرزاده پیرمحمد و امیرزاده رستم و امیر سلیمان شاه و یادگار برلاس وامیر شیخ نورالدین و امیرمضراب وقماری و تمور خواجه آقبوغا و دیگر امراء و در جرنغار سلطان محمود خان و امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده سلطان حسین و امیر جهان شاه و امیر شاه ملک و شیخ ارسلان و شیخ ایکوتمور و سونجک بهادر و دیگر امراء و در قول تومان سان سیز و تومان کلان و امیر الله داد و علي سلطان تواجي و باقي تومانات و امراء قوشونات و باین نسق تا بیست کروه مسافت که شش فرسخ شرعي باشد و دو میل بعرض یاسامشي(۱)

(۱) در بعض نسخه بجای یاسامشي (یسال) دیده شد *

نموده بطرف دهلي روان شدند * * نظم *

سپاهي بکثرت فزون از قیاس * غبارِ سمِ اسپ شان بیم و یاس
ز غریدنِ کوس شان گاه رزم * بهولِ قیامت شدي چرخ جزم
همه تیغ مردي بکف بهردین * سنان آب داده بزهر آب کین
سرِبخت شان را ز توفیق ترک * ز بهرِ غزا دل نهاده بمرگ

و روز دوشنبه بیست و دوم ماه بقلعه اسندي رسیدند و از کتیل تا اسندي هفت(۱) کروه است و مردم سامانه و کتیل و اسندی که بیشتر کیش مجوس داشتند همه را سابقه شقاوت دامن گیر شده خانهای خود را سوخته بودند و بطرف دهلي گریخته چنانچه سپاه نصرت شعار دران دیار دَیّار ندیدند و روز سه شنبه بیست و سیوم از حصار اسندي نهضت فرموده و شش کروه مسافت قطع نموده حصار تغلغ(۲) پور مرکزِ اعلام ظفر انجام لشکرِ اسلام گشت و اهالي آن حصار طایفهٔ از بی دینان ثنویه بودند که دیده بصیرت شان از اشراق نور توحید محروم مانده کائنات و حوادث را دو مبدأ اثبات کنند و آنرا یزدان واهرمن گویند وبنور و ظلمت ازان تعبیر نمایند و هرچه از قبیل خیرات شناسند از یزدان دانند فساد وشرور که در مجاري امور عالم رونماید باهرمن نسبت کنند والحق ان لا

---

(۱) در سه نسخه بجای هفت (هفده) است (۲) در بعض نسخه بجای تغلغ (توغلوق) دیده شد *

موثر فی الوجود الا الله القصه مقیمان آن حصار که
ایشانرا سالون مي خوانند مجموع رو بگریز نهادند و عساکر
گردون مآثر بی توقف قلعه را آتش زدند و تمام سوخته ازان
اثر نگذاشتند و روز چهارشنبه بیست و چهارم ماه رایت نصرت
پناه سایه وصول بشهر پاني پت انداخت و از تغلغ پور
تا پاني پت دوازده کروه است اهل پاني پت دست اضطرار
در دامن فرار زده سر عجز در گریبان اختفا کشیدند و دران
مقام هیچ متنفس پیدا نشد و در اندرون حصاریک انبار
گندم بود که از ده هزار من بسنگ بزرگ که عبارت از صد
و شصت هزار من شرعي باشد افزون آمد آنرا بر لشکریان
بخش کردند و روز پنجشنبه بیست و پنجم ازانجا کوچ کرده
و شش کروه راه رفته برلب آب پاني پت فرود آمدند روز
جمعه بیست و ششم امراء برنغار و جرنغار با سپاه فیروزی
شعار جبه پوشیده و جنگ را آماده گشته روان شدند عون
رباني مقارن رایت ممالک آرای و سعادت آسماني
رهنمای عساکر کشور کشای و روز شنبه بیست و هفتم فرمان
قضا جریان بنفاذ پیوست که امراء برنغار تا موضع جهان نمای
که عبارت از عمارتي است که سلطان فیروزشاه در دو فرسخي
دهلي بربالای کوهي ساخته و در دامن کوه آب جون که
دریائي روانست مي گذرد تاخت کنند ایشان برحسب

فرمان از قریه کانهي کزین تا جهان نمای بتاختند و احشام
و صحرا نشینان آن ناحیه را کشته و اسیر کرده و غارتیده مظفر
و منصور و غانم و مسرور باز گشتند و روز دوشنبه بیست و نهم
حضرت اعلی از مقابل قریه پله بر آب جون عبور فرمود
و بجانب حصار لوني توجه نمود که علف زار دران طرف بود
و همان روز بقلعهٔ لوني رسیده فرود آمد و آن قلعهٔ درمیان
دو آب واقع است آب جون و آب هیکن و آن نهریست
بزرگ که سلطان فیروز شاه از آب کالپي بریده است و بقرب
فیروز آباد بآب جون متصل مي شود و پیشتر امیر جهانشاه
و امیر شاه ملک و امیر الله داد باشارت حکم قضا نفاذ بپاي
این قلعه آمده بودند و میمون میشوم که حاکم آن قلعه بود
و ساکنان آنجا چون از دانش مایه و از سعادت پیرایه
نداشتند باقدام اطاعت و اذعان پیش نیامدند و طریق طغیان
و عصیان سپرده بجنگ مشغول شدند و چون رایت فتح آیت
سایه وصول بران محل انداخت شیخي که از پیر عقل ارشاد
یافته بیرون آمد و از سر صدق گردن انقیاد را بطوق عبودیت
بیاراست و دیگرسکان از گبران و نوکران ملوخان پای جهالت
از طریق ضلالت فراتر ننهادند و دست خسارت از جسارت
و بی باکي باز نداشتند امر واجب الامتثال باستیصال آن
زمره ضلال صادر شد و عساکر گردون مآثر روی جلادت و اقتدار

بفتح حصار آوردند و از اطراف و جوانب نقب زده وقت
نماز پیشین که هنگام رسیدن رایت ظفر قرین بود تا وقت نماز
پسین قلعه را بکشادند و بیشتر گبران در اندرون حصار
خانهای خود را با زنان و فرزندان سوخته بودند حضرت
صاحب قران آن شب در بیرون حصار توقف فرمود روز
سه شنبه سلخ ربیع الاول فرمان داد و از نوکران ملوخان و
متوطنان آن قلعه هرکه بزیور اسلام متحلي بود جدا کردند
و گبران بي دین را بتیغ جهاد بگذرانیدند و تمام اهالي
حصار را غارت کردند الا سادات که نوردیده عالمیان وسرور
سینه اهل ایمان وا یقانند و قلعه را بسوختند و ویران ساختند
و روز چهارشنبه غره ربیع الآخر حضرت صاحب قران براه
نموني اقبال سوار شد و بلب آبِ جون بمقابله جهان نمای
فرود آمد تا گذارهای آب را بنظر احتیاط درآورده بنفس
مبارك تفحص نماید وهنگام عصر بسعادت بازگشته درمعسکر
ظفرپناه فرود آمد و چون دهلي نزدیک بود جهت کیفیت
وضع محاصره با شاهزادگان و امراء سنت استشارت مرعي
داشت و رای بران قرار یافت که اول غله بسیار جهت علوفه
عساکر نصرت شعار جمع آورده دران حصار ضبط نمایند و بعد
ازان بمعونت تایید آسماني بمحاصره و فتح شهر گرایند و از
برای امضاء این رای امیر سلیمان شاه و امیرجهانشاه و

دیگر بندگان درگاه ازین یورت هم در غرهٔ ماه برحسب فرمان روان شدند تا جانب جنوبي دهلي را تاخت کنند روز دیگر خاطر خطیر صاحب قران جهانگیر نشاط احتیاط عمارت جهان نمای فرموده از سریر خلافت مصیر بمرکب فلک شکوه قمر مصیر برآمد و با قریب هفت صد سوار جبه پوش سخت کوش بدلالت سروش هوش روان شد و از آب جون گذشته آن عمارت جهان نمای را بحقیقت جهان نمای ساخت و همانا سلطان فیروز شاه در وضع این نام ملهم شده بود باین معني که عمارتش از حضور عالمي دردمی (۱) وجهانی درصورت انساني جهان نمای خواهد گشت * شعر *

ولیس من الله بمستنکر
ان یجمع العالم في واحد

و حضرت صاحبقران گیتي کشای بعد از تفرج جهان نمای احتیاط فرمود که محل رزم وجدال و میدان محاربه وقتال کجا مناسب تر افتد وعلی سلطان تواجي و جنید بورلدای که بقراولی رفته بودند باز آمدند و علي سلطان محمد سلف را گرفته آورد و جنید دیگری را و بعد از استفسار احوال و اخبار محمد سلف عرضه تلف گشت و در اثنای این حال ملوخان با چهار هزار سوار و پنج هزار پیاده و بیست و هفت

---

(۱) در دو نسخه بجای دمی (آدمی) دیده شد *

پیل از میان درختان ظاهر شهر بیرون آمده بنزدیک جهان
نمای رسید حضرت صاحب قران در کنف حفظ ربانی از آب
بطرف لشکرگاه گذشته بود و قراولان لشکر منصور سید
خواجه و مبشر با سیصد مرد بمقابله و معارضه منقلای ایشان
مشغول گشته نبرد کنان تا بکنار آب بیامدند و در انجا نیران
حرب و قتال اشتعال یافت حضرت صاحب قران سیونجک
بهادر و الله داد را امر فرمود که بمعاونت سید خواجه
مبادرت نمایند ایشان برحسب فرمان باد و قوشون چون
باد از آب بگذشتند و بسید خواجه پیوستند و باتفاق حمله
برده دست جلادت بتیر باران برکشادند مخالفان چون
شیوه شجاعت و دلاوری سپاه ظفرپناه مشاهده نمودند
نجات در فرار دانستند و در صدمهٔ نخست روی گریز بدهلی
نهادند وچون حروف تهجی ازهم فرو ریختند و سید خواجه
مرکب مردی پیش رانده بسنان آتشبار آبحیات آن باد
پیمایان را بر خاک هلاک ریختن گرفت و بسی مردم ازیشان
تلف شد و در حال گریز پیل جنگی بیفتاد و سقط شد و عقل
دانشور از وقوع این اثر بطلوع آفتاب فتح و ظفر متیقن گشت
چه رای صایب از گریه ابر آذاری بخندهٔ ریاض استدلال
کند و بصیرت ثاقب از وزیدن نسیم بهاری بدمیدن روایح
گلبرگ طری انتقال نماید *   * بیت *

* بکاری که اقبال یاری دهد *
* از اول اساسش بخوبي نهد *
* چو اول قدم خصم یابد گزند *
* بنصرت دهد مژده بخت بلند *

گفتار در نقل کردن رایت نصرت شعار بجانب شرقي قلعه لونی و قتل اسیران کفار که در اردوي کیهان پوی جمع آمده بودند

در روز جمعه سیوم ربیع الثاني رایت فتح آیت از مقابل جهان نمای که سبق ذکر یافته نهضت فرمود و جانب شرقي قلعه لوني مضرب خیام نزول فرخنده گشت قبه بارگاه خلافت پناه باوج مهر و ماه برافراشته شد و دران یورت شاهزادگان بزرگوار و امرای نامدار و سرداران قوشونات که بتاخت رفته بودند مجموع درپایه سریر اعلی حاضر آمدند و خاك ساحه درگاه عالم پناه توتیای دیده دولت ساختند و حضرت صاحب قران با آنکه در امور سلطنت وجهانباني و مصالح رزم آزمائي وکشورستاني موید من عند الله بود بنفس مبارک درچندان مصاف و معرکه و جنگگاه حاضرشده بود که هیچ سردار سپاهي پیشه را دست نداده باشد تا بپادشاهان ذوشوکت چه افتد لاجرم

دران مجمع خاص و انجمن مشحون باعاظمِ اماجد و خواص زبان مبارك كه ترجمان ملهم دولت بود بركشود و بعبارتي كه جانها نثار آن سزد توره ويا ساق سلاطين قديم درغمرات معارك وحروب ادا فرمود و قواعد نبرد آزمائي و صف شكني و رسوم تيغ گذاري و دشمن فكني گذارش نمود و قانون حمله بردن و بلُجّه درياى وغا دررفتن و طريق كوشش نمودن و ازگرداب هيجا بيرون آمدن و جميع آداب پيكار و شرايط رزم و كارزار بنوعي درسلك بيان كشيد كه اگرروزگار سمع داشتي اصغا نمودي و برجان نگاشتي و تعيين فرمود كه هر كسي در برنغار و جرنغار و هراول وقول دركدام مقام بايستد و چگونه عنان درعنان يكديگر پيوندد و حمله مخالفان و معارضان را چگونه رد كنند حاضران جمله گوش هوش را از استماع آن كلمات حكمت سمات كه دعوي - كلام الملوك ملوك الكلام - ازان مبرهن مي شد پرلؤلؤى شاهوار ساختند و زمين عبوديت بلب ادب بوسيده زبان اخلاص بدعا بر كشادند *

* نظم *

* درخشنده تيغت عدوسوز باد *
* دُرَفش و سِنان از توفيروز باد *
* ستاره روش بر رضايت كند *
* فلك بر سر و ديده جايت كند *

* سرِ سرکشـــان زیر پای تو باد *

* همه ورد اختر ثنـای تو باد *

و در همان روز امیرجهان شاه و دیگر امراء بعرض همایون رسانیدند که از لبِ آب سند تا باین منزل کم و بیش صد هزار هندوی بی دین ازگبر و بت پرست اسیر گشته اند و در معسکر ظفرپنـــاه جمع آمده مبادا که روز جنگ با هالي دهلي میل نمایند وهجوم کرده بایشان پیوندند و برحسب اتفاق آن روز که ملوخان با لشکر و پیلان بیرون آمده بودند آثار بشاشت و خرمي در ایشان ظاهر شده بود و این معني را نیز معروض داشتند بنابرین یرلیغ قضا نفاذ بصدور پیوست که مجموع هندوان که دردست لشکریانند بقتل آورند وهر کس که در امتثـــال این امر تاخیروتهاون روا دارد او را بکشند وزن و بچه و مالش ازان آن کس باشد که تقصیـــر او را بعرض رساند برحسب فرموده بروایتِ اقل صدهزار هندوی بی دین را بتیغ جهاد بگذرانیدند ازان جمله مولانا ناصرالدین عمر که یکی از زمرهٔ ارباب عمایم بود پانزده هندو در خیل داشت وهرگز گوسفندی ذبح نکرده بود دران روز امتثال فرمان راهرپانزده را طُعمه شمشیرغزا ساخت وحکم لازم الاتباع نفاذ یافت که از لشکریان ازهر ده نفریک نفردران یورت توقف نموده زن وفرزند هندوان

و ستوران که از تاراج حاصل شده بود محافظت نمایند و بعد ازان عزیمت طرف شهر تصمیم پذیرفت و پیشین همان روز کوچ کرده بکنار آب جون فرود آمد جماعت منجمان و اختر شناسان درباب اوضاع فلکي پوشیده بحثي میکردند و از انظار سعد و نحس کواکب سخني میراندند حضرت صاحب قران پاک اعتقاد از قضیه (اهل التنزیه و التقدیس لا یومنون بالتثلیث و التسدیس) علامات نجومي را اعتبار ننهاد و دست توکل بعروه عنایت پروردگاری زد که این سقف فیروزه فام آسماني و آن چراغهای رخشندهٔ نوراني افراخته و افروخته قدرت بی علت اوست تعالی و تقدس * * بیت *

* ز سعد و نحس کواکب مدان تو راحت و رنج *
* که غرقه اند همه همچو ما درین دریا[1] *

و لا غرو حضرت صاحب قران که مظهر آثار قدرت قادر قدیم باشد از مقارنه سعدین و نحسین غم و شادي بخاطر خطیر راه ندهد و همایون ذاتي که از یمن وجود مبارکش ناهید بزمِ دولت سازِ بهجت و اهتزاز نوازد و خورشید اوجِ ملک و ملت در ذروه شرف و رفعت رایات افتخار و مباهات افرازد چگونه از اندیشه اثر نظرِ اختر معظماتِ مهمات را در عقدهٔ تعویق اندازد * * نظم *

---

(۱) در بعض نسخه بجای دریا (غرقاب) دیده شد *

* رایت و رای شریفش تا ز عدل افگنده اند *
* نور بر چرخ بلنـــد و سایه بر هر خراب *
* روشنانِ سقف گردون فارغند از احتراق *
* ساکنانِ ربع مسکون ایمن اند از اضطراب *

روزی یکروقت صباح که هنگام فوز و نجاح است آن حضرت بعد نماز بامداد وفراغ از ادای وظایف اوراد بمنشور ربانی و کلام سبحانی که لا یاتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه اولا جهت رفتن بشهور هلی مصحف مجید بفال بکشاد و این آیت از سوره یونس بر آمد انما مثل الحیوة الدنیا کماء انزلناه من السماء فاختلط به نبات الارض مما یاکل النـاس والانعـام حتی اذا اخذت الارض زخرفها وازینت وظن اهلها انهم قادرون علیهـا اتاها امرنا لیلا او نهارا فجعلناها حصیدا کان لم تغن بالامس کذلک نفصل الآیات لقوم یتفکرون فحوای ترجمه ظاهر این آیت کریمه آنست که مثل زندگانی این جهان همچو آب بارانست که آمیخته شود بوی رستنیهای زمین ازانها که آدمیـــان و حیوان خورند تا چون فراگیرد زمین پوششهای رنگین و آراسته گردد و گمان برند اهل آن که غله و میوه ازان می توانند گرفت و منفعت

ازان خواهند یافت برسد بآن حکم ما شبی یا روزی و آن رستنیها را هیچ سازد و نیست گرداند چنانکه پنداری دیروز نبود و هم چنین مبین و مفصل می سازیم آیات و علامات را از برای قومی که فکر کنند و اندیشه نمایند در بدایع و صنایع افریدگار - جل وعلا - و چون نیت درین فال حال شهر بود و اهالی آن برآمدن این آیت دلیلی باشد روشن بزوال ٭ اقبال مخالفان و نقصان و خسران ایشان و با زیفت ملوخان که زمره سپاه و پشت و پناه کشور هند بود تفاول فرمود و این آیت از سورهٔ نحل برآمد ضرب الله مثلا عبدا مملوکا لا یقدر علی شیء ومن رزقناه منا رزقا حسنا فهو ینفق منه سرا وجهرا هل یستوون باری - تبارک و تعالی - درین آیت مثل زده کافر و مومن را بحال بندهٔ زرخریده عاجز که قادر نباشد بر هیچ چیز و آزاد مردی که از فضل خدای تعالی رزقی فراخ و بهرهٔ تمام یافته باشد و آنرا پنهان و آشکارا نفقه کند و بخشش نماید هرگز برابر یکدیگر باشند ازین دو فال خجسته که بغـــایت مناسب و موافق حال افتاد سرّ اعجاز قرانی و کمال لطف و عنایت ربانی نسبت با حضرت صاحب قرانی بظهور پیوست ان فی ذلک لذکری لاولی الالباب حضرت صاحب قران صاحب

تایید اعتماد بر فال قرآن مجید کرده روز یکشنبه پنجم ماه
مذکور از کنار آب جون بعون الهي سوار شد و از آب گذشته
دیگر طرف آب معسکر ظفر مآب گشت لشکریان رعایت
حزم را خندقی فرو بردند متصل به پشته که آنرا پشته بهالي
خوانند و از شاخ درخت وچپر حصار ساختند و در پیش
خندق گاو میشان را گردن و پای درهم بستند و در پس چپر
خیمها بر افراختند و شتران بخوابانیدند *

گفتار در رزم حضرت صاحب قران با سلطان محمود والي هندوستان و ظفر یافتن بر ایشان

از پرتو آفتاب هدایت انتساب وحي آسماني که از
آسمان معاني نص ومن يهاجر في سبيل الله يجد
في الارض مراغما كثيرا وسعة برساحت ادراک
واقفان اسرار تنزیل مي تابد و بر پیشگاه ضمیر منیر مستفشقان
ازهار تاویل مي افتد روشن است که هر موفق سعادت مند
که از برای رضای خدای بی همتا - سبحانه وتعالی - مرارت
مهاجرت اوطان بر حلاوت مواصلت أحِبَّة وخُلّان اختیار کرده
مرتکب اخطار اسفار گردد و درراه نیکو بندگي درگاه اله
(جل وعلا) تلخي تعب و مشقت غربت را بکام همت کامیاب
عالي جناب شیرین ساخته درمواقف هول و خطر از بیم جان

و خوف سر نیندیشد هرآینه درمغانم وابتغوا من فضل الله بسي غنایم از عظایم فتوحات دنیوي وکرایم مدخرات مثوبات آخروی فایز گردد * بیت *

* هرکو بکامِ صدق درین ره روان شود *
* بر منتهای همتِ خود کامران شود *

بتخصیص که قبله نیت از صفای طَوِیَّت افضلِ اعمال واشقِّ عبادات باشد ومسرح انظار قصد واهتمام درحرکت وآرام مجرد انتظام درسلک مخاطبان تومنون بالله ورسوله وتجاهدون في سبیل الله باموالکم وانفسکم بوَد و ازنظایر این سیاق آنست که چون صاحبقران موید دین پرور برفق مضمون * نظم *

* بگیر قبضهٔ شمشیرِ عدل وجنبش کن *
* بر آبگرد همه هند پادشاه آسا *
* هر آنکه اشهد ان لا اله الا الله *
* نگوید ازتنِ اوکن سرش به تیغ جدا *

روی همت بلند بنیت غزا وجهاد بصوب ممالك هند وستان نهاده و بهرد یار که رسید جنود فتح وظفر باستقبال مواکب همایونش استعجال فمود چنانچه شرح داده شد بسی بلاد وقلاع را مسخر فرموده از خبثِ وجود کفار فجار وبي دینان بدکردار پاك ساخت ودرهفتم ربیع الثاني روز سه شنبه

که برقیعهٔ⁽¹⁾ حکمت فاطر السموات والارض — عظم سلطانه آنروز از میان ایام بکوکب قوت و قهر و انتقـــام یعني ترک حصار فیروزه فام بهرام خون آشام منسوب است علی الصباح که بفوز و نجاح خاقان مشرقي انتساب آفتاب د رمعرکه سپهر رایتِ طلوع برافراخت و سپاه شاه سیاه چترشب را هزیمت داده جهـان پناه گردون وکهفـه دهلي دهربوقلمـــون را از وحشتِ هندو نژادان ظلمات بعضها فوق بعض بپرداخت خورشید رای کشورکشای حضرت صاحبقـــراني از مطلـــع تاییدات آسماني برآمده پرتوِ التفات برقهرِ دشمن و ترتیب سپاه نصرت پناه انداخت وچه سپاه * * نظم *

* برعددِ لشکـــرش وقوف نداد ند *
* چهره کشـایند ه یقین و گمان را *
* طاقتِ فوجي ازان کراست که طوفان *
* صد یک ازان بود وغوطه داد جهانرا *

وبسعادت واقبال سوار شده صفوف عساکر نصرت قرین محفوف بعون خیرالناصرین برحسب اشارت اصابت شعار برنغار ازفرشکوه شاهزاده کامگار پیرمحمد جهانگیر وامیر یادگار برلاس وامیرسلیمان شاه وامیر مضراب وقماري وتمور خواجه آقبوغا ودیکرنویینان زینت پذیرفت * * بیت *

---

(۱) د رسه نسخه بجاي برقیعه (بدقیقه) دیده شد *

چو خسرو صفِ میمنه سازکرد * زتیغ اژدها را دهن بازکرد

و جرنغار از وفور شوکت امیرزادهٔ سلطان حسین و شاهزاده خلیل سلطان و امیرجهانشاه و شیخ ارسلان و دیگر امراء آرایش یافت * * بیت *

* صفِ میسره هم بیاراست چست *
* یکی کوه گفتی ز پولاد رست *

و هراول بصرامت و شهامتِ امیرزاده رستم و امیرشیخ نورالدین و امیرشاه ملک و الله داد و سایر امراء انتظام گرفت * * بیت *

* هراول چنان کرد آن پیشگاه *
* که در حیرت افتاد ازان مهر و ماه *

و ماهچه رایت نصرت آیت حضرت صاحب قران از اوج قلب (و القلب مستقر سلطان الروح) بطالع فرخنده برآمده انوار فتح و فیروزي بر مفارق همگنان گسترد * * بیت *

زقلبي که چون کوه پولاد بود * پناهنده را قلعه آباد بود

بعون صمداني لشکري آراسته گشت که تا جمشید خورشید شهسوار مضمار چهارم است و میدان آسمان جولان گاه شاه ماه وسپاهِ انجم چشم زمانه برچنان انبوهي نیفتاده و سپاهي بآن کثرت و شجاعت روی جلادت بورزمگاهي ننهاده * بیت *

* فراوان سپه جمع شد پیش ازین *

* ندیده کسی لشکری بیش ازین *

وبدین نسق و ترتیب پیش راندند و از جانب سپاه مخالف قلب مرکز رایت سلطان محمود نبیره سلطان فیروزشاه گشت با ملوخان و میسره در اهتمام طغي خان بود و میرعلي هوجه و جماعتی از سروران کشور هند و میمنه در حیز ضبط ملک معین الدین و ملک هاتي وسایر سپه سالاران آن سرزمین بدین نسق و آیین صفها آراسته با ده هزار سوار مکمل کینه گذار و چهل هزار پیادهٔ جنگی با اسباب و آلات حرب و پیکار روی مقابله و مقاتله بکارزار آوردند و عمدهٔ استظهار ایشان پیلان کوه پیکر بود که چون دریای خروشنده از باد سیاست بجوش آمده همه را بسلاح وکجیم مرتب داشته وبر دندانهای ستون کردار شان دشنهای زهردار استوار کرده وبر پشت پشته مثال هریک از چوب تختهای محوط محکم ساخته و برهر تختی ازان چند ناوک افگن و چرخ انداز در مکمن کمین نشسته وتخش داران ورعد اندازان در پهلوی صف پیلان آماده جدال وقتال ایستاده وبا این همه معارضه با آن سپاه از سوار و پیاده اگرچه اضعاف مضاعفه آن بودندی در نظر جلادت فوجی از عساکر گردون مآثر وقعی چندان نداشت اما پیلان را دیگر ندیده و از افواه والسنه شنیده که هیکل شان از صلابت بحیثیتی است که تیر و شمشیر بران کارگر نیست و قوت شان

بمرتبه که مزیدی بران متصور نه درختان قوی را بباد حمله از
بیخ برآرند و بناهای عالي را باشارت پهلو ویران سازند
و هنگام کارزار بخرطوم ثعبان کردار اسپ را باسوار از زمین
در ربایند و بهوا بر اندازند و از سماع این مبالغها که در بیشتر
طباع مرکوز مي باشد دغدغه بخاطر بعضی لشکریان راه
یافته بود چنانچه در وقت تعیین مواضع سروران و اعیان
مرحمت حضرت صاحب قران که در همه حال شامل احوال
اهل علم و کمال بودی از جمعی علماء رفیع مقدار که ظفر
کردار ملازم رکاب همایون آثار بودند مثل خواجه افضل پسر
مولانا شیخ الاسلام سعید جلال الحق والدین کشي و مولانا عبد
الجبار پسر اقضی القضاة مولانا نعمان الدین خوارزمي بزبان
اشفاق و اشبال سوال فرمود که جای شما کجا خواهد بود
ایشان از دهشت آن سخنان که شنیده بودند بی اندیشه
بجواب مبادرت نمودند که جای بندگان دران محل که
خواتین و عورات باشند و نه عجب * * بیت *

* دران زمان که بود بیم جان شگفت مدار *
* بزیر چادر ناهید اگر خزد بهرام *

و چون حضرت صاحب قران آن دغدغه از لشکریان تفرس
نمود برای اطمینان خواطر شرایط حزم مرعي داشته فرمان
داد که از چپرها پیش صف لشکر حصاري سازند و در پیش آن

بحفر خندق قیام نمایند و در پیش خندق گاو میشانرا پهلوي هم داشته گرد نها و پایهای ایشانرا بچرم گاو برهم بندند و خارهای خسک بزرگ از آهن ساخته بودند و تعیین رفته که پیادگان آنرا نگاه دارند و چون پیلان حمله آورند در راه ایشان افشانند وچون عنایت ازلي درهمه باب یاور صاحب قران کامیاب بود پیش ازان آفتاب فتح و ظفر از مطلع اقبال بر آمد که ایغها بکار آید و دران حین که لشکر جانبین بهم نزدیک شدند صاحب قران موید پاک اعتقاد درمیان لشکرگاه بدامن پشته بهالي بربالای بلندي سوار ایستاده بود و اوضاعِ اطراف وجوانب را بنظر احتیاط درمي آورد و چون تلاقي طرفین مشـــاهده فرمود چنانچه عادت سعادت آثار آن موید کامکار بود در هرکارزار بقدم صدق پیاده شد و روی اخلاص و نیاز بدرگاه پادشاه بے نیاز آورد و بتکبیر صدق نیت و صفای طویت عقد نماز بسته بقیام توجه تام و قراءت کلام ملک علام و رکوع و خضوع و سجود و خشوع وتشهد یقین و ایقان و سایر ارکان تسلیم و اذعان دوگانه از برای یگانه حقیقي بگذارد و پیشـــاني مسکنت وابتذال برخاک تضرع و ابتهال نهاده از حضرت ذوالجلال نصرت و اقبال طلبید واصلا سعي و کوشش خویش وکثرت اعوان وانصار جلادت کیش را درمیان ندید * نظم *

شهِ پاک دین درمقامِ نیاز * همي گفت با داورِ پاک راز

که ای برتر از معني برتري * که داند ترا جز تو مدحت گري
همیشه رضای تو جویم بجان * براه ثنای تو پویم بجان
ندارم غروري بگنج و سپاه * ترا در همه کار دارم پناه
کرم کردهٔ بارها با رهي * درین بار هم لطف کن کاگهي
که جز تو ندارم امیدي بکس * کسِ بے کساني بفریاد رس
لاجرم بیتوقف میامنِ استجابت دعا قرین روزگار همایون آثار گشت و از غرایب اتفاقات که بعنایت بی غایت پروردگار و صفای ضمیر منیر صاحب قران سپهر اقتدار دران موقف رو نمود آن بود که چون آنحضرت بادای نماز و عرض نیاز مشغول بود بعضی امراء که درهراول بودند مثل امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک و الله داد را درخاطر گذشت که اگر حضرت صاحبقران از لشکرِ قول برنغار را و ما بندگان را مدد فرستد نشانه قوتِ دولت و بشارتِ فتح و نصرت باشد و چون آنحضرت از توجهي که داشت بپرداخت و روی دولت که از گلگونه خاک سجده گاه برافروخته بود باحوال لشکرِ منصور آورده فرمان داد که علي سلطان تواجي واز تومان رستم طغی بوغا که سان سیز بود و در سلک لشکرِ قول انتظام یافته مرتب ایستاده بودند التون بخشي و بستري و موسی رکمال با قوشونات خود بمدد لشکر دست راست روند و جمعي دیگر از امراء قوشون را بمدد هراول فرستاد

و ایشان را دست و دل قوي گشته بفتح و فیروزي جازم شدند و بی اندیشه بر مخالفان زدند و پیلان را با آن شکوه و هیبت گاو صفت زبون میراندند و از فر اقبال صاحب قران بی همال و برکت آن کرامت که اظهار فرمود همگنان را ازان معني مایه استظهار و اقتدار افزود و آثار جلادت و مردی آن دلاوران در اقطار عالم اشتهار یافت و بتمادی روزگار آرایش اوراق لیل و نهار گشت و همان مثل شد که شیر شکار کند و طعمه دیگر جانوران باشد که در پناه حمایت او روزگار گذرانند *

* بیت *

اگر برفروزی زمه صد چراغ * ز خورشید باشد برو نام و داغ

و صورت حال و کیفیت آن محاربه و قتال چنان بود که *

* نظم *

* چو گشت از دو سو لشکر آراسته *

* جهاني به پرخاش برخاسته *

* یلان رایت کین برافراختند *

* کورگه زنان سورن انداختند *

* ز غریدن کوس خالي دماغ *

* زمین لرزه افتاد ابر کوه و راغ *

* ز فریاد رویین خم از پشت پیل *

* تو گفتي جهان کوفت کوس رحیل *

* دراهای هندی درآمد بجوش *
* ز ایوان کیوان گذشته خروش *
* بجنبش درآمد دو لشکر ز کین *
* ازان جنبش از جا برآمد زمین *
* روارو برآمد ز راه نبرد *
* هراسي درآمد بمردان مرد *
* ز پولاد پوشان لشکر شکن *
* تن کوه لرزید بر خویشتن *

قراولان ظفرقرین سونجک بهادر و سید خواجه بهادر والله داد و نصرت قماري و صاین تمور بهادر و محمد درویش و دیگر دلاوران چون سپاه مخالف را بدیدند از طرف برنغار درآمده کمین کردند و چون قراول دشمن پیش آمد وازیشان درگذشت * * نظم *

* روان زان کمین گه برون تاختند *
* لواي شجاعت بر افراختند *
* ززین کوبها چست برخاسته *
* بشمشیر عمر عدو کاسته *

وبا تیغ ظفرنگار چون شیرغران در طلب شکار از پس ایشان درآمدند و قریب پانصد ششصد کس را بیک حمله برخاک هلاک انداختند * * بیت *

سیاست در آمد بگردن زني * ز چشمِ جهان دور شد روشني
و در قفبل برنغار شاهزاده پیر محمد لشکرِ سپهر حمله ستاره عدد خود را از جای بر کرده بر دشمنان حمله برد و امیر سلیمانشاه نیز بادپاي کوه تُوان در زیر رانِ تیز کرده عنان بدست جلادت سپرد و شاهزاده پیر محمد بتایید دولتِ سرمد پیل را شمشیر رسانید و بهادران برنغار باتفاق میسره سپاه بدخواه را که اساسِ قرارش باستظهار طغي خان منوط بود از هم فرو ریخته براندند و از حوض خاص بگذرانیدند و در جرنغار امیرزاده سلطان حسین و جهانشاه بهادر و غیاث الدین ترخان و دیگر دلاوران بقوت بازوی کامگار و زخمِ تیغ و سنان آبدار آتش بار میمنه مخالف را که بشوکت و تمکین ملک معین الدین و ملک هاتي کوه آهنین مي نمود بکلي برهم شکسته براندند و از عقبِ ایشان روان شدند و امیر جهانشاه که قنبل جرنغار بود از عقب دشمنان در آمده بنزدیک دروازه رسیده بود * * بیت *

* چو دشمن بجست از پَیش تاختند *
* سنان را بگردون بر افراختند *

و چون قلب دشمن با پیلان آراسته حمله آوردند امیرزاده رستم و امیر شیخ نورالدین و امیرشاه ملک بمقابل ایشان در آمده کوششهای مردانه نمودند و امیر شیخ نورالدین

شمشیر رسانید و امیرشاه ملک داد مردی داد و دولت تمور تواجی و منکلی خواجه و دیگر امرای قوشون و سایر بهادران و دلاوران بقوت دولت حضرت صاحب قران بر صف پیلان جنگی زدند و درمیان آن نهنگان بی ستون هیکل بچهار ستون روان در آمدند و پیل بانان را از قله آن کوهها نگونسار ساختند و به تیر و شمشیر خرطوم آن اژدها خلقت پیلان را مجروح میگردانیدند و می انداختند * نظم *

* فگنده همه دشت خرطوم فیل *
* فتاده تن کشتگان چند میل *
* ز خرطوم فیل و سر جنگ جوی *
* همه دشت پاشیده چوگان و گوی *
* گیاها بمغز سر آلوده گشت *
* ز کشته زمین سر بسر توده گشت *

مبارزان ممالک هندوستان از بیم جان حرکة المذبوحی می کردند و بقدر طاقت و توان پای جلادت فشرده دست برد ها می نمودند اما چون ستیزه با تند باد نه حد پشه ضعیف نهاد است و پهلوی مقاومت با شیر ژیان زدن نه باندازه قدرت و مکنت آهوی ناتوان آخرالامر هزیمت یافته روی عجز براه گریز نهادند و فحوای نص الم تر کیف فعل ربک باصحاب الفیل صورت حال گشت و سلطان محمود

و ملوخان گریخته خود را بشهر انداختند و دری دروازه ببستند وامیرزاده خلیل سلطان از جرنغار به نیروی بخت جوان و ضرب حسام زمردفام یاقوت افشان ازان پیلان که پشت استظهار معاندان بآن قوی بود یکی را در قید اسار آورده و پیل بان را نگونسار کرده بطریق گاومیشی که دهقان بآن زمین شیار کند براند و بحضرت پادشاه روی زمین آورد *

* نظم *

* چو یاری دهد لطف پروردگار *
* چه پیل قوی و چه گاو نزار *
* چو بازوی دولت کشاید کمند *
* سر شیر گردون در آید به بند *
* برِ اقبال ازین به چه باشد دلیل *
* که طفلی ز خیلش سگالد به پیل *
* کجا بوده شهزادهٔ ارجمند *
* هم از پانزده سالگی پیل بند *
* هنوز از لبش می دهد بوی شیر *
* چو شیران کند پیل جنگی اسیر *

وچون از مهبّ عنایت آفریدگار نسیم فتح وفیروزی بر رایت نصرت شعار وزید ومخالفــان به یکبــارگی پشت داده رو بفرار آوردند صاحب قران سعادت قرین وقت نماز پیشین

بدروازهٔ دهلي راند و باروی آنرا بنظر احتياط درآورده عنان يکران کيهان نورد ازانجا برتافت و بکنار حوض خاص بدولت و اقبال نزول فرمود حوض خاص درياچه ايست از مستحدثات سلطان فيروز شاه سعت آن بمرتبه که تير پرتاب از يکطرفِ او بديگر طرف نميرسد و چون درموسم پشه کال از آب باران پرمي شود يکسال تمام اهالي دهلي آب ازان برميدارند و مرقد سلطان فيروز شاه برکنـــارآن واقع است و چون آن محل از حلول موکب معلّی مزين و محلّی گشت شاهزادگان و امراء و ارکان دولت درپايه ســـرير اعلی حاضر آمده * نظم *

همه بوسه دادند روی زمين * نهادند برخاک راهش جبين

به بسته ميان از پی چاکری * کشاده زبانِ ثنا گستـــری

که برخسرو اين فتح فرخنده باد * جهانش مطيع و فلک بنده باد

و بعد از اقامت مراسم تهنيت آثار شجاعت و مردانگي که از شاهزادگان و امراء و بهادران صدوريافته بود و غرايب امور که بفردولت قاهره دران مصاف از هرکس بظهور پيوسته بود بازميراندند حضرت صاحب قران را از ملاحظه وفور نعم الٰهي آب از چشم مبـــارکش روان شد و رقت فرمود و شکرباري تعالی که او را ازعالميان برگزيده چنان فرزندان کامگار و اعوان و انصار خدمت گذار ارزاني داشتـــه بود

باد ا رسانید و آن شیران بیشه شجاعت و نهنگان دریای مردی و جلادت را دعا کرد و الحق از تامل و تدبر مجاری احوال آن صاحب قران بی همال بیقین می پیوندد که ذات بزرگوارش مظهر قدرت آفریدگار و مصدر غرایب آثار و بدایع اطوار بوده با چنان قهر و سیاستی که از ذکر مواقف جلالی در هر مقام معلوم می شود رقت قلب و تنگ دلی بحیثیتی که چون شکر می گذارد و وظایف سپاس پروردگار بجای می آرد آب از دیدگان روان می دارد و اشک نیاز بر چهره خضوع و خشوع می بارد و با وجود اشتغال ظاهر بتمام عالم نور حضور باطن بمثابه که هر حاجت که بندگانش را هنگام ضرورت بخاطر می گذرد از دل روشنش سر بر می زند و مصلحت آنرا کار می بندد اصابت رای بمرتبه که مدة العمر نیرنگ هر تدبیر که بکلک اندیشه بر لوح ضمیر منیر می نگاشت بعینه صورت تقدیر بود که واقع شده از اندیشه یک سر مو تفاوت نداشت و کمال شجاعت و دلاوری بدرجهٔ که از مبادی حال تا حین ارتحال که عنان ازین سرای فنا و زوال برتافت هرگز در هیچ ورطه دهشت و انفعال بر خاطر خطیرش راه نیافت و این معنی دلیل روشن است بر صدق توکل و دوام توجه بحضرت حق *

* نظم *

* دلی را که از خود نکردی گمش *

* نه از چرخ ترسد نه از انجمش *

* چو هست آسمان بر زمین زیر خاک *

* چو تو هستي از چرخ و انجم چه باك *

لا جرم از قوتِ اسلام و حسنِ اعتقاد قول منجمان را پس پشت اعراض مي گذارد و روی توسل بسوی تفاول از کتاب کریم آسماني مي آورد و از غایت اخلاص و اختصاص هر مراد که در موقفِ دعا از حضرتِ کبریا مسالت مي نماید مخدره استجابت از تتق غیب بے توقف چهره مي کشاید واما حکایتِ داد و دهش و مرحمت و معدلت و مکرمت و بخشش و سایر ملکات ملکانه و اوصاف پادشاهانه از مطالعه تمام تاریخ اخبار بدایع اطوارش شمه در توان یافت *

* بیت *

* گواهی دهد در جهان خاک و آب *

* همان بر فلک چشمهٔ آفتاب *

* که چون او نبود ست شاهي بجنگ *

* نه در بخشش و کوشش و نام و ننگ *

* فریدون و کیخسروِ نامدار *

* منوچهر و اسکندرِ کامگار *

* نبودند در عهد این پادشاه *

* وگرنه شدندی ورا خاک راه *

* جهان کو مجو مثل این نام جو *
* مگر هم ز نسلِ همایونِ او *
* که نبود چنین پادشاهي دگر *
* مگر هم ز اعقابِ این تاجور *
* چو سلطان دین دار دانش پژوه *
* شهِ مشتری فر گردون شکوه *
* مغیثِ خلایق بداد و دهش *
* سکندر مقامات دارا منش *
* شهنشاه ابو الفتح نصرت قرین *
* ملاذِ سلاطین روی زمین *
* سمی خلیل الله و ز احترام *
* فروزنده نامش بسلطان تمام *
* چو سبقِ عنایت چنان راند فال *
* کزو ملت و ملك یابد کمال *
* در اسمش اشارت بدین هر دو هست *
* لقب بی گمان ز آسمان نازلست *
* ز مبدأ سمی خلیلِ خداست *
* بفرجام سلطان فرمان رواست *
* بدولت فرازنده کاخِ شرع *
* بگوهر فروزنده اصل و فرع *

* به نیروی عدلش قوی پشت دین *
* بعهدش حرم گشته روی زمین *
* فلک را حریم درش قبله گاه *
* جنابش ملوکِ جهان را پناه *
* چو تیغش کشاید زبان در وغا *
* کند شرح انا فتحنا ادا *
* ز کلکش بتفسیر نون و القلم *
* عقودِ جواهر شده منتظم *
* دلش بحر و دست ابر و باران گهر *
* کفش کان اصناف جوهر هنر *
* هنرهاش از تیغ پرس و قلم *
* بصولت چو رستم بحشمت چو جم *
* حدیثِ جم و رستم آراستم *
* ولی قدرِ ممدوحِ خود کاستم *
* جم اربنده خواند زهي فخر فرس *
* پی موکبش فخر اصطخر فرس *
* وگر کین گزارد بگاهِ نبرد *
* سرِ صد چو رستم بر آرد بگرد *
* مفاخر که عد کرده شد هست راست *
* ولي درمقامِ ستایش خطا است *

* مباهات صوریست شمشیر و تاج *
* ندارد صُوَر نزد معنی رواج *
* کمالات این پادشه معنویست *
* نه تنها جهانگیری و خسرویست *
* بصورت جهانگیر و صاحب سریر *
* بمعنی ز سرِّ ولایت خبیر *
* کشوده درِ معرفت بر دلش *
* حجابی نمانده ز آب و گلش *
* بمیراثش از رب هب لی سریر *
* درونش بعلمِ لدنی منیر *
* دلش غرق انوار حق الیقین *
* بصورت دهد داد دنیا و دین *
* خلافت که ظلِّ خدائی بود *
* شهی راست کین آشنائی بود *
* جهان پادشاهی باین داد و دین *
* زهی فیض فضلِ جهان آفرین *
* خدایا ز آسیب عین الکمال *
* نگهدار این شاه را لایزال *
* دلش را ده ازانس با خویش فر *
* بعدلش بیارا همه خشک و تر *

* بماناد فرمان ده و کامران *
* فزون زانچه عادت شمارد جهان *

گفتار در گریختن سلطان محمود و ملو خان از شهر و فتح دهلي و ایلغار فرستادن حضرت صاحب قران از عقب ایشان

چون سلطان محمود با ملو خان شکسته و عقدِ دولت و شوکت از هم گسسته بشهر درآمدند ازان حرکت که کرده بودند و جرأتي که نموده بغایت پشیمان شدند اما بعد از وقوع ندامت حاصلي نداشت هم دران شبِ چهارشنبه که زمانه چون هندوان تیره روز جامه درنیل سوگواري زده بود * نظم *
شبي کزسیاهي دران مایه بود * کزان نور در تهمتِ سایه بود
فلک بارگه را براندوده نیل * سرِپا سبان مانده درپای پیل
و چون نیمه از شب بگذشت سلطان محمود از دروازه هود رافي و ملو خان از دروازه برکه که هرد و درجانب جنوبي جهان پناه واقع است بیرون رفته بگریختند و دربیشه و بیابان آواره گشتند و چون حضرت صاحب قران آگاهي یافت که سلطان محمود و ملو خان گریختند امیرسعید و تمورخواجه آقبوغا و خان(۱) سعید سلدوز و الطون(۲) بخشي و غیره درعقب ایشان

(۱) درسه نسخه بجای خان (خاند) ودریک نسخه بجایش (خاوند) دیده شد * (۲) دریک نسخه بجای الطون (التون) است *

بفرستاد و ایشان بتعجیل شتافته بسیاري از گریختگان را فرود آوردند و غنیمت فراوان گرفتند و دو پسر ملو خان سیف خان که بملک شرف الدین اشتهار یافته بود و خداداد را اسیر کردند وباز گشتند و هم دران شب امیرالله داد و دیگرامراء قوشون را فرمان داد که بضبط دروازه که ایشان بیرون رفته بودند و دیگردروازهای شهرقیام نمایند تا کسی از شهر بدر نرود و روز چهارشنبه هشتم ماه چون علم ظهور خسرو سیارگان مانند رایت منصورخاقان صاحب قران از افق فیروزي برافراختند حضرت جهاندار گیتي ستان بدروازهٔ میدان فرموده در عیدگاه بنشست و آن دروازه از دروازهای شهر جهان پناه هست و درمقابل حوض خاص واقع شده و درانجا بارگاه زده و بارداده سادات وقضات و اکابرو اشراف که در شهر بودند مجموع بدرگاه عالم پناه آمدند و عزبساط بوس دریافتند و فضل الله بلخی که نایب ملوخان بود با سایر اهل دیوان دهلي خاك آستان سلطنت آشیان را سرمهٔ دیده اقبال ساختند وجماعت سادات و علماء و مشایخ بشاهزاگان ونوینان توسل نموده امان خواستند امیرزاده پیرمحمد وامیر سلیمان شاه و امیرجهان شاه و دیگرامراء درهنگام مجال حاجت ایشان را عرضه داشتند مراحم پادشاهانه ملتمس ایشان را رقم انجاح کشید واهالي دهلي را امان

بخشید و برسم معهود توغ[1] فتح آیت با نقارها ببالای دروازه برآوردند و طنطنهٔ بشارت فتح و فیروزي از حصار فیروزه کار سپهر بگذرانیدند و جهت ضبط تاریخ این نظم ثبت افتاد *

* نظم *

* چهار شنبه هشتم مهِ ربیع دوم *
* گرفت خسروِ صاحب قران دهلي را *
* ز فتح شاه که مجموع بشمری تاریخ *
* شود معین و خورشید بود جدی آرا *
* تو باز گونگـي کارهندوان بنگـر *
* ز شد تی که بایشان رسید سال رخا *
* ز فتح شاه و رخا هر یکیست هشتصد و یک *
* خود این نهفته نماند ز رای اهل ذکا *
* ز آب یاري نصرت بباغ دولت شاه *
* بسالِ خار گلِ فتح هند شد بویا *

و مجموع پیلان را آراسته و کرگدن آنچه بود از شهر بیرون آوردند و بدرگاه اسلام پناه حاضر گردانیدند و پیلان همه

---

(۱) در شش نسخه بجای توغ (توق) است و توغ بواو مجهول و غین معجمه بمعني علم و نشان لفظ ترکي است و معني توق نیز همین است زیرا که در زبان ترکی غین معجمه بقاف قرشت بدل میشود پس با عتبار معني همه نسخه متفق اند *

برسم خاکبوسي سر بر زمین نهادند و مانند جمعي که امان خواهند بیکبار نعره برداشتند و صد و بیست پیل کوه پیکر جنگي بتحت تصرف بندگان حضرت در آمد و بعد از مراجعت بعضی ازان از برای شاهزادگان بممالك فرستاد و بعضی بسمرقند آوردند ازانجمله دو زنجیر به تبریز بردند و یکي بشیراز و پنج زنجیر بهرات و یکی بشروان پیش شیخ ابراهیم و یکی بارزنجان بطهرتن و روز آدینه دهم ماه مذکور مولانا ناصرالدین عمر مامور گشت که با دیگر اکابر و اشراف که ملازم پایه سریر اعلی بود بشهر در آیند و خطبه را بالقاب حضرت صاحبقران بیارایند و پیشتر معهود آنجا چنان بود که در خطبه نام فیروز شاه و دیگر سلاطین گذشته یاد میکردند اذا جاء نهر الله بطل نهر معقل آن رسم را رقم نسخ کشیده خطبه بنام مبارك حضرت صاحب قران زیب و زینت یافت و لاغرو خطیب منبر نه پایه افلاك خطبه ممالك هفت اقلیم بنام خجسته فرجام آن پادشاه گردون غلام آراسته بود و منشي دیوان و جعلکم خلایف فی الارض منشور خلافت روی زمین باسم جلالت آئین آن جمشید اسکندر تمکین موشح ساخته دبیران لطایف نگار و منشیان فصاحت شعار بلاغت آثار ذکر فتوحات نامدار بقلم مشکبار آورده خبر آن بشارت بزرگ را بمسامع اهالي هر بلاد و دیار رسانیدند

وآوازهٔ غزوات وصیت مآثر ومقامات حضرت صاحب قران در اطراف واکناف جهان واقطار بحر وبر از کران تا کران کیهان انتشار یافت * * نظم *

* جهان شد پرآوازهٔ فتح شاه *
* ز هر جانبی تا بیک ساله راه *
* فزود اهل اسلام را خرمي *
* دلِ مشرك از خوف وخشیت غمي *
* ازان اهل ایمان بامن اندر اند *
* کزو کافران خونِ دل مي خورند *

بتکچیان دیوان برحسب فرمان قضا جریان بشهر درآمدند ومال اماني توجیه کرده محصلان بتحصیل آن مشغول شدند وچون صبح فیروزي از افق اقبال برآمده بود وعروس مراد در بزم اماني وآمال جلوه گر شده ارکان دولت وندیمان بزم عشرت زمزمهٔ این ترانه از پردهٔ دولتخواهي درهنگام مجال بساحهٔ جلال میرسانیدند * * نظم *

* همان به که چون بگذرد روز رزم *
* همي تازه گردد شبستان بزم *
* خوش آید چو دشمن پذیرد شکست *
* برِ دوستداران بعشرت نشست *
* زماني ز شغلي جهان بگذریم *

* بمرجان پرورده جان پروریم *
* برسم فریدون و آئین کی *
* ستانیم داد دل از رود و می *

تا خاطر همایون حضرت صاحب قران نشاط عیش و کامرانی فرمود و نهال فرح و شادمانی در ریاض حصول امانی نشو و نما نمود و از نسیم باده مشکبوی مشام بهجت و سرور معطر گشت و از صفای جام خسروانی نزهت گاه جمعیت و حضور منور شد و دران بزم دلکشای فرح افزای عاطفت حضرت صاحب قران پرتو نوازش و تربیت بر تفقد احوال شاهزادگان و امراء و ارکان دولت انداخت و همه را بجزایل مواهب پادشاهانه و جلایل عطایا و منح بی کرانه بلند پایه و سرافراز ساخت و صدای سرود قوبوزچیان خوش الحان زهره رامشگر را بنشاط درآورده ساز طرب را باین ترانه دل نواز بنواخت * نظم *

* که ای صاحب قران داد گستر *
* بفرمان تو بادا هفت کشور *
* غمی باد آنکه او شادت نخواهد *
* خراب آنکس که آبادت نخواهد *
* سری کز طوق تو جوید جدائی *
* مباد از بند بیدادش رهائی *

* مبـــادا بی تو هفت اقلیم را نور *
* غبار چشم زخم از دولتت دور *

روز پنجشنبه شانزدهم ماه فوجی از لشکریان بر در دروازه
دهلی جمع شده بودند و چون سباع شکارجو که در گله گور و آهو
افتد و مانند عقاب شکوه‌مند که قصد مرغان ضعیف بنیت کند
بر مردم حمله می بردند و متعرض رعایا می شدند حکم
جهان مطاع بصدور پیوست که امرای عظام بمنع آن طایفه
اقدام نمایند اما چون ارادت قدیم بتخریب آن بلاد و
تعذیب اهالی آن تعلق گرفته بود اسباب آن فراهم داد
ازان جمله در اثنای آن حال حضرات عالیات چلپان ملک
آغا و دیگر خواتین بعزم تماشای هزار ستون که ملک جونه
در جهان پناه احداث نموده بود بشهر درآمدند و امراء
دیوان اعلی و بتکچیان مثل جلال الاسلام و دیگر اهل قلم بر
دروازه نشسته بودند و توجیه مال امانی نسق میکردند و
هم دران حال چند هزار سوار از لشکریان که برات قند و غله
داشتند رو بشهر نهادند و یرلیغ واجب الاتباع نفاذ یافته بود
که هریک از امراء جماعتی از اهالی آن نواحی که یاغی
شده بودند و بشهر گریخته بگیرند و بدین سبب نیز غلبـــه
دراندرون ریختند و چون گروهی انبوه از لشکریان در شهر
جمع آمدند جوق جرق هندوان گبر در شهرهای دهلی از

سیري و جهان‌پناه و دهلي کهنه دست تمرد دراز کردند و جنگ و معارضه آغاز نهادند و خلق بسیار ازان بی‌دینان خانها و مالهای خود را آتش زدند و خویشتن را با زنان و فرزندان بسوختند لشکریان دست تسلط و استیلاء بغارت و تاراج برکشادند و باوجود جسارت و بی‌ادبي هندوان و بد فرصتي ایشان امراء دروازها به بستند تا لشکر بیرون باندرون نیاید و خرابي بسیار واقع نشود لیکن دران شب جمعه قریب پانزده هزار مرد از سپاه ظفرپناه باندرون حصار بودند و از اول شب تا روز غارت میکردند و آتش در خانها میزدند و در بعضی مواضع گبران بی‌باک بمحاربه و قتال قیام مي نمودند علی الصباح که از ترکتاز خسرو سیّارگان بُنَه هندوي شب داج بکلي عرضه تاراج گشت تمام سپاه بشهر درآمدند و غوغای لشکر برخاست و در آدینه هفدهم ماه غارت عام اتفاق افتاد و بیشتر محلات جهان‌پناه و سیری را بغارتیدند و روز شنبه هزدهم نیز برهمان و تیره بگذشت و هر نفری از لشکریان کما بیش صد و پنجاه کس از مرد و زن و کودک اسیر کرده بیرون آوردند چنانکه ادنی کسی را بیست نفر برده بیش بدست آمده بود و سایر غنایم و فتوحات از انواع جواهر و لآلی بتخصیص یاقوت و الماس و اصناف اقمشه و راخوت و نفایس گوناگون و ظروف و اوانی زر و نقره

و نقود بی حد و شمار از تنگهای علائي و غیرآن نه چندان بود که شرح شمه ازان بسفارت کلک دوزبان درحیز بیان آید از جمله بیشتر جواری که اسیرکرده بودند یارها و خلخالهای زر و نقره دردست وپای داشتند و تا انگشتهای پای بانگشتریهای قیمتی آراسته بودند و نبات وادویه و عقاقیر و نظایرآن خود کسی التفات بآن نمیکرد و روز یکشنبه نوزدهم ماه بدهلي کهنه پرداختند وبیشترهندوان بی دین بآن شهر گریخته بودند و درمسجد جامع جمع شده و مدافعه وقتال را آماده گشته امیرشاه ملک و علي سلطان‌تواجي با پانصد مرد مکمل متوجه آنجا شدند وبضرب تیغ جهاد جانهای دشمنان دین و بدخواهان دولت رادرقعردوزخ ماوا دادند و ازسر هندوان برجها باوج کیوان رسید وازتنهای ایشان طعمه ددان و مرغان آماده و مهیا گشت * * بیت *

زبس خون که ازکشتگان شدروان * محیط بلا گشت هندوستان

زبس کشته کافتاد بریک دیگر * همه کوه شد بوم و برسربسر

بلي شومي کفر و ظلم و خطا * برآورد ازان خطه دود فنا

و چون هم دران روزتمام دهلي کهنه را غارت کردند اهالي وسکان آن دیارآنچه زنده بماندند درقید اسارو ربقه تسخیر گرفتارو اسیرگشتند چند روز متواتر اسیران را ازشهر بیرون مي آوردند وهریک ازامراء تومانات وقوشونات جوقي را

مي گرفتند و از يشان چندين هزار اهل حرفت و پيشه وران بودند بر حسب فرموده چنان مقرر شد که از ارباب صناعت و حرفت که ملازمان و چاکران خاصه بيرون آورده بودند بعضي بشاهزادگان و آغايان و امراء که بسعادتِ ملازمت استسعاد داشتند قسمت نمايند و بعضي بجهت ديگر شاهزادگان و آغايان که در مستقر دولت خويش بودند بنوکرانِ ايشان سپارند و چون همت عالي حضرت صاحب قران بمِلک نية المومن خير من عمله برلوح ضمير نگاشته بود که در دار السلطنة سمرقند مسجدے جامع از سنگ تراشيده بسازد چنانکه شرح آن خواهد آمد اشارت عليه صدور يافت که مجموع سنگ تراشان را جهت خاصه شريفه ضبط نمايند و از ملاحظه وقايع اين داستان مخدره مضمون و اذا اراد الله بقوم سوٓءًا فلا مردله و مالهم من دونه من وال در نظر بصيرت اصحاب خبرت و کمال جلوه مي نمايد چه با وجود آنکه عفو پادشاهانه رقم امان بر عنوان حال آن مردم نکوهيده مآل کشيده بود و دران خطه خطبه بعز القاب همايون که ديباچه ديوان امن و امان عالم و عالميان بود آرايش يافته چون هدفِ سهم ارادت ازلي خلاف آن بود بواسطه آنکه جمعي سياه روی تيره رای بد کيش پای جسارت از حد خويش فراتر نهادند و از سرِ طغيان و عدوان دستِ تعرض

بعساکر گردون مآثر درازکردند قضیه بآن انجامید که شمه گذارش پذیرفت * بیت *

دانی که حساب کار چونست * سررشته زدستِ ما برونست
چون کار باختیارِ ما نیست * به کردن کار کار ما نیست

ولله عاقبة الامور وضع این سه شهر که ذکر کرده شد چنان افتاده که سیری محفوف است بسوری مدور و دهلي کهنه بسوری مثل آن بزرگتر است از سیری و از سور سیری که بجانب مشرق مایل بشمال واقعست تا بسور دهلي کهنه که از طرف غربي است مایل بجنوب از دو جانب بارو کشیده اند و آن را جهان پناه میگویند و از دهلي بزرگتر است و از سیري سه دروازه بجهان پناه کشاده است و چهار دروازه به بیرون و جهان پناه سیزده دروازه دارد شش از جانب شمال مایل بغرب و هفت از جانب جنوب مایل بشرق چنانچه از دهلي که عبارت ازین سه شهر است سي دروازه به بیرون کشاده است والله اعلم *

گفتار در نهضت همایون حضرت صاحب قران مظفرِ لوا از دهلي و توجه نمودن بدیگر مواضع هندوستان به نیت غزا

حضرت صاحبقران بی‌همال مدت پانزده روز بسعادت

و اقبال در دهلي توقف فرموده پرتو ماهچه رايت فتح و ظفر زنگ زداى آينه شمس و قمر و محاسن سلطنت و كشوركشاى غيرت افزاى روان جمشيد و اسكندر انتظام و التيام امور دولت و كامكاري بعون عنايت حضرت باري برهان صدق من كان لله كان الله له و حسن حال اعوان و انصار نصرت آثارش از فنون فتوحات و غنايم و كثرت جمع هرگونه نفايس و كرايم مفسر آيت فانقلبوا بنعمة من الله مالك الملك بخشنده كه درِ دولت سراى تؤتي الملك فيض رحمت او كشايد و همان در بروى جباران بمسمار تنزع الملك كمال حكمت او بندد * بيت *

* خداوند خورشيد و گردنده ماه *
* فروزندۀ تاج و تخت و كلاه *
* كسى را كه خواهد برآرد بلند *
* يكى را كند سوگوار و نژند *

چون دهلي بالتمام از تبعۀ سوء عقايد و قبح افعال و اعمال اهاليش بحكم نص واذا اردنا ان نهلك قرية امرنا مترفيها ففسقوا فيها فحق عليها القول خراب شد و از كمال تسلط و استيلاء عساكر گردون مآثر آثار فدمرناها تدميرا بظهور پيوست حضرت صاحبقران از براى قلع و قمع اهل شرك و طغيان عازم ديگر مواضع هندوستان گشت و هنگام

نهضت همایون اشارت علیه صدوریافت که سادات و قضات
وعلماء و مشایخ درمسجد جامع جهان پناه جمع آیند و از
ملازمان خاص یکی را برایشان داروغه گماشت تا نگذارد
که از جنبش سپاه ظفرپناه گرد زحمت و ملال بردامن روزگار
آن طایفه گرامی نشیند و روز چهارشنبه بیست ودوم
ربیع الآخر سنه (احدی و ثما نمایة) وقت چاشت سلطانی بعون
الله از ظاهرجهان پناه کوچ فرمود وبطالع سعد و بخت فیروز
درفیروزآباد که از شهرتا بدانجا سه کروه است نزول فرمود
وساعتی درانجا توقف کرده منزهات آن مواضع را بنظر
احتیاط درآورد ودرمسجد فیروزآباد که برکناره آب جون
ازسنگ تراشیده برافراخته اند دوگانه ازبرای یگانه
بی انباز بصدق و نیازبگذارد و شکروسپاس نعم الٰهی که از
اندیشه و قیاس بیرون بود باداءرسانید وچون بسعادت سوار
گشته از دروازه فیروزآباد بیرون آمد[1] سید شمس الدین از
سادات ترمذ و علاءالدین نایب شیخ کوکری که پیش ازین از
معسکر ظفرمآب برسالت بطرف ولایت لهاور و شهرکوتله
رفته بودند برسیدند و عرضه داشتند که بهادرنهار حاکم آن
خطه سرِ انقیاد برخط فرمان نهاده وکمر خدمتگاری برمیان
جان بسته روز جمعه بشرف خاکبوس درگاه عالم پناه مستسعد

---

(۱) درشش نسخه بجای آمد (فرمود) دیده شد *

خواهد شد و چون ازانطرف جهان نمای بقرب وزیرآباد نزول فرمود ایلچیان دو طوطي سفید که بهادر نهار در صحبت ایشان فرستاده بود بعزعرض رسانیدند وآن دو طوطي از عهد تغلق شاه بازمانده بودند و مدتها در مجالس سلاطین سخنوري و شکرخائي کرده خاطر خطیرآنحضرت بآن تحفه گرامي که بمزیت تکلم ازسایر حیوانات عجم امتیاز یافته در فضای فضایل انساني طیران مي‌نمودند تفاول فرمود و وصول آن هدیهٔ همایون آثار دران حال مبارک دانست *

* مصراع *

* که فرخ بود فال فرخ زدن *

و از دهلي تا بوزیرآباد نهضت نموده و از آب جون عبور فرموده شش کروه راه پیموده درموضع مودوله فرود آمد و روز آدینه بیست وچهارم ازمودوله روان شده و شش کروه قطع کرده موضع کته مضرب خیام نزول گشت و دران روزبهادر نهار و پسرش قلتاش با پیشکشهای شایسته و تحفهای بایسته بدرگاه سپهر اشتباه آمدند و بسعادت بساطبوس فایزگشته مراسم بندگي و خدمتکاري بتقدیم رسانیدند و به تربیت و نوازش پادشاهانه بلندپایه وسرافرازگشتند و روز شنبه بیست و پنجم از کته نهضت نموده مرحلهٔ باغ بت از وصول رایت نصرت شعار رشک باغ در بهار و غیرت بتخانه فرخار

گشت و مسافت میان این دو موضع شش کروه است و روز یکشنبه بیست و ششم از باغ بت کوچ کرده و پنج کروه راه بریده موضع اسار که میان دو آبست معسکر ظفرقرین شد و دو روز درین منزل توقف افتاد *

گفتار در فتح قلعه میرت

چون از قلعهای مشهور کشور هند میرت بود حضرت صاحبقران روز یکشنبه بیست و ششم ربیع الآخر رستم طغي بوغا و امیر شاه ملک و امیر الله داد را از موضع آسار بدر آن حصار فرستاد و ایشان روز سه شنبه بیست و هشتم از انجا خبر فرستادند که الیاس اوغاني و پسر مولانا احمد تهانه سري و صفی گبر با جماعت گبران بقلعه میرت تحصن نموده اند وایل نمي شوند و محاربه و قتال را آماده گشته میگویند که پادشاه ترمشیرین بدر این قلعه آمد و نتوانست گرفت حضرت صاحب قران را آن سخن برخاطر مبارک گران آمد واز نسبت قصورے که بترمشیرین خان کرده بودند خشمناك شد وفي الحال بنفس مبارک روی قهر و انتقام بسوی آن تیره رایان شقاوت فرجام آورد ودرهمان روز سه شنبه وقت نماز پیشین بسعادت و اقبال سوار شد وباده هزار مرد براند و شب درمیان کرده بیست کروه مسافت قطع فرمود و روز چهار شنبه

بیست ونهم ماه وقت نماز پیشین رایت جهان‌کشـــای سایه وصول بظاهر قلعه میرت انداخت و در زمان فرمان قضا جریان بنفاذ پیوست که امرای قوشونات هریك برابر خود نقب فرو برند و چون شب هنگام شد در مقابل هر برجی و باره ده پانزده گز نقب بریده بودند گبران از مشاهده آن حال سراسیمه و حیران شدند و از غایت وهم و هراس نیرو و تُوان ازتن و روانِ ایشان برفت و مانند صید ضعیف بِغَیَه که چون حمله شیر غران بیند خشک برجای بماند دست و پای ایشان از کار بیفتاد روز دیگر امیر الله داد با قوشون خود که بوفادار اشتهار داشت و ازقوچیقان بودند بدروازه قلعه آمدند وزمزمه تکبیر و تهلیلِ غازیان بازگشت قول مسبحان قلعه فیروزه حصار افلاک شد و فی الحال یکی از نوکران او سرای نام پسر قالمذر که شیر بیشه شجاعت و مردی بود پیشتر از همه کمند بر کنگره قلعه بینداخت و ببالای باره برآمد و بعد ازان دیگر بهادران و دلاوران چون آفتاب در برج سرطان بارج حصار برآمدند و بی توقف رستم برلاس که رستم بقیاس او زالی بود سرداران قلعه الیاس اوغانی و پسر تهانه سري را چون سگان گردن بسته بدرگاه اسلام پناه آورد و صفی گبر که از کلانتران آن حصن بود درجنگ کشته شده بود و بآتشی که بخطـــا مي پرستید بسزا معذب گشته روز پنجشنبه غره

جمادی الاول[1] سلاخِ غیرت دین اسلام تیغ جهاد بمصقل توفیق تیزکرده پوستِ حیات از سرِ ضلالت باقي گبران که دران قلعه بودند درکشید و مجموع بگذارِ آب تیغ بآتش دوزخ پیوستند وزن و فرزند ایشان برده گشت و برحسب فرموده آتش درنقبها انداختند و بروج و باره[2] آن حصار[3] از صلابتِ نیران قهر سرافرازي گذاشته * مصرع *

* خاکسان با زمین برابر شد *

و این فتح در سلک دیگر فتوحات ارجمند افزود و زبان روزگار تهنیت گذار این نظم آبدار ترنم نمود * بیت *

* زمان تا زمان از سپهرِ بلند *
* بفتحی دگر باش فیروزمند *
* همه شب که مه طوف گردون کند *
* چراغِ ترا روغن افزون کند *
* همه روز خورشید با تاج زر *
* به پائین تختِ تو بندد کمر *

درین واقعه با آنکه از مواقف و مآثر حضرت صاحبقران

---

(۱) در همه نسخ موجوده چنین است لیکن آن صحیح نیست بلکه (الاولی) صحیح است کما لا یخفي علی من تصفح کتب اللغة *

(۲) در بعضی نسخه بجاي باره (عمارات) است * (۳) در بعض کتب بعد حصار این لفظ (ضلالت) است *

حرفی از دیوانی و قطره از عمانی بیش نیست اگر نیکو تامل
میرود شمهٔ از جلایل احوال و کرایم اخلاق پادشاهانه آنحضرت
بظهور مي پیوندد چه همین که از گبران نقل کرده شد که این
قلعه را ترمشیرین خان نگشاده از علو همت و صفاے نیت
فرمود که خدای تعالی کشادن آن برما آسان گرداند واز
غایتِ غیرت و حمیت بی توقف روی توجه بانتقام آن
بی ادبان آورد و چنان حصاری که مثل ترمشیرین خان را
فتح آن دست نداد یک فوج از سپاه بی کرانش بیک زمان
بکشادند بنوعی که پیش ازانداختنِ حصار ازسرِ قوت
و استظهار روز روشن آشکارا ببارو برآمدند و نهایت آثارِ
شوکت و اقتدار از مخلوق همین مقدار تواند بود و مزیدی
بران متصور نه و الملک لله الواحد القهار وباوجود این
خصال حمیده و آداب پسندیده بمرتبه که پیش از فتح قلعه
اشارت علیه صدور یافته بود که تهدید نامه باهل حصار نویسند
و بقانون سنت ایشان را براه راست دعوت نموده از
صدمات قهر ترسانند و از قلم منشي در حال تحریر آمده بود
که ما را بپادشاه ترمشیرین چه نسبت و چون هنگام عرض آن
کلمه خوانده شد خاطر مبارک ازان عبارت بهم برآمد و با
جمعی که نویسنده را گفته بودند که بران منوال نویسد خطاب
و عتاب فرمود و بزبانِ ادب راند که ترمشیرین خان برما

سابق و فایق است و بتحقیقت از جلایل فواید ضبط تواریخ
ثبت امثال این لطایف است که با چندان رفعت و علو منزلت
و سعت اسباب و بسطت مملکت صفای مشرب عذب اخلاق
از شورانیدن دیو غرور و شیطان پندار تغییر پذیر نگشت
تا سعادت مندان صاحب توفیق قدوه و آسوه خویش سازند
و از میامن آن بمراتب بلند و مناقب ارجمند فایز گردند *

* بیت *

دلا تا بزرگي نیاري بدست * بجای بزرگان نباید نشست
بزرگیت باید بدین دست رس * بیاد بزرگان بر آور نفس

گفتار در غزوه دریای گنگ با جماعت گبران

چون قضیه قلعه میرت بفتح و فیروزي تمام سرانجام شد
صاحب قران گیتي ستان درهمان پنجشنبه غره جمادي الاول
فرمان داد که امیر جهان شاه با لشکر جرنغار بعزم غزا متوجه
بالای آب جون شوند و گبران آن طرف را تاخت کنند و
با بی دینان آن نواحي وظایف فریضه جهاد بتقدیم رسانند
و ایشان بامتثال امر مبادرت نمودند و اغرقها را بعهده امیر
شیخ نورالدین تعیین فرمود که ضبط کرده از گذار آب قراسو
عزیمت سازد و رایت جهانگیر در کنف حفظ ملك قدیر
بجانب دریای گنگ روان شد مسافت میان قلعه میرت

و دریای گنگ چهارده کروه بود در اثنای راه امیرسلیمانشاه بموکب ظفرقرین پیوست و همت عالي نهمت جهاد با گبرانِ آن نواحي و حوالي وجههٔ قصد ساخته شش کروه راه رفتند و موضع منصوره مرکز اعلام نصرت شعار گشت و شب درانجا توقف افتاد و اول صبح آدینه دوم(۱) ماه بعون اِلله کوچ کردند و موکب دریا شکوه محیط مثال بجانب دریای گنگ روان شد و وقت طلوع که آفتاب نور پیروزي بگسترد بموضع پیروز پور رسیدند و ازبرای تفحص محلی که از آب توان گذشت سه کروه راه رفتند چاشت سلطاني بسرِگذار آب رسیدند اما پایاب نداشت که همگنان بسهولت عبور توانند نمود بعضی لشکریان سوار ازآب بشناه گذر کردند و چون صاحب قران دریا نوال عزم فرمود که ازآب عبور نماید امراء که حاضر بودند زانوزده عرضه داشتند که امیرزاده پیرمحمد و امیر سلیمان شاه با لشکرِ برنغار بقرب پیروز پور ازآب گذشتند اگر رای ممالک آرای صواب شناسد امروز درین طرف آب توقف نمودن مصلحت مي نماید آن سخن محل قبول یافت و فرمان صادرشد که بعضی بهادران ازآب بگذرند و از تومانات امیرزاده شاهرخ سید خواجه پسرشیخ علي بهادر

---

(۱) در سه نسخه بجای دوم (نهم) دیده شد وبقرینه سابق ولاحق آن صحیح نیست *

وجهان ملك پسر ملكت وديگر دلاوران برحسب فرموده ازان گذار بگذشتند وحضرت صاحب قران دو كروه برساحل دريا رفته نزول فرمود روز شنبه سيوم ماه از ساحل درياى گنگ كوچ كرده بطرف تغلق پور كه دربالاى آب گنگ واقع است توجه فرمود وازان موضع تا تغلق پور بيست كروه بود چون پانزده كروه راه قطع كرده شد بمسامع عليه رسانيدند كه درپايان آب گنگ حشري تمام از هندوان جمع شده اند يرليغ لازم الاتباع نفاذ يافت وامراى تومان مثل امير مبشر وعلي سلطان تواجي وديگر اميـــران قوشونات با پنج هزار سوار روانه آن طرف گشتند ورايت نصرت شعار برقرار بصـــوب تغلق پور متوجه بود ودراثناى راه ذات همايون را كه سلامتش سبب استقامت عالم وعالميان بود تغيير مزاجي طاري گشت ودربازوى كامگار اندك مايه نفخي پديد آمد ووجع ودرد بنياد نهاد ملازمان بتدبير ومعالجه مشغول شدند ودران حال خبر آمد كه انبوهي عظيم ازگبران برچهـــل وهشت كشتي سوار شده برروى دريا مي آيند هركشتي ازان گوئي پاره كوهي است از دريا بابر پيوسته يا زنده پيلي بر آشفته ودر رود نيل جسته * • نظم •

چو پيلي بميدان تنگ زود تاب * ورا پيلبان باد وميدانش آب

برفتن برآورده پر مرغ وار * همه ره بسينه خزيده چو مار

و همان که بوی این خبر بمشام اطلاع آن حضرت رسید از غایت شغف و شرَه بمحاربه اهل شرک و عناد و شوق باحراز فضیلت غزا و جهاد آن ملالت مزاجي که روی نموده بکلي زایل شد و ازان هیچ اثر نماند و بے توقف بسعادت و سلامت سوار شد و با هزار کس از بندگان خاص که دران محل بدولت ملازمت فایز بوده‌ند روی توجه نوخذه بدریا آورد و چون از وصول آن بحرِ مکرمت و احسان بکنار دریا صورت مرج البحرین یلتقیان وقوع یافت دلاوران جهاد آیین و مجاهدان ظفر قرین بمقابله دشمنان دین در آمده بعضی بے اندیشه خود را در آب انداختند و نهنگ آسا دران بحر عمیق شناور گشته بسوی آن خاکساران شتافتند و بعضی پایان آب را فرو گرفته آتشِ پیکار برافروختند و بران ملاعین بی‌دین از کنار آب تیرباران کردند و ایشان از غایت جهالت و ضلالت در مقام معارضه سپرها در سر کشیدند و تیر مي انداختند و آنان که اسپ را در آب انداخته بشناه میرفتند چون بمخالفان رسیدند دستِ جلادت بر کنار کشتي زده باندرون در آمدند و بعون تایید رباني و فر دولت صاحبقراني بیشتر کشتیها را گرفته گبران را بزخم شمشیر نیست گردانیدند و از میان موج دریا بقعر دوزخ فرستادند و زن و فرزند ایشان را اسیر کرده بدارردند و برحسب اشارت * بیت *

* تو در کشتي فگن خود را مپا از بهر تسبيحي *
* که خود روح القدس گويد که بسم الله مجريها *

بآن کشتيها که گرفته بودند در آمدند و متوجه قهر و استيصال باقي گبران شدند و بآن مخالفانِ دين ده کشتي مانده بود درميان دريا بيکديگر بستند و دست جهل و تهور بجنگ برکشادند و ازطرفين چون موج درياى اخضر بروى يکديگر برآمدند * * نظم *

* چو درياى هيجا برآورد موج *
* بدان سان که موجش برآمد باوج *
* نهنگان جنگي چو دريا بجوش *
* فگندند در گاو ماهي خروش *

عاقبت سپاه ظفرپناه بياري الله همه را بزخم تير و ضرب شمشير هلاک گردانيدند * * بيت *

اگرماهي از سنگ خارا بود * شکارِ نهنگان دريا بود
زکاغذ نشايد سپر ساختن * پس آنگه بآب اندر انداختن

گفتار در ذکر سه غزوه که حضرت صاحبقران را بنفس مبارک در يکروز با گبران اتفاق افتاد

قال الله سبحانه و تعالى عما يصفون — الا ان حزب

الله هم الغالبون - مالك الملك جل و علا - كه رفع و خفض
معارج و مهابط سعداء و اشقياء اثري از آثارِ لطف و عنف
اوست و رقمِ عزت و مذلت بر ناصيه دولت و نكبت اهل اقبال
و ادبار نگاشته خامه رضا و سخط او در اين آيت از كلام معجز
نظام اشارت بشارت انجام كرامت فرموده كه غلبه و فيروزي
مخصوص واليان كشور دين و تابعان احكام شرع مستبين است
هر مويد صاحب توفيق كه نصرت شرع و برافراختن اعلام اسلام
و ويران ساختن بنيان شرك و برانداختن عبده اصنام وجهه
همت سازد سزاوار لقب حزب الله گشته البته بر مخالفان
و معارضان مظفر گردد و غالب آيد و هر بي سعادت كه از
طريق حق و جاده صواب انحراف و اجتناب جسته در تيه
ضلالت و جهالت سرگردان شود از حزب شيطان باشد و بے شك
مغلوب و منكوب گردد * * نظم *
يكي را زگردون دهد پايگاه * يكي را زكيوان در آرد بچاه
دلي را فروزان كند چون چراغ * نهد بر دلي ديگر از درد داغ
و از مصداق اين سياق آنست كه چون حضرت صاحب قران
از غزوه اصحاب كشتي كه در درياي گنگ بودند باز پرداخت
همان ساعت از ساحل دريا كوچ فرمود و رايت ظفر پيكر
متوجه موضع تغلق پور شد و چون آن موضع محل نزول همايون
گشت در همان شب يكشنبه چهارم ماه چون چهار دانگ از

شب بگذشت از پیش امیرالله داد و بایزید قوچین و الطون بخشي که بقراولي رفته بودند دو کس رسیدند وبعز عرض رسانیدند که ایشان گذاري نیکو پیدا کرده اند واز دریاي گنگ عبور نموده اند ودران طرف گروهي وحشري بي شمار از کفار با استعداد فراوان واهبه بسیار جمع شده اند وسردارنا مبارک ایشان ملکـــي است مبارک خان نام رایتِ عناد واستبداد برافراخته واسبابِ جدال وقتـــال آماده ساخته وچون شعاع شعور واطلاع حضرت صاحبقران برکیفیتِ احوال واوضاع افتاد سحرگاه که هنگام وزیدن نفحات لطف الهی مي باشد به نیت غزا سوار شد بازوی کامگارش بتعویذ والله یعصمک من الناس آراستـــه وپرچمِ رایت نصرت شعارش را مشاطه فسیکفیکهم الله پیراسته اعوان وانصار فیروزي آثار خروش کورگه وکوس بگوش بهرام انتقام آیین رسانیدند وازبس افروختن مشعلها شب هندو نهاد ظلماني راکسوت رومي روز نوراني پوشانیدند وآنحضرت پیش از صبح با هزار سوار از دریای گنگ عبور فرمود ویک کروه راه رفته نماز بامداد بگزارد وباقامت وظایف اوراد قیام نمود ومجموع سپاه ظفرپناه جبها پوشیده بعزم غزو وجهاد روان شدند وچون بنزدیک لشکرِ مخالف رسیدند مبارک خان ده هزار سوار وپیاده ترتیب داده بود

وبا طبل و علم و خیل و خدم ایستاده * * بیت *

سر و تاجی از دعوي انگیخته * به تلبیس رنگي برآمیخته

دران حال بخاطر خطیر صاحب قران جهان گیر که مطرح انوار اسرار غیبي بود خطور نمود که هندوان بی دین بعدد بسیارانه و سپاه اسلام درین محل اندک و لشکرهای میمنه و میسره که باطراف و جوانب روان داشته ایم بمسافتي عظیم دورانه تدبیر جز محض توکل برفضل خداوند خبیر قدیر نیست و مقارن این اندیشه پنج هزار سوار از تومانات امیر زاده شاهرخ که پیش ازین با سید خواجه و جهان ملک از آب گذشته بودند و بتاخت رفته برسیدند و بموکب همایون پیوستند بنوعي که اگر وعده و قراري رفته بودي برحسب فرموده و لو تواعدتم لا ختلفتم چنان راست نیامدي و این اتفاق از غرایب الطاف حکیم کارساز و لطیف بنده نواز است * * نظم *

یاري از حق بجو که جز فضلش * عقده مشکلات نگشاید

هرچه خواهي ازو طلب که جزاو * ره بگنج مراد ننماید

صاحب قران گیتي ستان شکر و سپاس حضرت منان بقدر وسع و امکان اقامت کرده فرمان داد که امیرشاه ملک و امیر الله داد با هزار سوار از بندگان خاصه که ملازم بودند بسر دشمنان رانند و اصلا کثرت و شوکت ایشان بنظر التفات در

نیارند مبارزان میدان جهاد امر عالي را انقیاد نموده دست توکل به تیغ غزا آختند و بی اندیشه برسرِ آن گبران تاختند از قوت دولتِ اسلام و فراقبال صاحبقران گردون غلام ترس و نهیب دردلِ آن بدبختان چنان مستولي شد که بی توقف از مقام استکبار و ستیزه روبوادي فرار و گریز نهادند و چون طیور ضعیف هیکل از شاهین و وحوش ناتوان از صدمه شیر غرین بر میدند و از غایت دهشت * مصراع *

* عنان از رکاب و فراز از نشیب *

باز نشناخته شغال وار درجنگلها خزیدند و لشکرِ منصور از عقب ایشان درآمده خلقی کثیر ازان بي دینان را به تیغ غزا بگذرانیدند و زنان و فرزندانِ ایشان را اسیر ساختند و لشکریان را غنیمت بسیار بدست آمد ازانجمله گلهای گاو بود که از حیز ضبط و شمار بیرون و ازاندازه وهم و قیاس افزون حضرت صاحب قران ساعتی همانجا نزول فرمود و در زمان خبر آمد که دردامن دره کوپله که برکنار آب گنگ است گبران بسیار مجتمع شده في الحال با پانصد سوار متوجه کوپله شد و باقي لشکریان بگرفتنِ غنیمت مشغول شدند و چون موکب همایون به نزدیک آن دره رسید مخالفان بسیار بودند و ازاعدای دین حشری عظیم جمع آمده ازامراء مثل شاه ملک و علي سلطان تواجي باوجود قلتِ انصار غازي وار

غلغلِ تکبیر و تهلیل بفلک دوار رسانیده بر سرِ ایشان راندند و بضرب تیغ آبدار آتشِ فنا در خرمنِ عمر کفار انداختند و آن بی دینان را بآن کثرت و غلبه مغلوب و مقهور گردانیدند و غنیمت فراوان حاصل آمد و دران حال که لشکریان بگرفتن غنیمت و ضبط آن اشتغال داشتند زیاده از صد سوار ملازم رکاب نصرت انتساب نبودند ناگاه گبری ملک شیخه نام با صد سوار و پیاده مانند فدائیان تیغها کشیده رو بموکب جهان پناه نهادند حضـــرت صاحب قران تا بدست مبارک غزا فرماید بسوي آن گبران شتافت و چون نزدیک آمدند چنانچه تیر بایشان رسیدي یکی از لشکریان تحقیق نا کرده پیش راند و بی وقوف بعرض رسانید که این شیخ کوکري است از جمله بندگان درگاه که درمیان سپاه ظفرپناه مي باشد آنحضرت بدین سبب روی سعادت بطرف کوه آورد و شیخه گبر بعضی از لشکریان اسلام را تیغ رسانید و چون حضرت صاحب قران آن حال مشاهده فرمود عنان تکاور گیتي نورد را بسوی آن ملعون تافت و در زمان آن گبر تنومند را که سمت قتل بعد ذلک زنیم داشت تیري بر شکم و شمشیری بر سر زده از پشت زین بر روی زمین انداختند و رسن در گردن بسته نزدیک رکاب نصرت انتساب آوردند حضرت صاحب قران از و حال پرسید او بجای جواب جان داد و جهان از خبثِ وجود آن

لعین و اتباع بی دینش بپرداخت و میامن اجرآن غزوه نیز قرین روزگار همایون گشت ودر همان ساعت خبرآوردند که در دره کوپله که ازین موضع تا آنجا دوکروه راه است حشری انبوه وخلقی بسیار ازهندوان گبر جمع شده اند ودرین مسافت بیشها است که ازکثرتِ درختان وتشابکِ اغصان وافنان باد سبک رو ازمضایقِ آن افتان وخیزان بیرون رود و از جمله نیستان بسیار بود و نیها چنان غلیظ وقوي که اگرکسی یکی ازان رادربغل میگرفت دستها بهم نمیرسید حضرت صاحب قران دران روزدونوبت متحمل مشاق رکوب واخطار شده بود وبنفس مبارك درمعرکه غزا اقامت فرض جهاد فرموده وهنگام آن رسیده که زمانی برمسندِ استراحت آسایش فرماید چون این خبربمسامع علیه رسید همتِ ماکانه ادخار مثوبات جاوداني برطلب راحت وتن آساني اختیارنمود ودرحال با جمعی ازخواص بندگان وچند کس ازامرای قوشون که درمنغلا بودند متوجه آن دره شد وچون بیشهای دشوارگذاردرراه بود وهندوان کافربسیارولشکر حاضراندک بودند حضرت صاحب قران رادرخاطرعاطر گذشت که اگردرین ولا فرزند پیرمحمد وسلیمان شاه میرسند ازلطایف صنع پروردگارتواند بود وحال آنکه سه روزپیشتر ایشان رابرسبیل تاخت بناحیه دورفرستاده بود ومتوقع

نبود که درین موقف حاضر آیند چه در مقابله پیروز پور از آب گذشته بودند و تصور ایشان آن بود که رایت جهانگشای باین طرف آب عبور نخواهد فرمود و درین روز یکشنبه وقت نماز دیگر بصورتی که در ضمیر منیر نقش بسته بود و از دریچه غیب عکس پذیر گشت برسیدند و بموکب همایون پیوستند *

* بیت *

* مگر که لوح قضا بود رای شاه جهان *

* که هرچه گشت مصور درو نگشت ازان *

و باتفاق بسر آن گبران راندند و زبان طاعت و دست شجاعت بذکر تکبیر و ضرب شمشیر و رمی تیر برکشادند و اکثر آن گمراهان را بتیغ جهاد بگذرانیدند و غنایم فراوان بدست لشکر اسلام افتاد و از الوان رخوت و انواع چهارپایان حتی شتر و گاو بسیار که محاسب وهم تیزبین بعقد انامل قیاس و تخمین شمار آن نتوانستی و دران یکروز میامن اجر سه غزوه شامل روزگار خجسته آثار حضرت صاحبقران گشت که بنفس مبارک در مصاف کفار حاضر آمده بود و امثال این توفیق بر سبیل ندرت اتفاق افتاده باشد بتخصیص سلاطین رفیع مقدار را و چون آن روز بآخر رسید و چهره روزگار چون روی هندوان و رای تیره بی دینان سیاه شدن گرفت و دران بیشها که محل غزوه سیوم بود از تنگی جای موضع فرود آمدن نبود سپاه

ظفر پناه اسلام مظفر و منصور با غنایم و فتوحات نا محصـــور بموقف غزوه دوم مراجعت نموده فرود آمدند رایت فتـــح آیت باوج اقبال و فیروزي افراخته و زمانه دعای دوام ایام سلطنت و پادشاهي حضـــرت صاحب قران ورد زبان ساخته * نظم *

ترا جاودان باد یزدان پناه * بکامِ توگردنده خورشید و ماه
جهان آفرین از تو خشنود باد * تنِ بد سِگالان پر ازدود باد
همیشه پناهت جهاندار باد * سرِ دشمنانت نگونسار باد

گفتار در استیصال گبران که بدره کوپله بودند و ذکر سنگي که بر شکل گاوي واقع شده درانجا و تعظیم گمراهان هند آنرا

دره کوپله بردامن کوهیست که دریای گنگ ازانجا روان میگردد و پانزده کروه راه بالا تر ازان موضع سنگي است بر شکـــل گاوی و آب آن دریا ازان سنگ بیـــرون مي آید و گمراهان دیار هند آن سنگ را پرستش مي نمایند چنانچه یکساله راه از اطراف و جوانب روی توجه باین دره مي آورند و بدان گاو سنگین از خری تقرب مي جویند و مردگان خود را مي سوزانند و خاکستر آنرا همراه آورده دران آب ریزند و آنرا وسیله نجات او میدانند و زر و نقره نیز دران آب

مي باشند و زندگان دران آب درمي آيند و آب برسرِ خود ميريزند و سرو ريش ميتراشند و آن را عبادت ميدانند بمثابه حج كه از اركان اسلام اهل ايمان است و ابونصر عتبي رحمه الله حكايت غوايت كفار هند و عقايد فاسده كه درباب اين آب دارند دركتـــاب يميني آورده چه بعد ازان كه ناصرالدين سبكتگين و پسرش سلطـــان محمود سالهـــا در هندوستان بفرض جهاد قيام نمودند و بلاد و قلاع آن ديار بتدريج بكشودند شكرالله مساعي المجاهدين و رضي عنهـــم سلطان محمود دراواخرحال متوجه فتوح شد و لشكر اسلام را باين حدود رسانيد و صاحب ترجمه يميـــني آن غزوه را طراز مواقف و مغازي يمين الدولة محمود دانسته و صاحب قران مويد دروهله اولي كه روي همت اعلي بغزو هندوستان آورد بعضي شاهزادگان و امراء با فوجي از لشكر براهي روان ساخت و خود با بقيه سپاه براه ديگر متوجه گشت و هر دو گروه هرچه دراه بود ازبلاد و قلاع و مواضع و قري همه را مسخر ساخته و اهل كفر و ضلال را برانداخته ميرفتند تا دهلي كه تختگاه آن ممالك است چنانچه بتفصيل شرح داده شد وبعد ازفتح دهلي ازآب گنگ عبور نموده درين نواحي كه سخن بذكر آن رسيده وظايف غزا بتقديم رسانيد فسبحان الذي ايد بنصره الغزاة و رفع بعضهم فوق بعض

درجات و چون دران دره گروهي انبوه از گبران هنوز مانده بودند و اموال بسيار از مواشي و منقولات در تصرف ايشان باقي بود روز دوشنبه پنجم جمادى الاول خورشيد رايت نصرت شعار از افق عزيمت طلوع نمود و سپاه آسمان جنبش ستاره شمار در حركت آمده متوجه دره كوپله شدند و چون ارادتِ قديم باستيصال زمره كفر و ضلال تعلق گرفته بود آن بد بختان بغلبه و كثرت مغرور شده همانجا توقف نمودند و خيال محال مقابله و جدال بدماغ بى مغز راه داده جنگ را مهيا و آماده گشتند و هنگامي كه جمشيد شرقي انتساب آفتاب سنجق ارتفاع از كرانه معركه سپهر برافراخت لشكرِ اسلام يا سامشي كرده بآن دره رسيدند ميمنه از فر شكوه اميرزاده پير محمد و امير سليمان شاه آراسته و ميسره از شوكت و مهابت جماعتي از امراء نامدار زينت يافته و در منقلاى قول امير شاه ملك و ديگر نوييذان رفيع مقدار رايت مكنت و اقتدار برافراشته و چون صداى غريو كورگه و كوس و نقاره و نفير دران كوه و دره افتاد و زَجَلِ تهليل موحدان و تكبيرِ غازيان بآن حدود پيوست و لشكريان ظفر قرين دريا صفت بجوش درآمده خروش برآوردند زهره كافران خاكسار آب گشت و آتشِ خوف و اضطراب در خرمنِ ثبات و قرار آن باد پيمايان افتاد و مجموع از غايت بيم و هراس دستِ عجز

در دامنِ فرار زدند و بکوهها گریختند و لشکرِ اسلام از پی ایشان درآمده تیغ زمرد فام را از تنِ شبه رنگ آن تیره رایان سیاه روی گونه یاقوت رمانی بخشید و اکثر آن بی‌دینان را بتیغ غزا بگذرانیدند و اندکي ازان ورطه نیم جانی بیرون بردند و پراگنده گشتند و اموال و اسباب بی حد و شمار فتوح روزگار لشکریان نصرت شعار گشت و چون آن دیار و نواحي از خبثِ وجود مشرکان پاک شد رایت فتح آیت در همان روز بازگشته از دریای گنگ عبور فرمود و در ساحل دریا باقامت نماز پیشین قیام نمود و بر فتحهای ارجمند و نیل درجاتِ بلند شکر بخشاینده بی مانند باداء رسانید و هم دران ساعت سوار شده پنج کروه راه براند و در طرف زیر آب گنگ نزول فرمود حفظ الهي در حرکت و سکون حارس و نگهبان و فتح و ظفر در شب و روز طلیعه سپاه گیتي ستان - والحمد و المنة لله العظیم المنان *

گفتار در عزم مراجعت حضرت صاحب قران از ممالک هندوستان

چون تایید قدرت کامله و هو الذی یسیرکم فی البر والبحر حضرت صاحب قراني را توفیق ارزاني داشت و تایید بخشید تا اقامت فرض جهاد را وجهه همت عالي ساخته

لشکرِ اسلام را بدیار هند کشید و فرمان داد تا سپاه ظفرپناه
چند فوج شده هر فوجی براهي متوجه شدند و از سرحد
آن ممالک تا بدهلي که پای تخت هندوستان است هرکجا
حصاری و قلعه بود همه را تسخیر کرده از خبثِ وجود گبران
و بت پرستان بآبِ تیغ غزا پاک ساختند و چون از فتح دهلي
و قلع و قمع مفسدان آنجا پرداختند بصره کشور هند درآمدند
و رسوم کفر و ضلالت از تمام سواحل دریای گنگ و دره کوپله
و سایر مواضع آن حدود و نواحي برانداختند بموجبی که
کیفیت آن بتفصیل شرح پذیر گشته رای عالم آرای آن حضرت
که در آیینه حال صورت مآلِ استقبال مشاهده نماید و بحسن
تدبیر سررشتهٔ تقدیر بازیابد عزمِ مراجعت تصمیم فرمود روز
سه شنبه ششم جمادي الاول بسعادت و اقبال از کنار آب گنگ
نهضت فرمود و عنان توجه بطرف اغرق[1] همایون معطوف
داشت و امراء و سران سپاه هریک بهورچل خود روان شدند
و فرمان همایون صادر شد که یورتچیان بروند و اغرق[2] را بموکب
نصرت قرین رسانند و چهارشنبه هفتم ماه شش کروه راه رفته
نزول فرمود و میان این منزل و محلِّ اغرقها[3] چهار کروه بود
و دران موضع خبر آوردند که دره های کوه سوالک که آنرا
یک لک و دانگي از هندوستان مي نهند گبران بسیار

(۱) (۲) (۳) در بعضی نسخه همه جا بجای اغرق (اورق) است *

از هندوان ستیزه کار بد کردار جمع شده اند و چون صورت این حال بر لوح ضمیر منیر صاحب قران جهان گیر نقش بست یرلیغ عالم مطاع بنفاذ پیوست که لشکر منصور که در اغرق[1] اند کوچ کرده براه آن کوه روان شوند و آن حضرت بنفس مبارک ایلغار فرموده بمحلی که پنج کروه مانده بود تا بکوه سوالک در کنف حفظ الله تبارک و تعالی فرود آمد و دران مقام امیرزاده خلیل سلطان و امیرشیخ نورالدین از اغرق[2] آمده بموکب همایون ملحق شدند و امیرسلیمان شاه و دیگر امراء در موقف اخلاص و هوا خواهي زانو زده عرضه داشتند که اگر رایت فتح آیت بمعسکر ظفر قرین مراجعت نموده ذات بی همال بر سریر سعادت و اقبال استراحت فرماید ما بندگان و چاکران بر سر آن هندوان تاخت بریم و بفرّ دولت قاهره دمار از روزگار ایشان بر آوریم آنحضرت جوابی فرمود که اگر محرر کتات مسطور بنوک خامه نور و سواد دیده حور بر ورق منشور کتابه بیت معمور نگارد سزاوار آید محصلش آنکه باقامت فرض جهـــاد قیام نمودن متضمن دو فایده است یکی ادخار مثوبات آخروی و یکی حصول غنایم و فتوحات دنیوي چنانکه شما را درین واقعه نظر برین دو فایده است مارا نیز مطمح نظر همت نیل سعادت سرمد یست و نعیم باقي

---

(۱) (۲) در بعض نسخه بجایش (اورق) دیده شد *

از برای خود و جمع فواید مآلی و منافع حالی از برای لشکریان که ملازمند و لاغرو ملاحظه حال زیردستان نمودن آیین پادشاهانِ دادگستراست و مرحمت فرمودن دربارهٔ ضعفاء و مساکین از خصال ستودهٔ سلاطین عدل پروراست *

* بیت *

* دادگر زیّ زانکه اندر آفتابِ روز حشر *

* سایهٔ حق برپادشاهِ دادگر خواهد فگند *

و هم دران روز حکم صادرشد که امیرجهانشاه که از امراء جرنغار بود وپیش ازین بهفته[(۱)] بطرف بالای آب جَوَن بتاخت رفته بیاید و با دیگر امراء باحراز فضیلتِ غزو کفار فایز و بهره ور گردد امیرجهانشاه برحسب فرمان بدرگاه اسلام پناه شتافت *

گفتار درتاخت فرمودن بکوه سوالک

حضرت صاحب قران روز شنبه دهم ماه جمادی الاول بعزم تاخت کوه سوالک سوارشد ودران دره راییی بود بهروز نام و بحقیقت تیره رای بود بدروز و بد فرجام خلقی بسیار جمع کرده و حشری بی حد و شمار فراهم آورده و بحصانت کوه و محکمی جای مغرور شده و فریفته پندار گشته عساکر گردون مآثراز میمنه امیرزاده پیرمحمد وامیر

(۱) دربعضی نسخه بجای بهفته (بیک هفته) دیده شد *

سلیمانشاه و از میسره امیرزاده سلطان حسین و امیرجهانشاه و درهراول قول امیر شیخ نورالدین و امیرشاه ملک و سایر امراء برنغار[1] وجرنغار و قلب دست جلادت وزبان سعادت بغزو کفار وتسبیح ملک جبار کشاده روی بآن گمراهان نهادند وحضرت صاحب قران دردهانه آن دره چون کلمه توحید دردهان منافقان غره نزول فرموده بود وتوقف نموده و فرافسر فرقد سایش همه را قوت دل و نیروی بازو افزوده در زمان تیغ غازیان سراندازي آغاز نهاد و زاغ کمان مجاهدان عقابان جان شکار را پرواز داد خنجر زمرد شکل الماس فعل رادل و دیده گمراهان نکوهیده فرجام نیام شد وتمام سنگ وخاک آن دره ازخون هندوان شبه رنك لعل فام گشت * * نظم *

* تن کافران خاک شد زیرنعل *
* زخون سنگِ آن دره مجموع لعل *
* نهالِ سنان را زنصرت بهار *
* زسرهای گبران برآورده بار *

---

(۱) این هردو لفظ ترکي است برنغار بضم با وضمه رای مهمله و سکون نون وفتحه غین معجمه با الف وسکون رای مهمله فوج میمنه - جرنغار - بضم جیم عربي وضم رای مهمله وسکون نون فوج جانب دست چپ این هردو لفظ درهمه نسخ موجوده برین شکل است (برانغار جوانغار) وآن خلاف لغت است *

* زبس گبر کافتاد و دیگر نخاست *
* شد آن دره با قلـــۀ کوه راست *
* زبس خون که از زخم داران چکید *
* ز هندوستـــان خون بجیحون رسید *

آخرالامر همای ظفر در سایه رایت اسلام بال فیروزي برکشاد و حزب شیطان و آن زمره کفر و ضلالت نیست و ناچیز شده غنایم فراوان ازاموال و برده و مواشي و غیرآن ضمیمه دیگر فتوحات غازیان و مجاهدان شد واشارت علیه از موقف مرحمت و عاطفت پادشاهانه صدور یافت که از مردم قوي حال که هریک سیصد و چهارصد گاو گرفته بودند بعضي باز ستده بر مردم ضعیف بخش کنند و از میامن آن نصفت و بنده پروري آحاد وافراد لشکریان از سوار و پیاده خرد و بزرگ مجموع ازان غنایم و فتوحات بهره مند گشتند و هیچ کس محروم نماند و شب یکشنبه که جمشید شرقي تبار خورشید به شبستان مغرب خرامید حضرت صاحب قران بوثاق امیرزاده پیر محمد نزول فرمود و منزل شاهزاده ازان حسن اتفاق غیرت نهم رواق فیروزه طاق گردون گشت و روز یکشنبه بامداد * * بیت *

چو خورشید تا بنده بنمود چهر * در باغ بگشاد گردان سپهر
رایت منصور ازان مرحله روان شد و بسعادت و اقبـــال

باردوي همايون رسيد بموضع بهره كه از نواحي بكري بود مشهور بولايت ميابور روز دوشنبه دوازدهم ماه از بهره كوچ كرده چهاركروه راه برفتند و در موضع شق سارساوه اتفاق نزول افتاد و بسبب بسياري غنيمت كه لشكريان ظفرقرين را جمع آمده بود ونقلِ آن بآهستگي ميسر مي شد هرروز زياده از چهاركروه راه رفتن تعذري داشت روز سه شنبه سيزدهم ماه ازانجا نهضت نموده موضع كندز معسكر سپاه نصرت پناه گشت و مسافت ميان اين دو منزل چهاركروه نزديک بود ابلق ايام رام و خِنگ فلک برحسب مراد خوش لگام و حفظ ملک علام درجنبش و آرام بهرمنزل و مقام حارس ذات سپهر احتشام والحمدلله على تتابع الافضال ودوام الانعام

گفتار درمواقف غزوات كه درحدي ديگر ازكوه سوالک دربيشها واقع شده

روز چهارشنبه چهاردهم جمادي الاول كه خسرو سيارگان از بحرمغرب و خفا عبور نموده بجائي ديگر ازافق رايت طلوع و ظهور برافراخت حضرت صاحب قران از موضع كندز نهضت فرموده و ازآب جون عبور نموده حدي ديگر ازكوه سوالک را مركزِ رايت كشوركشا ساخت و همان روز بمسامع جلال رسانيدند كه دران حدود يكي از رايانِ

هند رتن نام ندای دعوت دردادہ و کمندِ احتشاد درانداخته و خلقی کثیر از مجوس و اصنافِ هندوان از اطراف و جوانب بهم پیوسته اند و در ربقهٔ ایالت و حکومت او درآمده و بکوههای منیع و بیشهای حصین پناه جسته که از غایت بلندی کوه شعاعِ بصر از نشیب آن بفراز نمیرسد و از غلبهٔ درختانِ بیشه پرتو آفتاب و ماه از بالا بزمین نمي افتد چنانکه در حصانت و محکمی ازکوه و بیشهٔ مازندران گذشته است و جز بدرخت بریدن و راه پیدا ساختن بآنجا درآمدن ممکن نیست حضرت صاحب قران درچنان محلي با خطر وجنگلي پرحذر چندان توقف نفرمود که شب بگذرد وهم درشب پنجشنبه پانزدهم ماه فرمان داد که[1] امراء قوشونات مشعلها افروخته و لشکرها مرتب ساخته روان شدند و ببریدن و انداختنِ درخت و پیدا ساختنِ راه دستِ جلادت برکشادند و بفرِ دولت قاهره دران شب دوازده کروه مسافت راه ساخته وگذار پیدا کرده قطع کردند و چون برقِ خاطف ازان بیشها بگذشتند و روز پنجشنبه پانزدهم ماه که خسرو سیارگان رایت زرنگار از اطراف قاف لاژوردي مطاف برافراشت اعلام ظفرفرجام اسلام بمیان دوکوه کوه سوالک وکوه کوکه رسیده بود و سربعیوق افراخته و رای رتن دران

---

(۱) درچهار نسخه بجای - که - (و) دیده شد *

محل میمنه و میسره برسم و آیین تزیین داده بود و با اتباع و اشیاع جنگ را آماده گشته و اسبابِ جدال و قتال مهیا ساخته اما همان که طنطنهٔ کورگه و کوس و نفیر و برغو دران کوهسار افتاد و خروش و زمزمهٔ تکبیر و تهلیل غازیان بگوش کفار فجار رسید ارکان ثبات و قرار ایشان تزلزل یافت و بنیان طاقت و اصطبار آن گمراهان انهدام پذیرفت بی توقف عنان عجز و اضطرار براه هزیمت و فرار داده طریق گریز پیش گرفتند امراء قوشونات و لشکریان پیروزی سمات از پی ایشان روان شدند و به تیغ آبدار و سنان آتش بار دمار از روزگار کفار فجار برآوردند و اکثر آن خاکساران بادپیما را بشمشیرِ جهاد گذرانیده بآتش دوزخ و بیس المهاد فرستادند و چندان اموال و اسباب از صامت و ناطق بدست غازیان و مجاهدان افتاد که نطاقِ نطق از احاطه بذکر آن قاصر بود چه هریک از لشکریان صد سر و دویست سر گاو و ده نفر و بیست نفر برده گرفته بودند و هم دران روز در برنغار امیرزاده پیر محمد و امیر سلیمان شاه بدره دیگر اقامت فرض جهاد بتقدیم رسانیده بودند و مورچه شمشیر را از حبة القلب کافران طعمه بسزا داده و غنیمت بسیار بدست لشکر اسلام افتاده و در جرنغار امیر جهان شاه علیحده بدره دیگر تاخت برده بود و بسی از هندوان بی دین را به تیغ غزا گذرانیده

اما غنیمتی چندان بدست لشکریان نیامده بود شب آدینه
لشکرهای میمنه و میسره مجموع بموکب همایون پیوسته درمیان
دو کوه فرود آمدند خرمن کفر سوخته و کار اسلام ساخته
چهرهٔ دولت افروخته و رایت اقبال افراخته روز آدینه
شانزدهم ماه صاحب قران گیتي پناه ازان دره که درمیان
دو کوه بود باز بکوه سوالك درآمد و ازان منزل تا ولایت
نگرکوت پانزده فرسخ بود و دران دره چندان جنگل استوار
بود که در حیز حصر و احصا نیاید و محکمی کوه تا غایتی که
وهم تیزرو را عروج بران ممتنع و محال نماید و دران بیشها
کثرت گبران تیره رای و هندوان ظلمت افزای زیاده ازانکه
صورت کمیت آن درآیینهٔ خیال چهره کشاید حضرت صاحبقران
از برای قلع و قمع کافران درآمدن بچنان جایهای خطرناک
اختیار فرمود و چون لشکر جرنغار که ضبط آن بعهدهٔ امیر
جهان شاه بود و لشکر خراسان دو روز پیشتر از غنیمت اندک
چیزی یافته بودند فرمان قضا جریان بنفاذ پیوست که ایشان
پیشتر بغزا روند و تاخت کنند دران روز صاین تمور قراول
بود چاشتگاه سلطاني بموکب ظفر پناه شتافته عرضه داشت
که غلبهٔ گبران و حشر هندوان بیش ازان است که تصور
توان کرد آنحضرت بنفس مبارک بایستاد و لشکر جرنغار
و سپاه خراسان برحسب فرموده بتاخت بردن و غزا کردن

مبادرت نمودند و دایره کردار بمرکز کارزار محیط گشته
دستِ جلادت بقهر و قتل هندوان برکشودند و بصاعقه شمشیرِ
جهاد خرمن حیاتِ اهل شرک و عناد سوخته غنیمت فراوان
و عُدّه و اُهبه بی پایان فراهم آوردند و همان روز وقت نماز
پیشین ازقوشون امیر شیخ نورالدین و علي سلطان تواجي
خبر آمد که از طرف دست چپ دره ایست و دران جا از
گبران حشري جمع شده که ازهرچه تصور نمایند افزون است
و چندان مواشي و مراعي دارند که از حدّ ضبط و شمار بیرون
است حضرت صاحب قران درزمان عنان یکران گیتي نورد
که برصبا و شمال بیشی میگرفت بصوب آن دره معطوف
داشت و فرمان داد که امیرشیخ نورالدین و علي سلطان
تواجي برسرِ آن گمراهان رانند ایشان برحسب فرمان
روان شدند و تیغ جهاد درنهاد آن بدبختان نهاده سیل خون
از هرطرف روان گردانیدند و رایت نصرت شعار بر قلهٔ کوه
افراخته شد تا میامن اقبال صاحب قران قرین روزگار
مجاهدان شود وفتح و ظفر که پیوسته دست بفتراک دولت
روزافزون زده اند شامل حال غازیان گردد * * بیت *
هرکجا رونهاد موکبِ شاه * نصرتش بود هم عنان همه راه
وآنحضرت ازان قلهٔ کوه نظاره میفرمود که شیران بیشه
شجاعت و مبارزانِ میدان جلادت دران دره پیاده درآمده

چگونه داد جهاد می دهند و زمرهٔ کفر و ضلال را بچه نوع سزا در کفار روزگار می نهند و چون اکثر آن ملاعین بی دین از ضرب تیغ غازیان ظفرقرین برو خاک هلاک افتادند و بقیة السیف خسته و جسته رو بگریز نهادند لشکرِ منصور با غنایم نا محصور باز گشتند و بسعادتِ زمین بوس مستسعد شده بنوازش و تربیت پادشاهانه اختصاص یافتند و از جمله چندان مراعی و مواشی گرفته آورده بودند که شرح شمهٔ ازان در حیز حصر و بیان نگنجد حضرت صاحبقران ازکمال مرحمت تا وقت نماز شام دران بالای کوه توقف نمود و اشارت فرمود که از لشکریان هرکه غنیمت نیافته باشد اورا نصیبی بدهند و بهره ور گردانند و چون غنایم بیش از اندازه بود هرکس آن مقدار که ضبط می توانست کرد بتحت تصرف درآورد و آن شب دران دره فرود آمدند عون ربانی در جمیع احوال حارس ونگهبان و حفظ یزدانی درگاه و بیگاه یزک دار و پاسبان دران بیشها و جنگلها حمدونه بسیار بود و چون شب می شد می آمدند و چیزهای لشکریان می بردند و درعرض یکماه از ابتدای شانزدهم جمادی الاول که رایت جهانکشای درمیان دو کوه بود کوه سوالک و کوه کوکه تا غایت شانزدهم جمادی الآخر که سایهٔ وصول بر نواحی جموانداخت بیست غزوهٔ معتبر با طوایف کفار و مشرکان وگبران و بت پرستان

اتفاق افتاد که شرح تفاصیلِ آن باطناب مي انجامد ودرين
مدت سی روز هفت قلعه ازمعظماتِ قلاع کشور هند که هر یک
درحصانت ومحکمي خیبری بود از فردولت قاهره مفتوح
گشت وآن قلاع هفت گانه که دراستواري با سبع الطباق
چرخ پهلوی مبارات میزد همه بیک فرسخی ودو فرسخی
یکدیگر واقع بود ومردم هرقلعه مخالف اهالي دیگرقلاع
واکثر سُکّانِ آن مواضع درایام سلاطین سابق از اهل جزیه
بودند ودرین مدت سرازربقه انقیادِ اهل اسلام کشیده واز
التزام جزیه رجوع نموده لاجرم بحکم شریعت غَرّا خون ومال
ایشان هدر بود وهَباء ومحاربه با ایشان ازقبیل جهاد وغزا
ویکی ازان قلعها قلعه شیخو بود از خویشان ملک شیخ کوکر(۱)
که اهالي آنجا بوسیله جمعی مسلمانان که درمیان ایشان
بودند قدم در دایره متابعت نهادند وظاهرا گردنِ انقیاد
بطوق بندگي وفرمان برداري بیاراستند اما دلایل نفاق
وعلامات خبث اندرون از صفحات احوال ایشان لایح و
روشن بود وچون مال اماني برایشان انداختند واز مجاري
اوضاع آن گمراهان مخایل غدر وفساد تفرس مي رفت یکی
ازبندگانِ درگاه که رای صایب را باشجاعت کامل در سلک

---

(۱) چنین است در اکثر نسخ ودر بعض کتاب بجای کوکر
(کوکری) است *

انتظام کشیده بود درباب انتزاع سلاح ازان گروه بی فلاح فکرے لطیف انگیخته مقرر گردانید که اجناس بوجه مال امانی بستانند ونازل جامه وکهنه کمانی که اندک ثمنی داشت قیمتی گران بران نهاد وآن روز برگشتگان هر سلاح که داشتند مجموع بیرون آوردند وبفروختند وبدین حسن تدبیر هیچ سلاح دردست ایشان نماند وبعد ازان حکم واجب الامتثال صدور یافت که چهل نفر گبر درسلک خدام هندوشاه خازن که یکی از بندگان درگاه جهان پناه بود درآیند وبدان واسطه آن بدبختان از جادهٔ مطاوعت انحراف جستند وبعضی مسلمانان را بقتل آوردند وبرذمت همت غازیان لشکر اسلام انتقام آن بی باکان شقاوت فرجام واجب گشت مجاهدان کفرسوز روی جلادت به تسخیر آن قلعه آوردند وآن را فتح کرده دو هزار گبر به تیغ غزا بگذرانیدند ودود استیصال از خان ومان ایشان بسقف دود اندود آسمان رسانیدند واز جمله آن قلاع قلعه ملک دیوراج بود وپنج قلعه دیگر که مجموع *   * بیت *

به نیروی اقبال صاحب قران * مسخر شد آنها باندک زمان

وآن دیار از خبث وجود مشرکان وبی دینان پاک شد وبنیان شرک وبت پرستی انهدام یافته مراسم وشعایر شرع مطهر بظهور پیوست واساس دین ودولت رسوخ

واستحکام پذیرفت - والحمد لله علی تواتر نعمائه الظاهرة والباطنة *

گفتار در مواقف غزوات حضرت صاحبقران در نواحي جمو

باری سبحانه و تعالی که از کمال قدرت بازوی نیروی مجاهدان میادینِ دین را بتعویذ تایید و ان جندنا لهم الغالبون تقویت بخشید و بر منشور سعادت حامیان حوزه اسلام توقیع رفیع ان حزب الله هم الغالبون کشیده عنایت بی نهایتش صاحب قران گیتي ستان را بمزید توفیق و تایید مخصوص گردانیده بود و قامت اقبالش را خلعت گرانمایه نصر من الله پوشانیده لاجرم درهر موقف که آن موید پاک اعتقاد رایت سعي و اجتهاد برافراخت همای نصرت بال سعادت کشاده درسایه اش آشیان ساخت و درهر معرکه که مرکب جهان نورد را بجولان درآورد جنود فتح و وفود فیروزي عنان درعنان نهاده همراهي کرد و چون همت عالي از غزوات کوه سوالك و اطراف و اکناف آن فراغت یافت وضمیر منیر از کفایت این مهم بپرداخت روز یکشنبه شانزدهم ماه جمادی الآخر رایت نصرت شعار از موضع منسار در رضمان

حفظ و تایید پروردگار نهضت نمود و شش کروه راه قطع کرده در مقابل قریه پایله که از نواحي جمواست نزول فرمود و درهمان روز امیر شیخ محمد ایکوتمور و مبشر و از تومان امیرزاده خلیل سلطان اسمعیل برلاس متوجه قریه پایله شدند اهالي آن موضع مردم دلاور بودند و جنگلهای محکم داشتند چپرها در کنارهٔ جنگل ترتیب کرده مقابله و مقاتله را آماده گشتند و رایت عصیان و عناد بر افراشتند مبارزانِ لشکر اسلام خواستند که بي درنگ بجنگ مبادرت نمایند و بران کافران حمله کنند دران حال از موقف جلال کس آمد و فرمان رسانید که محاربه موقوف دارند تا روز دیگر که لوای نصرت انتما سایهٔ توجه بران صوب اندازد و روز دوشنبه هفدهم ماه حضرت صاحب قران گیتي کشا برتگاور جهان پیماي سوار شد و سپاه ظفرپناه صفها کشیده میمنه و میسره و قلب و جناح بیاراستند و غلغل تکبیر و تهلیل بمسامع ساکنان صوامع افلاک رسانیدند و ملاعین بی دین را از مجرد استماع طنطنهٔ کوس و نقاره و غریو خروش لشکر غزا کاره ظفریاره زهره چاک و جگر پاره گشت و بی توقف دیه را گذاشته دربیشهـــا گریختند و شغال وار درجنگلها پنهان شدند بهادران جهاد آیین چپرها برداشته درمقابل جنگل باستادند تا لشکریان از سرِ فراغت و امنِ خاطر بدیه درآمده علوفه و غله بسیار بدست آوردند

و مایحتاج لشکر اسلام مرتب و مهیا گشت و همان روز ازان موضع روان شده چهار کروه مسافت بریده فرود آمدند وهم دران روز اولجه تمور تونقتار و قولادو از جمله امیرزاده رستم و معتمد زین الدین که از دهلی برسم رسالت بطرف کشمیر رفته بودند و درصحبت ایشان احکام لازم الاتباع بنام شاه اسکندر والی آنجا نفاذ یافته دران منزل با ایلچیان شاه اسکندر باردوی اعلی رسیدند و عرضه داشتند که شاه اسکندر احرام بندگی بسته روی نیاز بقبلهٔ اقبال و کعبهٔ آمال آورده بود و بموضع جبهان رسیده دران مرحله مولانا نورالدین که ازجانب او برسالت آمده بود بوی پیوست وتقریر کرد که امرای دیوان اعلی مقرر فرموده اند که سی هزار اسپ و صد هزار درست زر هر یک بوزن دو مثقال و نیم از کشمیر نسق نمایند و بجهت امتثال آن امر بازگشت تا بعد از اتمام آن مهم دیگربار متوجه شود و باحراز سعادت بساط بوس فایز گردد و چون این معنی بسمع عالی رسید رای عالم آرای آن را نه پسندید و رقم ارتضا بران نکشید و باز خواست فرمود که شاه اسکندر را تکلیف مالایطاق کرده اند و زیاده ازاندازه وسع ولایت او طلب داشته بنور عقل که چراغ رخشان واختر درفشانست روشن و هویدا است که از هر مملکتی مبلغی مطالبت باید نمود که درخور سعت و فسحت آن

باشد تا شرایط نصفت و عدالت مرعي ماند رسولان صدق خدمتکاري و طاعت گذاري شاه اسکندر بعرض همایون رسانیدند وکمال اخلاص او در غلامي و خدمتکاري باز نمودند عاطفت پادشاهانه شامل حال او گشته فرمود که بهیچ باز نماند و بزودي متوجه شود روز سه شنبه هزدهم ماه ایلچیان شاه اسکندر و معتمد زین الدین را بصوب کشمیر روانه ساختند قرار برانکه چون بیست و هشت روز ازان تاریخ بگذرد بلب آب سند رسیده باشد ودرین منزل بدامن کوه دیهی بود و گروهي انبوه درانجا بودند لشکریان ظفرقرین بدان موضع تاخت بردند و هندوان تیره روان ازخان ومان گذشته دیه را بدست خویش آتش زدند وبپای اضطرار راه فرار سپردن گرفتند و مضمون یخربون بیوتهم بایدیهم وایدی المومنین صورت حال آن ملاعین گشت لشکریان اسلام ازان دیه غله وعلوفه فراوان برداشتند ودرهمان روز دو دیه دیگر را که بآن نزدیکی بود وقت نماز پیشین بتاختند وبسی غله وسایر اطعمه ازان مواضع نقل کردند ودران راه ارا تمور[1] را که ازبندگان درگاه بود زخم تیر رسید و روز چهار شنبه نوزدهم ماه ازان منزل کوچ کرده درمقابله قصبه جمو اتفاق نزول افتاد و مسافت چهار کروه راه بود ودرین

---

(۱) در دو کتاب بجای - ارا تمور - (ایتمور) دیده شد *

منازل و مراحل قریب چهار فرسنگ راه مزارع و کشت زار بود متصل یکدیگر چنانچه خوید چهارپایانِ عساکر گردون مآثر بآساني حاصل مي شد ودران چراگاهها علف خوار کردند و روز پنجشنبه بیستم ماه رایت نصرت پناه متوجه قصبهٔ جمو شد و دران دره که منبع آب جمواست درآمد و لشکر منصور چند نوبت ازان آب بگذشتند و در دامنِ کوه بطرف دست چپ قصبه جمو بود و در دست راست قریه منو و درین دو محل هندوان قوي هیکل پردل جاهل بودند و کوهها و جنگلها درغایت محکمي و استواري داشتند چنانچه بدانجا درآمدن از محالات مي نمود و آن بدبختان زنان و فرزندانِ خود را بکوهها فرستادند و راي ایشان با جمعي از هندوان کافر جاهل متهور که حریص بودند بآنکه زحمتِ حیات از سرِ خود باز[1] کنند و بجان مي کوشیدند که جانرا بباد فنا بر دهند بموضع حصین از کوه پناه برده بودند و استاده چون سگ که در وقت طلوع ماه بآواز آید نعره میزدند و تیر مي انداختند راي عقده کشاي حضرت صاحب قران که هنگام تدبیر نسخه لوح تقدیر بود خواست که آن مدبران بي باک را بنوعي

---

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعض نسخه بجاي - باز - (دور) است و معني باز در اینجا جدا است پس باعتبار حاصل معني جمیع نسخ موجوده متفق اند ⁕

دردام تسخیر آورد که سپاه اسلام را * * مصراع *

* زان دد صفتان دیو سیرت *

آسیبی نرسد فرمان داد که ایشان را بحال خود باز گذاشته متعرض نشوند و قریه مذو را تاخت کنند لشکر منصور برحسب فرموده قریه را غارت کردند و گاه باز گشتن بقصبه جمو درآمدند و بجهت علوفه و علفه غلّه بسیار ربوده داشتند و اشارت علیه بصدور پیوست که چند قوشون مرد جلد درکمین جایها جنگل پنهان شده توقف نمایند و رایت ظفرپناه با سپاه روان شد و روز آدینه بیست و یکم ماه از آب جمو گذر کرده چهار کروه راه براند و مزرعه درکنار آب جناوه مضرب خیام نزول گشت و درانمقام چهار فرسخ در چهار فرسخ کشت زار بود و علف خوار و چون موکب همایون از دره جمو و مذو نهضت فرموده هندوان روباه صفت بتصور آنکه بیشه از شیران کارزار تهي مانده از پیغولهای جنگل بیرون آمدند غافل ازانکه چند قوشون از سپاه نصرت قرین درکمین منتظر انتهاز فرصت اند ناگاه آن بهادران جلادت آیین ازکمین چون شیرژیان از عرین بیرون آمدند و بران گمراهان بي دین حمله آوردند و بسیاری ازیشان را بتیغ جهاد بگذرانیدند و از تومان امیر شیخ نورالدین دولت تمورتواجي و حسین ملک قوچین رای جمو را با پنجاه گبر دیگر دستگیر کرده بساحهٔ درگاه اسلام

پغاه آوردند حضرت صاحب قران شکر و سپاس آفریدگار زمین و آسمان که فروزندهٔ چراغ دولت موحدان و سوزنده خرمن شوکت مشرکان ارادتِ بی علت اوست بجای آورده و زبان ستایش گذارش گوشِ امراء را بجواهرِ این کلمات بیاراست که زهی قادر باکمال که این گبران متکبر متهور که دیروز درمقام غرور و سرکشي بهیچ آفریدهٔ التفات ننمودند امروز همه را گردن بسته مسخر و مقهور لشکر اسلام گردانید و آن فتح را از فیض فضل ذوالجلال دانسته اصلا تدبیرِ صایب و سعی جمیل خویش درمیان ندید هرآینه برگزیدهٔ که دیده بصیرتش از سرمه توفیق روشنائي یافته باشد هرچه واقع گردد از آثارِ قدرت مسبب الاسباب داند تعالی شانه نه از سبب * * بیت *

* درغست کیـــن و هم کوتاه بیـــن *
* فلک را نهـــد کارسازِ زمیـــن *
* زمین و فلک چون مغش بنده اند *
* بتسلیـــمِ خدمت سرافگنـــده اند *

درزمان آن بدبختان را مقید و مسلسل ساختند و برخاک مذلت و خذلان انداختند و رای جمورا درجنگ زخمی رسیده بود جهت مصلحت استخلاصِ مال و رعایت غبطه لشکر اسلام اورا علاج کردند و باندار و تبشیر و بسی وعد و وعید

سعادت اسلام دریافت و هرچند برحسب آنکه انک لا تهدی من احببت مقرراست که * بیت *

* به بی دیده نتوان نمودن چراغ *
* که جز دیده را میل نبود بباغ *

اما چون زبان را بکلمهٔ توحید بیاراست و گوشت گاو که در پیش آن خران و درکیش آن جمع پریشان حرام است بموافقت مسلمانان بخورد بحکم قضیهٔ نحن نحکم بالظاهر والله یتولی السرایر بتشریف و نوازش سرافراز گشت و بموجب التماس او شرط رفت که اورا رعایت فرمایند و درسایهٔ حمایت نگاه دارند و روز یکشنبه بیست و سیوم ماه دران منزل توقف افتاد تا عساکرِ منصور که بولایت لهاور رفته بودند باردوی اعظم ملحق شدند *

ذکر قضیه شهرلَهاور و شیخه کوکر

در همان منزل خبرآمد که شاهزادگان و امراء که بر حسب فرمان متوجه آن طرف شده بودند بلدهٔ لَهاور را مسخر کرده اند و مال امان را استخلاص(۱) می نمایند و شیخه کوکر را که آخر کارِ او موافق اول حال نیامد هم گرفته اند آری بسیارکس درمبادی امور جمالِ حال را بزلف و خالِ مکر و احتیال بیارایند و درفرجام ازقبح فعال و زشت کرداری

---

(۱) درسه نسخه بجای - استخلاص - (استحصال) دیده شد *

شرمساري برند و بسي مردم درابتداى امر چهرهٔ بندگي وخدمتگاري بگلگونهٔ فرمان برداري وطاعت گذاري برافروزند وعاقبت چون آيينه امتحان درميان آيد سياه روئي وزرد رخساري كشند * * شعر *

* لكل الى شاو العلى حركات *
* ولكن عزيز فى الرجال ثبات *
* روز عروسي شود شانه حكايت كند *
* هركه بموى دروغ زلف نهد برعذار *

بتخصيص درحضرت صاحب قرانى كه نقش نگين پادشاهي وطراز خلعت فرمان روائي او راستي رستني باشد هركه درين دولت روزافزون قدم اخلاص براستي نهد البته كعبه مقصودش مطاف ساعي اميد گردد و هركه درجادهٔ خدمت اين اقبال بى انتقال انديشه كجى بخاطر راه دهد ازتيه خسارت وخذلان جاودان نجات نيابد * * رباعي *

* پرسيد يكى زمن كه ره چونست *
* گر راست روي مبارك وميمونست *
* ورزانكه نه برطريق شايسته روي *
* افزون زهزار نيزه بالا خونست *

حال آنكه شيخه كوكر هم دراوايل اين يورش فرخندهٔ مآل بسعادت ملازمت موكب گيتي كشاى فايزشد وازنوازش

و تربیتِ پادشاهانه بلند پایه و سرافراز گشت بحیثیتی که
در حدود هندوستان هرکجا هندوان بد و توسل نمودند که ما
از اتباع و اشیاع شیخه کوکریم ایشان را غارت نکردند و اسیر
نگرفتند و درمیان دو آب دریای گنگ و دریای جون اجازت
طلبید که بولایت خود رود و ساوري نسق کرده درلبِ
آب بیاه که آن را آب لهاور نیز خوانند بمعسکرِ ظفرپناه پیوندد
و چون رخصت یافته بمقام خود بازگشت بساط نشاط بگسترد
و مجلس عیش و عشرت بیاراست و میعادی که دران[1] موقف
مقرر کرده بود رقمِ نسیان بران کشید و باوجود خلف وعده
که اظهر علامات نفاق است عدم مبالات و بی‌باکي شعار
روزگار شقاوت آثار خود ساخت و جماعتي ازبندگان درگاه
که ازطرف ماوراء النهر مي آمدند بآنجا رسیدند مثل مولانا
عبد الله صدر و هندو شاه خازن و دیگران که به تربیت یکی
ازیشان پای رفعت بر ذروه جاه و جلال مي توانست نهاد
بهیچ یک التفات ننمود و از مضمون اشارت * بیت *

* دست مدار از کمرِ مقبلان *
* سر مکش از خدمتِ صاحب قران *
* خار که هم صحبتی گل کند *
* غالیه دردامنِ سنبل کند *

---

(۱) درچهار نسخه بجای - دران موقف - (درچنان موقفی) دیده شد *

غافل ماند و لا غرو * * بیت *

* گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه *

* سفید کردنِ آن نوعی از محالات است *

لاجرم فرمان قضا[1] جریان نفاذ یافت که ولایت او را غارت کنند واو را گرفته بیاورند وهل نجازی الا الکفور وروز دو شنبه بیست و چهارم ماه موکب نصرت پناه از آب جناوه عبور نموده و پنج کروه راه قطع کرده نزول فرمود ودران روز نوکران امیر زاده میرانشاه از تبریز رسیدند و خبر سلامتي شاهزاده و فرزندان و سایر چاکران و دولتخواهان که دران جانب بودند آوردند و اخبـــار بغداد و مصر و شام و روم و دشت قبچاق و حال قلعه النجق بعز عرض رسانیدند و روز سه شنبه بیست و پنجم چندي از ضعفاء لشکریان در آب غرق شدند مرحمت حضرت صاحب قران فریادرس بیچارگان گشت و حکم واجب الامتثال صدور یافت تا اسپان و اشتران خاصه شریفه ببازماندگان دادند و ایشانرا بران سوار ساخته بسلامت بگذرانیدند * * مصراع *

* هرکه با نوح نشیند چه غم از طوفانش *

ودران روز هندوشاه خازن را بطرف دارالسلطنة سمرقند روانه داشت تا بشارتِ قرب وصول رایت فیروزي شعار

---

(۱) در سه کتاب بجاي - قضا جریان - (قهرمان قهر) دیده شد *

بمسامع انتظار* اهالي آن دیار برساند وهم دران روز نوکر امیرزاده پیرمحمد عمرشیخ از فارس آمد ومژده سلامت آن شاهزاده رسانید واز استقامت احوال مملکت وجریان امور بروفق ارادت خبرداد وبیلاکها وتبرکات از جمله شمشیرهای مصري وغیرآن معروض داشت روزچهارشنبه بیست وششم ماه ازکنار آب جناوه کوچ کرده وشش کروه راه رانده دربیابان فرود آمدند ودران روز یکی از ایلچیان تبریز بدارالملک سمرقند فرستاد تا بشارت رساند که متعاقب رایت جهانکشای چون روح که سوی کالبد خرامد وچون نسیم بهار که جان درتن روزگار دمد بمستقرسریرسلطنت واقتدار خواهد رسید وفرزندان کامگار که منظورنظرعنایت آفریدگاراند هرچه زودتر باستقبال شتابند وهم دران روز رای عالم آرای بران قرارگرفت که بیشتر ازعساکرمنصور ازدریای دندانه عبورفرمایند بنابرین دررفتن مبادرت نمود ومسارعت فرمود * * بیت *

منزلِ وصل چون شود نزدیک * آتشِ شوق تیزتر گردد

وروزپنجشنبه بیست وهفتم ماه بسعادت نهضت فرمود ه شش کروه راه قطع کرده درکنارجنگلي برسرتلی محفّه حضرت صاحبقران محفوف بحفظ وتایید رباني فروگرفتند ودران روز شیری دران مرغزار پیداشد بهادرانِ لشکرظفرقرین

از هر طرف بران صید تاخت آوردند و از میان امراء امیر شیخ نورالدین بیشتر و دلیرتر از همه بتاخت و بحمله پیل افگن آن شیر را بینداخت و در اثنای این حال امیرزاده پیر محمد و امیرزاده رستم و امیر سلیمان شاه و امیر جهانشاه از لهاور بازگشته بمعسکر همایون رسیدند بر غزوات اقدام نموده و هندوان بی دین را به تیغ جهاد سر از تن درودە و غنیمت فراوان حاصل کرده بعز بساط بوس فایز شدند و غنیمتها برسم تقوز و پیشکش بمحل عرض رسانیدند صاحب قران دریا نوال درزمان هریک از بهادران را که ایستاده بودند انعام فرمود از جمله نظر التفاتش بر محمد آزاد افتاد واو را مشمول عنایت بی دریغ گردانیده جامهٔ خاص و ترکش خاصه با بند زر ارزانی داشت و درمیان اقران و امثال بلند پایه و سرافراز گشت و اعاظم و اکابر جهان چشم امید بران داشتند که بیک التفات از نظر تربیت آنحضرت مشرف شوند تا بخت بلند پایه سایه بر حال ایشان اندازد و اساطین سلاطین دوران عمری ترصد می نمودند که بحسن اهتمامی ازان درگاه عالم پناه اختصاص یابند تا همای دولت ایشان را در زیر بال سعادت گیرد ادنی شخصی که ملحوظ نظر التفات صاحب قران گیتی ستان شد بر ملوک زمین و خسروان زمان فایق آمد *   * بیت *

ذرهٔ کزهوای او برخاست * زآفتابش گذشت پایه قدر

وهم دران روز یرلیغ لازم الاتباع بنفاذ پیوست که امراء جرنغار و برنغار و سایر امراء قوشونات هریک براهي معین بمحل و مسکن خود باز گردند و مجموع شاهزادگان و نوینان و امراء تومانات و هزارجات و قشونات هریك را باندازه قدر و رتبت بخلعتهای گرانمایه نوازش فرمود و شاهزاده پیر محمد جهانگیر را بکمر مرصع و تاج خاص اختصاص بخشید و از اعیان ممالک هند جماعتی که اقبال آسا ملازم موکب جهانکشا بودند از امراء و سادات همه را بصنوف عواطف پادشاهانه مخصوص گردانید و تشریفات فاخر پوشانیده یرلیغها کرامت فرمود و رخصت مراجعت ارزاني داشت

وخضرخان که سارنک اورا گرفته بود و درقلعه بند کرده و او گریخته به بیابانه از ولایت دهلي پیش اهودن که ملک مسلمان بود رفته و چون رایت نصرت شعار سایه سعادت بران دیار انداخت بر هنموني توفیق روی اخلاص بدرگاه عالم پناه آورده بود و بدولت زمین بوس استسعاد یافته و ظفر آسا ملازم موکب جهانکشا گشته درین ولا عاطفت پادشاهانه اورا بمزید عواطف اختصاص بخشیده ایالت ولایت مولتان را باو تفویض فرمود وچون دران حدود شکارگاهی بود چون عرصه همت کریمان با طول و عرض درانجا شیر و ببر و کرگدن

وکوته پای و آهو بیشه و گوزن کبود و سایر انواع شکاري بسیار بود و از اصناف طیور مثل طاؤس و طوطي و دیگــر مرغان گوناگون بی حد و شمار نشاط شکار درد امن عزایم خسروانه آویخت و داعیهٔ صید از خاطر همایون سر بر زد و برحسب فرمان عساکر فره شمار آفتاب اقتدار چندین هزار بجرگه روان شدند و بعد از انکه شیران بیشهٔ شرک و ضلالت و پیل افگنان بیداء کفر و جهالت راکه اولئک کالانعام بل هم اضل وصف حال ایشان است در معارک جهــاد و مواقف غزا بسیار انداخته بعزم شکار حیوانات عجم برنشستند و به نخچیر وحوش بیشه و صحرا و طیور و پرندگانِ فضاء هوا رغبت نمودند

* بیت *

* برون جستنــد بازانِ سبک خیز *

* بخونِ صید کرده چنــگ را تیز *

* درآمد چنگلِ شاهین بتــاراج *

* نه طوطي ماند بربــالا نه دراج *

* رهِ بط باز تیز آهنــگ مي زد *

* پرِ طاؤس شاهین چنگ مي زد *

و چندان شکاری دران بیشه و صحاری بعون باري بیندا ختند که نه پای یقین پیرامنِ قیاس و تخمینِ آن مي گشت و نه دستِ گمان بدامن حصر و شمارِ آن میرسید و از جمله کرگدن فراوان

از ضرب تیغ و سنان بهادران بی جان شد با آنکه کرگ از کمال قوت . بحیثیتی است که اسپ را با سوار شاخ زده می اندازد و جرم او چنان صلب و محکم است که زخم انواع اسلحه مثل شمشیر و پیکان و غیر آن بندرت دران کارگر میشود و روز آدینه بیست و هشتم ماه چون از صید فارغ شدند هشت کروه راه براندند و بموضعی که آن را جبهان گویند و سرحد کشمیر است کشت زاری درغایت نزاهت و خرمی * مصراع * * صافي ز هر کدورت همچون ضمیر عاقل * مضرب خیام نزول گشت *

ذکر صفت کشمیر

چون کشمیر از مشاهیر امکنه معموره عالم است و بوضعي غریب واقع شده و جز کسی که مقصد سفرش همانجا باشد کمتر آنجا میرسد کیفیت بعضی اوضاعش چنانچه از ثقات معتمد علیه ازسکان آن سرزمین استکشاف رفته و بعد از تفتیش و تحقیق مقرر گشته سمت گذارش می پذیرد و مصدّر بذکر محلش از اقالیم و کمیت طول و عرضش بوجهی که از کتب آن صناعت مستفاد می شود - و من الله التوفیق - کشمیر ولایتی است قریب حاق وسط اقلیم چهارم چه اول آن اقلیم آنجا است که عرضش سي وسه درجه باشد و سي و هفت دقیقه و وسطش آنجا که عرض آن سي و شش درجه و بیست

و دو دقیقه و آخرش سي و هشت درجه است و پنجاه و چهار دقیقه و عرض کشمیر از خط استوا سي و پنج درجه است طولش از جزایر سعدا صد و پنج درجه و عرض آن ولایت طولاني افتاده و از جمیع جوانب محفوف بر واسخ جبال کوه جنوبش بجانب دهلي و زمین هند واقع است و کوه شمالي بطرف بدخشان و صوب خراسان و جانب غربیش بصوب مواضعی است که محل اقامت و یورت اقوام اوغاني میباشد و طرف شرقي او منتهي مي شود بمبادي اراضي تبت و مساحت طول آن عرصه آنچه هموار واقع شده از حد شرقي تا جانب غربي قریب چهـــل فرسخ است و عرض از جانب جنوب تا جانب شمال بیست فرسخ است و درنفس آن دشت هموار که درمیان کوهسار واقع شده ده هزار قریه معمور هست مشحون بچشمهای خوشگوار و آب و سبزه بسیار و زبان زد عامه چنان است که در تمام آن ولایت از کوهستان و هامون صد هزار دیه محل عمارت و زراعت است و از شواهد جودت آب و هوای آن دیار آنست که حسن منظر و لطف شمایل خوبان آنجا درالسنـــه سخن وران فرس مثل شده چنانکه گفته اند *

* رباعي *

* شاهِ همه دلبرانِ کشمیـــر توئي *

* خرم دل آن سپاه کش میر توئي *

* آن حور که روح را سزد کش گویند *
* کاندر کفِ پای نازکش میر تونی *

و در کوه و دشتش انواع درختان میوه دار است و اثمارش
بغایت خوب و سازگار اما چون هوایش میل بسردي دارد
و برفهای عظیم بارد میوهای گرمسیري مثل خرما و نارنج
و لیمو و امثال آن درانجا حاصل نمیشود لیکن از گرم سیوات
نزدیک نقل مي کنند و در وسط هامون چنانکه از طرف
شرقي و غربي هریک بیست فرسخ است تا بکوه شهری که آنرا
نغز نام است که نشیمن حکام آن دیار مي باشد و بطریق بغداد
نهری عظیم درمیان آن جاریست که مقدار آبش از دجله
بغداد مي گذرد و عجب آنکه چنان آب قوي مجموع از
یک چشمه بر میخیزد و منبعش هم دران ولایت است و آن را
چشمه دیر گویند و اهالي آنجا بر سر آن نهر قریب سي جسر
از کشتي و زنجیر بسته اند و راه کشاده هفت جسر ازانجمله
در شهـــر نغز که مرکزِ ولایت و محـــل حکام است واقع
گشته و این آب بعد ازانکه از حد کشمیر میگذرد آنرا بحسب
مواضع آب دندانه و آب جمد میخوانند و در بالای مولتان
بآب جناوه مي پیوندد و هردو از مولتان گذشته بآب راوه
که از دیگر طرف مولتان مي گذرد متصل میشوند و بعد ازان
آب بیاه بایشـــان میرسد و مجموع بقرب اوچه بآب سنـــد

مي پيوندد و همه را آب سند ميگويند و در دامنِ زمين تته بدرياى عمان ميريزد و از دقايق حكمت الهي آنكه معمار صنع

و القينا فيها رواسي و انبتنا فيها من كل زوج بهيج

سوري از راسيات جبال پيرامنِ آن عرصهٔ فسيح المجال كشيده كه اهالىء آن سرزمين بآن سور از شيون تعرض اعادي ايمن اند بى كلفتِ مرمت و انديشه آنكه بمرور زمان وآسيب باد و باران خللى بآن راه يابد چه معظم راههاى عام آن ولايت سه طريق است يكى بصوب خراسان و آن راهى است بغايت دشوار چنانچه نقل احمال و اثقال ازان طريق بر پشتِ دواب ميسر نمي شود و مردم آنجا كه بآن كار معوّد شده اند آن را بر دوش گرفته بچند روز بجائى ميرسانند كه بر چهارپاى بار توان كرد و راهى كه بصوب هندوستان دارد برهمين منوال است و طريقى كه بر صوب تبت واقع شده ازان دو راه آسان تراست اما چند روزه راه علف بسيار است كه طبيعت زهر دارد و سواران را عبور ازان طريق دشوار است كه چهارپايان تلف مي شوند

* شعر *

* وقاية الله اغنت عن مضاعفة *

* من الدروع و عن عال من الاطم *

القصه حضرت صاحبقران شبِ بیست و نهم از موضع جبهان نهضت نموده و چهار کروه راه قطع فرموده کنار آب دندانه مرکزِ رایت نصرت شعار گشت و روز شنبه رایت ظفر نگار بتایید پروردگار از پلی که باشارت علیه بسته بودند گذار فرمود و در عبور از آن پل لشکریان پیاده را از ترک و تاجیک معاونت و مساعدت باقصی الغایة ارزاني داشته شد و امیر شاه ملک و جلال الاسلام مامور گشتند که تمام لشکر را از پل بگذرانند *

گفتار در روان شدن حضرت صاحب قران بی همال باستعجال بصوب مستقر سریر سلطنت و جلال

صباح یکشنبه سلخ جمادی الآخر حضرت صاحب قران پیش از لشکر نهضت نموده بطرف سمرقند ایلغار فرمود و بیست کروه راه بزیر آب دندانه براند و موضع سان بست که از توابع کوه جود است محل نزول بحرِ احسان و جود گشت و روز دوشنبه غره همایون ماه رجب از موضع سان بست بسپهر تیز گرد یعني سمند عالم نورد برآمد و بطالع سعد روان شد و حوالي قلعهٔ بروجه از فر نزول فرخنده غیرت چرخ برین گشت و در همان روز اول وقت پیشین بعد از ادای نماز باز

بمبارگي سوار شد و بچول جلالي در آمد و بتعجيل هرچه تمام تر براند و وقت نماز شام ازان چول بيرون آمده در کنارهٔ مغاکي که از آب پشه کال بقيه دران مانده بود نزول فرمود و از قريهٔ بروجه تا اين منزل سي کروه است و سبب تسميهٔ اين چول بچول جلالي سبق ذکر يافته و روز سه شنبه دوم ماه وقت چاشت سلطاني ساحل آب سند از وصول درياي مکرمت و نوال غرق عرق خجالت و انفعال شد و جماعت امراء که محافظت حدود و نواحي قلعه نغزو بانو و ضبط طرق و مسالک آن سرزمين بايشان مفوض بود مثل پير علي سلدوز و ديگر سرداران برحسب فرموده برسر آب سند پلي از سه پايه و خس و کشتي بسته بودند رايت فتح آيت روان ازان پل عبور نمود و تا نيم روز برلب آب توقف فرمود و امير الله داد را برسر پول بازداشت که اغرق (۱) و لشکريان که از عقب مي آمدند بگذراند و هنگام نماز پيشين باقامت وظيفه وقت قيام نموده بسعادت و اقبال روان شد و ده (۲) کروه راه رانده نزول فرمود و چهارشنبه سيوم ماه ازان موضع روان شد و مرحله بانو بعزنزول همايون مشرف گشت و پير علي تاز و امير حسين قوچين و ديگر سرداران که جهت دفع

---

(۱) در بعض نسخه بجاي - اغرق - (اورق) است (۲) در سه کتاب بجاي - ده - (دو) ديده شد *

فاسد اوغانیان برحسب فرمان دربانو بودند و از مدت
هفت ماه باز شرف ملازمت ساحهٔ گیتي پناه درنیافته درین
مقام چشم سعادت را بسرمه کام روشن گردانیده لبِ عبودیت
بدولت زمین بوس رسید و بمساعدت توفیق دیدهٔ امید شان
از سرمهٔ مشاهده جمال مقصود برخورداري یافت و یك تقوز
اسپ و یك هزار گاو پیشکش کشیدند حضرت صاحب قران
اسپان را بهمان بهادران بخشید و فرمان داد که گاوان را
بصاحبانش رسانند که ازیشان غارت کرده بودند و پیرعلي
و جماعتی که با او بودند درانجا توقف نمایند که(۱) تمامي لشکر
ازان حدود عبور کنند و روز پنجشنبه چهارم ماه موافق اول
فروردین جلالي که روز نوروز بود بعون الله عازم طرف نغز
شد و روز آدینه پنجم ماه قلعه نغز از وصول رایتِ فیروزي اثر
معسکرِ جنود فتح و ظفر گشت و دران روز نوکر شاهزاده
میرانشاه را روانه داشت تا بشارتِ فتح و فتوحات بیکران
و سلامت ریاضِ دولت و نهال از اندیشه خزانِ نقصان
بممالک آذربیجان رساند * * نظم *

* ز اقبال شاهنشهِ کامران *
* خدیوِ جهانگیر صاحب قران *
* جهان بود یک سر کران تا کران *

---

(۱) دربعضی نسخه بجای - که - (تا) دیده شد *

* پر آوازهٔ فتح هندوستان *

وهم دران روز محمود برات خواجه وهندوشاه را بکابل فرستاد که لشکر آنجا جهت دفع اوغانیان بیارد وگفته شد که امیرسلیمان شاه درزمان توجه رایت کشورستان بصوب هندوستان جهت دفع شرِّاوغانیان ورسوخ بنیانِ امن وامان مسلمانان قلعه نغز را برحسب فرمان عمارت کرده بود لیکن درکنار قلعه چشمهٔ خوشگوار بود وخارج ازحصار واقع شده درین وقت رای آفتاب اشراق خدیو آفاق که چشمه انوار صلاح وصواب بود مقتضي آن شد که آن چشمه دراندرون حصار باشد وباوجود غلبهٔ اشتیاق بدیدار فرزندان رعایت مصالح عباد وبلاد برحصول آرزو ومرادِ خویش راجح دانسته درانجا توقف فرمود معلوم نبود که ازعساکرانجم شمار چه مقدار درظل رایت نصرت شعار بآنجا رسیده اند ومعروض رای انور افتاده بود که ازجمله اسبابِ اختاخانه چند خروار نعل مانده است اشارت علیه بصدور پیوست که آن نعلها برآنانی که ملازم رکاب ظفرانتساب اند بخش کنند مردم را ازهوای نعل نعل طمع برآتش آرزو تافته شد وهر کس ازسرانِ سپاه مجموع نوکران واتباع خود را که رسیده بودند وبعضی زیاده بران نیزبازخواندند وبعد ازان فرمان قضا جریان نفاذ یافت که قلعه را اضافتی کنند چنانچه چشمهٔ

مذکور داخل حصار باشد و بر حسب مفصل قسمت نعل یساق(۱)
انداخته روز شنبه ششم ماه و یکشنبه و دوشنبه تا نماز دیگر
بکفایت آن مهم اشتغال رفت تا بحدی که مجموع امراء
و اشراف تا بدیگران چه رسد بدست خویش بر حسب فرموده
خشت میکشیدند و پسین گاه دوشنبه که آن مهم باتمام پیوست
از نوکران امیرزاده پیر محمد نصرت قماري را با سیصد کس
از قوشون او و سه(۲) اغلن جوجي نژاد مقدم ایشان یارق اغلن
با چهارصد خانه کوچ اوزبك به محافظت قلعه تعیین فرمود
و ضبط قلعه ایریاب و شنوزان را بعم زاده شیخ نورالدین شیخ
حسن سخت کمان نامزد کرد و بطوف گنبد شیخ مبارک شاه
بمبارکي روان شد و درانجا اتفاق نزول افتاد و روز سه شنبه
نهم ماه ازان منزل کوچ کرده براه کرماج روان گشت و درین
دره شیخ احمد خواجه اوغاني بعز وصول و حضور در بارگاه
عالم پناه فایز شد و لب دولتش از تقبیل دست دریا نوال
ارتشاف زلالِ سعادت و سَلسالِ اقبال نمود لیکن شیخ از
اقامت وظایف شیخی که در امتثال این ولا بسط خوان
و خدمت اصناف رسندگان تواند بود قاصر آمد و به پیش
برد راه و رسم فقر و درویشي موفق نگشت وطوبی لهم

---

(۱) در بعض نسخه بجای - یساق - (یاساق) است * (۲) در بعض
نسخه بجای - سه - (شیرعلي) دیده شد *

طوبی لاصحاب التوفیق * * نظم *

* برومند باد آن همایون درخت *
* که در سایهٔ او توان برد رخت *
* که از سایه آسایشِ جان دهد *
* که از میوه آرایشِ خوان دهد *

و همان روز وقت نماز دیگر خانه شیخ عبدل بموضع اسیکا از فر قدوم مبارك حضرت صاحب قران نمود ار روضهٔ رضوان گشت و این شیخ از مساعدتِ توفیق وظیفه خدمت بقدر وسع بتقدیم رسانید و روز چهارشنبه دهم ماه از موضع اسیکا نهضت نموده وبدهانه رامک درآمده نزول فرمود و دران روز مولانا نعمت را پیش شاهزاده شاهرخ فرستاد که مژده وصول رایت جهان کشا برساند و روز پنجشنبه یازدهم ماه قریهٔ سرخاب محلِّ نزول همایون گشت و چاشت همان روز ازانجا روان گشته هوای کابل از غبار موکبِ ظفر قرین مشک آگین شد و درانجا چلپان ملك اغا را با بعضی از لشکر که اسپان ایشان بازمانده بود و استران قطار مجموع بگذاشت و مبشر را بازداشت که ایشان را سرکرده از عقب بیاورد و بمبارکی ازانجا گذشته شب هنگام بدهنه جوی نو آمد و آن جوی ماهي گیر است که معمار همت عالي نهمت آنحضرت اجراء فرموده چنانچه اشارتی بآن کرده شد و روز جمعه دوازدهم

از دهانه جوی نو پای عزیمت برکاب توجه درآورد و بموضع قربان فرود آمد و فرمان قضا جریان صدور یافت که دران سرراه رباطی معتبر از آجر بسازند و چون موکب همایون بسعادت روان شد طاعت گذاران بامتثال امر مبادرت نمودند و برحسب فرموده باتمام پیوست و روز شنبه سیزدهم ماه از عقبه شبرتو و تنگی دره آن گذشته درفضایی که از عقبه تا بدانجا قریب دو فرسنگ بود نزول فرمود و آن روز از اصابت عین الکمال در دست و پای مبارک آن سرورِ آفاق قرحه باز دیده شد والمی بی قرار پدید آمد چنانچه مزاج شریف از حدّتِ وجع تحمل سوار شدن نداشت و در محفه آسایش جسته استران میکشیدند سپهر ازان حادثه سرگردان شد و آفتاب ازان تاب در اضطراب افتاد و آن منزل را که زمانه درانجا ناخوشی اغاز نهاده این عارضه دست داد ناخوشک خواندند و شب هنگام همان روز از قبة الاسلام هرات نوکر شاهزاده شاهرخ برسید و خبرهای ملایم بمسامع جلال رسانید و چون آنحضرت از شدّتِ وجع تحمل سوار شدن نداشت روز دیگر همانجا توقف فرمود و روز سیوم ازانجا روان شدند و در محفه آسایش جسته استران می کشیدند و چون در محفه نیز وجع زیاده می شد بندگان خاص دوال ساخته محمل عالی را که عالمی در رو درج بود بگردن گرفته براه آب دره

مي بردند و آن راهي بغايت تنگ است و در اثناى آن عقبه هست سياه يخ و از اول دره تا آن عقبه بيست و شش نوبت و ازان عقبه تا بنهايت دره بيست و دو نوبت از يک آب مي بايد گذشت روز دو شنبه پانزدهم نوکران حضرات عاليات سراي ملک خانم و تومان آغا و ساير آغايان و شاهزادگان از سمرقند برسيدند پيلاکات بعز عرض رسانيدند و اخبار سلامتي فرزندان کامگار و اعزه رفيع مقدار عرضه داشتند و حضرت صاحب قران ازيشان قتلق تمور نوکر تومان آغا را روانه داشت که پيلان را از اغرق (۱) بتعجيل بياورد و بواسطه ملالت مزاج همايون خاطربندگان و دولت خواهان بغايت پريشان بود روز روشن بچشم صغير و کبير تيره تر از شب روي شسته بقير مي نمود تا آخر روز چهار شنبه هفدهم ماه که از آب دره عبور افتاد و - روح الامين بامر رب العالمين رقيه بسم الله ارقيک من کل داء يؤذيک بر دست و پاى آن سرورِ سپهر تمکين دميد و انوار صبح صحت و سلامت از مطلع و اذا مرضت فهو يشفين بدرخشيد و ذات بزرگوار خسروِ دين دار که سلامتش سببِ استقامت جهان و جهانيان بود از فضل ذوالجلال بحال اعتدال بازآمد همگنان مراسم شکر و شکرانه باقامت رسانيدند و روز پنجشنبه

---

(۱) در بعض نسخه بجاى - اغرق - (اورق) مکتوب است *

از موضع سرآب بمحفه نشسته بطرف بقلان توجه فرمود و قریه آخر از شرف نزول فرخنده برچرخ برین تفاخر نمود و درانجا آش خورده بسعادت واقبال روان شد و بموضع قرابلاق فرود آمد و خواتین امیرزاده پیرمحمد و حرم امیر جهانشاه و امراء و رعایای ولایت بقلان ساوریهای لایق ترتیب کرده بمحل عرض رسانیدند و روز آدینه نوزدهم ماه رایت اسلام پناه وقت چاشت سلطانی بموضع سمنگان رسید و هم دران روز کوچ کرده موضع غزنیک مخیم نزول همایون گشت و روز شنبه بیستم ماه موضع خلم از وصول موکب جهانگشای مشرف شد و نیم روز ازانجا روان شده نیم شب بلب آب جیحون رسیدند *

گفتار در گذشتن حضرت صاحب قران از جیحون و استسعاد یافتن حضرات و فرزندان بعز ملاقات همایون

روز یکشنبه بیست و یکم رجب چاشتگاه صاحب قران دریا نوال بکشتي از آب عبور فرمود ودران مقام ذراری سپهر سلطنت و جهانداري امیرزاده الغ بیگ و امیرزاده ابراهیم سلطان و خدر معلی بیکیسي سلطان و مخدرات تتق عظمت و جلالت سرای ملک خانم و تکل خانم و تومان آغا

و سایر شاهزادگان و مجموع اعیان و اکابر و اشراف از سمرقند و اطراف بعزم استقبال پیش آمده بدولت ملاقات حضرت اعلی استسعاد یافتند و زبان بهجت و فرح باداي تهنیت فتح آراسته دست استبشار بافشاندن نثار برکشادند چندان جواهر و دینار برسم نثار ریخته شد که تمام ریگ جیحون کنار چون خاک کان بجوهر و زر آمیخته گشت • بیت •

• زبس گوهر و زر که پاشیده شد •
• شعاع مه و مهر پوشیده شد •
• تو گفتی که از چرخ گردنده پاک •
• فرو ریخت انجم سراسر بخاک •

و روز یکشنبه و دوشنبه در ترمد توقف نمودند و روز دوشنبه خانزاده علاء الملک که صحت انتسابش بدودمان نبوت و رسالت از زحمت شبهه و ریب مصون و پایه قدرش در رفعت و جلالت از منزلت آفتاب بلند جناب افزون بود حضرت صاحب قران گیتي ستان را طوي داد و پیشکشهای لایق بموقف عرض رسانید و روز سه شنبه بیست و سیوم رایت نصرت شعار از ترمذ بقشلاق جهانشاه انتقال نمود و روز چهار شنبه بیست و چهارم موضع ترکي گرمابه را رتبت سپهر برین بخشید و روز پنجشنبه بیست و پنجم از قهلقه گذشته آب باریک محل نزول بحر ملومت و افضال گشت و جمعه

بیست و ششم جکدالیك مرکز رایت فتح آیت شد و روز شنبه بیست و هفتم موضع قوزي منداق و روز یکشنبه موضع دور بیلچین و درین موضع شاهزاده شاهرخ از هرات رسیده دیده دولت را از مشاهده طلعت جهان آرای صاحبقران کشور کشای روشن گردانیده مراسم تهنیت و نثار بتقدیم رسانیده پیشکشها کشید • نظم •

• چو شهزاده آمد به پیش پدر •
• ثنا گفت و افشاند زر و گهر •
• جهانجو که عالم سراسر گرفت •
• گرامي خود را ببر در گرفت •
• نوازش نموده بپرسید حال •
• زمین و زمان شاد ازان اتصال •

و هم دران یورت امیرزاده عمر پسر امیرزاده میرانشاه که حضرت صاحب قران هنگام توجه هندوستان اورا در سمرقند گذاشته بود بسعادت پای بوس سرافراز گشت و چون درین مدت باقامت وظایف عدل گستري و رعیت پروري نیکو قیام نموده بود ملحوظ نظر عنایت و تربیت شد و روز دوشنبه ازانجا نهضت نموده برلب جوئی فرود آمد روز سه شنبه سلخ خطهٔ ارم وش کش از وصول موکب ظفرقرین بهشت آیین گشت و ازصدق همت وصفای طویت بزیارت شیخ

شمس الدین کلال و دیگر مشایخ بزرگوار و تفقد مزار پدر نامدار و فرزندان رفیع مقدار مبادرت نمود و صدقات بسیار بفقراء و محتاجان کرامت فرمود و مدت پانزده شبانه روز بقعه دلکشای آق سرای محل استراحت جمشید فرخنده رای بود مجاری امور دولت و سلطنت بر وفق مراد و مرام * مصراع * * سپهر تابع احکام و روزگار غلام *

و سه شنبه چهاردهم ماه شعبان از شهرکش نهضت فرمود در کنار آب رودک قبه بارگاه خلافت پناه باوج مهر و ماه برآمد و روز چهارشنبه پانزدهم موضع چنار رباط مخیم نزول همایون شد و پنجشنبه شانزدهم از عقبهٔ آنجا گذشته در قتلغ یورت اتفاق نزول افتاد و روز آدینه هفدهم ازانجا بتخت قراچه که از مستحدثات معمار همت آن حضرت است نقل فرمود و روز شنبه هیژدهم درباغ قراتوبه کوشک جهان نمای از فر شکوه آنحضرت بحقیقت جهان نمای گشت و یکشنبه نوزدهم باغ دولت آباد را از میامن مقدم فرخنده اسم و مسمی مطابق یکدیگر شد و روز دوشنبه بیستم ماه چاشتگاه حضرت صاحب قران بساعتی مبارک و طالعی میمون ازانجا بکوشک باغ دلکشا فرمود و آن عمارت خجسته امارت از نو تمام شده بود و جهت تفاول وتیمن درانجا جشنی پادشاهانه ترتیب کرده شد و مجموع خواتین و شاهزادگان

و امراء و نوییفان حاضر شده زبانِ تهنیت بمبارک باد برکشادند و برسم نثار چندان درم و دینار بیفشاندند که هریک از جوچیغان را مبلغی گران مند رسید و هرکس از آحاد ملازمان جوهر یمن و زر بدامن کشید و روز سه شنبه بیست و یکم شعبان رایت جهان کشای چون روح گرامي که بکالبد در آید و مانند سلطان جان که مملکت بدن را بیاراید بدار الملك سمرقند در آمد * * بیت *

* آن وعده که تقدیر همي داد وفا شد *

* وآن کام که ایام همي خواست برآمد *

وزبان حال خجسته مبدأ فرخ مآل صاحب قران بی همال بفحوای الحمد لله الذي احلنا دار المقامة من فضله لا یمسنا فیها نصب ولا یمسنا فیها لغوب ستایش گذار شد و بعد از استحمام و تطهیر تام بزیارت مرقد تابان فرقد قثم بن عباس رضي الله عنهما فرمود و مجاوران وسایر مستحقان را بصلات و صدقات بی حصر و حساب نوازش نموده ازانجا بخانقاه مهد اعلی تومان آغا آمد و بعد از نماز پیشین بباغ چنار و نقش جهان تشریف داده وبعیش و عشرت مشغول شد و ازانجا نشاط حرکت فرموده باغ بهشت را ازفر طلعت همایون نام مجازي حقیقي گردانید و درین محل از پیلان که درعقب بودند یکی برسید

و حضرت صاحب قران ازانجا بباغ بلند نقل فرمود و پیلان واغرق[1] که در عقب بودند برسیدند اهالي ماوراء النهر که هرگز پیل ندیده بودند از مشاهده آن هیکل عظیم و هیأت بدیع متعجب بماندند و بر کمال صنع قادر جلیل آفرینها خواندند *

* بیت *

اگر پای پیل است اگر پرّ مور * ازو یافت هریک ضعیفي و زور

و عواطف پادشاه جهانگیر تاج بخش مجموع شاهزادگان و حضرات و کافه طبقات اکابر و اشراف از اهالي مملکت و اطراف را علی اختلاف درجاتهم از نفایس و تنسوقات ممالک هند ارمغاني ارزاني داشت و هرکس را بحسب رتبه از جواهر و طلا و کنیزک و غلام و غیرآن بنصیبی وافر محظوظ و بهره ور گردانید و سارنگ برادر بزرگ ملو را که حاکم مولتان بود با دو زنجیر فیل و دیگر تبرکات و تنسوقات ممالک هند با شیره پیش امیرزاده محمد سلطان فرستاد و سایر امراء که دران سرحد بودند مجموع را انواع ارمغاني ارسال نموده انعام فرمود و سایه رافت و رحمت بر مفارق عالم و عالمیان گسترانید و شاهزاده جوان بخت شاهرخ رخصت انصراف یافته بمستقر سریر سلطنت خویش بازگردید والحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام

---

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعض کتاب بجای - اغرق - (اورق) است

علی خیر خلقه محمد و آله و صحبه اجمعین *

گفتار در بناء مسجد جامع که حضرت صاحبقران در دارالملک سمرقند احداث فرمود

چون از منطوق آیه کریمه انما یعمر مساجد الله من آمن بالله والیوم الآخر مستفاد میگردد که عمارت مساجد نتیجه صدق ایمانست بذات و صفات خالق اکبر و باور داشتن احوال و اوضاع قیامت و روز محشر حضرت صاحبقران مرید دادگستر در یورش هندوستان که بهدم بنیان شرک و طغیان و ویران ساختن آتشکده و بتخانهای بی دینان مشغول بود نیت فرمود و نیة المومن خیر من عمله که در سمرقند مسجد آدینه بسازد و شرفات آن بقمّه افلاک برافرازد و چون موکب جهانکشای در کنف حفظ و تایید خدای نصرت بخش راه نمای بدارالسلطنة معاودت فرمود امرعالي به بناء آن عمارت سپهرفرسا نفاذ یافت و بحکم الاحد للبناء روز یکشنبه چهارم ماه مبارک رمضان سنه (احدی وثمانمایة) موافق توشقان ئیل که قمر در اسد بود منصرف از تسدیس آفتاب و متصل بتسدیس زهره مهندسان صاحب هنر و استادان ماهر دانشور در ساعتی خجسته وطالعي شایسته اساس آنرا طرح انداختند و عمله و پیشه

کارانِ چابک دست که هریک سرآمده کشورے و یگانه مملکتی بودند دقایق حذاقت و مهارت در تشیید ارکان و توطید بنیانِ آن بظهور رسانیدند و از سنگ تراشان آذربیجان و فارس و هندوستان و دیگر ممالک دویست نفر درنفس مسجد بکار بودند و پانصد کس درکوهها ببریدن سنگ و روان داشتن بشهرایستادگي مي نمودند و اصناف صُنّاع و پیشه وران که ازتمام معموره عالم بپای تخت جمع آمده بودند هرکس درقسم خود غایت جهد مبذول میداشت وجهت جمع آلات نود و پنج زنجیر پیل کوه پیکر که ازکشور هند بسمرقند رسیده بود همه را بکار درآوردند و سنگهای عظیم بزرگ را بگاو گردون و مردم بسیار مي کشیدند وسرکارها برشاهزادگان وامراء بخش کرده ازکوشش و اجتهاد آنچه درحیز قدرت و طاقت بشري گنجد هیچ دقیقه درهیچ باب اهمال نمیرفت ودرخلال این احوال امیرزاده محمد سلطان که برحسب فرمان درین مدت بسرحد جته نشسته بود با معدودی از خواص ملازمان برسید ودرخانقاه تومان آغا بشرف بساط بوس استسعاد یافته رسم نثار و پیشکش باقامت رسانید وحضرت صاحب قران شاهزاده را درکنار گرفته نوازش فرمود و آن حضرت ازغایت اعتناء و اهتمام که دراتمام آن شغل دینی داشت بنفس مبارک بسرِ عمارت حاضر مي شد

بلکه دران مدت اکثر اوقات بقرب مسجد بمدرسه خانم و خانقاه تومان آغا میگذرانید و قضایای دینی و ملکی که بداد گستری و رعیت پروری تعلق داشتی همانجا بفیصل میرسانید تا از میامن التفات همایون شُرفات عالیش چون مصاعد قدربانی بمحاذات ایوان کیوان رسید و صفاء صحن دلکشا و طیب هوای روح افزایش خط نسیان بر اوصاف باغ جنان و روضهٔ رضوان کشید * * بیت *

* زهی بلند بنائی که غُرفهای بهشت *
* ز رفعتش همه هستند معترف بقصور *

و چهار صد و هشتاد ستون از سنگ تراشیده هریك بطول هفت گز برافراخته شد و سقف رفیع و فرش بدیعش تمام از تختهای سنگ تراشیده و پرداخته گشت چنانچه ارتفاعش تا پوشش قریب نه گز است * * نظم *

* ور ز طاق و قبهٔ مقصوره اش جوئی نشان *
* هیچ نتوان گفت غیر از کهکشان و آسمان *
* فرد بودی قبه گر گردون نبودی ثانیش *
* طاق بودی طاق اگر جفتش نبودی کهکشان *

و در هر رکن از ارکان چهارگانه اش مناری سر سوی آسمان کشیده و نداء ان اثارنا تدل علینا بچهار رکن عالم میرساند و صریر درِ بزرگش که از هفت جوش مرتب شده عبادِ هفت

اقلیم را بدار السلام اسلام مي خوانند وگرداگرد دیوارش از طرف بیرون واندرون و گرد طاقها بکتابه سنگ تراشیده زینت یافته و پرتو انوار حروف وکلمات سوره کهف و دیگر آیات بینات قراني بران تافته کمال جمال منبر و قبله گاهش مصدوقه فلنولینک قبلة ترضیها برنظر بصیرت آگاهان سرّ فاینما تولوا فثم وجه الله جلوه میدهد * مصراع *

* تا دیدهٔ توفیق که آنرا بیند *

و محراب آهنینش از آه و آنین عذرخواهان و بالاسحار هم یستغفرون روشن آیینه صورت حال اولئک الذین یتقبل الله عنهم احسن ما عملوا درو چهره نما و اگرچه آینه ازآه تاریکي پذیرد زَجَلِ تسبیح مسبحانش غلغله درحلقهٔ ذاکران مجامع ملکوت انداخته وصدای تقدیس مهللانش بصوامع عابدان لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یومرون افتاده رجاء واثق که آن پادشاه دین پرور صاحب قران را بحکم من بني لله مسجدا ولو کمفحص قطاة بنی الله له بیتا فی الجنة بهر غرفه ازان قصری در فردوس برین کرامت گردد و بهر خشتی بهشتی و بهر سنگی فرسنگی از ریاض جنت عرضها کعرض السموات والارض روزی شود و در کثیب مسک که محل لقای بیچون حضرت آفریدگار است بر منابر نور در عین بهجت و سرور جاودان

ممتّع باشد و چون ماه مبارک رمضـــان که ایام فرخنده فرجامش را از مسک ختام روایح مفایح للصایم فرحتان فایح است و در لیالي عالي قدرش انوار مصابیح ترابیح لامع و لایح بگذشت و میامنِ فرایض و سننِ صیام و قیام آن خجسته لیالي و ایام ببرکات اقامت نوافل و واجبات روز سعید عید مسترد ف گشت رای عالم آرای صاحب قران دریا عطا در باغ دلکشا پرتو التفات بر بسط بساطِ مسرت و انبساط انداخت و طویهای بزرگ و جشنهای خسروانه ترتیب افتاد واز جمله خدر معلی رقیه خانیکه طوئی کرد که تا شیره فیروزه فام سپهر بکاسه سیمین ماه و صحن زرین مهر مزین گشته زهره خُنیاگر مثل آن ندیده بود و پیر تیر صاحب تدبیر را نظیر آن هرگز در ضمیر نگذشته - و صلی الله علی سید الانام و داعی لخلق الی دار الاسلام محمد و آله الکرام و صحبه العظام و سلم تسلیما دایما ابدا کثیرا والحمد لله رب العالمین *

ذکر اسبابی که باعث شد بر توجه حضرت صاحب قران بصوب ایران زمین بیورش هفت ساله

از حکـــم تقدیر آسماني که مجاري امور عالم اشکارا

و نهاني مطلقا بران مترتب است اميرزاده ميرانشاه در پاييز سنه (ثمان و تسعين و سبعماية) موافق سچقان ئيل در حوالي خوى بقرب مزار پير عمر نخچيربان نشاط شكار فرموده بود ودر اثناء تگ وتاز بقوچي باز خورده و ازفراز زين دوتو گشته * بيت *

* خواست كه آن قوچ را زنده بگيرد بدست *
* دست نداد وقضا نقش دگرگونه بست *

شاهزاده كه مانند او شهسوار در روى زمين كم افتد به سر و گردن برزمين افتاد وازشدت آن سقطه زمانى نيك ازخود برفت غريو از نهاد امراء واركان دولت برآمد ولشكر سراسر ازآغا ونوكر جمع آمده درقلق واضطراب افتادند تا بعد از ديروقت اندك حركتى كرد وفى الجمله اثر حيات درو پيدا شد وتا سه شبانه روزش چند نوبت غش طاري گشت وطبيبى كه متصدي اصلاح بود موجب افساد آمد وبسهويا بعمد كه مظنه آن هم بود درمعالجه خطا كرد وازتعاضد اين اسباب خللى فاحش بدماغ آن چراغ دوده اقبال ازعين الكمال راه يافت وچنان خسروي كه ناموس تخت آذربيجان والوس هلاكوخان ازكمال شهامت وصرامت بنوعي قايم داشته بود كه مزيدى بران صورت نمي بست حكام وسرداران اطراف واكناف حتى آنان كه مدة العمر

سرِ اطاعت بفرمان هیچ پادشاه فرو نیاورده بودند و بپای اذعان آستان خدمت هیچ سلطان نسپرده مجموع دست تولا بدامن دولت والای او زدند و باقدام انقیاد بدرگاه آن فروزنده افسر و گاه آمدند و از صنوف نوازش و بخشش خسروانه آن دیدند که هرگز در خیال امانی و آمال ایشان نگذشته بود * نظم *

* همتش دستِ کرم چون برکشادے روز بزم *
* خیره مانده از عطایش دیدهٔ وهم و قیاس *
* هیبتش چون بر کشیدی تیغ کین هنگام رزم *
* تیره گشتی چشمهٔ خورشید تابان از هراس *

از آسیب چشم زخم بعد از وقوع آن حادثه چنان شد که اکثر افعال و اقوالِ او از نهج صواب انحراف داشت گاه بمجرد توهمي خون یکی هدر ساختی و گاه براه اسراف اتلاف گنجی بپرداختی و بتخریب عمارت امر میفرمود بسی کارها را که نه درخور چنـــان سروری بود ارتکاب می نمود از جمله بی موجبي در اوایل فصل تابستان برکوب عساکر فرمان داد و بعزم یورش بغداد سوار شد و هر شبانه روز دو کوچ میراند و همانا تصورش آن بود که سلطان احمد را بمجرد آوازه توجه رایت نصرت شعار ارکان ثبات و قرار تزلزل پذیرد و بغداد را گذاشته فرار پیش گیـــرد و چون

شاهزاده بقبه ابراهیم لک[1] رسید از تبریز خبر آمد که جماعتی
از اعیان و متعینان آنجا اتفاق نموده اند و هم سوگند شده
که غدری اندیشند و چون حمیت ملکانه رخصت نمیداد
که پیش از وصول بمقصد باز گردد بدان خبر التفات ننمود
برقرار می راند تا بظاهر بغداد نزول فرمود و سلطان احمد
چون میدانست که نه موسم محاصره بغداد است لب وقار
بدندان تجلد گرفته جای نگه داشت و چون از جانب تبریز
ایلچیان متعاقب آمدند و اندیشه عصیان بتازه مکرر عرضه
داشتند بعد از دو روز که رایت نصرت شعار سایه وصول بران
دیار افکنده بود شاهزاده کامگار بعزم مراجعت سوار شده
و روی توجه بصوب تبریز آورد و هر روز دو کوچ می فرمود
و چون بآنجا رسید جماعتی که بقصد غدر و عصیان متهم بودند
و از جمله قاضی بود همه را بتیغ سیاست بگذرانید و در پایز
همان سال بنا بر آنکه مخالفتی از سیدی[2] علی شکی ارلات
توهم فرمود تحقیق ناکرده لشکر کشید و ولایت او را غارت
کرد و چون آوازه استغراق اوقات شاهزاده بعیش و عشرت
و قلت التفات او بضبط و نسق امور ممالک انتشار یافت
گرجیان خبیث نهاد که دیو فساد و طغیان ایشان در شیشه

---

(۱) در بعض نسخ بجای - لک - (مالک) است * (۲) در بعض
کتب بجای - سیدی - (سید) دیده شد *

صلابت قهر حضرت صاحب قران مقید بود دلیر شدند و دران
مدت که آن حضرت بیورش هندوستان فرموده بود پای
جسارت از جادهٔ مطاوعت بیرون نهاده مخالفت آغاز
کردند و دران وقت سلطان طاهر پسر سلطان احمد جلایر
با جماعتی اتباع در قلعهٔ النجق بود سلطان سنجر حاجی
سیف الدین برحسب فرمان قضا جریان از مدتی مدید
باز آن قلعه را محاصره میکرد پیرامن قلعه از جمیع جوانب
دیواری از سنگ بر آورده بودند چنانچه کس از قلعه بیرون
نمی توانست رفت و کس از بیرون راه بقلعه نداشت و اهل
حصار نزدیک به تنگ آمده بودند دران فرصت گرجیان غلبه
عظیم از بی دینان جمع آوردند و سیدے(۱) علی شکی اگرچه
شعار اسلام متحلی بود بواسطه آنکه ولایت او را تاراج کرده
بودند چنانچه گفته شد با گرجیان اتفاق نموده بعزم استخلاص
سلطان طاهر که در مضیق محاصره کارش بجان و کارد
باستخوان رسیده بود متوجه النجق شدند و بولایت
آذربیجان در آمده دست تعدی و عدوان بخرابی ولایت
مسلمانان بر کشادند و چون سلطان سنجر ازان حال آگاه گشت
از در قلعه برخاست و به تبریز رفت و صورت واقعه را بعرض
میرزادهٔ میرانشاه رسانید و شاهزاده پسر خود را امیرزاده

(۱) در بعضی نسخ بجای - سیدی - (سید) است *

ابابکر با چند میر مثل سلطان سنجر و حاجي عبد الله عباس و محمد قزغون و شیخ محمد تواجي و دیگر امراء با طفاء نایره آن فتنه فرمان داد و ایشان بصوب النجق روان شدند و چون گرجیان بحصار النجق رسیدند سلطان طاهر فرود آمده بایشان پیوست و قلعه را بحاجي صالح و سیدی احمد اغلشائي و سه ازناور گرجي سپردند و گرجیان امراء بزرگ و بهادران را ازناور گویند و چون مقصود ایشان خلاص سلطان طاهر بود بعد از حصول مراد باز گشتند وهم دران حوالی لشکر تبریز بایشان رسیده و سپاه جانبین صف کشیده جنگ در پیوست و چون گرجیان بغایت غلبه بودند ازناوران ایشان بتهور پیش آمدند و میمنه و میسره لشکر تبریز را براندند و سیدی علي شکي از قلب بیرون تاخته روی انتقام بامیرزاده ابابکر نهاد شاهزاده جوان بخت با آنکه در سن هژده (۱) سالگي بود پای ثبات فشرده یک چوبه تیر بکمان جلادت درآورد و از شست ظفرکشاد داده بر دامن زره کلاه خود سیدی علي آمد ازان گذار کرده بر رگ گردن او نشست و آن بی باک بر خاک هلاک افتاد ولا غرو و الشبل فی المخبر مثل الاسد اما چون گرجیان غالب شده بودند و لشکر تبریز را رانده شاهزاده نیز باز گشت و بسلامت ازان

---

(۱) در دو کتاب بجای - هژده - (شانزده) دیده شد *

ورطه بیرون آمد و گرجیان بمواضع خود مراجعت نمودند
و از تبعات تغیر دماغ شاهزاده آن بود که طبعش بکلي مایل
عیش و عشرت شد و اکثر اوقات بشرب خمر و لعب نرد مشغول
بود و این نیز موجب آن گشت که امور نامناسب از وصدور
مي یافت روزي در اثنای گفت وگو با حرمِ محترمش
خانزاده دشنامي تهمت امیز با و داد خدر معلـــي ازان
معني بیش از حد بتنگ آمد و در تفتیش و منشاء آن افتراء
محکم با یستاد و دران قضیه خرمن حیات جمعي از مرد و زن
بآتش غیرت آن بانوي رفیع مقدار بسوخت و دولتخواجه
اینا ق که راه وزارت و نیابت داشت جریده با حرم خود
بگریخت و به ري پیش بیان قوجین رفت و حاصل عمرش
که در مدت امارت اندوخته بود بباد غارت و تاراج رفت
و این وحشت بآن انجامید که خانزاده از خشم متــوجه
سمرقند شد و چون حضرت صاحب قران از غزو هندوستان
معاودت نمود و بمستقر سریر سلطنت قرار گرفت بمسامع علیه
رسانیدند که باحوال بعضي ممالك ایران بتخصیـــص
آذربیجان فتوري راه یافته است و هم دران ولا مهد ابهت
مآب خانزاده که از تبریز توجه نموده بود بسمرقند رسید و در
قصر باغ چنار بشرف بساطبوس استسعاد یافت و حالِ خبط
دماغ شوهرش امیرزاده میرانشاه و شکایتي چند که ازو

داشت بعز عرض همایون رسانید و عرضه داشت که اگر رایت همایون متوجه آن طرف نمیشود او اندیشه مخالفت دارد چه تمام یاساق آنحضرت را ترک کرده و اموال وخزانه را باسراف وتبذیر تلف نموده واین معانی موجب آن شد که حضرت صاحب قران گیتي ستان از متاعب سفر هندوستان هنوز نیاسوده و بعد از چندان سفري زیادت از چهار ماه در مستقر سریر سلطنت توقف نفرموده عزیمت صوب ممالک ایران تصمیم فرمود * * نظم *

جهان کاروان شاه سالار بود * دران کاروان بار بسیار بود
ز هر گوشهٔ بار مي اوفتاد * همان کار در کار مي اوفتاد
دران کارها یار او بود و بس * پناهنده را گشت فریاد رس

گفتار در نهضت همایون حضرت صاحب قران بایران زمین بیورش هفت ساله

* نظم *

بود پادشا سایهٔ حق بحق * بود کار ایشان بدیگر نسق
چو ظل افگند قدرت بی شبیه * نگیرد قیاسش زکس جز سفیه
نماند باحوال کس کار شاه * چه نسبت کسی را بظلّ اله
یکی را که در عهده شد عالمي * تن آساني او را نزیبد دمي
بتخصیص شاهي که گردون پیر * ندیده چو او خسروي بر سریر

ماه در هرماه خنگ فلک را از نو نعل بندي میکند یعني بسیر متوالي در ایام و لیالي بسرحد کمال می توان رسید و آفتاب هربام و شام دامان آسمان در خون مي کشد یعنی جهانکشائي و فرمان روائي بی تیغ آزمائي و کیهان پیمائي میسر نمیگردد و آنرا که نه از عزایم خجسته فرجام سعي تمام وکوشش بود وام است ابلق ایام رام نیست و گردش روزگار بکام نه و هرکرا صمصام انتقام پیوسته خون آشام نیست نه عقد دولتش انتظام یابد و نه قواعد سلطنتش استحکام پذیرد لاجرم حضرت سپهر بسطت صاحب قران * مصراع *

* که ختم گشت برو تا ابد جهانباني *

چون از یورش هندوستان که مدت یکسال بحط و ترحال و قطع فیافي و جبال و تحمل شدائد جدال و قتال با زمره شرك و ضلال اشتغال مي نمود مراجعت فرمود بی آنکه چند گاهي باستراحت و آسایش بگذراند بنابر اسبابي که گذارش پذیرفت باز عزیمت جانب ایران پیش نهاد همت عالي ساخت و رایت عزم خسروانه برافراخته و زلزله در زمین و زمان انداخته تواجیان بزرگ برحسب فرمان بهر ظرف کس فرستادند تا سپاه استعداد یورش هفت ساله کرده بدرگاه عالم پناه جمع آیند و بقدر توان و امکان در استعجال کوشیده اصلا تعالل ننمایند * * بیت *

چو شد منتشر قصـــهٔ عزم شاه * بجنبش درآمد ز هر سو سپاه
درآمد ز هر جانبي لشکرے * روان گشت جیشي ز هر کشورے
و حضرت صاحب قران سید خواجه شیخ علي بهادر و جهانملک
ملکت و پیر محمد فولاد را که از امراء امیـــر زاده شاهرخ
بودند روانه هرات گردانید تا بشاهزاده مشار الیه رسانند
که با لشکر متوجه آذربیجان شود و امیـــر سلیمـــان شاه از
پیش به تبریز رود و چون امراء این سخن بشاهزاده رسانیدند
درزمان بجمع سپاه خراسان فرمان داد و امیر سلیمـــان شاه
با سید خواجه بی توقف روان شد و شاهزاده ستـــوده مآثر
بعد از فراهم آمدن عساکر بسعادت و اقبال سوار شد و براه
بسطـــام و دامغان توجه فرمود و چون بجاجرم رسیـــد از
اردوي اعلی که دران وقت از جیحون عبور نموده توکل
قرقرا آمد و فرمان رسانید که سپاه خراسان براه شاسمان
و استراباد و ساري بروند که اردوی بزرگ از بسطام
و دامغان خواهد گذشت شاهزاده برحسب فرمان عنان
عزم بصوب شاسمان تافت و دران راه بواسطه صعوبت طرق
و مسالک و علف و گیاههای مهلک چهارپای بسیار تلف
گشت و بعد از بسی زحمت بدولت و فیروزي بفیـــروزکوه
رسیدند و رای ممالک آرای امیرزاده محمد سلطـــان را
جهت ضبط توران زمین بسمرقند که مستقر سریر سلطنت بود

گذاشت و بیردی بیگ ساربوغا و امیر حاجي سیف الدین خداداد حسیني و امیر شمس الدین عباس و صدیق تابان ارغونشاه اختاجي و الیاس خواجه شیخ علي بهادر و دیگر امراء که بضبط سرحد مشغـــول بودند برقرار بملازمت شاهزاده بهمان شغل بازداشت و امیرزاده اسکندر عمـــر شیخ را جهت ضبط اندگان و محافظت آن سرحد تعیین نمود و رایت جهانکشاي سعادت انتماء اول پایز روز چهارشنبه هشتم محرم سنه (اثنین و ثمانمایة) مطابق توشقان ئیل بفتح قریب که بحساب از حسن اتفاق موافق سال تاریخ است درحرکت آمد * * نظم *

خدیو جهان گیر روشن ضمیر * برَخْش اندر آمد زعالي سریر
روان کرد رایت بعونِ اِلٰه * روان درپناهش جهاني سپاه

و باغ قراتوپه بفر نزول همایون شرف اختصـــاص یافت و ازانجا بسعادت و اقبال نهضت نموده و از عقبه گذشته بکش فرود آمد و کرامت زیارت شیخ شمس الدین کلال دریافته صلات و صدقات بارباب استحقاق رسانید و ازانجا روان شده چون بترمذ رسید از مزارات متبرکه آنجا بلخصیص مشهد منور سادات و مرقد معطر قطب الاولیاء و المحققیـــن خواجه محمد علي حکیم ترمذي و شیخ بزرگوار ابوبکر وراق و دیگر مشایخ کبار قدس سرهم اجمعین استمداد همت نموده و صلات

و صدقات بمجاوران و سایر مستحقان رسانیده از جیحون عبو
فرمود و ببلخ در مرغزار پای حصار هندوان نزول فرمود
همان طریقه مرضیه مسلوک داشت و از ارواح مقدسه اولیا
که دران سرزمین آسوده اند بتخصیص خواجه عکاشه و خواجه
رمّان و سلطان احمد خضرویه و فضیل عیاض و سفیان ثوري
و غیرهم - نورالله مضجعهم - اقتباس انوار سعادت و استفاضت
مدرار کرامت نموده خانه امیریادگار برلاس را که داروغهٔ
بلخ بود از فرقدوم فرخنده شوکت سپهربرین بخشید امیر مشار
الیه برسم نثار و پای انداز قیام نموده شرایط خدمتگاري
وطوي و پیشکش بتقدیم رسانید و ازانجا بسعادت و اقبال
سوار گشته روان شد و چون مراحل و منازل قطع فرموده
موضع ساریق قمش جام مخیم نزول همایون گشت اغرق[1]
امیرزاده شاهرخ و حضرات عالیات ملکت آغا و گهرشاد آغا
و فرزندان از هرات آمده دران محل بمعسکر ظفرپناه ملحق
شدند و بسعادت بساطبوس فایز گشته نثار پاشیدند و پیشکشها
کشیدند و امیرزاده سیورغتمش را که بچهار ماه پیش ازین بتاریخ
پنجشنبه هشتم رمضان سنه (احدي و ثمانماية) موافق سیوم
خرداد ماه جلالي سنه (احدي و عشرین و ثمانماية) بطالع

---

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعض نسخه بجای - اغرق -
(اورق) است *

منجمله در هرات از ملکت آغا متولد شده بود مشمول میامن نظر حضرت صاحب قران گردانید و آنحضرت دیده عطوفت بروی او باز کرده مبتهج و مسرور گشت وهم دران محل امیر قیتوغا از هرات آمده بسعادت زمین بوس استسعاد یافت و برسم نثار و پیشکش قیام نموده مراحم خسروانه اورا نوازش فرمود و بخلعت خاص سرافراز گردانیده اجازت انصراف ارزاني داشت و چون ازانجا نهضت نموده وطی مسافت فرموده بمزار متبرک شیخ الاسلام عالي مقام احمد جام در آمد ساقي اخلاصش کؤس مالامال احسان وافضال در داده حریفان فقر و فاقه را از جرعه نذور و صدقات سرخوش و دل شاد گردانید وازروح بزرگوار صاحب مزار استمداد همت نمود و امیرزاده رستم را بجانب شیراز پیش برادر بزرگش امیرزاده پیر محمد فرستاد که برادران باتفاق متوجه بغداد شوند و امیر سونجک را با دوهزار سوار ملازم او گردانید و در صحاری خرکرد و فراه کرد شکار انداخت و بعد ازدو روز که جرگه بهم پیوست * بیت *

* زهرگونه صید اندران پهن دشت *

* فگندند چندانکه از حد گذشت *

و ازانجا در کنف حفظ پروردگار تعالی وتقدس از راه نیشاپور و بسطام روان شد وراه براه لشکر ظفرشعار را تغار

داده بحدود رّی درآمد و چون از خوارگذشته قریه ایوانک
ازفر نزول همـــایون رشک ایوان کیوان گشت امیرزاد
شاه رخ که برحسب فرمان از راه مازندران فرموده بو
دران محل بموکب گیتي کشای ملحق شد *

تتمه قصه امیر سلیمان شاه که برحسب فرمان از پیش آمده بود

امیر سلیمانشاه که بموجب فرموده پیشتـــر متوجه تبریز
شده بود چون بری رسید و از تقریر بیان قوجین که داروغ
ری بود تغییر دماغ امیرزاده میرانشاه بتحقیق پیوست
رفتـــن به تبریز مصلحت ندانست و ازانجا بهمـــدان رفته
توقف نمود و امیرزاده ابابکر با امراء امیرزاده میرانشاه
مشورت کرده باتفاق خط نوشتند پیش امیر سلیمانشـــاه که
البته مي باید آمد و چون امیرسلیمانشـــاه به تبریز رسید
بعد از دو روز امیرزاده میرانشـــاه را با معدوي باستقبـــال
رایت فتح آیت روان کرد و امیرزاده ابابکـــر او را
درظـــاهر تبـریز بمـرغزار قم توپه طوي داد و خلعت
پوشانیده اسپان متعدد کشید و سید خواجه شیخ علي بهادر
را که همراه او بود اسپ و جامه داد وازانجا متوجه قراباغ
شدند و چون صاحب قران کامگار از ری وشهریاز بگذشت

امیرزاده میرانشاه برسید و آن روز رخصت ملاقات نیافت هم دران روز امان از شیراز با هدایا و پیشکش که امیر زاده پیر محمد عمر شیخ ارسال نموده بود بیامد و بعز بساط بوس فایز گشته انچه همراه داشت بمحل عرض رسانید امیرزاده میرانشاه روز دیگر بدولت پای بوس مستسعد شد و زانو زده پیشکش کشید لیکن بواسطه جرایمي که ازو صدور یافته بود ملحوظ نظر التفات نشد * * مصراع *

* بیچاره آنکه از نظرش او فتاده است *

و تمور خواجه آقبوغا و جلال الاسلام برحسب فرمان جهت تحقیق احوال شاهزاده پیشتر به تبریز رفتند و نواب و عمال اورا گرفته بند کردند و دفترهای دیواني طلب داشته اموال دود انکه چند ساله که بدیوان اعلی تعلق داشت و شاهزاده بطریق اسراف و تبذیر بهرکس داده بود از نسخه بیرون نوشتند و مجموع استرداد نمودند و چون بمسامع علیه رسانیده بودند که افراط میل شاهزاده بعیش و عشرت که موجب اختلال مملکت گشت ترغیب جمعي ندیم پیشه اهل ساز بود که پیوسته ملازم بودند و اورا بران میداشتند حکم واجب الاتباع نفاذ یافته بود که ایشانرا بدار عبرت کشند و ندیمان مجلس شاهزاده را مثل مولانا محمد قهستاني که با وجود وقوف بر مصطلحات فنون علوم در شیوه

نظم و نثر و جدّ وهزل یگانه دوران و اعجوبه زمان بو
و استاد قطب الدین نایي و حبیب عودي و عبدالمومن
گوینده که هریك درفن موسیقـــي یگانه روزگار و سرآمد
ادوار بودند همه را بگرفتند و چون بپای دارآوردند بحکم
کما تعیشون تموتون مولانا محمد بعادت مطـــایبه
ظرافت باستاد قطب الدین گفت که خدمت استاد درجمیع
حالات مقدم و پیشوای ما بوده درین مقام نیزهمان رسم
مرعي مي باید داشت وجلاد اول قطب‌الدین نایي ر
ریسمان درپای انداخته بدار برکشید وچون نوبت بمولانا
محمد رسید این دو بیت نظم کرده بخواند وقضا حکم خود
براند * * بیت *

* پایان کار وآخرِ عمراست ملحدا(۱) *
* گربایدت وگرنه بدست اختیار نیست *
* منصور وار گر ببرندت بپای دار *
* مردانه پای دار جهان پایدار نیست *

ورفیقان ایشان را نیزهمان شربت چشانیدند و چون حضرت
صاحب قران بسلطانیه رسید مظفر نظری(۲) از اصفهان آمده
بدولت بساطبوس سرافراز گشـــت واز هرگونه ظرایف

---

(۱) در بعض نسخه بجای - ملحدا - (محمدا) است * (۲) در
دو کتاب بجای - نظری - (نظیری) دیده شد *

نفایس و تنسوقات و پیشکشهای فراوان کشید و رایت نصرت شعار براه قرادره و اردبیل متوجه جانب قراباغ شد و در صحاری موقان و اقتنام شکار کرده بکنار آب آرس نزول فرموده و بران آب از کشتي پل بسته بسعادت و سلامت عبور نموده و قراباغ آرّان را مضرب خیام جلال و مرکزِ رایت و اعلام دولت و اقبال گردانید و اردوي اعلي در حوالي قطور گذشت که یورت عمر تابان بود قشلاق کرد و امیرزاده ابابکر و امیر سلیمانشاه درانجا بشرف بساطبوس استسعاد یافتند و امراء امیرزاده میرانشاه و اعیان سپاهش هریک فراخور حالِ خود پیشکشها کشیدند و چون پیش ازین والي ولایت شکي سید[1] علي ارلات با لشکر گرج اتفاق نموده بود و بدرِ قلعه النجق آمده و جان برسر آن ناداني کرده چنانچه شرح داده شد درین وقت پسر او سیدے احمد که متصدي ایالتِ ایل و ولایت او شده بود بواسطه جریمه پدرش زبیم انتقام خدام صاحب قران گردون غلام مضطرب وبی آرام گشت و التجا بملک شروان امیر شیخ ابراهیم برد که او بمزید اخلاص در بندگي بندگان آنحضرت سمت اختصاص یافته بود * بیت *

هرکه باخلاص کند بندگي * سر بفرازد ز سرافکندگي

---

(١) در سه نسخه بجای ـ سید ـ (سیدی) دیده شد *

شیخ ابراهیم باستظهار عفو پادشاهانه او را بپایهٔ سریر خلافت مصیر آورد و بعز بساط بوس رسانید سیدی احمد زمین عبودیت بلب ادب بوسه داد و شیخ ابراهیم عفو جرایم او را از حامی مراحم پادشاهانه درخواست کرد عواطف حضرت صاحب قران نقوش تقصیرات او را رقم عفو و اغماض کشیده بصنوف تربیت و نوازش سرافراز گردانید و منصب و مقام پدرش باو ارزانی داشت و شیخ ابراهیم ساوری بسیار آورده به ترتیب طوی مشغول گشت و چندان اسپ و گوسفند جهت آن طوی کشته بود که مطبخیان از پختن آن عاجز آمدند و تواجیان آنرا بر لشکر قسمت کرده همه را به پختند و روز طوی به بکاولان سپردند و دیگر اسباب جشن مجموع در خور آن بود و بعد ازان پیشکشها کشید از جانوران و غلمان و جواری و انواع اقمشه و رخوت و اصناف جُبَّه و اسلحه و غیرِ آن و از جمله شش هزار اسپ کشید *

ذکر رسیدن اخبار سارّ از اطراف و اقطار

در اثنای احوال مذکور خبرهای ملایم که از شواهد و علامات قوت دولت روز افزون بود از اطراف و اکنافِ جهان برسید از جمله آنکه تمور قتلغ اغلن که بعد از شکست و ضعف توقتمش خان از پیش حضرت صاحب قران رفته بود و خانی الوس جوجی برو قرار گرفته بحکم ان الانسان

طغی ان اراه استغنی کفران نعمت کرده دم از
مخالفت می زد درین وقت وفات کرده است وآن الوس
م برآمده و پریشان گشته ودیگر آنکه ملک الطاهر برقوق
ممالک مصر و شام در حیطه سلطنت او بود ودیعت حیات
ریذی باز سپرده و میان امراء ممالک او مخالفت و منازعت
قع شده و بمحاربه و قتال انجامیده و بسیاری از اعیان امراء
بقتل آمده وفرج پسر او که ولی عهد پدر است وجودی
ختیاری ندارد ودیار مصر و شام بیکبارگی بهم برآمده ودیگر
نکه در ولایت خطای تنغوز خان که پادشاه آن مملکت بود
مدتی بکفر و ضلالت گذرانیده درگذشته است و هرج و مرج
بایل و الوس اوراه یافته ودیگر آنکه خضرخواجه اغلن که حاکم
جته بود داعی اجل را اجابت نموده ودرمیان پسرانش
سمع جهان اغلن و محمد اغلن و شیرعلی اغلن و شاهجهان اغلن
بواسطه افساد مردم شریر مخالفت باز دیده شده ودیگر آنکه امیر
زاده اسکندر عمرشیخ با امراء ازاندگان لشکر کشیده بمغولستان
رفته بفر دولت قاهره بر ایشان غالب شده ودشمنان را
مقهور و منکوب گردانیده وصول این اخبار که مجموع بیک
روز اتفـاق افتـاد موجب مزید بهجت و استظهـار
دولت خواهان سعادت یار گشت والحمد لله الواحد
القهار وتفصیل قصه امیرزاده مشـار الیه آنست که چون

الوس جته بواسطه وفات خضر خواجه اغلن بهم برآمد امیر
زاده اسکندر آن معنی را غنیمت دانست با آنکه در سن
پانزده سالگی بود لشکراندگان جمع آورد و با امراء که ملاز
او بودند مثل پیر محمد طغی بوغای برلاس و نورک برلاس
و بیان تمور بیکیجک جته و پیرحاجی ملش و شیرمسم
پسر بهمن جون عزبانی متوجه مغولستان شد و امراء که برحسب
فرمان اعلی در جته بودند مثل بیردی بیگ و خداداد
حسینی و امیر شمس الدین عباس و داد ملک برلاس
صدیق تابان وغیرهم توجه نمودند وچون موکب شاهزاد
به نزد یک کاشغر رسید امراء بد و ملحق شدند و باتفاق روی
جلادت بدآن جانب آورده یارکنت را تاخت کردند
و ازانجا گذشته سارق قمش و کلپین والی کول و یارقورغان
و چهارطاق و کیغوک باغ همه را بتاختند و چون بناحیه اوج
رسیدند ایل و الوس که دران نواحی یورت داشتند بعضی
با نقیاد و ایلی پیش آمدند و بعضی را (۱) کوچ کرده براه آق سو
بردند و اوج را که حصنی است استوار بکوشش بسیار فتح
کردند و آق سو سه قلعه است که راه بیکدیگر دارد و در
حصانت و محکمی بمرتبهٔ که اهالی آن نواحی و حوالی

---

(۱) در بعض کتاب بجای - بعضی را کوچ کرده براه آق سو
بردند - (بعضی کوچ کرده براه آق سو رفتند) دیده شد *

را امید گاه روز وقایع و شداید شناسند امیرزاده
بارالیه با امراء عنان عزیمت بصوب آقسو تافتند و چون
رسیدند در ظاهر آن فرود آمدند و بتدبیر اسباب جنگ
و تهیه و ترتیب آن چون ساختن ملجور و بریدن نقب و
کشیدن نرد بانها و عرّادها و نظایر آن مشغول شدند و قریب
چهل روز بمحاربه و مقاتله اشتغال نمودند و بعد ازان اهالی
آن انقیاد کرده پیشکش بدر فرستادند و جمعی بازرگانان
خطای را نیز که آنجا بودند با موال بیرون کرده فدای
خود ساختند و ازانجا چپقون (۱) بطرف پای و کوسن فرستادند
پای ییلاق است و کوسن قشلاق و عساکر نصرت شعار پای
کوسن را تاخت کردند و حرم امیر خضرشاه حاجی ملک
با دخترش اسن ملک و غیرهما اسیر گرفتند و تارم را نیز
تاختند و ایل بسیار ازان مواضع کوچانیده براندند و بعد
ازان فتوحات از آقسو امیرزاده اسکندر متوجه ختن شد
از ختن تا خان بالغ که تختگاه خطای است براه آب
آبادانی صد و شصت و یک منزل است چه ازانجا تا
قرا خواجه سی و پنج منزل است و از قرا خواجه تا تنقاول که
سرحد خطای است و از کوه تا کوه دیواری کشیده اند و دروازه
نشانده و خانها و یام خانها ساخته و جماعتی درانجا بمحافظت

---

(۱) در بعض نسخ بجای - چپقون - (حقوق) دیده شد *

سرحد قیام می نمایند سی و یك منزل و ازانجا بکنجا نغو که از شهرهای خطای است پنجاه و پنج منزل و ازانجا تا بخان بالغ چهل منزل است و به نمفای چهل منزل و گویند راهی دیگرهست که از ختن تا بسرحد خطای بچهل روز می توان رفت اما هیچ آبادانی نیست و ریگ فراوان است و چاه که دران چول می کنند اگرچه زود بآب میرسد دربسی مواضع آب آن سمیتی دارد و هر جانور که میخورد هلاک می شود واز غرایب آنکه دو چاه که میان آن دو چندان مسافتی نیست گاه می باشد که آب یکی کشنده است وازان یکی خوشگوار و از ختن تا بکاشغر پانزده روزه راه است واز کاشغر تا بسمرقند بیست و پنج منزل و در ختن دو رود خانه است که آن را ارنک قاش و قرا قاش میگویند و بیشتر سنگ آن رود خانه یشم است و از انجا بدیگر ممالک می برند و آب هر دو رود خانه از قرانغوتاق فرو میریزد القصه چون امیرزاده اسکندر بختن رسید اهالی آن بقدم اطاعت و اذعان بیرون آمدند و پیشکشها کشیدند و از نیروی دولت قاهره صاحب قران قلاع و بقاع آن حدود و نواحی مسخر گشت و امیرزاده مشار الیه بجانب قرانغوتاق رفت و آن کوهی است بلند بغایت تند چنانچه پای زینها[1] بسته اند تا صعود بران متمشی

---

(۱) در بعض نسخه بجای - پای زینها بسته - (نود با نها راست کرده) است *

گردد وسُکّان ختن و توابع هنگام حدوث فتن و وقایع پناه بحصانت آن کوه برند امیرزاده چون بر کیفیت حال آن کوه اطلاع یافت بازگشت و آن زمستان در کاشغر گذرانید و از پری پیکران مغول و حور وشان ختن دو تقوز اختیار کرده مصحوب شیخ یساول بدرگاه عالم پناه روانه داشت و او در اثنای یورش شام که بعد ازین شرح پذیر خواهد گشت بمعسکر ظفر قرین رسید و یک تقوز دختر و یک تقوز اسپ باامیرزاده محمد سلطان فرستاد و او با لشکر بعزم یورش جته بترکستان آمده بود و چون امیرزاده اسکندر توقف نا نموده مسارعت نموده بود و از پیش رفته آن معنی بر خاطر شاهزاده گران آمد و بیلاک او را رد کرد و ازانجا مراجعت نموده بسمرقند رفت و چون بهار شد امیرزاده اسکندر باندگان آمد و ازانجا بعزم دیدن امیرزاده محمد سلطان متوجه سمرقند شد و چون باق کُتل رسید باو رسانیدند که خاطر شاهزاده متغیر است و قصد گرفتن تو دارد و چون او نیز در خاطر اندیشه فضولي داشت متوهم گشت و باندگان معاودت نموده بقلعه درآمد امراء که آنجا بودند مثل پیر محمد طغي بوغا و پیر حاجي پسر ملش این معني را حمل بر مخالفت و عصیان کردند و لشکر اندگان را جمع آورده حصار را درمیان گرفتند امیرزاده اسکندر با ایشان سخن کرده از قلعه بیرون آمد و درگاستان

نزول کرد و آن باغیست که امیرزاده عمرشیخ احداث فرموده بود و ایشان نوکران خاصه او را گرفته بند کردند و خبر بسمرقند پیش امیرزاده محمد سلطان فرستادند که او را اندیشه مخالفت بود و بقلعه درآمده با نوکران او را گرفته ایم از پیش شاهزاده کس آمد و امیرزاده اسکندر را با نوکران بسمرقند برد و در کنار آب کوهک او را بشاهزاده رسانید و یرغو پرسیده امیرزاده اسکندر را بند کردند و بیان تمور بیکیچک را که اتابکش بود با بیست و شش نوکر امیرزاده مشار الیه بقتل آوردند *

گفتار در نهضت همایون حضرت صاحب قران گیتی ستان بعزم کفار گرج بطرف دره خمشا

بر مقتضای نص یا ایها النبي حرض المومنین علی القتال غزو کفار و قلع و قمع بی دینان بد کردار همواره مسرح (۱) نظر همت صاحب قران گردون اقتدار بودی لاجرم در همان زمستان سنه (اثنین و ثمانمایة) که قراباغ آران معسکر نصرت آشیان بود نیت غزو گرج مصمم فرمود و شیخ

---

(۱) در بعض نسخ بجای - مسرح - (مطمح) و در بعض (مطرح) دیده شد

ابراهیم وسیدی احمد را خلعت داده بصنوف نوازش و تربیت مخصوص گردانیده رخصت انصراف ارزاني داشت و یرلیغ جهان مطاع بنفاذ پیوست که از مجموع لشکرها از هرده نفر سه نفر آزوق ده روزه گرفته ملازم موکب گیتی ستان باشند و باقي لشکر و اغرق(۱) در همانجا توقف نمایند و رایت نصرت شعار در ضمان حفظ افریدگار ایلغار کرده با تمام شاهزادگان متوجه ولایت ایشان شد و چون لبِ آب کُرْ مخیم نزول همایون گشت فرمان لازم الاتباع نفاذ یافت تا کشتیها جمع آورده بر سرِ آب پل بستند و شاه و سپاه بران پل بگذشتند و شیخ ابراهیم با لشکر شروان بموکب ظفر قرین ملحق شد و سیدی احمد نیز ملازم شد و موکب همایون ازانجا نهضت نموده از شکي بگذشت و بجانب دره خمشا که اماکن و مساکن گبران بود روان شد و مجموع آن دره جنگلستان بود بحیثیتی که از تشابکِ اشجار و اغصان باد وزان آسان از خلالِ آن گذار نتوانستي کرد * * نظم *

* چنان تنگ و درهم یکی بیشه بود *
* که رفتن دران کار اندیشه بود *
* درختانش سر در کشیده بسر *

---

(۱) چنین است در اکثر کتب و در بعض نسخه بجای - اغرق - (اورق) است *

* چو خطِ دبیـران یك اندر دگر *
* نتابیده اند روی از چرخ هـور *
* ز تنگي رهش پوست کندي ز مور *

یرلیغ لازم الاتباع بنفاذ پیوست که لشکریان ظفرپیشه ده روزه راه درختان را بدهره و تبر و ارّه به یند اختند و راه ساختند بعرضي که پنج شش قوشون در پهلوي یکدیگر مي توانستند رفت و دران ایام مدت بیست روز متصل برف مي بارید و پیوسته از پرند مشک فام سحاب برکوه و هامون خرده کافور مي بیخت (۱) و چون لشکرِ اسلام بمحل و مقام گبران شقاوت فرجام رسیدند زمزمه تکبیر و تهلیل در خمِ طاق فیروزه فام انداختند و تیغ جهاد از نیام انتقام کشیده روی برف را که پشت زمین در پر حواصل گرفته بود از خونِ بی دینان غیرت رخسار لاله و ارغوان ساختنــد هرکه یافت شد امان نیافت و هرکه پدید آمد ناپدید گشت و خمشـا که سالار و استظهار آن زمره لعین الذین یکذبون بیوم الدین او بود از عجز و اضطرار ترک خان و مان کرد و فرار اختیـار نمود عساکر گردون مآثر در طلب او تا دره آقسو بشتافتنـد و بسي گاو و گوسپند و غیرِ آن از اموال و اجنـاس غنیمت یافتند و چون خمشا از بیم مجـاهدان شیرشکار شغـال وار

(۱) در بعض نسخه بجاي - بیخت - (ریخت) دیده شد *

بجنگل گریخت سپاه دین پناه خانهای دوزخیـــان را آتش زدند ودیههـــا را بصرصر نهب وغارت ویران ساختنـــد *

* بیت *

* ساکنان درد وزخ ومسکن بآتش سوخته *

* چهرهٔ ملت زفتـــح غازیان افروختـــه *

و چون عیش آن گمراهان بی خمر گوارنده نمي بود مرد و زن واطفال ایشان بدان معتاد بودند بغایتي که هرکه مي مرد برحسب * * بیت *

* وصیت است که هنگام قبض روح مرا *

* بمي بشوئي واز چوب رز کني تابوت *

بی شراب دفن نمیکردند از برای اضرار کفار و تنغیص عیش ایشـــان که نص واغلظ علیهم بآن ناطق است امر عالي نافذ شد تا باغات وبساتین برلشکر ظفر قرین قسمت کردند ومجموع ببالای کوهها برآمده رزها که اهل نار بامید باده خوشگوار پرورده بودند ازبیخ برکندند ودیگر درختها را بعضی را بریدند و بعضی را پوست بازکردند وعمـــارات آن مواضع بتخصیص کلیسیاها که محل عبادت نامقبـــول آن مخذولان بود با خاک برابرگردانیدند واز غرایب اتفاقات دولت روزافزون حضرت صاحب قران آنکه در زمستان سال سابق که بارس ئیل بود در بلاد هندوستان و نواحي

و حوالي دهلي و دریای گنگ غزا مي فرمود و بتخانها را خراب مي ساخت و درین زمستان توشقان ئیل که مدت یکسال تمام نشده در ولایت گرجستان بجهاد مشغول بود و کلیسیاها را بر مي انداخت و لله در من قال *

* بیت *

* براق عزم تو گامی که بر گرفت از هند *
* نهاد گام دوم بر اقاصي ایران *

حقا که اگر اسکندر بودي اسپ دولتش درین طول و عرض بهزار جا سکندری خوردي واگر اردوان دوان تازیدي از عهده مجرد قطع مسافت بیرون نیامدی * * بیت *

* کسی را که یاري دهش یاور است *
* حکایات او حالتي دیگر است *

گفتار در مراجعت رایت نصرت انتما از غزوه دره خمشا

چون مبارزان میدان جهاد قریب یکماه نشیب و فراز آن بلاد را بسنابك مراکب تسلط و استیلاء بسپردند و بسیاري از ازناوران کفار و عامه بی دینان بد کردار را بتیغ آبدار آتش بار بقعر جهنم و بیس القرار فرستادند و حاکم ایشان خمشا آواره و کم آوازه گشت و دیار کفر ویراني بیش از

اندازه گرفت ودران هنگام شدت برودت هوا ازحد گذشته بود وراهها ازکثرت برف دربند آمده * * نظم *

* فشانده خردهٔ کافور گون میغ *
* فسرده چشمها چون چشمهٔ تیغ *
* جهان از جور چرخ چنبری پیر *
* زگرد برف شیبت کرده چون شیر *
* ز رشك حسن احوال سمندر *
* میان آب مرغابي پر آذر *
* شده حلّاج دي در پیشه[1] کاري *
* دکان بر چیده عطّار بهاری *
* زبیم لشکر بي رحم بهمن *
* گریزان آتش اندر سنگ و آهن *
* زسهم تیر سرما مهر انور *
* ز ابر تیره ناوردي برون سر *

وبدین واسطه لشکریان را قوت یافت نمیشد واسپان را غیر ازپوست درخت خورش نماند چنانچه بسی از چهارپایان تلف شدند حضرت صاحبقران مرکب مراجعت در زیر ران عزیمت کشید وازآب کُرگذشته درمواکب فتح وفرصت وفراغ بقراباغ معاودت نموده باردوي همایون نزول فرمود

---

(۱) دربعض نسخه بجای - پیشه - (پنبه) دیده شد *

و دیده امید فرزندان را بنور طلعت فرخنده روشن گردانید و دران مقام از موهبت ذو الجلال و الاکرام امیرزاده خلیل سلطان را پسری جمیل پیکر خجسته اثر کرامت شد و اورا بورکل نام نهادند و چند روز متوالی برسم تهنیت و نثار قیام نمودند و طویهای پادشاهانه مرتب داشته عیشها کردند و طربها فزودند و دران اثنـــا فرمان اعلي صدور یافت که امراء امیرزاده میرانشاه را که در محاربه گرجیان که بحوالي النجق اتفاق افتاده بود تقصیر کرده بودند وفرار جسته در دیوان بزرگ یرغو پرسند امیرزاده شاهرخ و امراء بامتثال امر قیام نمودند و چون بعد از پرسش و تفتیـــش و تحقیـــق صورت حال چنانچه واقع شده بود بعز عرض همایون رسانیدند حکم واجب الاتباع بنفاذ پیوست و حاجي عبد الله عباس و محمد قزغان را پس و پیش چوب یاساق زدند و یمن حمزه اپردي را که پیش از همه گریخته بود اشارت شد که بیاساق رسانند و بدرخواست شاهزادگان بجان امان یافته اورا نیز چوب پس و پیش زدند و از هریک ایشان بجرمانه سیصد سر اسپ بستدند و بر مجموع اعیـــان نوکران امیرزاده میـــرانشاه بحسب حال از پنجـــاه تا دویست و سی صد سر اسپ حواله رفت و تمام آن اسپان را بر پیادگان سپاه ظفرپناه قسمت کردند و عاطفت پادشاهانه امیرزاده ابا بکر

را که دران جنگ جلادت نموده و سیدے علي شکي را بیك چوبه تیر برخاک هلاک انداخته بصنوف تربیت و نوازش اختصاص بخشید * *بیت *

* شه است ظلِّ خدا زان دهد سزا و جزا *
* بقهر و لطف بد و نیک زیر دستان را *

وهم دران اثنا برهان اغلن را که بکرات حرکات نا مناسب ازو بصدور پیوسته بود چنانکه سبق ذکر یافته باز بتجدید جریمه بزرگ ازو بظهور آمد برحسب اشارتِ شحنه قهر بیا ساق رسانیدند و پسرش را نیزهمان شربت چشانیدند و قوشون و نوکران او را برستم فولاد دادند فسبحان الذي یعزمن یشاء و یذل من یشاء وهو علی کل شیئ قدیر *

تتمه احوال امیرزاده رستم که ازجام متوجه شیراز شده بود و ذکر جریمه که ازبرادر بزرگ او امیرزاده پیرمحمد بظهور آمد

گفته شد که امیرزاده رستم برحسب فرمان صاحب قران گیتي ستان ازجام متوجه شیراز شد و امیر سونجک

باد و هزار سوار بموجب فرموده ملازم رکاب او بود و چون ایشان از راه یزد و ابرقوه بشیراز رسیدند امیرزاده پیر محمد برادر را در قراباغ طوی کرده خلعت پوشانید و صد هزار دینار کپکي بخشید و امیرزاده رستم و امیر سونجک و برادر زاده اش حسن جاندار و حسن چغداول که هردو در شیراز بودند بر حسب فرموده از راه بهبهان و تستر عازم جانب بغداد شدند و امیر سعید برلاس و علي بیگ عیسی که از خویشان امیر عباس بود در شیراز جهت ضبط شهر باستادند چه اشارت علیه باین معني نفاذ یافته بود و امیرزاده پیر محمد که حکم جهان مطاع چنان بود که او لشکر را سرکرده برود از عقب ایشان روان شد و تن بخستگي داده ببهانه مرضي که نداشت تخلف نمود و از نوبنجان شولستان باز گشت و امیرزاده رستم و امراء مذکور لُر آسترک را در رامهرمز تاخت کردند و غنیمت بسیار گرفتند و ازانجا ایلغار کرده و از دزپل گذشته در موضع دوبندار تمام احشام ساکي و فیلي را بغارتیدند و ازان جا روان شده باد را و باکسار را غارت کردند و اسیر گرفتند و چون جمادی الآخر سنه (اثنین و ثما نمایة) بمندلي رسیدند امیر علي قلندر که از قبل سلطان احمد آنجا بود آهنگ جنگ کرد و او را بیک حمله شکسته از مردم او یازده کس را دستگیر کردند و به تیغ سر افشان

از پا در آوردند و منزلـي را عرصــه نهب و تاراج ساختنـــد و امیرزاده پیرمحمد که بعلت تمـــارض ازراه برگشت چون بشیراز رسید بواسطهٔ اغواء و افساد جمعی تاجیك بد فعل که ملازم او شده بودند خیالی فاسد بدماغ راه داد و بترتیب سموم قاتل و دیگر تصورات باطل اقدام نمود و هم ازنوکران او جمعی امیرسعید برلاس را ازان حال آگاهي دادند و هنگام تفتیش در روی او بمشافهه بگفتند امیرسعید او را در قلعه قهندز محبوس گردانید و خود جهت محافظت او در قلعه ساکن شد و علي بیگ عیسی را در شهر بگذاشت و خبربپایه سریر اعلی فرستاد و در قشلاق قراباغ که مخیم نزول صاحبقران بود فرستادهٔ امیرسعید برسید و صورت حال بعرض رسانید یرلیغ عالم مطاع صادرشد که امیرالله داد بشیراز رود و مفسدان که شاهزاده را بد آموزي کرده اند بیاساق رساند و امیرزادهٔ رستم را بجای برادر بزرگ نصب کند واو را بند کرده بیاورد امیرالله داد برحسب فرمان روان شد وچون بشیرازرسید از مفسدان بد آموز مولانا محمد خلیفه و سید جراح و رستم خراساني را همانجا بیاساق رسانید و مستوی قوشچی[1] را دست و پای بریدند و مبارک خواجه و محب شربت دار و شیخ زاده فرید را بنـد کرد

---

(۱) در بعض نسخه بجای - قوشچي - (قوجین) است *

و نشـان صاحب قران گیتي ستـــان را بعراق عرب پیش امیرزاده رستم فرستاد و در منزلی بعد از انهزام امیرعلي قلندر باو رسید و چون امیرزاده مشار الیه بر مضمون فرمان واقف شد بی توقف ازانجا متوجه شیراز گشت و بر حسب فرموده حسن جاندار و حسن جغداول ملازم او باز گشتند و امیرسونجک براه جمجمال(۱) روی توجه بقراباغ آورد که محل اردوي همایون بود و چون امیرعلي قلندر که در منزلي از صدمه جلادت عساکر منصور گریخته ببغداد رسید و صورت واقعه بعرض سلطان احمد رسانید اضطرابي عظیم بحال او راه یافت و از غایت دهشت و حیرت بفرمود تا دروازها را مجموع ببستند و جسر بکشادند و از امارات دولت قاهره دران ولا قضیه غریب روی نمود شرحش آنکه حضـرت صاحب قران حکومت خوزستان و ضبط آن بشروان ارزاني داشته بود و او درانجا دل برجمع مال بسته دست استیلاء برکشاد و از شمس الدین دهدار و دیگر متعینان و متمولان آن دیار وجه بسیار بزجر وا ضرار بستد و بعضی از کلانتران جویزه را بقتل آورد و با هزار سوار آراسته متوجه بغداد شد و کمر خدمتگاري بسته باقدام هواداري پیش سلطان احمد رفت سلطان احمد مقدم او را گرامي داشته بمزید تربیت اختصاص

---

(۱) در دو کتاب بجای - جمجمال - (چیچمال) دیده شد *

بخشید و او بخفیه با امراء و اتباع او از در دوستی درآمده هرکس را بمبلغی گرانمند از ده هزار دینار تا سیصد هزار دینار بغدادی محظوظ گردانید و از تصادم تقدیرات الهی مفصل وجهی که بهرکس داده بود از نویسنده او ضایع شد و بدست یکی از نوکران سلطان احمد کوره بهادر نام افتاد و دران اثنا که سلطان احمد از غلبه حیرت دروازها بسته بود بعرض او رسانید و توهمی که داشت یکی هزار شد و از جمله مبلغ ده هزار دینار باسم رافع مفصل ثبت بود سلطان احمد فی الحال او را به نشاند و بدست خود گردن زد و دران وقت شروان را با جمعی امراء مثل قطب حیدری و منصور بتاخت ایرات فرستاده بود یادگار اختاجی را بفرستاد و امراء را پیغام داد تا شروان را بقتل آوردند و سرش را ببغداد فرستادند و در شهر بکمتر از هفته قریب دو هزار کس را از مردم خود بکشت و وفا خاتون را که بجای مادرش بود و او را از خردی پرورده و بزرگ کرده بواسطه فرستاد و بالشی بر روی او نهاده بآن طریق هلاک کردند و دیگر زنان و خدمتگاران که در حریم دولت او بودند بیشتر را بدست خود بکشت و در دجله انداخت وبعد ازان در خانه را به بست و هیچ افریده را راه نمی داد چنانچه آش خاصه که باورچیان می آوردند در میزدند

و آن را سپرده هم از در باز میگشتند چون چند روز برین و تیره بگذشت شش کس از محرمان را بفرمود تا هفت بارگیر از طویله خاصه گرفتند و بآن جانب دجله بردند و شبی بکشتی از آب بگذشت و بآن شش کس سوار گشته متوجه قرا یوسف ترکمان شد و مدتی مطبخیان برقرار طعام می بردند و بخدمتکاری می سپردند و مردم را از غیبت او اصلا خبر نبود و چون سلطان احمد بقرا یوسف رسید او را و لشکریانش را بغارت شهر تطمیع کرده ببغداد آورد و چون برسیدند ایشان را بآن طرف آب منزل تعیین فرمود و خود بکشتی بگذشت و از بس نقد و اقمشه و اسلحه و اسپان تازی و سایر رخوت و اجناس که بقرا یوسف و ترکمانان داد ایشانرا خرسند ساخت و نگذاشت که دست تعدي بغارت دراز کنند و چون از هجوم سپاه حضرت صاحب قران بغایت خایف و ترسان بود پیوسته جاسوسان را برگماشته تفحص احوال آنحضرت میکرد و چون در اواخر سنه (اثنین و ثمانمایة) خبر آوردند که رایت کشورکشای روی عزیمت بصوب سیواس آورده اند یشه کرد که اگر عساکر گردون مآثر بحدود روم و شام در آیند راه گریز که ممر نجاتش همان بود برو بسته ماند فرج را جهت ضبط شهر باز گذاشت و زن و فرزند و اموال و نفایس خود را برداشته با قرا یوسف از بغداد روان شد و از فرات

گذشته روی گریز بروم نهاد و چون بحلب رسیدند حاکم آنجا
تمورتاش با دیگر امراء از شهر بیرون آمدند و راه بر ایشان
به بستند و چون جنگ درپیوست شکست بر لشکر حلب افتاد
و ایشان از آنجا گذشته بروم رفتند و قصه فوجی از سپاه ظفرپناه
که در یورش سیواس با ایشان دوچار خوردند و کردند آنچه
کردند خواهد آمد *

گفتار در قورلتای فرمودن حضرت صاحب قران بعزم غزای گرجستان

چون فصل زمستان که اوان جولان بنفشه نصرانی شعار
و نرگس یهودی عیار می باشد بآخر انجامید و مبشر صبا که
مفسر آیت و احیینا به الارض بعد موتها است بشارت
درود ورد محمدی انتما که من شم الورد الاحمر ولم
یصل عليّ فقد جفانی — صلی الله علیه و سلم - رسانید
حضرت صاحب قران کامگار سپهر اقتدار در اول لُوی یِلْ از
قشلاق بیرون آمد * * نظم *

* قورلتای فرمود وقت بهار *
* که پشت زمین شد چو روی نگار *
* شدند انجمن جمله شهزادگان *
* بزرگان و گُردان و آزادگان *

* جهان جوی با سروران رای زد *

* بموج اندر آمد محیطِ خرد *

و بعد از ادارت اقداح استشارت تقدیم احراز فضیلت جهاد و غزو با زمرهٔ شرك و عناد وجهه همت عالي نهمت گشت *

* نظم *

* وزان پس شد اسباب طوی ساخته *

* یکی جشن شاهانه پرداخته *

* خدیوِ جهان گیر روشن ضمیر *

* برآمد بتختِ خلافت مصیر *

* پر از شیوه شد صحنِ هامون تمام *

* خورش خورده شد باده جستند وجام *

* پس از عیش و عشرت ز اندازه بیش *

* مهمات دولت گرفتند پیش *

و رای آفتاب اشراقِ بر تفقد احوال اعوان و انصار انداخت شاهزاده گان و امراء و کافهٔ لشکریان مظفر لوا را اولکا داده پیاده گان را سوار ساخت و طرق و منازل صوب گرجستان را تفتیش و تحقیق نموده بتفصیل ثبت افتاد و در ضمان حفظ مهیمن معین از قراباغ روی توجه بولایت ملك گرگین نهاد *

* بیت *

* باسپ اندر آمد ز بالای تخت *

* روان کرد رایت به نیروی بخت *

و چون بعد از ده روز صحرای بردع مضرب خیام موکب گیتی ستان گشت و قبه بارگاه گردون اشتباه باوج ماه بر آمد *

* بیت *

* همه دشت گشت از کران تا کران *
* پر از خیمه و خرگه و سایبان *

طهرتن که از سابقه عنایت ذو المنن به بندگی و هوا خواهی آنحضرت اختصاص یافته بود از آزرنجان[1] برسید و بسعادت بساطبوس استسعاد یافت و زانو زده پیشکشها کشید *

* بیت *

زمین را بلب نقش بندی نمود * ثنا گستريد و ستایش فزود

حضرت صاحب قران صنوف مراحم و عواطف خسروانه در بارۀ او ارزانی داشت و بخلعت و کلاه و کمر سرافراز گردانید و بتوق و علم و نقاره بلند آوازه ساخت و رخصت مراجعت بآزرنجان کرامت فرمود و اشارت علیه بنفاذ پیوست که در ضبط و محافظت جای خود کوشش نموده شرایط حزم و احتیاط مرعی دارد و آن سرحد را از تعرضِ سپاه روم صیانت نماید *

* نظم *

* جهاندار گفتش که بیدار باش *

(۱) در نسخه کتاب بجای - آزرنجان - (آذربیجان) است *

* بداد و دهش کوش و درکار باش *

* بمردي نگهدار آن مرز و بوم *

* مشو غافل از بد سگالانِ روم *

و رایت نصرت شعار ازانجا نهضت نموده شکار کنان منازل و مراحل سپرے مي شد و چون حدود گرجستان از غبار موکب ظفرقرین عطرساي گشت قاصدی پیش گرگین فرستاد که طاهر پسر سلطان احمد جلایررا بجانب ما فرست و چون فرستاده پیغام بآن بد کیش شقاوت فرجام رسانید از غایت جهل و ضلال جواب نه بر نهج صواب بازداد * نظم *

* هر آن کز سعادت نصیبي نیافت *

* برو پرتوِ نور دانش نتافت *

* زبانش چو پوید طریقِ خطاب *

* نگوید بجز هرزه و ناصواب *

لاجرم چون فرستاده باز آمد و صورت حال عرضه داشت از جسارتِ خسارت مآل آن بي دین بد فعال نایره خشم حضرت صاحب قراني افروخته ترگشت و از اغرق (۱) جدا شده بتعجیل روان شد و سپاه ظفرپناه را فرمان داد تا بولایت گرج در آمده خروش تکبیر و تهلیل در دیار کفر انداختند و دستِ جلادت بغزو اهل شرک و ضلال برکشاده مواضع و مساکن

(۱) دربعض نسخه بجاي - اغرق (اورق) دیده شد *

ایشان را ویران ساختند و اشجار و غلات را با میوه رسیده و خوشه کشیده از بیخ برکندند و گرجیان از غایت خوف و اضطرار پناه بکوههای بلند و غارهای استوار برده بودند و در مواضع سخت که وصول بآن بطریق غلبه و استیلاء در اندیشه و رای عقلاء نگنجد حصارهای محکم ساخته و مسکنها پرداخته بهادران لشکر اسلام را چون پشت شجاعت بقوت دولت قاهره صاحب قرانی قوی بود بی اندیشه روی تهور بقلاع و قمع کفار نهادند و بعضی دلاوران از سر جان برخاسته در صندوقها می نشستند و جمعی آنرا بزنجیرها و طنابها استوار کرده از بالای کوه فرو می گذاشتند تا بمقابل مغارها میرسیدند و آن شیرمردان موفق دران صندوقهای معلق بپای مردی و مردانگی بر می خاستند و از سر اخلاص دست جهاد کشاده انتقام اسلام از کفره شقاوت فرجام می خواستند و بی دینان بدکیش را که دران مغارها تحصن جسته بودند بزخم تیر و ضرب نیزه و شمشیر مقهور گردانیده بمغارها در می آمدند و آن خاکساران باد پیما را به تیغ آبدار از مغاره بآتش که وقودها الناس و الحجارة می فرستادند و در بعضی مواضع که مواقع تحصن ایشان بود آتش و نفط می انداختند و عماراتی که از چوب ساخته بودند می سوختند و هرچند اهل شرك و ضلال بسیار بودند

و در مواقف مقاتله و جدال از بیم جان بجان میکوشیدند بر وفق میعاد الا ان حزب الله هم الغالبون در هر موقف نسیم نصرت الهی از مهبّ فضل نا متناهی بر رایت اسلام می وزید و همای ظفر از تایید خالق قَوِی و قدَر جناحِ نجاح بر لشکرِ پادشاه دین پرور داد گستر می گسترانید و برین منوال پانزده حصار نامدار که مایه اعتضاد و استظهار کفار بد کردار بود مفتوح و مسخر گشت و هر که بتلقین و تعلیم والله یهدی من یشـــاء الی صراط مستقیـــم سعادت اسلام دریافت اورا امان بخشیدند و هر که از غوایت و طغیان بر ضلال لن نومن بهـذا القران اصرار نمود سرش از تن بتیغ جهاد بریدند * * بیت *

* سوی دین بتوفیق پروردگار *

* هر آن کس که ره برد شد رستگار *

* ولی غازیانِ ممالک ستان *

* ندادند امان مشرکان را بجان *

حضرت صاحب قران از سپاه خراسان جمعي نام پرداز(۱)ان و لشکریان پیاده را بمحافظت تفلیس نامزد کرده باز داشت و در دشت مقران نزول فرمود گرگین بی دین چون آثارِ کین حامیان شرع مستبین بدیده یقین مشاهده کرد چون روبه

(۱) در دو نسخه بجای - پردازان - (داران) است *

گرگین از مهابت شیر غرین رو بگریز نهاد * * بیت *

* چو دشمن زبون گشت و بیچاره شد *

* بناچار و ناکام آواره شد *

ازناوران گرج و بزرگتران آن دیار از غایت عجز و اضطرار و نهایت تذلل و انکسار روی تضرع و ابتهال بقبلهٔ ترفع و جلال آوردند و در موقف انقیاد و اطاعت بزبان استکانت و خشوع امان خواستند *

* نظم *

بدرگاه صاحب قران آمدند * ثنا خوان و زاري کنان آمدند

بریده دل از جان امید از جهان * گشاده یکا یک بپوزش زبان

و چون آن ولایت بتحت تصرف سپاه بهرام انتقام اسلام در آمد کلیسیاها و دیورکه از مدتي مدید باز محل عبادت نا مقبول آن مدبران مخذول بود همه را به تبر ظفر و میتین تعصب دین با زمین هموار ساختند وزجل تسبیح و تهلیل دران اماکن انداختند آن اراضي ببرکت وصول غازیان صاحب تایید از میامن اقامت اذان و ادای فرایض و سنن بهترین ادیان وملت زهراء خاتم پیغمبران علیه وعلیهم الصلوة والسلام بهره مند گشت و برکات آن بروزگار این دولت پایدار که تا انقضاء احقاب و اعصار پاینده و مستدام باد واصل و متواصل شد و الحمد لله رب العالمین *

گفتار در توجه حضرت صاحب قران بعزم غزو بجانب جاني بيگ گرجي

بعد از فتح و تسخير ولايت ملك گرگين راى رزين صاحب قران سعادت قرين غزو ديگر ولايات گرجستان مطمح نظر همت ساخت و از دشت مقران ايلغار فرموده اغرقي(۱) ديگر بگذاشت و رايت عزم دره جاني بيگ گرجي بر افراشت * * نظم *

زتخت اندر آمد بتخت روان * سمند قمر سير گردون توان
روان از پيش لشكري بى شمار * همه صفدر و تند و خنجر گذار

و چون ماهچه چتر فرقد ساي از مطلع آن دره بر آمد عساكر گردون مآثر حدود و جوانب آن را فرو گرفتند و از صداى نفير و نقاره و برغو زلزله دران كوه و دره انداختند و اطراف آن ولايت را تاخت كرده غنيمت بسيار و مال بى شمار ضميمه ديگر فتوحات سپاه اسلام شد جاني بيگ گرجي با جاني بلب رسيده و دلي چون مرغ نيم بسمل از خوف و هراس در خون طبيده بقدم مطاوعت و انقياد بيرون آمد و حصار و مغاره بيكبار از بيم تسليم كرد * * نظم *

چو دشمن فرو ماند يكبارگي * برون آمد از عجز و بى چارگي

---

(۱) در بعض كتب بجاى - اغرقي ديگر- (اورق ديگربار) ديده شد *

بدرگاه صاحب قران سجده برد * ولایت بغداد حضرت سپرد لشکر منصور کمر جهاد و بازوی اجتهاد بسته و کشاده بتیغ غزا که بصیقل ظفر زدوده بود و از چشمه نصرت آب داده آتش فنا در خرمن حیات کافران نهادند و همه را بسقر و سعیر و جهنم و بئس المصیر فرستاده مساکن و عمارات ایشان را هم بسوختند و بفر دولت قاهره صاحب قرانی کرایم غنایم این جهانی و عظایم اجور و مثوبات آن جهانی اندوختند *

* نظم *

* چو برباد تاراج رفت آنچه بود *
* فگندند آتش دران بوم زود *
* نماندند چیزی بجز سنگ و خاک *
* وزان پس بآتش سپردند پاک *

وزانجا در ظل رایت فیروزی آیت مراجعت نموده باغرق[1] پیوستند و حضرت صاحب قران سید خواجه شیخ علی بهادر را از راه سماوا بتاخت روانه ساخت و امیر جهانشاه را با لشکر جرنغار از دهانه دره باستعجال ارسال فرمود و موکب گیتی ستان در ضمان عون و عنایت یزدان از راه سماوا روان شد و لشکریان که از هر جانب بتاخت رفته بودند مظفر و منصور با غنایم نا محصور از اسپ و گوسفند و غیر آن باردوی

---

(۱) در بعض نسخ بجای - باغرق - (باورق) است *

همایون ملحق شدند و آن لشکر شیرشکار مور شمار در جمیع اطراف واکناف آن دیار از برای زجر و اضرار کفار غلهای ایشان را بر کندند و کلیسیاها ویران ساختند * بیت *

ز آسیب قهر اندران بوم و بر * نماند از عمارت بکلی اثر

و در سر دره قلعه بود بیل نام در غایت استحکام و حصانت و نهایت ارتفاع و متانت * بیت *

چو عهد عاشقان محکم حصاری * معاذ الله ز خیبر یادگاری

و چون رایت نصرت شعار سایه وصول بران انداخت در زمان فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت و عساکر گردون مآثر همان روز جنگ در انداخته آن را نیز مسخر ساختند و ویران گردانیدند * نظم *

* حصارے بدان استواری که بود *
* که تسخیر آن ممتنع می نمود *
* دلیران لشکر بفرمان شاه *
* گرفتند و کندندش از گرد راه *

و ازانجا کوچ کرده صحرای گرج مضرب خیام نزول همایون گشت حضرت صاحب قران امیر جهانشاه و دیگر امراء را با غلبه تمام از لشکر ظفر قرین بطلب گرگین بی دین با یلغار فرستاد و آن بد فعال لعین چون شغال گرگین در بیشها و درها سرگردان می گشت لشکر منصور فوج فوج در جست و جوی

او بشتافتند و بمیان بیشها و درها در آمده او را بسیار طلب کردند و چند کس از خواص نوکرانِ او بدست آوردند اما او را نیافتند و غارت بسیار کرده با غنایم بی شمار باز گشتند و بمعسکر همایون پیوستند حضرت صاحب قران ازانجا نهضت نمود و از آب کُرگذشته بسعادت واقبال نزول فرمود *

* بیت *

توفیق رفیق و چشم بد دور * نصرت یزکِ سپاه منصور

گفتار در فتح قلعه زریت وحصار سوانیت

درین اثناء منهیان وقایع پژوه بسمع اعلی رسانیدند که جمعي کثیراز ازناوران گرج قلعه زریت را پناه ساخته اند و درانجا متحصن شده وآن حصاري بود بغایت استوار بر بالای کوهي بلند واقع شده چنانچه هرگزدر هیچ تاریخ کس ندیده و نشنیده که آن را بقوت و غلبه گرفته باشند ابر تا بپای او رسیدی عرقش از جبین روان گشتي و باد جهان گرد از فرازِ آن نفس دربر افتاده گذشتي * * بیت *

زراهش پیک فکرت خسته گشته * بعجز از نیمهٔ ره باز گشته

ضمیر منیر صاحب قران جها نگیر کمند تدبیر برکنگره تسخیر آن انداخت و بایلغار روان شده و لشکر فیروزي اثر بپای آن کشیده پیرامن آن را مضرب خیام نزول همایون ساخت اعوان وانصار سپهر اقتدار بترتیب منجنیق و عرّاده و دیگر

اسباب جنگ حصار مشغول شدند روز هفتم یرلیغ لازم الاتباع صادر شد و عساکر گردون مآثر جنگ سلطانی در انداختند و آن قلعه را به نیروی دولت قاهره مسخر کردند و هم دران روز کنده و افگنده با زمین برابر کردند و مجموع گرجیان بدکیش را که درانجا بودند بتیغ غزا بگذرانیدند و سپاه ظفر پناه باطراف و جوانب تاخت برده بی دینان سرگشته را گروه گروه دستگیر کرده می آوردند و بر حسب فرموده اقتلوا المشرکین کافة همه را به تیغ جهاد روانه جهنم و بیس المهاد میگردانیدند از بس خون که بحکم شرع مبین بر خاک کین ریختند بسیط زمین لاله زار شد و از بس جیفه کشته که برهم افتاده دشت سربسر کوه گشت و دامان کوه از خون رود بار * * نظم *

* زبس گرج کز کین دین کشته شد *
* زمین تا سپهر برین پشته شد *
* رسید و گذشت اندران قتل گاه *
* نم خون بماهی بخارش بماه *
* جهان شد زبس جیفه زخم دار *
* چو کوهی که باشد همه (۱) چشمه سار *

و درین اثنا خبر محقق شد که گرگین لعین در موضع سوانیت

---

(۱) در بعض کتاب بجای - همه - (درو) دیده شد *

نشسته است و از بخت خفته اش خار اضطرار در پای شقاوت شکسته حضرت صاحب قران بتحقیق و ثبت راهها فرمان داد و بجمع سپاه که بهر طرف تاخت برده بودند اشارت نمود و نیمه لشکر را در اغرق گذاشته و رایت عزم خسروانه بر افراشته در کنف حفظ آفریدگار با نیمی دیگر ایلغار فرموده روی توجه براه نهاد * * نظم *

* روان شد جهان دار با داد و دین *
* بعزم غزا با سپاه گزین *
* ز گرد آسمان در سیاهی شده *
* ز جوشن زمین پشت ماهی شده *

کرکین از استماع توجه رایت نصرت قرین سراسیمه و بیچاره از سوانیت آواره گشت و با قلق و اضطراب جان کداز بصوب انجا ز گریخت لشکر منصور چون بقلعه سوانیت رسیدند آنرا بفر اقبال بی انتقال صاحب قران بیک حمله بکشادند و دل درکین کرکین بسته بتکامشی او روان شدند و به بسیاری از مردم او رسیده بقتل آوردند کرکین خاکسار از آب ایغرو کرلان گذشته بهزار جان کندن نیم جانی ازان ورطه بیرون برد *

* بیت *

* ز سر ساخت پا تا بموئی برست *
* چو تیرے که پا بد رهائی زشست *

و چون کارش بجان و کارد باستخوان رسید بیقین دانست که دستِ مکنت او از حمایت پسر سلطان احمد جلایر قاصر است اورا براند و او بروم رفت که خبرِ توجه پدرش بدانجانب شنیده بود و کرکین اسمعیل را بدرگاه عالم پناه فرستاد و صورتِ فرومانده‌گي و اختلالِ حال برسم تضرع و ابتهال عرضه داشت استاده‌گان پایه سریر اعلی کرد که نتیجه تبه کاري و بد کرداري خود دیدم و مرارتش چشیدم و بدانچه سزایم بود رسیدم و مقاسات آن کشیدم اگر مرحمت پادشاهانه بنده‌گي حضرت رقم عفو بر جرایم این بنده معترف بگناه کشد و از سرِ خون این بیچاره مضطر درگذرد بعد ازین روی اطاعت از قبله فرمان‌برداري نگرداند و از اذیت اهل اسلام بغایت محترز بوده بهیچ وجه ایشان را نرنجاند و باج و خراج بر گردنِ عجز و احتیاج گرفته سال بسال مال بخزانه عامره رساند * * نظم *

اگر عفو شاهم ببخشد گناه * نه پیچم دگر روی خدمت ز راه
کنم در مقامِ سر افگنده‌گي * بجان بنده‌گانِ ترا بنده‌گي
اگرچه گنه کارم و تیره روز * بعفوِ تو امید وارم هنوز

گفتار در توجه رایت حضرت صاحب قران بجانب ایوانی گرجی

چو ملک کرکین از درِ مسکنت و بیچارگي در آمده

بگناهانِ خود اعتراف نمود و از جسارتي که در محافظت سلطان طاهر جلایر از و صادر شده بود پشیمان گشت و او را از پیش خود دورکرد و اسمعیل را بدرگاه عالم پناه فرستاده بشفاعت و زاري عهد بست که مدة العمر در اقامت وظایف خدمتگاري و اداي ساو و جزیه تهاون و تقصیر جایز ندارد مرحمت حضرت صاحب قران جواید جرایم او را بنقوش عفو و اغماض بنگاشت و عنان عزایم خسروانه بصوب ولایت ایواني که یکي از عظماي امراء گرج بود معطوف داشت *

* نظم *

خدیوِ جهان گیر صاحب قران * در آورد رخشِ ظفر زیر ران
روان شد بتایید حق لشکري * که بگرفت انبوه شان کشورے
سپاهي چو آشفته پیلانِ مست * همه نیزه و گرز و خنجر بدست

و چون رایت ظفر پیکر بآن ولایت در آمد عساکر گردون مآثر اطراف و جوانب آن را تاخته اعلام اسلام بر افراختند و خروش تکبیر و تهلیل از چرخ اثیر گذرانیده رسم معهود خویش از تسخیر قلاع و تخریب مساکن و بقاع کفار فجار با تمام رسانیدند و از انجا با کمال شوکت و شکوه دامن بدامن کوه روان شده روی توجه بدیار قرا قلقا نلیق نهادند و اهالي آن مردم کوه نشین جلد سپاهي پیشه بودند آن ولایت را نیز تاخت کرده حصارهای ایشان بگشادند و آتشِ قهر در

اماکن ومساکن آن دوزخیان نهادند و بتایید ربانی و نیروی دولت صاحب قرانی مجموع گرجیان را که دران نواحی و حوالی بودند غارتیده بسی ازایشان را بتیغ جهاد بگذرانیدند و مصدوقه انا کذلک نفعل بالمجرمین باظهار رسانیدند وما النصر الا من عند الله العزیز الحکیم *

گفتار در مراجعت حضرت صاحب قران از جانب گرجستان

چون همت عالی نهمت صاحب قران گیتی ستان که مصروف بود بتقویت دین و تمشیت شرع سید المرسلین علیه وعلیهم افضل الصلوات واکمل التحیات از غزای گرجستان فراغ یافت ومجموع آن دیار و بلاد از خبث وجود اهل ضلال وفساد بآب تیغ جهاد شسته شد ورایت کشور کشای عالم آرای بعزم معاودت نهضت نمود وبعد از قطع منازل ومراحل ییلاق مذکور محل نزول موکب همایون گشت ورتبه آن سر زمین بفر شکوه رایت نصرت قرین از چرخ برین بر گذشت باز بمسامع علیه رسانیدند که جماعتی از بی دینان گرج در موضع فرس گرد نشسته اند یرلیغ واجب الامتثال از موقف جلال صدور یافت و امیرشیخ نور الدین با لشکر جلادت آیین ایلغار کرده برحسب فرمان بطرف ایشان روان شد وچون

همت پادشاهانه حضرت صاحب قران مقتضي آن بود که
عظایم امور ملک و ملت و مصالح ضروریات دین و دولت
بنفس مبارک خود سازد بعد از چند روز رایت عزیمت بر
افراخت و عساکر گردون مآثررا ترتیب کرده اغرق(۱) بگذاشت
و از عقب ایشان نهضت فرموده روی سعادت و اقبال
براه آورد * * بیت *

پی مرکبش فتح را راهبر * رفیقِ طریقش جنودِ ظفر

و چون چند شب درمیان کرده هوای فرس گرد را از گرد
فرس شمامه مشک اذفر بخشید بمدت پنج روز هفت قلعه از
قلاع گرجیان بی دین مسخر کرد و با زمین هموار گردانید
و زبان تیغ غازیانِ موحد بسی از مشرکان ثالث ثلثه گو را
چهار تکبیر فنا بگوش جان رسانید * * نظم *

چو فیروز شد رایتِ غازیان * به نیروی اقبال صاحب قران
بکندند یکباره آن بوم و بر * بسی قلعه کردند زیر و زبر
وزان کج نهادان ناراست کیش * بکشتند هر سو زاندازه بیش

و رایت منصور محفوف بعون و تایید ملک غفور ازانجا باز
گشت و در منکول باردوي همایون نزول فرمود و دران محل
چند روز اقامت نموده در عین عشرت و شادماني و کمال

---

(۱) چنین است در اکثر کتب و در بعض کتاب بجای اغرق
(اورق) است *

حشمت و کامراني به نشست درین اثنا ایلچیان از طرف فرنگ رسیدند و پسر امیرمراد که از قیاصره روم بوده و بقیه ایشان اسیر شده بیاوردند و بوسیله ارکان دولت غراء بعز زمین بوس استسعاد یافته صورت هوا خواهي امراء خویش بعرض استادگان پایه سریراعلی رسانیدند عواطف پادشاهانه ایشان را نوازش فرموده خلعت پوشانیـد و خوش خاطر بازگردانید * بیت *

* بران آستـان هرکه روی نیـاز *

* نهاد از درش کامران گشت باز *

و ایشان براه طربزون بازگشتند واردوي کیهـان پوي را جهت ملاحظه چهارپایان مدت دوماه درصحراء و علف زارمنکول توقف افتاد وتمام امراء ولشکریان بدرگاه عالم پناه جمع آمدند ملوک اطراف و اکنـاف سرانقیـاد بر آستانِ متابعت و مطاوعت نهاده دست تایید ابواب اماني و آمال برروی دولت و اقبال کشاده ابلق توسنِ ایام بکام رام و ممالک شرق و غرب مسخرفرمان و تابع احکام - والحمد لله ذی الجلال و الاکرام *

گفتار در موجبات توجه موکب قیامت باس بجانب سیواس

* بیت *

* سبحان خالقي که صفاتش زکبریا *
* بر خاک عجز مي فگند عقل انبیا *

حضرت مسبب الاسباب - تبارکت اسماؤه - برحسب ارادت بی علت وقوع هرحادثه وحدوث هر واقعه بوجود واسطه وحصول رابطه منوط ومربوط فرموده تا درمجاري امور عالم چنانچه آثار کمال قدرت کامله بر نظر اعتبار دیده وران چهار بازار فاعتبروا یا اولی الابصار جلوه مي نماید اسرار جمال حکمت شامله نیز چهره بکشاید و بظهور آید *

* بیت *

* در تمام آفرینش پیش هرکو عاقل است *
* هیچ بی حکمت نباشد گرچه قدرت کامل است *

وچون امرالهي که پدید آرنده ونگاه دارنده جمیع اشیاء جز او نیست یکی است که وما امرنا الا واحدة کلمح بالبصر غلبه حکم احدیت امر صلاح حال هرکثرتي را بوحدتي باز بسته که عقد جمعیت آن بي این بهیچ وجه انتظام نیابد ازانجمله نظم احوال دارالخلافة هیکل انساني که عالم صغیراست بتدبیر نفس واحد متعلق است که بی پرتو التفات او اصلا نپاید وهیچ ازو نیاید وبهمین وتیره ثبات وقرار اجتماعات عالم کبیر مرتبط بتمکن واستقلال پادشاهي عدیم المثال است که بی حسن سیاست ملوک نظام مملکت را

دوام نماند والبته بفساد وانخرام انجامد و لهذا عظماء حکماء گفته اند نسبة الملک الی المدینة کنسبة النفس الی البدن و ظاهراست که چون تدبیر نفس وافعال قوای طبیعي وحیواني که گماشتگانِ اواند بسنن سنیه سویت وعدالت بود بدن صحیح باشد واحوال او برنهج سلامت واستقامت گذرد واگر آن تدبیر واعمال نه برقانون نصفت وحد اعتدال باشد بدن از حلیه صحت وعافیت عاطل ماند ومآلش بفساد وزوال آنجامد وبرهمین منوال اگرملک مملکتي یا والي ولایتي ازصراط مستقیم عدل وراستي عدول جوید وبوسوسه دیوغرور وطغیان طریق بغي وعدوان پوید هرآینه اخترِدولتش روبوبال نهد وحال اهالي مملکتش اختلال پذیرد وازشامت کردار ناصوابِ او ملک وولایت مصبّ سیول بلایا ورزایا گردد * بیت *

* خانه کَنِ ملک ستمگاري است *

* دولتِ باقي زکم آزاري است *

وازنظایراین تشبیب حال قیصرروم وسلطان مصر وشام است که چون دران عهد واوان ازیشان افعال نکوهیده وحرکات ناپسندیده بصدور پیوست نایره غضب حضرت صاحب قران اشتعال یافت وثوران خشم قیامت نهیبش موجب آن شد که باوجود تمادیِ مدتِ سفروبعد عهد عساکر

منصور از مواضع خویش د و مملکت بآن عظمت را د ربقیة المیـدان یک یورش تاخت فرمود و هر د و را به نیروی د ولت قاهره مسخر گرد انیـد و مجمـوع بلاد و قری و مدن و امصـار هر د و د یار فرسوده سنابك مراکب مواکب فیروزي عواقب گشته بسی ضرر و نقصان بسکان و قطان آن اماکن و مساکن رسید * مصراع *

* ولا بد للمقدوران یتکونا *

شرح این مقال و تفصیل این اجمال آنست که ایلدرم بایزید که د ران عهد قیصرروم او بود بمزید شوکت وسعت مملکت از قیاصره سابق امتیاز د اشت و بسیاري از ولایات روم مثل ولایت آیدین و منتشا و کرمیان و قرمان که دست استیلاء و تسلط پدرانش بآن نمي رسید بتحت تسخیـر و تصرف در آورد و از دیار فرنگ چهار ماهه راه مطیع و منقاد گردانید و بعد ازانکه قرا عثمان قاضي برهان الدین حاکم سیواس را د رجنگ دستگیر کرده بقتل آورد و لشکر کشید و سیواس را مسخرساخت و تا بمَلَطْیَة که متصل است بولایت حلب بحوزه تصرف در آورد و ملطیه را نیز که از مدتي مدید باز تابع شام بود محاصره کرد وبگرفت و د رسیـواس امیري مصطفی نام د اروغه گذاشت و حکومت ملطیه به پسر مصطفی تفویض کرد و بي آنکه کسي متعرض شود و بمقابله او د رآید

سالم و غانم بمستقر سریر سلطنت و ایالت معاودت نمود و کثرت و غلبه اتباع و اشیاعش بدرجه رسید که دوازده هزار سگبان داشت لا جرم از اجتماع این امور بخار نخوت و غرور بدماغ پندار او برآمد و جادهٔ صواب و سداد از نظر بصیرت او پوشیده ازین معنی غافل ماند که * * بیت *

* خدائی که بالا و پست آفرید *

* زبردست هردست دست آفرید *

و باندیشه فاسد ایلچی پیش طهرتن فرستاد که ترا بعد ازین مطیع و منقاد این جانب می باید بود و خراج ارزنجان و ارزروم و آن اطراف و جوانب حاصل کرده بخزانه ما رسانید و سخنی چند زیاده بر طور خود که نه حد امثال او بود پیغام داد طهرتن صورت حال عرضه داشت استادگان پایه سریر اعلی کرد حضرت صاحب قران دانست که صاحب روم را دیو شوم غرور از راه انداخته است خواست که او را بوساطت خضر قلم که در ظلمات دوات بآب حیات رسیده راهنمائی فرماید *

گفتار در نامه فرستادن حضرت صاحب قران قضا هجوم خجسته قدوم بقیصر روم

رای ممالک آرای خدیو جهانگیر دبیر دانشور روشن

ضمیر را طلب داشته فرمان داد که نصیحت نامهٔ عتاب آمیز بایلدرم بایزید نویسد باشد که از بیخودی نشوهٔ حکومت و جاه و غلبهٔ لشکر و سپاه هشیار گشته روی صلاح و رشاد براه سلامت و سداد آورد دبیر بلاغت شعار قلم وار سرِ امتثال بر خط فرمان نهاده خامهٔ مشکبار در بنان لطافت نگار گرفت و صدر کتاب بحمد و ستایش حضرت آفریدگار و تحیت و درود سید و سرور اخیار و ابرار علیه و علی آله الکرام و صحبه الکبار افضل الصلوات و اکمل التحیات موشح ساخت * * نظم *

* سرِنامه کرد آفرینِ خدای *
* که او دست گیرد بهر دو سرای *
* خدائی که عالم بفرمان اوست *
* زمین و زمان غرق احسان اوست *
* ثنای خدا را برای رزین *
* درود نبي ساخت نعم القرین *
* وزان پس رقم زد بکلک هنر *
* سخنها که برجان زند نیشتر *
* خطابی سراسر عتاب و ستیز *
* چو تیغی بالماس کین کرده تیز *
* عتابی بیکبارهٔ تهدید و بیم *
* که گردد دل از خواندنِ آن دو نیم *

و سخن را بر مضمون فرموده رحم الله امراء عرف قدره
ولم يتعد طوره اساس انداخت محصلش آنکه خدای
بر بندهٔ رحمت کناد که قدر و پایه خود را بشناسد و پای از
حد خود فراتر ننهد امروز - بحمد الله تعالی - ممالک ربع مسکون
در تحت تصرف بندگان ما است و بسیط روی زمین جولان گاه
یکران فرمانِ ما سلاطین عالم و ملوکِ اطراف مطیع اند و
منقاد و امور سلطنت و فرمان روائي جاري برحسب آرزو
و نهج مراد سروران آفاق اوامر و نواهي مارا گردن نهاده
و گردن کشانِ جهان در آستانِ اطاعت ما بسر ایستاده *

* ز دریا بدریا سپاهِ من است *
* جهان زیر پرِّ کلاهِ من است *
* ملوکِ زمان صف زده بر درم *
* بسیطِ زمین تنگ بر لشکرم *
* بروی زمین حکم راني کجا است *
* که از جان نه منقاد فرمان ما است *

کوه گران سنگ یک حمله سپاه ظفرپناه ما را تاب نمي آرد
و گردون گردان سر از متابعت تابعان امر ما برنمي دارد *

* بیت *

* چرخِ فلک ار نه برمرادم گردد *
* قطبش بد و پاره محورش خم گردد *

وحال نسب و تبار تو که منتهی بترکمانی کشتي بان میشود
بر رای منیر ما روشن است محتاج بیان نیست * * بیت *
چه حاجت که گویم تبــارِ ترا * شمـــارم نهان و آشکارِ ترا
همه مردمِ روم تا مصر و شام * شناسند اصلِ ترا خاص و عام
همان بهتر که کشتي سودای محال را که در غرقاب غرور و
پندار افگندهٔ باد بان جرأت و جسارت فرو گیري و در ساحلِ
سلامت و استقامت لنگرِ توبه و ندامت به یندازي تا از تلاطم
امواجِ انتقام و عقوبت غرق دریای بلا و محنت نگردي
چه تا غایت استماع میرفت که باقامت فرض جهاد کمر
اجتهاد بسته و بغزو لشکر فرنگ بازوی جلادت کشاده و بدان
سبب اصلا عنان توجه و تعرض بصوب آن دیار انعطاف نیافت
خاص بآن نیت که چون آن ولایت از ثغور اسلام است
بسلامت باشد واز مرور و عبور لشکر منصور غبار تفرقه بر
دامن روزگار اهالي آن دیار نه نشیند که این معني عوذًا بالله
موجب ملالت مسلمانان و شماتت بی دینان گردد زینهار زینهار
طریقه و وار پدرانِ خود نگهدار و پای پندار از گلیمِ قدر خود
درازتر مکن * * نظم *

* که برخونِ خود ترك و تازي کني *
* که کنجشک باشي و بازي کنـــي *
* چرا حدّ خود را نداري نــگاه *

* مکن چهرهٔ بخت خود را سیاه *
* منه پا از اندازهٔ خود برون *
* که افتی بچاهِ بلا سرنگون *

بعد ازین باقدام غرور پیرامن فضول مگرد * * مصراع *

* که شمع مهر نمیرد یقین باین دمِ سرد *

و فحوای * مصراع *

* اطرق کری ان النعامة فی القری *

بگوش هوش شنو و عقل را کار فرمای و مودای اترک الترک ما ترکوکم نصب العین ضمیر ساخته درِ فتنه بروی خود مکشای * * نظم *

* مکن آنکه هرگز نکردست کس *
* بدین رهنمونِ تو دیوست وبس *
* ترا با من این سرکشي از کجاست *
* ندانم که افگندت از راه راست *
* چه سودای خام ست آخر ترا *
* سها از کجا آفتاب از کجا *
* اگر پشه را تاب عنقا بود *
* سزد گر ترا کینه با ما بود *
* کجا صعوه را این میسر شود *
* که با باز روزی برابر شود *

* تو در بیشهٔ روم گردیدهٔ *
* نبردِ دلیران کجا دیدهٔ *
* به پیکار افرنجت ار بوتریست *
* ز تایید دین و دعای نبي ست *
* مشو غرّه کانها نه مردي تست *
* اگر بشنوي با تو گویم درست *
* مجو رزم پیلان به نیروی مور *
* بلا بر سرِ خود میاور بزور *
* کبوتر که پهلو زند با عقاب *
* بقصدِ سرِ خویش دارد شتاب *
* شغال ار کند پنجه با نره شیر *
* سرِ بخت خود را درآرد بزیر *
* بدستِ خود ار نیستي بی خرد *
* مزن تیشه از جهل بر پای خود *
* کجا باز گویم من این داوري *
* که با من کند چون توئي هم سري *
* ولي از تو اینها نباشد غریب *
* که هست از خرد ترکمان بی نصیب *
* مبادا که این پندِ من نشنوي *
* که بی شک درآخر پشیمان شوي *

* اگر من بروم اندر آرم سپاه *
* چو هند آن همه بوم گردد سیاه *
* مباد آنکه من زین کنم رخش کین *
* که برهم زنم آسمان و زمین *
* مفت آنچه حق است دادم پیام *
* تو داني و تدبیر خود والسلام *

چون مکتوب بمهر اشرف اعلی موشح و محلی گشت در صحبت جمعی مردم کاردان پیش ایلدرم بایزید فرستاد ایشان از برق سرعت سیر استعاره کرده روی بصوب روم نهادند و چون بمقصد رسیده مکتوب برسانیدند و باداء رسالت و پیغام قیام نمودند مادهٔ سودای محال در دماغ قیصرروم بیش ازان غلبه داشت که بلعاب خامه وجلاب کتاب و خطاب تسکین یابد بجواب ناصواب مشغول شد و زبانِ جرأت بلاف و گزاف بکشاد که مدتی است که مرا مقابله ومقاتله اودرخاطر است این زمان عزم جزم کرده برانم که با لشکرِ جرار بی شمار توجه نمایم اگر او پیش نیاید تا به تبریز و سلطانیه بیایم *

* نظم *

* به بینیم تا دور گردان سپهر *
* کرا سر برآرد ز پستي بمهر *
* و یا گردشِ چرخ ناپایدار *

* کرا کرد خواهد درین کار خوار *

گفتار در توجه حضرت صاحب قران گیتي ستان بصوب سیواس و تسخیر آن

چون ایلچیان از روم معاودت کرده بدرگاه عالم پناه آمدند و جواب دور از صواب ایلدرم بایزید بعز عرض بندگان حضرت رسانیدند شعله خشم پادشاهانه برافروخت و قهرمان قهر رایت عزم بلاد روم برافراخت و چون حوالي اونیک معسکر ظفرپناه گشت امیر الله داد که برحسب فرمان بآوردن امیرزاده پیر محمد بشیراز رفته بود رسید و اورا بند کرده بیاورد و حکم لازم الامتثال نفاذ یافت که در دیوان بزرگ امیرزاده مشار الیه را یرغو پرسیده چوب یاساق زدند و بند برداشته بگذاشتند و ازبد آموزانش شیخ زاده فرید و مبارک خواجه که بند کرده آورده بودند بیاساق رسانیدند و حضرت صاحب قران حضرات عالیات سرای مُلک خانم و خانزاده و دیگر حرمان شاهزادگان با شاهزاده جوان بخت الغ بیگ و دیگر فرزاري برج سلطنت و جهانباني را درعهده ضبط و اهتمام امیرزاده عمر و برادر بزرگ امیر الله داد خداداد و مولانا قطب الدین بجانب سلطانیه روان گردانید و رایت فرخنده فال بسعادت و اقبال نهضت

فرموده در کنف حفظ ذو الجلال روان شد و در ظل آن رایت فتح آیت لشکري گران همه آراسته و مرتب و کثرتي بی پایان مجموع سنگین دل و آهنین سلب(۱) روی جلادت براه آوردند *

* نظم *

* چو دریا دمان لشکري فوج فوج *
* درو هرسواري یکی(۲) تند موج *
* بهر موجي اندرنهان یك نهنگ *
* ز شمشیر دندان وازنیزه چنگ *
* سنانها بابر اندر افراشته *
* ز چرخ برین نعره بگذاشته *

و چون هوای ارزروم از غبار موکب گیتي کشای عطرسای گشت وفضای بیابان و صحراء از خیمه وخرگاه مالا مال شد طهرتن پیش آمده بمعسکر ظفر پناه پیوست و بادراك دولت بساطبوس فایز گشت وبعد از دو روز اردوی کیهان پوی از صدای طنطنه کورگهِ کوچ بحرکت درآمد و چون از ارزنجان بگذشت حضرت صاحب قران در افتتاح محرم سنه (ثلث و ثمانیة) ایلغار فرموده بسیواس راند * * نظم *

* خود و نامداران پرخاش جوی *

---

(۱) دربعض نسخه بجای - سلب - (چنگ) است (۲) دربعض کتاب بجای - یکی - (یلی) دیده شد *

* سوی شهر سیواس آورد روی *
* همي برشد آوازه شان تا دو میل *
* به پیشِ سپاه اندرون کوس و پیل *
* نه بُد بر زمین پشه را کار گاه *
* نه اندر هوا باد را مانده راه *
* ز جوشِ سواران و ازگردِ پیل *
* زمین شد بکردار دریای نیل *
* چنین تا بیامد بدان شارستان *
* که سیواس بُد نام آن کارستان *
* سوی شهر چون لشکر آمد فراز *
* سپه خیمه زد دشت و شیب و فراز *
* بر آورده دیده سر بر هوا *
* پر از مردم و ساز و چنگ و نوا *
* ز خار آبي افکنده در قطر آب *
* کشیده سرِ باره اندر سحاب *
* بچرخ از همه شهر بر شد خروش *
* ز جوشن وران باره آمد بجوش *

و دران محل از اخبار منهیان بمسامع علیه پیوست که ایلدرم با یزید پسر خود را کرشجي با تمورتاش که دران عهد از عظمای امرای روم بمزید شجاعت و جلادت سمت امتیاز

داشت و دیگر امراء و لشکری گران برسم منقلای بسیواس فرستاده بود و از استماع توجه رایات نصرت آیات ارکان ثبات شان تزلزل پذیرفته بطرف روم روانه شده اند فرمان قضا جریان صدور یافت و[1] امیر سلیمان شاه و امیر جهانشاه و امیر شیخ نورالدین و سونجک و سید خواجه شیخ علي بهادر و دانه خواجه و دیگر امراء قوشون و لشکریان بایلغار از عقب ایشان روان شدند و از قیصریه گذشته بایشان رسیدند و همه را متفرق و پراگنده گردانیدند و تمام آن حدود و نواحي را تاخت کرده بباد تاراج بردادند * نظم *

چو بشتافتند آن سپاهِ گزین * بدشمن رسیدند با تیغ کین
بسی را فگندند بر خاک پست * گریزان شد آن کس که از تیغ رست
بهم بر زدند آن بر و بوم را * بشد زَهْره زان قیصرِ روم را

و لشکر منصور با غنایم نامحصور معاودت نموده درظاهر سیواس بمعسکر ظفرقرین پیوستند و بسعادت بساطبوس مستسعد گشتند و شهر سیواس را باروئي بغایت محکم و استوار از اساس تا کنگره مجموع از سنگ تراشیده هریك دو گز و سه گز و زیاده بود و غلظش یک گز و زیاده بود و پهنای دیوارش ده گز بود و ارتفاعش تا سرِ کنگره بیست گز و هفت دروازه داشت و باني آن علاء الدین کیقباد سلجوقي بوده

---

(۱) چنین است در اکثر کتب و در بعض بجای - و - (که) است *

و در جانب شرقي و شمالي و جنوبي كه طرف قبله بود خندقي عظيم پر آب داشت چنانچه نقب زدن اصلا ميسر نميشد كه چون يک گز مي كندند آب بر مي آمد ليكن در جانب غربي آن شهر كه محل نزول رايت فتح آيت بود نقب بريدن صورت مي بست و در اندرون شهر مصطفى كه از قبلِ قيصر روم داروغه بود آنجا چهار هزار سوار كه هريك خود را در شمار رستم و اسفنديار مي پنداشتند داشت و اسباب نبرد و پيكار مرتب داشته مقاومت و جدال را آماده شده بود *

* نظم *

* حصاري حصين بود پرساز و برگ *

* سپاه اندرو دل نهاده بمرگ *

* دراز آهن و باره از سنگ بود *

* حصاري يلانرا سپهر جنگ بود *

عساكر ستاره شمار گردون اقتدار در اطراف و جوانب حصار عراده و منجنيق برافراختند و در مقابل دروازه عراق ملچور ساختند * * بيت *

بدو ساخت از هر طرف منجنيق * بپا آمد آن بارهٔ باسليق
بر آمد ز هرسو دِرِ (۱) رستخيز * نديدند جاى گذار و گريز

و دران جانب شهر كه نقب زدن متمشي ميشد نقبچيان

---

(۱) چنين است در اكثر كتب و در بعض بجاى « در » (دز) است *

آهنین چنگ بی درنگ مشغول گشتند و از جانبین رزم آزمایان صاحب شجاعت کمرکین و بازوی جلادت بسته وکشاده داد مردي و مردانگي مي دادند و جنگهاے عظیم واقع مي شد * * شعر *

زبر آسماني بُد از تیره گرد * زمین زیر دریا شد از خونِ مرد
پراز مار پرّان شده آسمان * پراز شیر غرّان زمین و زمان

وبعد از هزده روزکه از تواتر سنگ عراده و منجنیق بارو اختلال پذیر شده بود و نقبها تمام گشته و برجها بر سر چوب گرفته شعله قهر برافروخت و فرمان شد تا آتش در نقبها زدند و برجها فرو افتاد واهل حصار را دود دهشت و حیرت بسر برآمد و نزدیك شد که عساکر کشور کشا بشهر درآیند مصطفی داروغه که از اصطفاء جز اسم بی رسم نصیبي نداشت از سرِ عجز و اضطرار بپای مسکنت و انکسار بیرون آمد و مجموع اکابر و اشراف از سادات وقضات و علماء و مشایخ روی امید بدرگاه اسلام پناه آوردند و باحراز سعادت بساطبوس مبادرت نمودند * * بیت *

* چو چاره نَبُد شهری و لشکري *
* گرفتند زنهار و خواهشگري *
* هراسان بدرگاه شاه آمدند *
* ثنا گستر و عذر خواه آمدند *

* خروش آمد از کودک و مرد و زن *

* همه پیر و برنا شدند انجمن *

یرلیغ لازم الاتباع بنفاذ پیوست که مسلمانان را امان داده مال امانی بستانند و بلشکر ظفرقرین رسانند و بی دینان ارمنی و نصرانی را اسیر کنند و چون سپاهیان ایلدرم بایزید که در شهرپای مخالفت فشرده بودند و از سر جهل و ضلالت دست جسارت بمحاربه و قتال برآورده بیشتر ارمنی بودند حکم شد که چهارهزار سپاهی را برتومانات قسمت کردند و همه را از برای سیاست زنده در چاهها کرده بخاک بینباشتند تا عبرت دیگر مخالفان گردد و فرمان واجب الاذعان صدور یافت تا حصار سیواس را از کنگره تا اساس ویران سازند و برحسب فرموده با زمین هموار ساختند *

* بیت *

* شد از قهر سلطان مالک رقاب *

* حصار و حصاری خراب و یباب *

در اثناء محاصره بمسامع علیه رسانیدند که سلطان احمد که با قرا یوسف از بغداد گریخته بود متوجه صوب روم است حکم واجب الاتباع صدور یافت که فوجی از سپاه ظفر پناه بقصد ایشان روان شوند و چون بامتثال امر مبادرت نموده

باغرق[1] او رسیدند دست جلادت بنهب و غارت برکشادند و خواهر بزرگش سلطان دلشاد و زنان و دخترانش را اسیر و دستگیر کردند و او بموئی[2] جسته جان ازان ورطه بیرون انداخت و بروم پیش ایلدرم بایزید رفت و سپاه مظفرلوا سالم و غانم مراجعت نمودند *

گفتار در توجه حضرت صاحب قران بجانب آبلستان

دران زمان که صاحب قران گیتی ستان بتسخیر سیواس مشغول بود جمعی از اشرار و مفسدان آبلستان از غایت جهالت و بی باکي مي آمدند و اسپان لشکریان مظفرلوا دزدیده مي بردند غافل ازانکه بخار پیشاني شیر خاریدن وبا خرطوم فیل بازي کردن درهلاک خویش کوشیدن است و زهر هلاهل باندیشه باطل نوشیدن * * بیت *

کس نخارد بخار پشت هزبر * نکند جنگ سنگ کس با ابر

لاجرم چون رای کشورکشای از قضیهٔ سیواس فراغ یافت عنان انتقام بجانب ولایت آبلستان معطوف گشت و طهرتن را بازرنجان بازگردانید تا بضبط سرحد قیام نماید و امیرزاده شاهرخ برحسب فرمان قضا جریان بوسم منقلای روان شد

---

(۱) دربعض نسخه بجای - باغرق - (باورق) * (۱) دربعض کتب بجای - بموئي - (تنها) دیده شد *

و امیر سلیمانشاه و چند میر دیگر با فوجی از لشکر فیروزی اثر که همه را گزیده بودند و قلمی کرده بملازمت رکاب سعادت انتساب شاهزاده مشار الیه مامور گشتند و چون شاهزاده و امراء بایلغار شتافتند و به آبلستان رسیدند جماعت ترکمانان از استماع توجه ایشان شهر را گذاشته گریخته بودند و در کوهها و بیابانها پراگنده و سرگشته گشته حمیت خسروانه شاهزاده شجاعت آیین رخش جلادت را بمهمیز کین تیز کرده بتعجیل ازعقب ایشان براند وچون سپاه بهرام انتقام بآن قوم شقاوت فرجام رسیدند وایشان از بیم جان چنگ اضطرار بجنگ یازیدند ازگرد راه بباد حمله آتش آهنگ همه را غبار آسا پراگنده گردانیدند و بسیاری ازان خاکساران بی آب را بآب تیغ بر خاک هلاک انداختند * نظم

* بکشتند گردانِ کشورستان *
* به تیغ سیاست بسی ترکمان *
* شد از خون دشمن زمین لعل فام *
* نهنگان ازین سان کشند انتقام *

و اسپ و استر بسیار و گاو و گوسپند فزون از حد شمار بحوزه تاراجِ لشکر منصور درآمده بمعسکرِ نصرت مآب پیوستند و حضرت صاحب قران قاصدی باستمالت نامه بمَلَطِیَه فرستاد وایشان را بمطاوعت وانقیاد دعوت فرمود پسر مصطفی

حاکم سیواس که درانجا داروغه بود ازسرِ جهل و بلاهتي که لازمه سرشت ترکمانان است واهل روم اکثر ازان طایفه اند قاصد را محبوس گردانید واز رسیدن این خبر نایره غضب خسروانه اشتعال یافته رایت فتح آیت متوجه آن جانب شد وچون مقاومت با یک فوج ازعساکر گردون مآثر نه حد امثال او واتباع او بود آن روز بر گشتگان درشبِ تار فرار اختیار کرده بگریختند وچون رایت نصرت شعار سایه وصول بر ملطیه انداخت سپاه کینه توز دشمن سوز در روز آن را تسخیر کردند وگرجیان وارمنیان را اسیر گرفتند ومسلمانان را امان بخشیده مال اماني بستدند وبلشکریان دادند حضرت صاحب قران امیر جهانشاه ودیگر امراء را بایلغار فرمان داد وبا همه درباب اظهار آثار شجاعت وجلادت واصرار در اقامت قهر مخالفان وایقاع سیاست ومهابت سخن راند واز هر تومان جمعی همراه ایشان کرد وامراء با سپاه مظفر لوا پای امتثال در رکاب استعجال آوردند وعنان اذعان بصوب فرمان تافته روان گشتند وتا قلعه کاخته تاخته رایت غلبه واستیلاء برافراختند وسیل نهب وغارت درفراز ونشیب آن حوالي ونواحي انداختند * نظم *

سپاهِ ظفر پیشه بشتافتند * ندادند امان هرکرا یافتند

بهر جایگه آنچه آمد بدست * زچنگال تاراج ایشان نرست

و از حدود ملطیه تا آن مواضع قلاع متعدد مسخر شد بعضی بقهر و عنف و بعضی بطوع و انقیاد و چون تمام آن ولایات را بغارتیدند و گردن سرکشان در ربقهٔ مطاوعت و بندگي کشیدند با غنایم فراوان و اموال بی پایان بازگشتند و در ملطیه باردوی اعلی ملحق شدند عواطف و مراحم پادشاهانه ملطیه را با توابع و ضمایم بقرا عثمان ترکمان ارزاني داشت و به نیروی اقبال بی انتقال در اندك زماني سرحد هردو مملکت روم و شام بحوزهٔ تسخیر و تصرف اعوان دولت قاهره درآمد و طنطنهٔ صیت این فتوحات در جنبات خافقین افتاده دل و دیدهٔ ملوک و سلاطین عالم از غایت دهشت و هیبت خیره و تیره گشت والله یؤید بنصره من یشاء *

گفتار در موجبات توجه صاحب قران بهرام انتقام بجانب شام

از غرر درر حکم و اسرار که غواص بحر ما کذب الفواد ما رای - علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات - از قعر محیط فعلمت علم الاولین والآخرین برآورده و زیور مخدرهٔ سعادت امت رفیع مقدار ساخته زواهر جواهر این کلمات است که اذا اراد الله انفاذ قضائه وقدره سلب من ذوي العقول عقولهم فحوای ظاهر این حدیث را محصل آنست

که چون خدای تعالی خواهد که حکم خویش را نفاذ بخشد وقضیهٔ که تقدیر فرموده باشد واقع گردد عقل از عاقلان بازستاند و منهج صلاح وبهبود از نظر بصیرت ایشان بپوشاند تا باندیشه ناصواب خود بکاري چند قیام نمایند که موجب وبال ونکال ایشان شود وانچه ارادت الله ببودن آن تعلق پذیرفته باشد وقوع یابد واز جزئیات این سرّ بدیع که لسان معجز بیان ما ینطق عن الهوی ازان خبر داده آنست که چون منشي قضا بخامه ـ جف القلم ـ پیش از انفجار عیون حوادث از منابع (۱) عدم رقم زده بود که اراضي و دیار شام دران ایام معرکه کتایب قهر وانتقام گردد حکام وولات آن ممالک را از آفتِ سَبَلِ بَطَر وغرور چشم خرد بی نور مانده وازجادهٔ سداد ورشاد انحراف جسته بحرکات شنیع اقدام نمودند ازانجمله درشهور سنه (خمس وتسعین وسبعمایة) که رایت نصرت شعار سایهٔ فتح و فیروزي بدارالسلام بغداد انداخته بود حضرت صاحب قران بعد از تسخیر عراق عرب شخصی هنرور فاضل اصیل ازمشایخ ساوه که دُرّاعه حسب عالي را بطراز فضایل ومعالي آراسته بود برسم رسالت با جمعي بجانب حاکم مصر برقوق فرستاد چنانکه درقصه فتح بغداد اشارت بآن رفته وچون شیخ مشار الیه برحبه رسید که

---

(۱) چنین است دراکثرکتب ودربعض بجای ـ منابع ـ (ینابیع) است *

از حدود شام است او را درانجا برسم معهود موقوف داشته خبر بمصر فرستادند برقوق از نقصان خرد وکمال جهل باغوای سلطان احمد جلایر بقتل ایشان امرکرد وبا آنکه رنجانیدن ایلچي بهیچ قاعده و رسم از قواعد شرعي و سیاسي و رسوم ملکي و ملي روا نیست آن بزرگ را با جمیع ملازمان بتیغ ظلم وبی باکي بگذرانیدند واز وخامت عاقبت چنان امري خطیر شنیع نیندیشیدند والعجب که حکایت حکم سلطان محمد خوارزم شاه درباب کشتن ایلچي و بازرگانان پادشاه جهان گیر چنگیزخان ومآل آن که بچه انجامید *

* مصراع *

* و یا لها قصة في شرحها طول *

شنیده بودند وامثال این معني ازشواهد واعمارات سلب عقل توانند بود که مضمون حدیث مبارك افصاح ازان نموده *

* بیت *

* قضا چون زگردون فرو هشت پر *
* همه زیرکان کور گشتند وکر *

دیگر آنکه چون صاحب قران گیتي ستان ممالک آذربیجان وعراق عرب را بتحت تصرف وضبط درآورده عنان عزایم خسروانه بصوب دشت قبچاق واراضي روس و چرکس وسایر بلاد شمال معطوف فرمود اتلمش قوچین را که درقلعه

او نیک گذاشته بود در زمان غیبت و بعد رایت نصرت شعار محاربه با قرا یوسف ترکمان اتفاق افتاد و بحکم تقدیر دستگیر شد و قرا یوسف اورا بند کرده بمصر فرستاد پیش برقوق و برقوق حبس و توقیف اورا ضمیمه جریمه سابق ساخت و از همه غریب تر آنکه درین هنگام صاحب قران گردون غلام از حدود ملطیه ایلچي با نامه پیش فرج پسر برقوق که بعد از وفات پدر سلطان ممالك مصر و شام شده بود فرستاد مضمون کتاب آنکه از پدرت انواع حرکات ناپسندیده بظهور آمد ازانجمله بقتل ایلچیان این جانب بی موجبي فرمان داد و اتلمش را که از بندگان درگاه ماست محبوس گردانید و باز نفرستاد و چون او لباس حیات عاریتي باز سپرده پرسش و جزای او بدیوان قیامت افتـــاد و توميي باید که بر خود و اهالي مملکت رحم کني و اتلمش را در زمان روانه این طرف سازي تا از ظلام قهر و انتقام سپاه خون آشام ما روز سلامت اهل مصر و شام بشام نرسد و اگر بوسوسه شیطانِ لجاج و عناد خلاف این معني بخاطر راه دهي جمیع آن دیار و بلاد از مرور و عبور عساکر منصور ویران خواهد شد و وزر و وبال خون و مال مسلمانان بگردن تو خواهد بود و چون ایلچیان بحلب رسیدند برسم معهود ایشان را موقوف داشته خبر بمصر فرستادند فرج بی فرجام بطریق نکوهیده پدر کس فرستاد

و ایلچیان را مقید ساخته در قلعه حبس کردند * * نظم *

* خطائی عجب کرد صاحب خرد *
* عجب نشمرد گر نکو بذگرد *
* کسی را که نبود شَرَف در نژاد *
* نباشد عجب گر بود بد نهاد *
* نه برقوق با شاهي مصر و شام *
* غلامی بُد و خواجه اش هم غلام *
* غلامی بد از چرکسِ بی تبار *
* خَجِل گشته از بیعِ خود چند بار *
* چو از دولتِ خواجه بفزود قدر *
* کشید از نیامِ حِیَل تیغ غدر *
* ولي نعمتِ خویش را کشت زار *
* فلاح از چنین کس توقع مدار *
* به بی باکي و غدر شاهي گرفت *
* وگرچه بعونِ الٰهي گرفت *
* ولی در تبارش چو شاهي نبود *
* درو شیمهٔ پادشاهي نبود *
* چه آید ز چرکس نژاد ونژند *
* که باشد برِ پاک رایان(۱) پسند *

---

(۱) در بعض نسخ بجای - پاك رایان - (پادشاهان) دیده شد *

* چنین بود برقوق و پورش فرج *
* چو شاخی بُد از بیخ بد رسته کج *
* بخردي بجای پدر گشته شاه *
* نیاموخته از کسي رسم و راه *
* ندیده ز کارِ جهان گرم و سرد *
* نه هنگام رای و نه گاهِ نبرد *
* همان به که سازم سخن مختصر *
* پدر بد گهر بُد پسر بی هنر *
* سخن دانِ طوسي چه درخور نوشت *
* درختی که تلخ است اورا سرشت *
* بیاد آر آن گفتها سربسر *
* که الحق دریغجاست جسپنده تر *

وچون شامهٔ خبرِ جسارت فرج بمشام شعور و وقوف حضرت صاحب قران رسید مادهٔ خشمی که بواسطهٔ امور مذکور در خاطر اشرف اعلی آن حضرت بود سمت تزاید و تضاعف پذیرفت وچون ایلدرم بایزید با وجود اظهار شجاعت و جلادت و وعید وتهدید که پیشتر ازین بزبان پیغام بازنموده بود اصلا درمعرض نیامد ودرین مدت که عساکر گردون مآثر بتسخیر وتخریب سیواس و مَلَطْیَه تاخته وفتح آن نواحي واطراف که مجموع داخل مملکت او شده بود مشغول

بودند دم درکشید وبهیچ نوع متعرض نشد و جنبشی نکرد
اول عنان عزیمت سعادت انجام بصوب بلاد و امصار مصر
و شام معطوف گشت - ولا مرد لقضاء الله تعالی *

گفتار در توجه صاحب قران گردون غلام بصوب ممالک مصر و شام

از طرایف لطایفي که مضمون عبارت میمون اشارت
اعملوا فکل میسر لما خلق له - علی قایلها افضل
الصلوات و اکمل التحیات - منطوي است بران این است که
هرکه از برای شغلي عظیم و امری جسیم مخلوق شده باشد آن
کار در نظرِ همت او سهل نماید و از دستِ مُکنت و اقتدار او
بآساني برآید و اگرچه عقول و اوهام دیگران آن را محال انگارد
و ازقبیل ممتنعات شمارد و ازین است که چون سابقه عنایت
رباني حضرت صاحب قران را از برای جهان باني و کشور
ستاني خلعت ایجاد ارزاني داشته آثاري که دران امور
از دولتِ او بظهور پیوست و رای طور اندیشه و افکار اهل
روزگار بوده و ازانجمله دران هنگام که فرمان ده مصر و شام زلات
گذشته پدرش را بجریمه ذمیمه خویش ضمیمه ساخت وبتوقیف
و حبس ایلچي آن حضرت جرات نمود و خبر آن جسارتِ
خسارت مآل بمسامع جلال رسید نایره غضب پادشاهانه شعله

زدن گرفت و عزیمت آن مملکت تصمیم فرمود و امضاء آن
عزم و اقدام نمودن بران نسبت با همم عالمیان امری بغایت
خطیر و هول ناک بود آمرای نامدار و عظماء رفیع مقدار
زانو زده عرضه داشتند که درین ایام یورش بزرگ هندوستان
اتفاق افتاده و بعد از مراجعت بی مهلتی که لشکر منصور
در مواضع خویش استراحتی نمایند درظل رایت فتح آیت
متوجه ممالک ایران شدند و در غزوات گرجستان و تسخیر بلاد
و قلاع آن ولایات بکرات تاختهای مردانه کردند و کوششهای
عظیم نمودند و درعقب آن چون چتر فرقد فرسا سایه ابهت
و استعلاء بر حدود روم انداخت از سیواس تا سرحد حلب
به نیروی دولت قاهره کشادند و داد مردی و مردانگی دادند
درین ولا روی توجه بدیار مصر و شام آوردن بغایت صعب
و دشوار می نماید چه دران دیار شهر و قصبه بسیار با حصارهای
رفیع و قلعهای منیع هست و کثرت لشکر و اجناد آن بلاد
و بسیاری اسباب و تجملات ایشان شهرتی عظیم دارد و در
خاطرها وقعی تمام اگرچنانچه رای عقده کشای اقتضا
فرماید سپاه ظفر پناه را اجازت شود تا بخانهای خود رفته
چند گاهی بیاسایند و بعد ازان یراقی تازه کرده با ترتیبی
که لایق چنان مملکتی باشد بیایند حضرت صاحب قران
بتلقین الهامات آسمانی درجواب فرمود که نصرت و ظفر عطیه

ایست که از فیض فضل پروردگار قرین روزگار گردد و غلبه لشکر افزونی اسباب دران باب مدخلی بیش از پیش ندارد و بارها دیده‌اید و آزموده که عنایت کردگار چه کارهای دشوار بر ما آسان کرده است و چه دشمنان قوی را بدام تسلط و استیلاء ما درآورده همت بلند می باید داشت و دل در خدا بسته صفحات جان و جنان را بنقوش یقین و اخلاص نگاشت تا عون و تایید الهی مدد فرماید و کارها برحسب دلخواه برآید امراء مجموع لب بدعا و ثنا بکشادند و کمربندگی بر میانِ جان بسته دل بر یورش مصر و شام نهادند حضرت صاحب قران گیتی ستان سایه التفات بر ترتیب لشکر انداخت و رایت عزایم خسروانه باوج فیروزی برافراخته طنطنه کورگهِ کوچ زلزله درزمین و زمان افگند و عساکر گردون مآثر فوج فوج چون دریای پر موج روان شدند * نظم *

* جهان جو چو از تخت شد سوی زین *
* بجنبید گفتی سراسر زمین *
* فرو هشت دامن بخورشید گرد *
* بلا بر نوشت آستینِ نبرد *
* بیابان یکی گام بی مرد نه *
* همه چرخ یک برج بی گرد نه *

گفتار در فتح قلعه بهستي و عنتاب

چون آفتاب ظفر تاب رایت فتح انتساب از مطلع صبح سعادت و اقبال بفال فرخنده برآمده پرتو توجه بصوب شام انداخت فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت و امیرزاده شاهرخ با جمعي از عظماء امراء برسم منغلا بایلغار از پیش روان شدند و چون بقلعه بهستي رسیدند در حوالي آن حصار اطناب خیام نزول درهم کشیدند حضرت صاحب قران با سایر عساکر کشورستان برسید و بنزدیک قلعه در محلي بلند فرود آمده بنظر احتیاط فراز و نشیب آن حصن ثریا مناط را بازمیدید و آن حصني بود درمیان دره بسیار آب باره و برجهاش چون مصاعد همت و قواعد دولت آن حضرت در غایت بلندي و نهایت استواري و حصاري از غلو علو کنگره فرق فرسایش ایوان کیوان درخجلت و شرمساری اساس عماراتش بر سر کوهي قوي بلند ممهد و مشید گشته و شرفات باره و برجش از طاق منطقة البروج گذشته * نظم *

* سرکشي کز تندیش گشتي فلک را قرطه چاك *
* از سمك پیوسته ارکان رفیعش تا سماک *
* بر فراز بارۀ او پاسپان در تیره شب *
* ماه را چون چشم ماهي دیدي از سوی مغاک *
* گر نشستي في المثل بر سطح دیوارش مگس *

پایش از نرمی بلغزیدی و افتادی بخاک

بساکر گردون مآثر از گرد راه اصل شهر را مسخر ساختند و دست غارت و تاراج از هرچه اسم مال بران افتد بپرداختند و در قلعه از قبل ولات شام مقبل نام مدبر سرانجام متصدی ضبط و محافظت آن مقام بود و دیو غرورش بمنجنیق تحمیق حصن دماغ مسخر ساخت و بحصانت و محکمی حصارش فریفته از راه صواب بیفداخت و دران حال که صاحب قران بی همال احتیاط قلعه می فرمود بمنجنیق گردان که در میان آن ساخته بودند و بر افراخته سنگی گران از هوای بغی و طغیان بجانب آنحضرت انداختند و آن سنگ به نزدیک خیمه خاص برزمین خورد و ازانجا لغزیده باندرون خیمه افتاد شعله خشم خسروانه ازان جرأت و بی باکی برافروخت و یرلیغ قضا مضا صدور یافت که اطراف قلعه را بر امراء بخش کرده حصار را مرکزوار درمیان گیرند بهادران ممالک ستان و قلعه کشا بامتثال امر مبادرت نموده بیست منجنیق از جوانب آن حصار نصب کردند ازان جمله یکی درهمان موضع که سنگ ایشان فرود آمده بود و اول سنگی که ازان انداختند به نیروی دولت قاهره بر منجنیق اندرون آمد و آن را برهم شکست و امثال چنین اتفاقات از اظهر امارات نصر عزیز و فتح مبین تواند بود دریں اثنا امیرزاده رستم با

لشکر فارس از شیراز آمده بمعسکر ظفر پناه ملحق شد امراء و دلاوران رزم آزما از هر طرف جنگ انداخته نقبچیان بکار داشتند و باندک مدتی حصاری چنان را از جمیع جوانب مجوف ساخته باره و برج آن را که از زخم سنگ منجنیق پر از رخنه گشته بود بر سر چوب گرفتند مقبل از دهشت آن واقعه مشکل چون مرغ نیم بسمل در اضطراب افتاد و مکرر کس بپایه سریر اعلی فرستاد و اظهار عجز و اضطرار کرده عرضه داشت که از هیبت شکوه سلطنت و جلالت آن حضرت قوت بیرون آمدن ندارم از راه مسکنت و بیچارگی مراحم بی کرانه پادشاهانه شفیع می سازم که بنده فرومانده را آزاد فرمایند و از سر خون این خاکسار بی مقدار که ریختن و نا ریختن نسبت با بندگان درگاه عالم پناه تفاوتی ندارد بگذرند حضرت صاحب قران فرمود که بعد از تسخیر قلعه ترا آزاد سازم که اگر پیش ازان لشکر برخیزد و این حصار بحصانت و محکمی شهرتی دارد شاید که بعضی مردم کوته نظر تصور کنند که سپاه ما را از کشادن آن عجزی بود * نظم *
مدارا بدشمن جهان جوی را * نزیبد که هر کس گمانی برد
روز یکشنبه هفتم صفر سنه (ثلث و ثمانمایة) فرمان شد تا نقبها را آتش زدند و برجها افتادن گرفت از مشاهده آن حال خوف و هراس در دل اندرونیان استیلاء یافت و ارکان ثبات

و قرار مقبل چون برج و باره حصار بیک بار انهدام پذیرفت
درزمان قضات و ایمه و سادات را با هرچه دست مُکْنت
او بآن میرسید از انواع تحف و تنسوقات و هر اسپ که در
قلعه بود برسم پیشکش بیرون فرستاد و شاهزاده کامگار شاهرخ
را شفیع ساخته بعز عرض همایون رسانیدند که مقبل در مقام
بندگی بندگان این درگاه است و از ندامت گناه خویش
زرد روی و نامه سیاه زبان مسکنت وانکسار باعتذار و
استغفار کشاده امیدوار است که مرحمت بی دریغ فریادرسی
فرموده اورا بجان امان بخشند عواطف خسروانه حضرت
صاحب قران اورا بشاهزاده مشار الیه بخشیده شفاعت
ایشان را بکرامت قبول تلقي نمود و زلات همه را عفو فرمود
جماعت فرستادگان دعاگو وثنا خوان بازگشتند و سرمنبر
و روی نقره وزر را بفرخنده القاب جلالت انتساب آن
حضرت زیور بستند وچون ازان مهم فراغ حاصل شد اردوی
کیهان پوی از غریو کورگه کوچ درحرکت آمد وعنان توجه
بصوب عنتاب معطوف گشت وآن شهر حصاری داشت بغایت
حصین و از هردو جانب بیرون واندرون از سنگ سفید
تراشیده بر آورده وخندقی که عمق آن سي گز بود وعرضش
تخمینا هفتاد گز پیرامن آن حفر کرده و پولی روان بربالای
آن مرتب ساخته وخاك ریزش را که از سنگ بود مجوف

گردانیده چنانچه سوار در وی توانستی راند و تیراندازها گذاشته و چون رایت نصرت شعار سایه وصول بران حصار انداخت شهری یافتند مشحون بنعمت فراوان و غله و میوه بی پایان اما بزرگان و ارباب ثروت و تمییز مجموع گریخته بودند و جمعی رعایا دروازه بسته و همانکه موکب همایون برسید شهر بسپردند و این هم ضمیمه دیگر فتوحات شد - و من الله النصر و التایید *

گفتار در توجه موکب گیتي ستان بشهر حلب و فتح آن

حضرت صاحب قران از میامن کمال محبت و صدق ولا و تولا که نسبت با دودمان متعالی شان قایل نصرت بالرعب مسیرة شهر - علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات - داشت ازان معنی بحظی وافر و نصیبی کامل محظوظ و بهره مند بود و رایت کشورکشایش بهرصوب که توجه مي نمود بیم و هراس دردلِ ملوک و سلاطینِ آن جانب بنوعی مستولي مي گشت که از غایت دهشت و حیرت محجه صواب از نظرِ بصیرت ایشان محجوب مي ماند *

* نظم *

کسی را که از بیم شد دل زجا * ز حیرت نداند صواب از خطا

ازانجمله درین مدت که اردوی ظفرمآب درحوالي بهستني و عنتاب بود حاکم حلب تمورتاش در قلق و اضطراب افتاد و بجانب مصر که تختگاه آن ممالک است خبر فرستاد و ازانجا حکم شد که مجموع عساکر و اجنادِ دیار و بلاد شام با ترتیب و اسباب تمام از هر مقام روی توجه بحلب آورند و بروفق این تدبیر که تقدیر بران مي خندید شدون که ملک الامراء دمشق بود با لشکرِ جرار و تجملِ بسیار بحلب آمد و همچنین از حمص و حمي و انطاکیه و طرابلس و نابلس و بعلبك و کنعان و غزه و رمله و قدس و کرک و قلعة الروم و سایر قصبات و ولایات آن اطراف و اکناف امراء و سرداران اهبه و ساز مقابله و مقاتله مهیا و آماده داشته فوج فوج متوجه آن جانب شدند و باندک زمان سپاهِ گران و حشري بیکران در حلب جمع آمدند * * نظم *

نهادند رو لشکرِ پر شغب * ز هر مرز و هر بوم سوی حلب
زهرسو گروهی فراز آمدند * قضا را بجان پیش باز آمدند
ز اعیانِ با نام چندین هزار * ز آحادِ لشکر برون از شمار
ز اسباب و آیین چه رانم سخن * که هرچند گویم نیاید به بن

و بعد ازان اجتماع تمورتاش که ملك الامراء حلب بود بمزید عقل و کیاست از سایر اقران و امثال امتیاز داشت با دیگر امراء بساط مشورت گسترد که این سرسري کاري

نیست که ما را دست داده پیش از وقوع این واقعه درین باب تاملي مي‌باید کرد چه این صاحب شوکت که متوجه این طرف شده دولت عظیم دارد و ازو و اتباع او آثار غریب و امور عجیب بظهور میرسد و تا غایت هرجا که توجه نموده اگر شهر بوده و اگر قلعه آن را فتح کرده و کشوده و هرکس که با او مخالفت ورزیده پشت دست ندامت بدندان دریغ گزیده و جزای آن ببدترین صورتی دیده و کشیده اندیشه کنید که مملکتهای وسیع چون خوارزم و بلاد ترکستان و خراسان و زابلستان و هندوستان تا انتهای دریای گنگ و طبرستان و عراقین و فارس و خوزستان و گرجستان و آذربیجان و دیاربکر با جمیع توابع و لواحق از قبضه تسلط و استیلاء پادشاهان معتبر و سروران صاحب شوکت نامور باندک زمان استخلاص نموده و در تحت تصرف و اقتدار بنوعی قرار داده که شهری را یکی از گماشتگان او با چند نفر از نوکران خود نگاه مي دارد ودر ایران وتوران کس را مجـــال نیست که سر فضولي بناخن جسارت بخارد وامثال این امور بی تایید عظیم از جانب حق نتواند بود * بیت *

خدائي بود این چنین کارها * خدائي آزمائي نباشد روا

آنچه بخاطر من مي آید مصلحت آنست که از راه اطاعت ومصالحت درآییم و سکه و خطبه بنام او بیاراییم و سادات

وایمه و علماء را که غیر ازین طایفه پیش او وقعی ندارند وسیله سازیم و آنچه توانیم از پیشکشهای لایق و تنسوقات موافق بفرستیم باشد که بحسن حیل چندان توان ساختن که روی توجه ازین دیار بگرداند و این مملکت سلامت بماند *

* مثنوي *

* که آن صاحب تاج و شمشیر و تخت *
* روان کرد رایت به نیروی بخت *
* قوی دولت و تیز گردن کش است *
* گهِ خشم سوزنده چون آتش است *
* نبـــاید که آن آتش آرد شتــــاب *
* که نه نشیند آنگـــه بدریای آب *

وچون تمورتاش این سخنان تقریر کرد و جمعي که از خرد و کارداني بهره بیشتر داشتند رای او را استحسان نمودند که طریق صواب همین است و غیر ازین نه لیکن اکثر ایشان را بتخصیص شدون حاکم دمشق را دماغ پندار ازبخار غرور آشفته بود و بخت گران خواب بربستر جهل و غفلت خفتـــه گفتار او را که راهي بمـــامن نجات و سلامت مي برد وقعي ننهاد و زبانِ لاف بهرگونه گزاف برکشاد که من هاب خاب هرکه دل بترساند ازیافتنِ مراد محروم ماند این مملکت بدیگر ممالک که تو برشمردی چه نسبت دارد شهرهای

ایشان را ازگل و خشت برج و باره مي باشد و حصارهای ما مجموع از سنگ خاره و از جمله درین دیار چندین شهر سنگین پر از ذخایر و اسباب حرب و کارزار در تصرف ماست که اگر یکی ازان خواهند که بجنگ بستانند بسالها میسر نگردد و این چه وهم بی جایگاه است که بخاطر خود راه داده اید و اگر اندیشه شما از کثرتِ ساز و سلاحِ ایشان است و بسیاري سپاه و لشکریان دریغها نیز بحمد الله تعالی بسی تفاوت است میان ما و ایشان کمانهای ما دمشقي است و شمشیرهای ما مصري و نیزهای ما عربي و سپرهای حلبي و درین مملکت بغیر از شهرهای معظم شصت هزار قصبه و دیه در قلم آمده اگر از هر موضعی یک دو نفر مرد بیرون آیند لشکري جمع شود که در هیچ عرصه گاه نگنجد و با این همه پناه گاه ایشان ریسمان است و کرباس و حصارهای ما سنگ تراشیده از کنگره تا باساس و چون قلم تقدیر بویل و ثبور آن سرگشتگان تیه جهالت و غرور جریان یافته بود هرچند تمورتاش و بعضی مردم زیرک مبالغه کردند که مآل جنگ و جدال کس نمي داند که بچه رسد و نسیم نصرت و فیروزي معلوم نه که از مهبّ غیب بکدام طرف وزد طریق مجاملت و مصالحت سپردن و کار خود برفق و مدارا پیش بردن بسلامت و نجات نزدیکتر مي نماید *

* نظم *

* شنیدم ز دانای فرهنگ دوست *
* که در کارها رفق و نرمي نکواست *
* به نرمي چو کاري توان برد پیش *
* درشتي مجویید ز اندازه بیش *

جماعت مغروران بر فکرِ فاسد خویش اصرار نمودند که در امثال این وقایع ثبات و تهور و مردانگي بکار آید که از عجز و بد دلي و کَسَل جز فساد و فتور و خلل چیزي نکشاید و بعد از گفت و گوی بسیار امر بران قرار یافت که از شهر بیرون نروند و پشتِ استظهار بحصانت حصار باز داده شهر را بزخم تیر و ناوک از تعرضِ معارضان نگاه دارند * نظم *

بیا رو بر آییم با تیر و سنگ * بر انیم خصم ار بود چون نهنگ
کمان گوشها سوی گوش آوریم * ز پیکانها خون بجوش آوریم
بسازیم رزمي بروزِ ستیز * کزان باز گویند تا رستخیز

و ازین جانب صاحب قران گیتي ستان بالهام دولت ثابت ارکان از عقتاب کامران و کامیاب نهضت فرمود و بعد از یك دو کوچ شش هفت فرسخي رکاب تمکن و وقار گران کرده عنان سیر کشیده میداشت و هر روز مقدار نیم فرسخ به تخمین کوچ مي فرمود و بعد از نزول فرمان واجب القبول نفاذ مي یافت و گرداگرد معسکر ظفر قرین خندقي مي کندند و از تورها حصار گونه پیرامن آن مي کشیدند چنانکه یك

روزه راه بیک هفته قطع کرده شد و در هر منزل شرایط حزم و احتیاط مرعي گشت مخالفان چون بر لطایف تدبیرات آن حضرت وقوف نداشتند پنداشتند که ایشان را بیمي و اندیشه هست و آن قوت و شوکت ندارند که زود زود پیش توانند آمد و بدین سبب دلیر شدند و ازان رای که فی الجمله بصواب نزدیکتر بود تجاوز نموده باقدام تهور از شهر بیرون آمدند و خیام اوهام خطا فرجام بهوای سودای فاسد و خیال خام برافراشتند * * بیت *

* کسی را که دولت بگردد ز راه *
* براهي شتابد که افتد بچاه *

روز پنجشنبه نهم ربیع الاول موافق لوي ییل رایت گیتي فروز سایه قرب وصول بحوالي حلب انداخت امیرزاده سلطان حسین با نوکري چند خاصه بقراول دشمن رسید و با وجود آنکه بغایت غلبه بودند بی اندیشه بر ایشان تاخت و باول حمله سواري را از پشت زین بر روی زمین انداخت و او را دستگیر کرده از میان معرکه بیرون آورد و نوکرانش نیز داد مردي و مردانگي داده دو کس را بگرفتند و باقي لشکر چون آن دست برد بهادرانه که هرگز مثل آن ندیده بودند مشاهده نمودند مجموع رو بگریز نهادند * * نظم *

* چون بر افروخت فتنه آتش جنگ *

* حلبي شيشه شد حريفان سنگ *
* جز شکستن چه باشدش چاره *
* حلبي چون فتد برو خاره *

و در همان روز اميرزاده ابابكر با شصت كس پيش رفته لشكري گران به مقابله ايشان درآمدند و جنگي عظيم در پيوست بعد از كوشش بسيار از طرفين بساط محاربه بقايم بريختند و هركس بمحل خود بازگشت روز ديگر بعضي از بهادران لشكر نصرت شعار سوار شده در مقابل مخالفان باستادند وكس را مجال آنكه يك قدم پيش تواند نهاد نداندند سيوم روز چون افراسياب شرقي انتساب آفتاب تيغ ظفر تاب از نيام ظلام بركشيده بميدان خراميد و سپاه بي شمار كواكب را كه از اول شام تا آخر بام مصر فيروزه حصار چرخ دوار مركز اعلام شوكت و احتشام ايشان بود روز بقا بشب رسانيد *

* نظم *

سيوم روز كافراسياب سپهر * برافروخت از جانب شرق چهر
دليران شامي انجم تمام * بجستند از بيم زرين حسام

حضرت صاحب قران به برنشستن سپاه نصرت قرين و بر افراشتن رايات رزم و كين فرمان داد * * نظم *

بجنبيد لشكر زكه تا بمه * گران گشت يال يلان از زره
پر از شير و شمشير شد رزمگاه * ز آهن قبايان زرين كلاه

برآمد ز کوس و کورگه غریو * ز بیم آب شد زهرهٔ نره دیو
و بر حسب رای ممالک آرای و فرمان قضا جریان ضبط
و ترتیب لشکر برنغار بعهده جلادت و اقتدار امیرزاده
میرانشاه و امیرزاده شاهرخ و جماعتي از اعاظم امراء
و نوییذان مثل امیرسلیمان شاه و دیگر امراء نامدار قرار
یافت و در قندبل امیرزاده ابابکر بود * * نظم *

* بر آراست شهزادهٔ کامگار *
* سپاهي ز کثرت برون از شمار *
* گروهی ز جان گشته جویای کین *
* بر ابروی مردي در افگنده چین *

و در جرنغار سلطان محمود خان و امیر جهانشاه و دیگر نوییذان
عالیشان و امراء تومان بنسق و سامان سپاه کشورستان قیام
نموده آثار شهامت و صرامت بظهور رسانیدند و در قندبل
ایشان سلطان حسین بود * * نظم *
شد آراسته لشکري بیکران * یل و پردل و در وغا جان ستان
همه بیشهٔ رزم را نره شیر * بدریای هیجا نهنگ دلیر
و قلب سپهر اشتباه در سایه چتر آفتاب پناه حضرت صاحب
قران از کثرت اصناف و افراد انساني و حیواني و بسیاري
اهبه و ساز جهانباني و ملک ستانی جهانی ثانی می نمود
و از جمله اسباب ابهت و مهابت صف پیلان کوه شکوه از

بقایای غنایم و فتوحات غزو دیار هند و دهلی بآیینی آراسته شد که ارکان تمکن و استظهار مخالفان چون دیوار سست بنیان از صدمه پهلوی پیلان بلرزه درآمد * نظم *

* سوار آهنین بارهٔ بُد سه میل *
* همه برج آن باره از زنده پیل *
* همه پشت پیلان پولاد تن *
* پر از آتش انداز و ناوک فگن *
* درآورده خرطوم پیلان بهم *
* چو ماران خم اندر فگنده بخم *

و هنگام ترتیب لشکر مورشمار شیرشکار و تعیین مواضع شاهزادگان بزرگوار و امراء رفیع مقدار یرلیغ مطاع لازم الاتباع نفاذ یافت که یک تومان سوار از مردان کار بر بالای پشته که بر طرف راست معرکه واقع بود باستند قرار برانکه لنگر وقار گران دارند و از جای خود بهیچ حال حرکت ننمایند و اگرچه دشمنان انهزام یافته بیکبار رو بفرار آرند و ازان جانب سپاه و اجنادِ حلب و شام با کثرتی وافر و تجملی تمام میمنه و میسره و قلب مرتب ساختند و صفها برکشیده رایتِ عناد و استبداد برافراختند * نظم *

* سپاهي مرتب بآیین و ساز *
* همه تند و گردن کش و سرفراز *

* گروهی که هریک به پندار خویش *
* گه کین بُد از رستم زال بیش *
* یکایک ز مردی بهنگام حرب *
* فزه برده از شیر غران بضرب *
* بمهمیز خاریده پهلوی بور *
* به نیزه دودر کرده سندان بزور *

وچون از جانبین کوس و تبیره درخروش آمد و سورن انداختند خون حمیت دررگ مردی بهادران جوش زدن گرفت * * نظم *

* بکوه اندر از کوس کین ناله خواست *
* ز پیکان در ابر آهنین ژاله خواست *
* سواران شد آمد فزون ساختند *
* یلان از کمینها برون تاختند *
* ز خون غیبها لاله کردار گشت *
* سنان ارغوان تیغ گلنار گشت *
* ز هر گوشه آویزشی سخت بود *
* سر کار با گردش بخت بود *

در برنغار امیرزاده ابا بکر با سپاه نصرت شعار کوششهای مردانه نموده میسیره مخالف را بعون الهي چون شکنج زلف بنفشه مویان از باد صبح گاهي برهم شکستند * * نظم *

* مظفر ابا بکر فیروز جنگ *
* درآمد بمیدان کین بی درنگ *
* جهان گشت برجان خصمان بنفش *
* فگندند یک سر سلاح و درفش *
* بسر برشده خاک وخون خود و ترک *
* بکف تیغ شان گشت منشور مرگ *

و بهادران جرنغار به نیروی مردي سلطان حسین و امیر جهانشاه میمنه دشمن را فرو ریخته پراگنده و متفرق ساختند * * نظم *

* چو سلطان حسین آن یل نیزه دار *
* بر آورده از اعداء بمردي دمار *
* یکی خواست زنهار و دیگر گریخت *
* گریزنده هرسو همي رخت ریخت *
* یکی ترکش افگند و دیگر کلاه *
* گریزان گرفتند بی راه و راه *

و دلیران جلادت آیین در قلب ظفرقرین داد دلاوري و مردانگي داده نوک پیکان وسنان را دردیده و سینه معاندان نشاندند و پیلان خورنق ران جودي بنیان را پیش راندند *

* نظم *

* زخم کرده خرطوم پیلان کمند *

* بیال یلان اندر افگنده بند *
* ز دندان بزخم آتش انگیختند *
* همه خاک با خون بر آمیختند *
* یکی را بدندان بر افراخته *
* یکی را بزیر پی انداخته *

شدون و تمورتاش را از مشاهده آن حالات ارکان تمکن و ثبات تزلزل پذیرفت و عنان خوف بصوب گریز تافته رو بدروازه منقوصه نهادند و تمام لشکر مخالف متفرق و پراگنده گشته اکثر روی فرار بدمشق آوردند و فوجی از عساکر منصور بتگامشی ایشان رفته بسیاری از یشان را بقتل آوردند و بعضی را فرود آورده اسپ و اسلحه بستدند چنانچه از کثرت و اجتماعی بآن انبوهی و بسیاری بغیر از یک سوار که گریخته خبر این واقعه بدمشق رسانید کس بسلامت نرفت * نظم *

تُسُبک رزم جویان بشمشیر تیز * فگندند در شامیان رستخیز
ز چندان سپه یک دلاور نماند * کرا تن بُد از خیل شان سر نماند
بر آمد ز شرق ظفر صبح کام * شده روز فرمان ده شام شام

و چون لشکر حلب انهزام یافته روی فرار از اضطرار باندرون شهر و حصار آوردند در شارع شهر و دروازه ازدحامی واقع شد که کس را مجال گذار نماند و عساکر گردون مآثر از عقب ایشان لجام ریز روان شده بهر که میرسیدند به تیغ کین

میگذرانیدند لاجرم از غایت هول و هراس چندان خلق در خندق ریختند که از اسپ و مرد مالامال شد و تا نزدیک طاق دروازه بربالای یکدیگر افتاده مرده بودند و در تمام آن راه چندان خلایق بریکدیگر ریخته تلف شدند که اگر کسی را بندرت گذار میسر میشد پیاده بر بالای افتادگان می گذشت *

* نظم *

* چه بر مرد اسپ و چه بر اسپ مرد *
* بُد افتاده هرجای پرخون و گرد *
* همه دل خدنگ و همه مغز چاک *
* همه جامه خون و همه کام خاک *
* یکی درع در برسر از گرز پست *
* یکی بی‌سر افتاده خنجر بدست *

فوجی از لشکر منصور بغارت اردوی ایشان که بخیال فاسد از شهر بیرون زده (۱) بودند مبادرت نمودند و هرچه یافتند تاراج کردند * * نظم *

* سراپرده و خیمه و خواسته *
* سلاح و ستوران آراسته *
* همه گرد کردند از اندازه بیش *

---

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعض بجای - زده - (رفته) است *

* جدا هر کسی برده از بهر خویش *

وگروهي ازبهادران وانبوهي از دلاوران روی جلادت بتسخیرشهر آوردند ودرهمان روزشنبه یازدهم ربیع الاول سنه (ثلاث و ثمانمایة) شهررا به نیروی دولت قاهره مسخر گردانیدند * * نظم *

* وزان پس بغارت نهادند روی *
* فتادند در شهر و بازار وکوی *
* برافروخت گوئي بجنت سعیر *
* چه حور وچه ولدان که گشتند اسیر *
* بشهر اندرون اسپ واستر نماند *
* سپه هرچه ازچارپا بُد براند *
* نهان وآشکار انچه درشهر بود *
* سراسر بتاراج بردند زود *
* چه از زر چه از دیبهٔ هفت رنگ *
* زآرایشِ بزم و از ساز جنگ *
* بسي جامه و زیورِ پر بها *
* پر از گوهرِ قیمتی درجها *
* ز زرینه آلات و سیمین ظروف *
* نه چندانکه یابد بران کس وقوف *
* زنقد و ز اجناس وهرگونه چیز *

* که باشد بنــزدیک مردم عزیز *

گفتار در جنگ قلعه حلب و فتح آن

چون شدون و تمورتاش از صدمه پرخاش بهادرانِ لشکر منصور بشهر گریختند از بیم جان روان بقلعه درآمدند و چه قلعه کوهی معمول از سنگ خارا سر باوج قبه خضراء کشیده و در دامنش خندقی بعرض سي گز پر آب بآب رسانیده چنانکه اجراء کشتي بران آب اگرخواستندی متمشي گشتي *

* نظم *

* ز بالاش گفتی که در ژرف چاه *
* فلك چشمه و چشم ماهي است ماه *
* بسالی شدی مرغ ازو بر فراز *
* بماهي رسیدی سوی زیر باز *

و خاک ریز قلعه از بنِ خندق تا بدیوارِ حصار مقدار صد گز به تخمین و بنوعي ۛدند و تیز ساخته و پرداختــه که پیاده را صعود بران اصلا میسر نشدی شدون و تمورتاش پشت استظهار بحصانت و محکمي حصار باز گذاشتند و رایت تمرد و استکبار دگربار برافراشتند و اهل قلعه بجوش و خروش در آمده بباررو و برجها تاختند و غریو نقاره وکوس درعالم انداختند نفط بازان از هرطرف دست تجلد برکشادند و رعد اندازي

اغاز نهادند * * نظم *

* زکین ابروي شاميان چين گرفت *

* سرِ باره از نيزه پر چين گرفت *

* بپوشيد باران سنگ آفتاب *

* ز پيکان فرو ريخت پرِّ عقاب *

صاحب قران گيتي ستان بسعادت و اقبال بشهر درآمد و در برابر قلعه نزول عظمت و جلال فرموده بر مسندِ سلطنت و فرمان روائي متمکن شد و حکم واجب الامتثال بصدور پيوست تا عساکر گردون مآثر پيرامون خندق فرود آمدند و بزخم تير هيبت صفير نگذاشتند که کس را از مخالفان مجال آن شود که سر از برج و باره بيرون توانند کرد * * نظم *

* شد از گردِ رهِ شست[1] گردان گره *

* دهان کرده سوفارها بر زره *

* ز زاغِ کمان گشته پرّان عقاب *

* دلِ دشمنان ديده شد تير خواب *

و برحسب فرمان قضا جريان نقبچيان چيره دست بباز وی قوت و توان حوالي خندق را غربال مثال سوراخ کردند و باستظهار دولت قاهره پايدار و حمايت جمعي از بهادران

---

(۱) در جميع نسخ موجوده - شصت - بصاد است و آن صواب نيست *

جلادت آثار بعمد از آب خندق بگذشتند و بکار مشغول شدند *

* بیت *

کمر سعی بسته پیشه وران * بگشادند زخم تیشه وران

ودران حال پنج دلاور از سر جان برخاسته بپای تهور از دروازهٔ قلعه بیرون آمدند و حزم را مرعی داشته سر طنابی که در بالای حصار بدست مردم بود بر میان خود بستند تا در تندی خاک ریز بزیر آمدن و برآمدن بی وهم توانند و تیغ کین از نیام انتقام برآورده بسوی نقب شتافتند بهادران لشکر منصور که با نقبچیان بودند از نقب بیرون آمدند و همه را بزخم تیر بینداختند * * نظم *

* دو خم کمان کاف و زه دال شد *

* خدنگش عقاب سبک بال شد *

* بهر کس که منقار او می رسید *

* روان مرغ جانش ز تن می پرید *

اهل قلعه از سهم آن دست برد چون بید بلرزیدند و ایشان را بطناب بالا کشیدند و بعد ازان کس را یارا نبود که از سوراخ برجها نگاه کنند تا به بیرون آمدن چه رسد و همگنان را یقین گشت که کار این دولت روز افزون امریست آسمانی و حاصل ستیزه و عناد با آن خسارت است و پشیمانی حضرت صاحب قران کس را برسالت پیش ایشان فرستاده با مکتوبی

مضمونش آنکه تایید ملک منان - جل سلطانه - جهان را مسخر فرمان ما کرده است و عنایت ازلي بقدرت لم یزلي ممالک عالم را بقبضه اقتدارِ ما سپرده نه حصانتِ قلعه و حصار لشکرِ ما را مانع میشود و نه کثرت سپاه و اسباب نکایتِ خشم ما را دافع اگر بر جانِ خود رحم کنید شما را به بود و اگر نه در خونِ خود و اهل و عیال سعي کرده باشید و وزر و وبال آن اندوخته اهل قلعه را چون چاره نبود ضرورت دامن گرفت و دستِ قضا گریبان شدون و تمورتاش با سادات و قضات و ایمه و اشرافِ مملکت کلید قلعه و مفاتیح خزاین برداشته دروازه باز کردند و باقدام اضطرار و انکسار بدرگاه عالم پناه آمده روی عجز و مذلت برخاک نهادند و یرلیغ مطاع واجب الاتباع بنفاذ پیوست شدون و تمورتاش و قریب هزار نفر را از سرداران و لشکریان که با ایشان در قلعه بودند بر تومانات قسمت کرده مقید ساختند و چون قلعه با آن حصانت و متانت از جلادت و تیز جنگي بهادران فتح آیین خجالت یافت بعضی کنکرهای آن بهیتین قهر کنده چون سرِ خجلت زدگان در پیش افتاد و رای عدو بند جهان کشای ایسن بوغا دواتدار را که در قلعه گرفته بودند بمصر پیش پسرِ برقوق فرستاد و پیغام داد که شدون و تمورتاش در دست بندگانِ ما اسیرند و خلاص ایشان موقوف برسیدن

اتلمش است باین جانب اورا بزودي بفرست تا از سرِ خون اسیران درگذشته ایشان را آزاد کنیم و بگذاریم و او را بموعدي معین بِلْچَارْ فرموده بتعجیل روان ساخت و بقصد تفرج و احتیاط بقلعه درآمد وبعد ازدو روز بیرون فرمود وامیرجهانشاه بردروازه قلعه نشسته بضبط اموال مشغول شد و از غنایم قلعه که مالا مال بود از خزاینِ قدیم که سلاطین بروزگار ادخار نموده بودند و ازکرایم اموال و اسباب جدید که اهل شهر درین مدت آنجا کشیده بودند چندان نقد و جنسْ بتحت ضبط نواب کامیاب درآمد که ازحیز شمار و حساب بیرون بود و چنانچه از همم ملوک و شیم پادشاهانه زیبد *

* بیت *

که جهان را به تیغ بستانند * بسرِ تازیانه بخش کنند

مجموع آن غنـــایم بامراء و لشکـــریان ارزاني داشت و اغرق (۱) و انقال را با خزاین و اموال درقلعه حلب بگذاشت و سید عزالدین ملک هزارکري و شاه شاهان که والي سیستان بود و موسی توی (۲) بوغا و سلطان محمود و پسر بیـــان تمور آقبوغا و سلطان ملک و مراد قوچین و پایند؛ جوره و شیخ عمر تواجي را بضبط و محافظت قلعه نامزد فرمود وبعد از پانزده

---

(۱) دربعض نسخه بجای - اغرق - (اورق) است (۲) چنین است دراکثرنسخ و دربعض نسخه بجای - توی - (طغا) دیده شد *

روز توقف درانجا روي عزم خسروانه بتسخير ديگر بلاد شام آورد و من الله العون و التاييد انه ولي حميد *

گفتار در تسخير شهر و قلعه حمي و ذكر فتح حمص

حضرت صاحبقران دران اوان که اردوی کیهان پوی بظاهر حلب نشسته بود امیرزاده پیرمحمد عمرشیخ و امیرزاده ابابکر و امیرسلیمانشاه و امیر سونجک و دیگر امراء برسم منقلای بایلغار بجانب حمي فرستاد وایشان چون بآنجا رسیدند حصارشهر به نیروی دولت قاهره بکشادند اما فتح قلعه اندرون شهر بواسطه آنکه بغایت حصین و مستحکم بود در توقف افتاد و چون رای کشورگشای عالم آرای ازاتمام قضیه حلب برحسب دلخواه دولت خواهان فراغ یافت رایت فتح آیت درظل حمایت تایید الهي بصوب حمي روان شد و در اثناء راه سه چهار قلعه که دران حوالي و نواحي بود بصدمه جلادت عساکر گردون مآثر مجموع مسخر گشت و چون چتر فرقد فرسای سایه وصول بران دیار انداخت واهل قلعه حمي ازبالای حصار شکوه شوکت و کثرت معسکر ظفر پناه ازدور مشاهده کردند بغیر ازاطاعت وانقیاد چاره ندیدند واز سرضرورت هرچه دست مُکْنت ایشان بدان میرسید از پیشکش و تبرکات برداشتند وبپای ضراعت و خضوع از قلعه بیرون آمده پناه بشاهزادگان و امراء

که پیشتر آمده بودند بردند و ایشان را شفیع ساخته امان خواستند مراحم پادشاهانه از خون ایشان درگذشت و مجموع غنایم و فتوحات آن دیار بشاهزادگان و امراء مذکور ارزانی داشت و مدت بیست روز درانجا توقف فرمود تا لشکر درعین رفاهیت بفراغت استراحت نمود و چهارپایان ازتعب سیر پیاپی برآسودند و دران مدت دیوان خانه جهت نزول آنحضرت بناکرده باتمام پیوست و شاهزادگان و امراء و ارکان دولت نیز ازبرای خود خانها پرداختند

* بیت *

* بیک دو هفته که اردو مقیم گشت آنجا *

* شد آن مقام چو شهری پر از مقام و بنا *

بعد ازان امراء بر حسب تدبیر خویش مصلحتی اندیشیدند و بعزعرض همایون رسانیدند که لشکر منصور قریب دو سال است که درسفرند و پیوسته تا غایت راه پیموده اند یا در مقابل مخالفان درحرب و ضرب بوده و دشمنان با سپاه بسیار و اسپان آسوده درخانهای خود نشسته اند اگر رای عالی صواب داند ازینجا بساحل دریای طرابلس کشیم و این زمستان لشکریان درانجا استراحت نمایند و چهارپایان بیاسایند و اول بهار از سرقوت و اقتدار روی توجه بقلع وقمع دشمنان آریم نقد این تدبیر هرچند در نظر صیرفی خرد که ناقد بست

بصیر سره مي نمود اما بر محک ضمیر منیر الهام پذیر صاحب قران جهانگیر تمام عیار نبود بدان التفات نه نمود * نظم *

* شهِ شیر دل خسروِ پیل تن *
* دران داوري گفت باخویشتن *
* صواب آن چنان شد که آزرم شتاب *
* که آزرم دشمن نباشد صواب *

و از عزایم خسروانه رایت فیروزي نشانه روانه صوب حمص گشت و یکی از امراء بزرگ برسم قراولي پیشتر بشهر رسید و از خیر اندیشي و نیک خواهي خلایق مضمون انی لکم نذیر مبین باداء رسانید و اهالي آنجا را از وخامتِ عاقبت بترسانید و چون هوای آن دیار از غبارِ موکب گردون اقتدار مشکبار شد اصول و اعیان حمص کمر مطاوعت و بندگي بسته با پیشکش و نثار بیرون آمدند و بدرگاه عالم پناه شتافتند و مراسم خاک بوسي بتقدیم رسانیدند لاجرم آفتابِ عاطفت آنحضرت از اوج برج نصفت و مرحمت پرتوِ امن و امان بران ملک انداخت و علي اکبر را داروغه وحامي ایشان ساخت

* بیت *

نصیحت شنودند از آموزگار ٭ شدند از بلای عنا رستگار

گفتار در فتح قلعه بعلبک

صاحب قران گیتي ستان بسعادت و اقبال از حمص

نهضت فرموده با سپاه ظفر طلایه نصرت یزک متوجه شهر بعلبک شد بعد از قطع یک منزل حوالي نمک زاري مضرب خیام نزول همایون گشت و درانجا فرمان قضا جریان بنفاذ پیوست که فوجي از عساکر گردون مآثر بطرف ساحل بصوب صیده و بیروت بایلغار روان شوند و چون رایت نصرت شعار به بعلبک رسید مردم از نظاره حصار آن شهر در تعجب افتادند چه آنرا از سنگهای بغایت بزرگ برافراشته اند چنانکه یک سنگ که در گوشه دیوار قلعه بود بطرف باغستان احتیاط کرده بودند از یک طرف بیست و هشت گز بود و از طرف دیگرشانزده گز و ارتفاعش هفت گز بگز شرع و بعلبك بواسطه غرابت حصار و بلندي عمارات در افواه مردم چنانست که از مستحدثات حضرت سلیمان علي نبینا و علیه الصلوة و السلام است و عاملان یعملون له ما یشاء من محاریب و تماثیل بتعمیر آن قیام نموده اند - و الله اعلم بحقیقة الحال - و با این همه از فر دولت فیروزي اثر بی هیچ زحمتي مسخر شد و از بسیاری غله و میوه و هرگونه نعمت لشکریان را سعتي عظیم روی نمود و برحسب حکم واجب الاتباع که از موقف جلال صدور یافت امیر شیخ نورالدین و امیرشاه ملك و امیرسونجک و دیگر امراء با سي هزار سوار متوجه دمشق شدند * •

گفتار در توجه حضرت صاحب قران بجانب دمشق

چون بعلبک نزد یک کوه واقع شده و دران هنگام زمستان درآمده بود و برودت هوا اشتداد یافته و برف و باران باریده درانجا توقف بسیار نرفت و رایت فتح آیت در روز یکشنبه سیوم جمادي الاول که آفتاب بششم درجه جدي رسیده بود ازانجا نهضت نمود و بعد از قطع یک منزل بقصد زیارت روضهٔ مطهره نوح نبی علی نبینا و علیه الصلوٰة والسلام بکرک نزول فرمود و بعد از حیازت آن سعادت واستفاضت انوار یمن و برکت روی توجه بدمشق آورد و دران اثنا جماعتي از عساکر منصور که بصوب صیده و بیروت رفته بودند آن اطراف و نواحي را تاخت کرده سالم و غانم با بسی غنایم بموکب گیتي کشای پیوستند و درین مدت که اهالي شام از توجه صاحب قران گردون غلام آگاه گشته بودند چون مستقر سریر سلطنت آن ممالک مصر است امراء و اعیان هموارہ اخبار مجدد بعرض فرج پسر برقوق که دران وقت صاحب تخت مصر او بود میرسانیدند و پیوسته اورا بر عزیمت جانب دمشق ترغیب و تحریض مي نمودند تا باغواء ایشان از راه صواب بیفتاد و بترتیب و تجهیز لشکر

مشغول شد و سپاه گران و کثرت بی پایان جمع آورده با شوکتي تمام و تجملی بیش از اندازه ادراک عقول و اوهام متوجه شام گشت * نظم *

* برافراخت فرمان ده مصر و شام *
* ببازوی کین رایت انتقام *
* روان جمع کرد از سر اقتدار *
* سپاهي بکثرت فزون از شمار *
* گروهي دلاور که هنگام جنگ *
* برآرند دندان ز کام نهنگ *
* چو بندند بگاه وغا کله گرد *
* شب وصل دانند روز نبرد *
* همه یک دل و وقت کین جمله دل *
* همه آهنین چنگ و آهن کسل *
* چو زین سان سپاهي گران جمع یافت *
* عنان عزیمت سوی شام تافت *

و چون بدمشق رسید در ضبط و استحکام شهر و قلعه شرایط حزم و لوازم تحفظ و احتیاط بجای آورد و بفریب اماني کاذبه بنیاد مکري نهاد و شخصی مزور زبان آور فتان را که از تلبیس و زرق بصورت اهل فقر برآمده بود و دو جاهل فدائي همراه او کرد و هریک را خنجری زهر آلود داده برسم رسالت

پیش حضرت صاحبقران فرستاد تا مگر هنگام گزاردن پیغام فرصتی یابند و غدری سگالند و چون آن حضرت بحوالی دمشق رسید آن مفسدان مکار ملعون بموکب همایون پیوستند و بی دهشت روی تزویر بپایه سریر خلافت مصیر نهادند که رسالت بگزارند و بدان بهانه کام خود برآرند و با وجود آنکه ایشان را چند نوبت سعادتِ قرب آنحضرت دست داد و مجال یافتند از میامن حفظ الهي که پیوسته حارس ذات همایون آنحضرت بود فرصت نیافتند تا از قوت دولت قاهره حال حیله و شراندیشي آن بی باکان بد نهاد در خاطر خواجه مسعود سمناني که از نویسندگان بزرگ دیوان اعلی بود افتاد وچون ایشان را گرفته بکاویدند دشنهای زهرآلود در ساق موزه داشتند بدبختان را چاره نماند و مقدّم شان بضرورت صورت قضیه چنانچه بود بازراند * بیت *

اگر فتنه گیرد سمک تاسماك * چو ایزد نگه دارد از بد چه باک

صاحب قران کامگار وظایف شکر وسپاس پروردگار بجای آورد و صلات و صدقات بمستحقان رسانید و بزبان صواب نشان که ترجمان ملهم دولت بود بیان فرمود که بقواعد و آیین سلاطین کشتن ایلچي رسم نیست اما این شخص که با نفسی چندین بی باک و شریر صورت ارباب کمال بتزویر برخود بسته بغایت مفسد است و فتان وابقاء او هم اورا وهم دیگران را

محض وبال تواند بود و عین خسران بنابران فرمان شد تا بحکم
ولا یحیق المکر السیء الا باهله او را بهمان کارد زهر
آلود که با خود داشت کار بساختند و زمزمه نغمه *

* مصراع * * اگر بار خار است خود کشتهٔ *

در گوش جان انداختند و جیفه مردارش از برای عبرت دیگر
بد اندیشان بسوزانیدند و رفیقان دوگانه اش را خون بخشیدند
و گوش و بینی بریده با نوشته پیش حاکم مصر فرستادند
و بسعادت و اقبال سوار گشته عساکر گردون مآثر را ترتیب
داده روی توجه بشهر دمشق نهادند و دامن پشته که بقبه سیار
اشتهار دارد مضرب خیام معسکر ظفر قرین گشت و رعایت حزم
را پیرامن لشکر خندق کندند و بچپر ومند و استوار کردند
و صاحب قران متعالي مکان ببالا پشته برآمد و سواد شهر
وظاهر آن را بنظر احتیاط درآورده اشارت فرمود که قراولان
بازوی جلادت بجنگ بکشایند وهم از گرد راه دست بردی
بمخالفان سرکش نمایند بر حسب فرموده امیر سونجک
با دیگر قراولان مسابقت نمودند و از جمله صاین تمور بهادر
و دانه خواجه پسر اپاجي وتوکل باورچي و الطون بخشي
و تکل پسر تموك قوجین پیش رفته بباد حمله آتش پیکار
برافروختند و چون نیران محاربه بالا گرفت از طرف دست
راست سید خواجه شیخ علي بهادر و از دست چپ امیرزاده

رستم بمدد ایشان رانده داد مردی و مردانگي دادند * نظم *

* غوِ کوس و نای نبردی بخـــاست *
* زمین کرد شد کشت با چرخ راست *
* جهـان نعرهٔ مرد جنگـــي گرفت *
* خور از رنگِ خون چهره زنگي گرفت *

و چون صبح تیغ آفتاب التهاب از مطلع شجاعت سپاه مشرقي انتساب برآمد قراولِ لشکر شام روی اضطرار بمغـــرب فرار و انکسار نهادند و بهادران بهرام انتقام بحسام خون آشام بسیاری از ایشان را روز حیات بشام ممات رسانیدند و جمعی را دستگیر کرده بلشکرگاه ظفرپناه آوردند و قهرمان قهر بریختـــن خون دشمنـــان فرمان داد و ایشان و شدون و جماعت بندیان را که از حلب آورده بودند همه را به تیغ سیاست بگذرانیدند و در همین شب از لعبت بازي چرخ شعبده باز صورتی غریب روی نمود و امری عجیب واقع شد امیرزاده سلطان حسین در حال سکر و غُلَوای مستي بوسوسه و فریب جمعي تاجیک مفسد روی جسارت از صوب صواب و سداد بگردانید و متوجه اندرون دمشق شد شامیان را ازان حال صبح شادماني از کوه اندوه برآمد و او را بآیین سلاطین بشهر بردند و مقدمش را بتعظیم عظیم و اکرام تمام تلقی نمودند و فرج حاکم مصر موافقت او را فرج بعد الشدهٔ انگاشت و از

دقایق اجلال و تبجیل سرموئی فرو نگذاشت و از نوکران سلطان حسین براتخواجه و ادوک امیر شاه ملک را ازان حال آگاه گردانیدند و او صورت واقعه را بمسامع علیه رسانید و چون روز شد اردوی کیهان پوی کوچ کرده روان شدند و بطرف قبلي دمشق که صوب کنعان و مصر است و صحرای کشاده مقدار یک فرسنغ راه برفتند و فرود آمدند و برحسب حکم واجب الامتثال درگرد اردوی خجسته نزول فرخنده ارتحال از جمیع جوانب حصاری ببالای شخصی بلند قامت از سنگ برآوردند و در پیرامن آن خندقی حفرکردند و قراولان بهرطرف روان شدند و از تومانات و هزارجات پیاده وسوار بچندَ اوُل بیرون آوردند که تا بشب پاس دارند و بعد از دو روز حضرت صاحب قران پادشاه پوران را برسالت پیش حاکم مصر فرستاد محصل پیغام آنکه آثار حزم و عزم ما در کارها دانسته اید و علو همت ما در تحصیل مطالب و اتمام مقاصد و مآرب شناخته و عاقلان دانند که دامن گیر مردان در امور غیرت است و حمیت اگر پادشاه است و اگر رعیت و مقصود اصلي پادشاهان از کشیدن لشکر و کشادن کشور با آن همه خوف و خطر رعایت ناموس است در حال و بقاء ذکر جمیل درمآل نه مجرد جمع مال و تکثیر منال * بیت *

* همه کارِ جهان ناموس و نام است *

* وگرنه نیم نان روزی تمـــام است *

بکرات اتلمش را طلب داشتیم و نفرستادید ودران جزوی قضیه چنـدان تعلل و تاخیر کردید که دست حمیت عنان عزیمت ما باینجانب تافت وبسی خرابي وخلل باحوال و اوضاعِ مردم این مملکت راه یافت * * بیت *

گر از کوه پرسي بیابي جواب * که شاخِ خطا میوه ندهد صواب

با این همه اگر اتلمش را ارسال نمایید وسکه وخطبه بالقابِ ما بیارایـیـد تا بساطِ نزاع در نوردیده شود وبر خود رحم کرده باشید وبراهالي این دیار وگرنه لشکر جرار خونخوار ما را قتل مخالف وقهردشمن وشهر گرفتن وکندن رسم معهود است وغایت مقصود * * نظم *

* طـریقِ مدارا و راهِ ستیـــز *
* کزان امن خیزد و زین رستخیز *
* نمودم بتو عقل را کار بنـــد *
* وزین هردو ره کن یکی را پسنـد *

وچون فرستاده بایشان رسید برخلاف گذشته مقدم اورا باعزاز واکرام پیش آمدند ومراسم ترحیب وتعظیم بجای آوردند وچون دران دیار آتش بازي و رعد اندازي بسیار مي ورزند وآن را پیش ایشان وقعی هست غلبه ازان طایفه مردم را جمع آوردند ودرنظر او مي گذرانیدند وآن

را اظهار قوتی و شوکتی تصور میکردند و حال ایشان دران قضیه برسبیل تمثیل از قبیل مضمون این بیت بود بحقیقت *

* بیت *

* ماییم و آب دیده که سقّای کوی دوست *
* صد مشک ازین متاع بیکتای نان دهد *

القصه چون فرستاده را بانواع خدمات خاطرجوئي کرده باز گردانیدند جماعتی از اصول و اعیان را درعقب او روانه درگاه عالم پناه کردند و بعزعرض استادگان پایه سریر اعلی رسانیدند که ما بندگان درمقام اطاعت و انقیادیم و اتلمش را تا پنج روز دیگر بفرستیم و اگر آنحضرت ازسرِجرایم ما درگذرد بعد ازین در اقامت وظایف فرمان برداري و طاعت گذاري تقصیر و اهمال جایز نداریم و بآنچه در مُکنت و تُوان ما گنجد رضای جانب شریف بندگان ایشان بدست آریم عواطف پادشاهانه ایلچیان را بمرحمت و نوازش سرافراز گردانید و بتشریفات وصلات اختصاص بخشیده وعدهای نیکو داد و خوش خاطر بازفرستاد و اهالي آن مملکت از نیرنگ آن مصالحت بغایت شادمان و فرح ناک شدند *

گفتار در محاربه حضرت صاحبقران با سلطان مصر و ظفر یافتن در عین تسلط و کامرانی

چون رایت نصرت شعار را ده روز دران منزل توقف افتاده

بود و علف نمانده فرمان شد که یورتچیان علف غوطه را که در طرف شرقی دمشق واقع است احتیاط نمایند ایشان بامتثال امر مبادرت نموده صورت حال عرضه داشتند حکم جهان مطاع صدور یافت که لشکر ازانجا کوچ کنند و بغوطه نشینند تا چهارپایان را علف باشد وچون اردوی کیهان پوی درحرکت آمد و تقدیر آسمانی بویرانی آن دیار جریان پذیرفته بود اهل شهر ازجهل و نادانی گمان بردند که ایشان را خوفی وضعفی رو نموده و بعزم فرار سوار شده اند و متوجه صوب مشرق گشته بنابران ظن کاذب اندیشه کردند که لشکری بدین انبوهی را درحال کوچ کسی ضبط نتواند کرد فرصت غنیمت می باید شمرد و کار از پیش باید برد اگر ما با حشری عظیم بیرون می رویم و بیکبار ازپس پشت ایشان درآمده حمله می کنیم البته سراسیمه و دست پاچه میشوند و ازهم فروریخته متفرق و پراگنده می گردند و ما را همین ناموس درعالم بس که تا روز قیامت مردم بازگویند و با این امانی که نتیجه وساوس شیطانی بود لشکر مصر و شام تمام سوار گشتند * نظم *

سبک رزم را لشکر آراستند * بکوشش همه شهر برخاستند

زمین با مه از گرد همراز شد * درحشر پیداشتی باز شد

و ازاوباش و عوام شهرو ولایت که در اندرون شهر جمع شده

بودند هرکه در خود اندک قوتی می دید سر در پی سواران نهاد و در عقب ایشان افتاد * نظم *

* حشری بی حد از عوام النـــاس *
* بیش از اندازهٔ گمان و قیـــاس *
* همـه در سر فگنـــده باد غرور *
* بر گرفتـــه ز تیـــغ تا ساطور *
* دل نهادهٔ بمرگ و روی بجنگ *
* خنجر و گرز و چوب و سنگ بچنگ *

و چندان خلق از شهر بیرون آمدند که مجموع صحرای دمشق از سوار و پیاده مالا مال گشت سواران همه جبها پوشیده و بَرگُستوان انداخته و خود را بانواع اسلحه و اسباب جنگ مکمل ساخته و پیادگان از تیر و کمان و شمشیر و سپر و چُماق و تبر هر کس هرچه یافته بود برداشته و صورت غلبه و یغما بکلک سودا و جهل مرکب بر لوح خیال نگاشته و حقیقت در ظاهر دمشق از طوایف خلایق اجتمـــاعی اتفاق افتاد که کثرتی چنان در یک محل کس ندیده بود و نشنیده و چون قراولان حضرت صاحب قران را ازان حال آگاهي دادند دانست که روز سلامتِ شامیان بشام نزدیک شد و آفتاب سعادتِ شان بسر دیوار ادبار رسیدهٔ دل بعون و رحمت نا متناهي الهي قوي داشته رای صواب نمای را بتدبیر

آن واقعه گماشت و بازگشته روی شجاعت بایشان آورد
و فرمان داد تا لشکر فرود آمدند و از سنگ و احمال و اثقال
در پیش خود پناهي ساختند و در ساعت خیمه و خرگاه
بر افراختند و آنحضرت با پنجاه کس از خواص ملازمان
ببالای پشته برآمد و بر قاعده معهود بنماز مشغول شد بعد از
نماز و عرض نیاز بدرگاه منان بنده نواز جبه توکل پوشیده
بر سمند دولت ابد پیوند بسعادت و اقبال سوار گشت و از
بس کورگه و کوس که فرو کوفتند غریو و خروش سورن که سپاه
سخت کوش در خم طاق آبنوس سپهر انداختند زلزله در
زمین و زمان افتاد و دران حال لشکر جرنغار بتمام برسیدند
و سپاه شام پیش آمده بودند و نزدیک شده صاحبقران کامکار
سپهر اقتدار بسوی برنغار کس فرستاد که امیرزاده میرانشاه
و امیرزاده شاهرخ و امیرزاده ابابکر و امیر سلیمان شاه
و دیگر امراء تومان روی جلادت بمقابله و مقاتله دشمنان آورند
و فرمان داد که سایر عساکر گردون مآثر بباد حمله آتش پیکار بر
افروزند و خرمن اعمار مخالفان خاکسار به تیغ آبدار صاعقه
کردار بسوزند و در جرنغار سلطان محمود خان و امیرزاده
خلیل سلطان و امیر جهان شاه و غیاث الدین ترخان و امیر توکل
یادگار برلاس و شیخ ارسلان و تغلق خواجه برلاس و پیرعلي
سلدوز و دیگر امراء تومان و هزاره با سپاه ظفرپناه بتاختن

و سر انداختن درآمدند * * نظم *

* فرو ریختند از دو جانب سپاه *
* دلیرانِ خصم افگنِ کینه خواه *
* سر افشان شده تیغ گردن کشان *
* چو برگِ خزاني ز بادِ وزان *
* زمین و زمان گشته پرخاش جوی *
* ز خون درهم افتاده بسیار جوی *
* تو گفتي جهان ابر دارد همي *
* وزان ابر الماس بارد همي *
* ز بس جیفه کافتاد بر یکدیگر *
* بهر گوشه کوهی برافراخت سر *
* ز بس کشته کافتاده در رزم گاه *
* مجالِ گذر تنگ شد بر سپاه *
* بسی شامیان را بکشتند زار *
* بسی را فگندند بر خاک خوار *
* روان شام را مصروش رود نیل *
* ز بس خون که در دشت کین شد سبیل *

و در مقدمه و هراول و قول از امراء تومان امیر سونجک و امیر شاه ملک و سید خواجه شیخ علي بهادر و از امراء قوشون صاین تمور و محمد آزاد و توکل باورچي و دریا و دیگر

بهادران یکران شجاعت در میدان مبارزت راندند و در تمام میمنه و میسره و قلب جنگ در پیوسته رستخیزی بر خاست که آسمان از بیم وصول وعده یوم نطوي السماء كطی السجل للكتب در قلق و اضطراب افتاد * * نظم *

* بر آورد کوس نبردي خروش *
* محیط بلا زد بیک بار جوش *
* دو لشکر نهادند دلها بمرگ *
* ببارید تیر از دو سو چون تگرگ *
* ز خون گشت روی زمین پر نگار *
* ز پیکان دل و چشم کیوان فگار *
* ز کُه تا کُه از گرد پیوسته میغ *
* ز کشور بکشور چکاچاك تیغ *
* سنان را دلِ زنده زندان شده *
* بر امیدها مرگ خندان شده *

عاقبت صبح فیروزي از مطلع اقبال بی انتقال دمیده شکست بر سپاه شام افتاد و بهادرانِ لشکر منصور بضرب بازوی جلادت و ساعدِ سعادت آن لشکر بیکران و حشرِ بی پایان را تا کنار عمارت دمشق رانده پراگنده ساختند و بسیاری از سواران و تیغ گذاران را بشمشیر هتّاک فتاک بر خاک هلاک انداختند و پیاده افتاده جان داده زیاده

ازان بود که شهسوار اندیشه بسرحد حصر و احصاء آن
تواند رسید * * نظم *

* فگندند چندان گروها گروه *
* که از کشته شد پشته هرسو چو کوه *
* همه دشت بُد رود خون تاخته *
* سلاح و درفش و سر انداخته *
* کسي رست کو شد بشهر اندرون *
* دگر کشته گشت آنکه ماند او برون *
* زبس خون که هرجای پاشیده بود *
* زمین همچو روی خراشیده بود *

و این واقعه در سه‌شنبه نوزدهم جمادي الاول سنه (ثلاث
وثمانماية) موافق لوی یِلْ وقوع یافت و در اثناء کارزار
وغُلَواء گیر ودار سلطان حسین که میسرهٔ لشکر شام بماهچه
رایت او آراسته بود درمقابل امیرزاده میرانشاه
وامیرزاده شاهرخ افتاد و توپلاق قوچین که ازجمله بندگان
امیرزاده شاهرخ بود باو رسید وعنان اسپ او گرفته پیش
شاهزاده مشارالیه آورد و خود بتعجیل خبر بمسامع علیه
حضرت صاحب قران رسانید حکم مهیب از موقف اشفاق
وتادیب بقید وحبس او اطلاق یافت و بعد از چند روز
بشفاعت امیرزاده شاهرخ اورا چوب یاساق زده بگذاشتند

اما همچنان در حجاب عتاب مانده راه درآمدن بمجلس همایون نداشت *

گفتار در فتح دمشق

روز دیگر رایت فتح آیت ازانجا کوچ کرده و اندک مسافتی رفته در دامن پشته فرود آمد و دیگر روز که ازارتفاع رایت صبح راستین شب شامي نژاد تیره جبین پشت داد ورو بهزیمت نهاد و طنطنه بشارت فقطع دابرالقوم الذین ظلموا والحمدلله رب العالمین درجهان افتاد اردوی کیهان پوی برحسب فرمان قضا جریان ازغریو کورگه کوچ درحرکت آمد و یرلیغ مطاع صادر شد که عساکر گردون مآثر مکمل و آراسته روان شوند و درپیش صفوف عساکر ازپیلان شکوه مند ألوند مانند که هریک ازان کوهی بود بخلاف عادت درآهن نهان و بی ستونی نه بررسم معهود فراز چهارستون روان * * نظم *

پیکرے پر ز کوه ازو هامون * بی ستونی روان بچار ستون
شد(۱) حصنی حصار او آهن * زخم دندان او حصار افگن
چون فلک نیل گون و راه براه * سرمه ساید کفش زسنگ سیاه
برسرشورش ازنشیب و فراز * اژدهای دمان کمند انداز

صفی بیارایند و دراثناء راه لشکری که ازبدایت برنغار

---

(۱) درچهارنسخه بجای. شد. (تند) دیده شد *

تا نهایت جرنغار مقدار سه چهار فرسنگ با آن صف آراسته از پیل در پیش بمحلی بلند که مشرف بود بشهر بر آمدند چنانچه اهالي آن مملکت از لشکري و رعیت از کثرت آن سپاه ظفر پناه آگاه گشتند چه تا غایت بر کمیت آن اطلاع نیافته بودند و چنان انبوهي مجتمع دران محل مرتفع صفها بسته و آرمیده و تیغها بر کشیده کورگه فرو کوفتند و سورن انداختند * بیت *

* خروشي بر آمد که کیوان شنید *
* تو گفتي که صور قیامت دمید *

و ازانجا پیش رانده بنزدیک شهر برلب جوی مغاک که بمثابه خندقي بود فرود آمدند و از توراها و گاو سپرها و سه پایها پیرامن معسکر نصرت مقر حصار گونه ساختند و بعد از رعایت حزم حکم شد و سواران از جوی گذشته در مقابل دشمن صف کشیدند و میمنه و میسره و قلب و جناح بفوز ونجاح بیاراستند و در طرف مخالف هرچند کثرتی بی حد و اندازه از سوار و پیاده باسلحه و اسباب آماده بود اما از بیم و هراس دستبردی که روز پیشتر مشاهده کرده بودند خوفی عظیم داشتند و یارای پیش آمدن نداشتند حاکم مصر با امراء بزرگ مثل نوروز حافظي و یشبك و سدون تاز و شیخی خاصکی و جمعی از

مقربان و محرمان مشورت کرد که درین واقعه هایله مصلحت چه مي دانيد بعضی گفتند که اگرچه چشم زخمی رسيد و بسی مردم ما کشته شدند شهر و حصار برقرار است و مردم تیغ زن نیزه گذار بسیار وظیفه آنست که دل قوي داشته رو بکار آریم و جنگ را ساختگي کرده شهر و قلعه را نگاه داریم و بعضی دیگر که بمزید خبرت و دانش ممتاز بودند این رای را صواب ندیدند و رقم تزییف کشیدند که خود را بتصورات فاسده بازي دادن نه کاردانایانست در حالتی که این جماعت بی رعایت ضبط و محافظت حزم کوچ میکردند و هر کس بحال خود مشغول بود ما با آن غلبه و ترتیب از پس پشت ایشان درآمدیم و آنچه غایت سعي و کوشش ما بود بجای آوردیم و قضیه بآن رسید که هرکس بچشم خود دید چاره آنست که امروز بسازیم و چون شب درآید ظلام لیل را لباس سلامت سازیم و راه مصر پیش گیریم که من نجا براسه فقد ربح کثرتی گران وانبوهي بی کران از اجناد ولشکریان در شهر و قلعه هستند وعوام الناس که شمار ایشان عالم الغیب والشهادة داند که چند است ازبهر نفس و مال و عیال بجان خواهند کوشید اگر دولت یاوري نماید و شهر نگاه دارند مقصود ما حاصل است و اگر امر برخلاف آن باشد ما بارے ازین غرقاب بلا خلاص یافته باشیم همگنان را

این سخن معقول نمود بعد قرار برین فرج حاکم مصر ایلچي با پیشکش پیش صاحب قران فرستاد که آنچه دی روز واقع شد غوغای عام بود بی اختیار ما جمعی جهال و اوباش از نادانی جسارت نمودند وسزای خود دیدند ما بر همان عهدیم که عرضه داشت کرده ایم اگر لشکر امروز مصاف موقوف دارند و بسلامت فرود آیند فردا هرچه فرمان آنحضرت باشد کاربند شویم و بعذر تقصیرات گذشته حسب المقدور قیام نمایم وچون ایلچي بدرگاه عالم پناه آمد و رسالت بگذارد یرلیغ جهان مطاع صادر شد و لشکر جلادت آیین بمعسکر ظفر قرین باز گشته فرود آمدند وچون والي مصر سپهر از بیم خون ریز شفق که درحدود شام واقع شد بصوب مغرب گریخت و فراش شب پردهای مشکین فام ظلام از جمیع جوانب فرو آویخت فرمان ده مصر و شام با اکثر امراء و ارکان دولت ساختگي گریز کردند ودر نیم شب جمعه سوار شدند وروی فرار بمصر نهادند و چقماق ازیشان گریخته بتعجیل پیش امیرزاده شاهرخ آمد وصورت حال باز نمود و شاهزاده جوان بخت اورا بحضرت اعلی فرستاد و چون رای ممالک آرای بران قضیه اطلاع یافت اشارت علیه بنفاذ پیوست وامیرزاده ابابکر از دست راست و امیر جهانشاه از دست چپ گرد شهر فرو گرفتند تا کس بیرون

نتواند رفت و از امراء نامدار و نوییان رفیع مقدار سونجک و شیخ نورالدین و شاه ملک و الله داد و برندق جهانشاه و علي سلطان با دیگر سرداران و بهادران و غلبه از لشکریان در عقب گریختگان روان شدند و بیشتر ایشان را پیاده ساخته بر خاک هلاک انداختند و باقي هرچه داشتند تا اسپ و استر و شتر همه را بگذاشتند و نیم جانی بهزار مشقت بیرون بردند * نظم *

* شب قیرگون شد زگرد سپاه *
* چو زنگي که پوشد پرند سیاه *
* جهان پاك چون تیره دوزخ نمود *
* درو تیغ چون آتش و شب چو دود *
* مخالف شتابان براه گریز *
سپه در عقب رانده با تیغ تیز *
مبادا چنان حال بر هیچ کس *
* ره دور در پیش و دشمن ز پس *
* فگند این سلاح آن یکي رخت ریخت *
* فلک خاکشان بر سر بخت بیخت *
* سلاح و قماش و زهرگونه چیز *
فتاده همه راه و بي راه نیز *

و چون روز شد حضرت صاحب قران بسعادت و اقبال سوار

شد و فرمان داد تا سپاه ظفرپناه پیرامون شهر را تاخت کردند روز دیگر که شنبه بیست و سیوم ماه مذکور بوده چون خسرو شرقي انتساب آفتاب رایت سعادت از قله حصار فیروزه کار سپهر برافراخت بحکم بارک الله فی سبتها و خمیسها فرمان قضا جریان صدور یافت که لشکر تمام کوچ کرده بترتیب روان شوند و از باغستان گذشته نفس شهر را درمیان گیرند برحسب فرموده کاربند شدند و قصر ابلق که در برابر قلعه واقع است و از مستحدثات ملک الظاهر سلطان مصر بوده بفر نزول همایون غیرت قصر ازرق گردون گشت و شاهزادگان و نویینان و امراء و لشکریان در عمارت ظاهر شهر فرود آمدند و مواضع و محلات بیرون که اصل دمشق آنست بتمام بی توقف بتحت تصرف عساکر گردون مآثر درآمد و چندان از مال و خواسته و اسلحه و انواع اقمشه و اصناف امتعه بدست ایشان افتاد که انامل محاسبان چالاک از عقد شمار بعضی ازان عاجز آید و صاحب قران دین پرور از صدق نیت و صفاء طویت بعزم زیارت ام سلمه و ام حبیبه رضوان الله تعالی علیهما که از ازواج طاهرات سید کائنات و سرور مخلوقات علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات المبارکات بودند و زیارت بلال حبشي رضی الله تعالی عنه بسعادت و اقبال سوار شد و دران مقامات با برکات بمناجات عالم السر و الخفیات قیام نموده و استعانت

فرموده بمنزل همایون بازگشت اهالي دمشق درقلق واضطراب افتادند وسادات وقضات وایمه وعلماء و مشایخ وصلحاء در دروازه کشاده بقدم اطاعت و انقیاد بیرون آمدند و در موقف سلطنت و جلال بتضرع و ابتهال پیشکشها کشیدند و تبرکات وتنسوقات بعرض بندگان درگاه عالم پناه رسانیدند و مال اماني قبول کرده بازگشتند و حکم شد که تحصیل وجوه اماني بر امراء قسمت کرده باستخلاص آن قیام نمایند و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملك و امیر الله داد و ازبتکچیان خواجه مسعود سمناني وجلال الاسلام بشهر درآمدند و برحسب فرموده هشت دروازه بگیچ و سنگ برآوردند وباب الفرادیس را کشاده بگذاشتند و امراء و نویسندگان درانجا نشسته بضبط مال مشغول شدند و محصلان دراندرون وجوه و اموال استحصال نموده بیرون مي آوردند و مي سپردند وروز جمعه در مسجد بني امیه خطبه بفر القاب همایون زیب و زینت یافت *

گفتار در فتح قلعه دمشق

با آنکه حال شهر باین مرتبه رسیده بود یزدار کوتوال با جمعي جندیان که آنجا بودند پشت استظهار از پندار باطل بحصانت آن حصار بازداده باظهار مخالفت جسارت نمودند والحق آن قلعه از قلاع معتبر وحصون نامور عالم

است از اساس تا بکنکره از سنگهای عظیم بر افراخته اند و در غایت بلندي و استواري ساخته و پرداخته و خندقي بعرض بیست گز تخمینا پیرامن آن فرو برده و با این محکمي مشحون بود بذخایر بسیار و اسباب بی‌شمار و فنون آلات و ادوات کارزار و چون مردان کار و دلاوران جلادت آثار بر فراز چنان حصاري استوار رعد آزمائي و منجنیق کشائي آغاز نهادند و بزخم تیر و ناوك و قارورهای نفط و غیر آن مجال نمیدادند که کس بنزدیک تواند رفت یرلیغ لازم الاتباع نفاذ یافت و شاهزادگان و امراء تومان و لشکریان از جمیع جوانب قلعه بترتیب پیش رفتند و سرکارها بخش کرده بساختگي اسباب جنگ حصار مشغول شدند و منجنیقها و عرادها برافراختند و از چوب سبها گرفته سه ملجور بساختند چنانکه بر قلعه مشرف بود و آب خندق را نقب زده بیرون بردند و درآندرون خندق خرکها پیش برده نقبچیان بجد هرچه تمام تر بکار مشغول شدند و همواره از فراز و نشیب صوری که بر خلاف معني مي نمود *   * بیت *

نبرد آزمایان آهن کسل * پر از خشم سرها پر از کینه دل

آثار بهادري و مردي بظهور مي رسانیدند گاه از تند خوئی کمان نیش مانند مار مرگ برگ جانها می‌رسید و گاه از سرکشی منجنیق و عراده کوه بلا برسر مردم می‌بارید و گاه از

آسیب کمان رعد فغان از جان و پیکان در دل برمی آمد و در می آمد و گاه از تیزی طبع قاروره نفط دود برسرو آتش در جگر میرفت و می افتاد * * نظم *

* کمان گشت دهقان صفت تخم کار *
* ورا تخم پیکان و دل گشت زار *
* ازان تخم هرکشت کامد درست *
* زخون خورد آب و برش مرگ رست *
* هوا گشت زنبور خانه ز تیر *
* شد از سنگ باران رخِ خور چو قیر *
* همی زخم عرّاده از هرکران *
* ببارید برمغز سنگِ گران *
* همان ابر کُه بار پیکارساز *
* که بارانش از زیر بُد بر فراز *
درختی ست گفتی روان قلعه کَن *
* از آهن ورا برگ وشاخ از رسن *
* برو آشیان کرده مرغانِ جنگ *
* چه مرغان که شان مرگ منقار و چنگ *
* هرآن مرغ کزوی به پرواز شد *
* ز زخمش دلِ کوه برساز شد *

درین اثنا امر عالي صادر شد که از شاهزادگان امیرزاده

میرانشاه وامیرزاده شاهرخ واز نوینان امیر سلیمانشاه
وامیرجهانشاه و دیگر امراء قشلاق بجانب کنعان کنند وتمام
چهارپایان لشکریان در حمایت مواکب ایشان بعلفخوار
روان شوند وبرحسب فرموده بنفاذ پیوست ودرین ایام
نقبچیان بسعي تمام درکار بودند وسنگهای عظیم را بآتش
مي تافتند وسرکه بران مي ریختند وبمیتین شکسته بیـــرون
مي آوردند وباره وبرجها را برسر چوب میگرفتند وپیش از
همه نقب برج طارمه که بلند ترین برجها بود وسرکار الطون
بخشي تمام عمل شد وفرمان صادر شد که آتش دران زنند
وچون شعله قهر دران نقـــب زبانه زدن گرفت برجی بآن
بلندي واستحکام تمام فروافتاد وراه کشاده درحصار پدید
آمد بهادرانِ لشکر منصور سپرها در سرکشیده بتعجیل دویدند
که ازان رخنه بقلعه درآیند ناگاه پاره دیگر از دیوار بیفتاد
وگردی عظیم برخاست وازمردم خراسان وسیستان ودیگر
مواضع قریب هفتاد وهشتاد کس درزیر آن بماندند ودلاوران
سپاه که روی جلادت بقلعه نهاده بودند بازایستادند وحصاریان
فرصت یافته آن رخنه را بازمحکم ساختند لیکن خوفی عظیم
وهراسی تمام بخاطر ایشان راه یافت ودرقلق واضطراب
افتادند از بیم جسارتی که دراظهار مخالفت نموده بودند
یارا نداشتند که بیرون آیند باز حکم قضا مضا از حضرت اعلی

مصدور پیوست و دیگر نقبها را آتش زدند و یك طرف از
حصار بیك بار بیفتاد و یزدار کوتوال و کلان تران قلعه از سر
ضرورت دروازه باز کردند و بپای اضطرار بیرون آمده مفاتیح
ذخایر و خزاین بسپردند و دیگر اطراف حصار که بر چوبها
گرفته بودند همچنان بماند و یرلیغ لازم الاتباع نفاذ یافت
و یزدار را که مقدم اهل قلعه بود بیاساق رسانیدند *

* مصراع * * که ایلی پس از جنگ نآید بکار *

و اموال و اسباب فراوان و نفایس و تنسوقات بی پایان که از
قرنها باز درانجا جمع شده بود بتحت ضبط و تصرف نواب
دیوان اعلی درآمد و درقلعه انباری معتبر بود و از محصول
اوقاف حرمین غله بسیار درانجا منبّر شده چون صاحبقران
دین پرور بران حال اطلاع یافت فرمان داد که هیچکس
متعرض آن نشود چنانکه یکی از تواجیان هری ملك نام صد
من جو برداشته اورا چوب پس و پیش زدند و بها بستدند
و اشارت علیه صدور یافت و معتمدان امین آنرا یك من
شرع بسه دینار کبکی بفروختند چه آخر سال بود و ایام
پریشانی و قوت بهای تمام داشت و مبلغی گران منه ازان
حاصل شد و بر حسب فرموده مجموع را تسلیم خدام حرمین
کردند و انواع نوازش فرموده بجانب قدس روان ساختند
و جندیان را که همه غلامان می باشند بیشتر چرکس و ممالیك

و عبید حبشي و زنگي مجموع از قلعه بیرون آورده
بر شاهزادگان و امراء بخش کردند و هرکه در قلعه بماند کوچك
و بزرگ از مرد و زن همه را اسیر گرفتند و اهل حرفه را ازیشان
جدا کرده با دیگر پیشه وران و صنعت کاران آن شهر از جمیع
اصناف برحسب فرموده باکوچ بر امراء قسمت کردند که
بسمرقند برند و از اطبا مولانا جمال الدین و مولانا سلیمان را
با کوچ نقل نمودند و دریں اثنا حضرت صاحب قران از قصر
ابلق بخانه تبخاس که از عظماء امراء شام بود نقل فرمود
و دران محل دلکشا که عمارتی بود بغایت نزه و جان فزای
از لمعان بوارق توفیق ضمیر منیر صاحب قران جهانگیر نقش
پذیر تصویر این معني شد که در مملکتی بدین سعت و آیین
مردم بهوا و هوس این همه عمارات مستحکم و مواضع نزه و خرم
و باغهای دل کشا و سراهای فرح افزا ساخته‌اند و پرداخته
و از برای حرمهای پیغمبر علیه و علي اهل بیته افضل الصلوة
والسلام نه از روی مروت و نه از راه دین داري مردي را
همت آن نبوده که بر سر ضریح مبارک ایشان چهاردیواري
برآرد و چون زبان استحجاب آنحضرت باداء این معني گوهربار
گشت اشارت علیه بنفاذ پیوست تا بران دو مزار شریف
متبرك دو قبه عالي بسازند و اتمام آن را بعهده اهتمام
امیرزاده ابا بکر و امیرزاده خلیل سلطان و از امراء امیر

شیخ نورالدین و علی سلطان و منکلی خواجه ساخت و بمدت
بیست و پنج روز دو گنبذ فلک مثال از سنگ سفید تراشیده
سمت استکمال یافت و چون نقد رایج دران بلاد نقره مغشوش
ظاهری جهت تخفیف حمل آن برحسب فرمان قضا جریان
نقره و زر را گاه بسته و بخلاص برده مسکوک گردانیدند و تنکچات
صد مثقالی و پنجاه مثقالی و ده مثقالی وغیر آن باسم و
القاب همایون مشرف ساختند و بسیاری نقره درمیان لشکریان
بحدی بود که بمدت اندک از حاصل دارالضرب اردوی اعلی
شش صد هزار دینار کبکی بوصول پیوست و اشارت علیه
صادر شد که فتح نامها بمستقر سریر سلطنت و دیگر ممالک
ایران و توران ارسال نمایند منشیان بلاغت شعار و کُتّاب
براعت آثار بکلک لطایف گذار ظرایف نگار ظفرنامها
پرداختند و مبشران برق سرعت را باطراف و جوانب عالم
روان ساختند و ازان تنکچات طلا و نقره که درتخت شام بعز
فرخنده نام عالی زینت یافته بود بحضرات و شاهزادگان و
سایر اشراف و اعیان ممالک ایران و توران پیلاک فرستادند
صاحبقران گیتی ستان خواجه حسن را بتعجیل پیش امیرزاده
میران شاه و امیرزاده شاهرخ فرستاد که امیر سلیمان شاه
و امیر جهانشاه بطرف دریای افرنج و آن نواحی وحوالی را
تا شهر عکه بتازند و ایشان تمامت آن ولایت را بسنابک

مراکب تسلط و استیلاء سپرده اموال و اسباب بسیار گرفتند و بکنعان معاودت نمودند در تضاعیف این احوال حضرت صاحب قران را مرضي طاري شد و چند روز بواسطه ماده که بر پشت مبارک که پشت گرمي اسلام و اسلامیان بدان بود ریخت و بقرحه انجامید و مزاج همایون از نهج اعتدال انحراف یافت و به بیماري صعب مفضي شد و از امراء که ملازم بودند این قضیه را کتابت کرده بکنعان فرستادند تا شاهزادگان و امراء بزرگ بزودی معاودت فرمایند مقارن وصول ایشان آن عارضه رو بانحطاط آورده از دارو خانه واذا مرضت فهو یشفین بزودی شفا پذیر گشت ودران اثنا حضرت صاحبقران را اندیشه رو نمود و در مجمع خاص از سادات و علماء و امراء وارکان دولت فرمود که همیشه بسمع ما میرسید که دران زمان که مروانیان با اهل بیت نبي بتخصیص با داماد وعم زاده و وصي او علي مرتضی علی المصطفی وعلیه الصلوة والسلام عداوت مي ورزیدند وآنچه میتوانستند از حرب وقتل واسر دربارهٔ آن زمره واجب التعظیم بتقدیم میرسانیدند اهل شام با ایشان دران افعال ذمیمه وحرکات ناپسندیده موافق بودند و معاونت مي نمودند وعقل این معني را بغایت غریب و مستبعد مي شمرد که چگونه طایفه که از امت بهترین پیغمبران باشند بمیامن انوار هدایت

وارشاد او ازتیه کفر و ضلالت رهیده بدارالسلام اسلام وعرفان رسیده جانب اهل بیت او بگذارند و با مخالفان ایشان هم داستان گشته هرگونه ستم وبیداد در حق او روا دارند أن هذا الشیء عجاب واین زمان آن نقل بتحقیق پیوست که اگر درواقع نه آن چنان بودي ازدیوان عدل پادشاه پادشاهان چندین جزای و سزای حواله بایشان نرفتی و چون این ماجرا از خاطر عاطر آن حضرت سربر زد و بزبان ناقد بیان بگذرانید بحکم قضیه - حکم الاصل یسری فی الفرع - درجمیع خواطر اتباع و اشیاع سرایت کرد و در روز چهارشنبه غره شعبان سنه (ثلاث وثمانمایة) عساکر گردون مآثر دستِ تسلط واستیلاء بنهب و غارت برکشادند و روی قهر بشهر نهادند * * نظم *

* بهرگوشه یغما و تاراج خواست *

* زمانه بترسید و زنهار خواست *

* خروشِ خلایق بگردون رسید *

* توگفتي که صورِ قیامت دمید *

* همه بام زن بُد همه کوی مرد *

* همه شهر شور و همه چرخ گرد *

اهالي دمشق را از ذکور واناث الجه کردند و اموال وتجملات ایشان بغارت بردند و ازبسیاري زر وجواهر و نفایس و امتعه واقمشه فاخر و هرگونه اسباب و تنسوقات متکاثر صورت

و اخرجت الارض اثقالها مشاهده افتاد و لسان تعجب همگنان از بسیاری آن مالها بفحوای و قال الانسان مالها قایل گشت و الحق کثرتِ غنایم آن مملکت بحیثیتی بود که چهارپایان اردوی بآن عظمت با آن همه اسپ و استرو شتر زیادتیی که از حدود سیواس باز بدست لشکریان آمده بود بحملِ آن وفا نمیکرد و بسی مردم نفایس و اقمشه و رخوت مصری و قبرسی وروسی و غیرآن که دراول وهله گرفته بودند می انداختند و نقود و جواهر و اوانی زرو نقره بار می کردند این معنی از بسیاری مردم صادق القول که برای العین مشاهده کرده بودند استماع رفته و چون وضع عمارات دمشق چنان افتاده که طبقه زیراز سنگ برآورده اند و بربالای آن دوطبقه و سه طبقه از چوب ساخته و در اکثر مواضع ازبرای تزویق و تزیین آن را رنگ و روغن داده بغایت قابل احتراق است و چون آتش معاذاً بالله در موضعی می افتد با آنکه قضات و اکابر و اعیان در زمان متوجه تدارك آن میشوند و عامه مردم بسعی تمام می کوشند تا مقدار محله و زیاده سوخته نشود آتش فرو نمی نشیند و این واقعه در ایام امن و استقامت بسیار اتفاق می افتد و درین ولا روز پنجشنبه دوم شعبان بی قصد و اختیار کسی آتش در شهر افتاد مردم را از پریشانی و سراسیمگی پروای اطفاء

آن وسعي دران نبود * * نظم *

* جهان پاك از آتش چنان برفروخت *

* كه زيرِ زمين گاو و ماهي بسوخت *

* ز پاشيدنِ آتش از هركران *

* همي ريخت گفتي ز چرخ اختران *

* چو جوشنده دریای از سند (١) روس *

* بخارش همه زبدهٔ آبنوس *

* كجا خانهٔ بُد ز خوبي بهشت *

* از آتش دمان دوزخي گشت زشت *

وچون حسن اهتمام حضرت صاحب قران دين پرور دربارهٔ محافظت مساجد وبقاعِ خير بسيار بود اميرشاه ملك را بفرستاد تا جامع بني اميه را از آسيب آتش صيانت نمايد وچون سقف آن نيز از چوب بود وقطعهای اسرب بجای بام اندوده بربالای آن زده دران وقت پرتو شعله قهر الهي بران ديار تافته بود هرچند لشكريان كوشش زياده كردند آتش قهر افروخته ترگشت تا بحدی كه منار شرقي آن مسجد كه مجموع از سنگ برافراخته بودند تمام خاكستر گشت وفروريخت مگر منار عروس كه بلسان نبوت بمنار بيضا مذكور شده و وعده رفته كه حضرت مسيح علی نبينا و عليه الصلوة

(١) چنين است دراكثر نسخ ودربعض كتاب بجای آن (هند وروس) است *

و السلام بدان منار نزول خواهد فرمود چه باوجود آنکه اصلش از چوب است و ظاهر آنرا بگچ اندوده اند بسلامت بماند و چون دمشق بکلي بسوخت وانچه درانجا بود بتاراج رفت وساير ولايات شام را تاخته بودند و غارتيده راى صواب نماى جهان آراى خسرو گيتي كشاى عزم مراجعت تصميم فرمود و اشارت عليه از موقف مرحمت صدور يافت كه اسيران دمشق وساير ولايات شام را رها كنند وجلال الاسلام مامور شد كه باتمام آن مهم قيام نموده همه را جمع آورده باندرون شهر دمشق رساند برحسب فرموده بنفاذ پيوست * نظم *

* قصه بسيار است ثبتش نا گزير *
* خامهٔ توفيق با دم دستگير *
* تا كنم ز آثار اين گيتي ستان *
* پر ز گوهر دامن آخر زمان *
* صورتى كاثار اين دولت گذاشت *
* دولتى ديگر چنين قوت نداشت *
* گرچه بسيار از افاضل پيش ازين *
* لفظ پردازان معني آفرين *
* ضبط احوال سلاطين كرده اند *
* هم به نثر و هم بنظم آورده اند *
* كس بتاريخى نكرد از باستان *

* زین نمط تحقیق یك یک داستان *
* گشته روشن صورتِ هر ماجرا *
* جمله تا چون بود وکي شد در کجا *
* حلهٔ این طرز را من بود و تار *
* کی توانم کرد و چون من صد هزار *
* در رهِ اخلاص مي پویم بسر *
* تا بود دخلي دران با بم مگر *
* گرچه کلکم مرغ این انجیر نیست *
* صدق نیست قابلِ تغییر نیست *
* ورچه شغل ازقوتِ من برتر است *
* دولتِ صاحب قراني یاور است *
* آخر این معني ز اول گفته شد *
* کین گهرهای گزین چون سفته شد *
* ز التفاتِ خاطرِ فیاض شاه *
* آن بدولت ملک و ملت را پناه *
* داورِ دین پرورِ والا گهر *
* زو مَلَک ملزم بتفضیلِ بشر *
* زبدهٔ تکوین مغیثِ ملک و دین *
* عدلِ عامش رحمة للعالمین *
* شاه ابوالفتحِ ثریا منزلت *

* ماه اوجِ ملك و تابش معدلت *
* لاجرم هست اهلِ دل را در جهان *
* ذکر ابراهیم سلطـــان حرز جان *
* رفعتِ شانش باسکاتِ ادب *
* نطق را گاهِ مدیحش بسته لب *
* پایۀ قدرش برون از درکِ وهم *
* قاصراز دامانِ وصفش دستِ فهم *
* عدلش از گردون بریده راه آه *
* لال از انصافش زبانِ دادخواه *
* نیّرِ عدلش برآمد مرتفع *
* ظلمتِ ظلم از جهان شد منقطع *
* شحنۀ عدلش جهان را زیب داد *
* تا قیـــامت امن از آسیب داد *
* اخترِ امرش بهر کشور که تافت *
* از ستم کس خاطری برهم نیافت *
* پرتوِ جودش بهرکس کاوفتـــاد (۱) *
* حاجتش دیگـــر نیامد هیچ یاد *
* فتنـــه در ایام تیغـــش (۲) ناپدید *

---

(۱) درسه نسخه بجای - کاوفتاد - (کوفتاد) (۲) دربعض نسخه بجای - تیغش - (عدلش) دیده شد -

* گنج هر مقصود را کلکش کلید *
* بارک الله خامهٔ دربار او *
* شاخ اقبال است دولت یار او *
* نقش بندِ حلهٔ حوری وحی *
* شقه بافِ کسوتِ صوری وحی *
* این فضائل زینتِ تاجِ مهی است *
* منشاِ آن شاهی وفرمان دهی است *
* عالم عرفان جهانِ دیگر است *
* رتبهٔ معنی ز صورت برتر است *
* ظاهرش مشغول نظمِ ملک و دین *
* جان انیسِ حضرتِ جان آفرین *
* بر دلش نورِ تجلی تافته *
* بهره از علمِ لدنی یافته *
* گوهرِ بحرِ ضمیرش سرِّ غیب *
* و آنچه او را نیست همتائیست و عیب *
* چتر السلطان ظل الله را *
* اوست صاحب حق تاج و گاه را *
* یا رب این اقبال را پاینده دار *
* کامرانی حاصل و توفیق یار *
* تا ابد باد این سعادت بر مزید *

* ربع مسکون ملک و سکّانش عبیــد *
* باطــن از انوار عرفان مستنیــر *
* مظهــرِ فرمان دیــان قدیر *

گفتار در مراجعت نمودن رایت نصرت فرجام از دیار شام

روز شنبه چهارم شعبان موافق اوایل ییلان ئیل که خسرو هفت اقلیم گردون به بیت الشرف خویش معاودت نموده بود حضرت صاحبقران بی همال بسعادت و اقبال از قبیبات که در ظاهر دمشق بجانب مصر واقع است نهضت نمود و براه قاره و نیلک روان شده در غوطه نزول فرمود و ازانجا اشارت علیه صدور یافت که دو مثال متحتم الامتثال قلمي گردد مضمون یکی آنکه امیرزاده محمد سلطان که برحسب فرمان قضا جریان در سرحد مغولستان نشسته بود محافظت و ضبط آن حدود را بعهده خداداد حسینی و بردي بیگ ساربوغا و دیگر امراء که آنجا بودند کرده خود متوجه درگاه عالم پناه شود که ایالت تخت هولاکوخان نامزد استحقاق و استیهال او شده و مضمون مثال دیگر آنکه مهد اعلی تومان آغا با فرزندان روی توجه بمعسکر ظفرقرین آورند و چون احکام لازم الاتباع بمهر مبارک موشح گشت مصحوب دانه خواجه روانه

داشتند چون اردوی کیهان پوی از غوطه کوچ کرده و از قاره و نیک گذشته بعد از قطع سه منزل هوای حمص از غبار موکب همایون عطرسا گشت اهالی آنجا بادشاه سعادت از طریق مستقیم متابعت و انقیاد انحراف نجسته بودند لاجرم از عبور لشکـــر منصور هیچ تشویش و ضرر بحال ایشان راه نیافت و حضرت صاحبقران بامراء مشورت فرموده یرلیغ عالم مطاع بنفاذ پیوست که از برنغار امیرزاده رستم و امیرزاده ابابکر و امیر سلیمانشاه و امیر شیخ نورالدین باده هزارسوار بطرف شهر تدمر که سلیمان نبي علي نبینا و علیه الصلوة والسلام احداث فرموده بود و عمارات آن از سنگ تراشیده است روان شوند و حشم ذوالقدر که دران صحاري گریخته میرفتند تاخت کنند و از جرنغار امیرزاده سلطان حسین و امیربرندق با پنج هزار سوار متوجه صوب انطاکیه گردند و از قول امیرزاده خلیل سلطان و رستم طغي بوغا برلاس و تمورخواجه آق بوغا و علي سلطان تواجي ودولت تمورتواجي و توکل قرقرا با پانزده هزار سوار بقصد ترکمانان کوپک که بکنار فرات نشسته بودند آن صوب را وجهه توجه سازند مجموع بر حسب فرمان روان شدند و لشکر برنغار تا شهر تدمر بشتاب رفته کمابیش دویست هزار گوسفند از احشام ذوالقدر بگرفتند و ایشان با شتر و اسپ گریخته خود را ببادیه مکه انداختند و شاهزادگان و امراء با عساکر منصور

ازانجا بازگشته و از چول عبور نموده بکنار فرات آمدند و ببالای آب روان شدند وسپاه جرنغار چون به نزد یک انطاکیه رسیدند آب عاصي درراه انداخته بودند و گل ولای عظیم بود آنچه دران حوالي یافتند غارت کردند و عنان بصوب حلب تافتند و درراه بالشکرقول که درظل رایت امیرزاده خلیل سلطان بود ملحق شدند و باتفاق توجه نموده درکنار فرات بحوالي قلعة الروم بترکمانان رسیدند ایشان ازسرجهل پای تهور بفشردند و دست جلادت بجنگ و پیکار برکشادند *

* نظم *

* غریو جنگ جویان رفته برمیغ *

* روان شد سیل خون از چشمهٔ تیغ *

* سنان حالی زبان ازبند بکشاد *

* دلیران را پیام مرگ مي داد *

* ز دست نامداران زبردست *

* همي لوزید رمح و تیر مي جست *

و چون مقابله با سپاه پیروزنه حد آن سرگشتگان برگشته روز بود شیخ حسین پسر کوپك که کلان تر ایشان بود کشته شد و دیگر برادرانش با اتباع روی عجز واضطرار ببادیه فرار آوردند و بسیاری ازیشان بقتل آمد و غنایم فراوان از اسپ و شتر و گله و رمه ضمیمه دیگرفتوحات عساکر گردون مآثر گشت و

ازانجمله گوسفند از هشتصد هزار سر زیاده بود ولشکریان از
راندن اسپ وشتر و دیگرمواشي به تنگ آمدند و چون
رایت نصرت انتما حوالي حمي رسید مردم آنجا ازشقاوت
و بدبختي اظهار مخالفت نموده عماراتي که سپاه ظفرپناه
گاهِ توجه ساخته بودند مجموع کنده بودند و ویران کرده ازان
حرکت ناپسندیده شعله خشم جهان سوز اشتعال یافت و
لشکریان هرچه دران شهربود بباد تاراج بردادند و سُکّانش
را اسیر کرده آتش در مساکن و اماکن شان نهادند * نظم *

* چو بردند پاک آنچه شایسته بود *
* زدند آتش اندر همه شهر زود *
* همه بوم و بر آتش وگرد خاست *
* زهرسو خروشِ زن و مرد خاست *

حضرت صاحب قران ازانجا روان گشته متوجه جانب حلب
شد واز دمشق تا حلب هفتاد فرسخ است و چون منازل
و مراحل قطع کرده بآن نواحی رسید سید عزالدین هزارکري
و شاه شاهان و موسي تویبوغا و دیگرامراء قوشون که درقلعه
حلب بودند برحسب فرموده آن را با زمین برابرساختند
واز شهر بقیه که مانده بود بسوختند و اقبال آسا بموکب
ظفرقرین پیوستند و رایت فتح آیت ازانجا بچهار کوچ بکنار
آب فرات رسیدند ودرین محل امیرزاده رستم وامیرزاده

ابابکر و امراء برنغار که بایلغار رفته بودند از زیر آب فرات برسیدند و امیر زاده خلیل سلطان و امیرزاده سلطان حسین و امراءِ قول و جرنغار از بالای آب بیامدند و مجموع بعز بساط بوس مستعد گشته پیشکش بسیار از اسپ و شتر و غیر آن بکشیدند و از کثرتِ غنایم چندان مواشي در معسکرِ همایون جمع آمد که در اردوی بآن عظمت گوسفندی بیلك دینار شد وچون امیرزاده سلطان حسین درین ایلغار آثارِ جلادت و مردانگي بظهور رسانیده بود و بمراسم نیکو بندگي قیام نموده عواطف پادشاهانه نقوش جرایم او را بزلال عفو تمام فروشست و اجازتِ ملاقات کرامت فرموده بشرف پایبوس سرافراز گشت و از لحاظه نظر التفات دیده دولتش روشنائي فزود *

گفتار در گذشتن حضرت صاحب قران با سپاه از آب فرات وشکار فرمودن

و چون شاهزادگان و امراء که بچیقون رفته بودند از اطراف و جوانب سالم و غانم با فتوحات و غنایم باز آمدند و باردوي اعلی ملحق شدند فرمان قضا جریان صادر گشت که از فرات عبور نموده از براي حمل رخوت خاصه از قصبه بیره که برکنار فرات واقع است دو کشتي بیاورند و شاهزادگان و امراء و تمام لشکریان بکوبه سر و شناه از آب بگذشتند و

بحوالی قلعه بیره فرود آمدند امیر آنجا با پیشکش بدرگاه عالم پناه آمد و بقدر مُکنت و مقدار خویش وظایف خدمتکاري بجای آورد عاطفت پادشاهانه شامل حال او شد و حکومت آن شهر باو ارزاني داشت و اهالي آنجا بسلامت مانده هیچ آسیب بایشان نرسید و دران محل قرا عثمان برسید و بعز بساط بوس سرافراز گشته پیشکش کشید و بنوازش پادشاهانه اختصاص یافت و چون رایت نصرت شعار ازانجا نهضت نمود خاطر همایون میل شکار فرمود و شاهزادگان و امراء ولشکریان ازجرنغار وبرنغار بجرگه روان شدند و پنج روزه راه جرگه انداختند * نظم *

* باقبال کردند رای شکار *
* که بُد وقت نخچیر و گاهِ بهار *
* شده لاله از ژاله پر در دهن *
* ز پیروزه پوشیده گل پیرهن *

و چون بسرچشمه راس العین جرگه بهم رسید با آنکه درین ایام صید بسیار بتیر و نیزه افگنده بودند چندان شکاري ازانواع واصنافِ حیوانات جمع شده بود که هرکس بدست میگرفت وبه تیغ میزد * نظم *

زبس گرد اسپان سیه گشته هور * بخم کمندِ یلان یال گور
کشاده کمین یوز بر آهوان * چو دزدی گهِ حمله برکاروان

نشسته بر آهو عقاب دلیر * چو بر اسپ گردی بغاورد چیر
از افگنده نخچیر بی راه و راه * پر از کشتگان دشت چون رزمگاه
خیمها از گوشت شکاري مالا مال شد و ساغرهای مالا مال
بردست ساقیان صاحب جمال در گردش آمد * * بیت *

* بکف جام و در گوش بانگِ رباب *
* بر آتش سرینِ گوزنان کباب *

و رایات فتح آیات از انجا کوچ کرده بسعادت و اقبال روان
شد و چون هوای شهر روحا از روح وصول رایت جهان کشای
روح افزای گشت اکابر و اعیان با تحف و هدایا بیرون آمدند
و مشمول مرحمت بی‌دریغ گشته ایمن و آسوده خاطر
باز گشتند * * بیت *

* جهان جو بجان ایمنی داد شان *
* سوی شهر خوش دل فرستاد شان *

و از انجا گذشته موکب همایون را بر حصاری که محل
ارمنیان مخالف بود عبور افتاد و یرلیغ مطاع واجب الاتباع
از موقف جلال صدور یافت که بهادرانِ جهاد پیشه ساحهٔ
اسلام را از خبثِ وجود ایشان پاک ساختند و مال و منال
ایشان را غنیمت گرفته قلعه را با زمین هموار گردانیدند
ودران اثنا از سمرقند هندوشاه خزانچي آمد و جواهر
بشایر و اخبار امن و استقامت که از خزانه عنایت رباني

بفر سعادت صاحب قراني آن ديار و بلاد را كرامت شده بود و استدامت يافته بعز عرض رسانيد و ازپيش حضرات عاليات از سمرقند نوكرتكل خانم و تومان آغا و از سلطانيه نوكر سراي ملك خانم با هدايا و خعلتها همراه هندوشاه بدرگاه عالم پناه آمدند و خلعتها و تحفها معروض داشته خبر سلامتي و صحت شاهزادگان بمسامع عليه رسانيدند *

گفتار درتوجه حضرت صاحب قران ظفر قرين بشهر ماردين

رايت نصرت شعار درضمان حفظ وكلاءت پروردگار روي توجه بصوب ماردين آورد و دران نواحي هندوشاه خزانچي و ملازمان حضرات عاليات را كه همراه او آمده بودند با پيلاكات و مكاتبات كه نگاشته قلم نوازش و عاطفت شده بود بازگردانيد و سلطان حسن كيفا كه بحسن كيف اشتهار يافته و سلطان ارزين و ديگر امراء و سرداران آن نواحي و اطراف بانثارها و پيشكشها بدرگاه سپهر اشتباه آمده بدولت زمين بوس فايز گشتند و چون ملك ماردين پيش ازين بقيد اسر بندگان درگاه بود و درقلعه سلطانيه محبوس مانده و بعد ازمدتي عفو گناه سوز شاه مفاخر اندوز دست گير آن برگشته روز گشته اورا خلعت كرامت پوشانيده

و بانواع نوازش و تربیت سرافراز و بلند پایه گردانیده و او
با بندگانِ حضرت عهد و پیمان موکد کرده که تا باشد وظیفه
خدمتگاري و نیکو بندگي حسب المقدور بجای آورد و در
استرضای خاطر خدام گردون غلام بهیچ وجه اهمال و تقصیر
جایز ندارد و مقتضاي چنان عهدی آن بود که دریورش شام
ملازم اردوی کیهان پوی بودی و اگر بواسطه همسـایگي
دشمنان مانعي داشتی یکی از فرزندان یا برادران را بحیازت
آن سعادت امر نمودی و چون درین ابواب از سخافت رای
ناصواب تقصیر کرده بود از خبثِ باطن خود متوهم شد و درین
ولا از اقامتِ رسم استقبالِ رایتِ خجسته فال متقاعد گشت
و با این همه چون ظاهر ماردین ازفر قدوم موکب نصرت
آیین غیرت سپهر برین شد مرحمت صاحب قران خورشید،
امتنان سایه التفات برتفقدِ حال او انداخت و بنوید عنایت
ورعایت استمالت فرموده طلب داشت و خدمتش از سابقه
شقاوت - اشقي ام سعید - روی جهالت بهتیه ضلالت نهاد
و پشت ادبار بحصانت حصار باز داده و طریق استخلاص آن
قلعه چنانچه سبق ذکر یافته برطول محاصره منحصراست و
دران حوالي علف خواري که محل توقف عساکر گردون
مآثر تواند بود نبود لاجرم فرمان شد که مجموع عمارات از
بازارها و خانها وغیر آن خراب کردند و آتش زدند و رای

ممالک آرای قرا عثمان را که موضع او بآن قلعه نزدیک افتاده بخلعت اعزاز سرافراز گردانید و بصنوف نوازش مخصوص داشته امر فرمود که بمحاصره آن حصــار اقدام نماید و در تضییق و تحنیق اهالي آن شرایط تحفظ و تیقظ مرعي دارد و عاطفت پادشاهانه سلطان حسن کیف و سلطـــان ازوین و دیگر حکام اطراف و بلاد که باقدام اطاعت و انقیاد بآستان سلطنت آشیان شتافته بودند همه را نوازش نموده بخلعت طلادوز و کمر شمشیرزر محسود نیرین و دو پیکر گردانید و اجازت انصراف ارزاني داشت و درین اثنا حضرت صاحب قران امیرالله داد را بسمرقنـــد فرستاد تا ازانجا بآش پره رود و بمحافظت سرحد جته قیام نماید *

گفتار در ایلغار فرستادن حضرت صاحب قران اسلام ملاذ بطرف گرجستان و جانب بغداد

چون اردوی گیهان پوی از ماردین کوچ کرده روان شد حکم بري از انتکاث انبعاث یافت که امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده پیر محمد عمر شیخ و امیرزاده ابابکر و امیر تمور خواجه آقبوغا و سید خواجه شیخ علي بهادر و دیگر امراو بالشکر جرار ازراه آمد بجانب النجق و دیارگرج روان شوند و قلعه النجق را فتح کرده روی توجه بصوب گرجستان آورند

شاهزادگان و امراء بامتثال امر مبادرت نمودند و چون النجق از ده سال باز در مضیق محاصره عساکر منصور بود و دران مدت امراء و بهادران بنوبت بمحاصره آن قیام می نمودند و درهنگام توجه رایت نصرت فرجام بصوب سیواس وشام ازسپاه امیرزاده میرانشاه شیخ محمد داروغه و ازلشکر امیرزاده شاهرخ فیروزشاه برحسب فرموده بآنجا رفته بمحاصره مشغول بودند و اهالی آن حصار ازبدحالی نیک به تنگ آمدند چنانکه اندک نفری ازیشان مانده بودند و ازبی قوتی پوست و چرم کهنه و امثال آن سدّ رمق می ساختند و آن هم نماند بضرورت بیرون آمده قلعه را بسپردند وکوتوال سیدی احمد اغلشانی را بند کرده بدرگاه عالم پناه روانه داشتند و چون شاهزادگان و امراء بحوالی اونیک رسیدند و ازفتح النجق آگاه گشتند روی توجه بگرجستان نهادند و بتعجیل رانده و رسیده دست تسلط و استیلاء بغارت آن ولایت برکشادند ملک کرکین ازان واقعه درحیرت و اضطراب افتاد و از درعجز و مسکنت درآمده کس فرستاد که من کمترین بنده ازبندگان درگاه عالم پناهم و چون رایت فتح آیت سایه سعادت باین جانب انداخته بدریافت دولت زمین بوس خواهم شتافت شاهزادگان و امراء کس فرستاده صورت انقیاد و اذعان

اورا عرضه داشت استادگان پایهٔ سریر اعلی کردند و روی قهر از تخریب و اضرار آن دیار و اهالي آن تافته در مشکول و آن حوالي که ییلاق مناسب بود توقف نمودند * مصراع *

* تا چه فرمان آید از فرماندهٔ گیتي ستان *

و هم دران ایام حکم واجب الامتثال از موقف جلال صدور یافت که سلطان محمود خان و امیر زاده رستم و امیر سلیمان شاه و امیر مضراب چاکو و رستم طغي بوغا و سونجك بهادر و توکل برلاس و دیگر امراء تومان و قوشون با انبوهي از سپاه ظفرپناه بایلغار روانه صوب بغداد شوند و چون بر حسب فرموده مبادرت نمودند منازل و مراحل پیموده جانب قبلي بغداد مضرب خیام نزول ایشان گشت فرج نامي از قوم جلایر از قبل سلطان احمد متصدي حکومت آن مملکت بود و بواسطه کثرتی از اتراک و اعراب که دران وقت آنجا جمع شده بودند طیور نخوت و غرور در آشیان دماغ پریشان او بیضه خیال محال نهاد و عنان جهالت از ضلالت بدست فریب اماني و آمال خسارت مآل داد و باستظهار حصانت حصار و کثرت اعوان و انصار با حشري بی شمار روی تهور بجنگ و پیکار آورد و در مقام مقابله و مقاتله بایستاد و چون آوازهٔ لشکر نصرت شعار انتشار یافت امیر علی قلندر از مندلي و جان احمد از یعقوبیه توجه نموده بقرب مداین از دجله

بگذشتند و فرخ شاه از حله و میکائیل از سیب متوجه گشته
در صرصر بهم رسیدند و با سه هزار مرد آراسته روی تهور
به پیکار آوردند و ازین جانب امیرزاده رستم و امیرسلیمان
شاه و دیگر امراء با سپاه ظفرپناه سوار شده ایشان را شکاري وار
درمیان گرفتند و بجانب دجله رانده درحوالي عمارت
امیراحمد جنگ واقع شد و جان احمد با بسی بهادران
و لشکریان کشته شدند و جمعی از بیم تیغ آتش بار خود را
در آب انداختند و بیشتر غرق شدند و دیگر امراء بکوشش
بسیار جان ازان ورطه بیرون بردند و با وجود چنین شکستي که
بحال ایشان راه یافت فرج بی فرجام چون عرق اصالتي
در بزرگي و ایالت نداشت و آن مرتبه بگزاف یافته بود
دلش نمي داد که زود زود از سرِ منصب و جاه برخیزد
و آب تسکینی بر آتش فتنه ریزد زبانِ تزویر بتقـــریر این
معذرت برکشاد که سلطان احمد با من قرار فرموده و مبالغه
نموده که اگر حضرت صاحب قران بنفس خود بیاید شهر
تسلیم کن و رعیت را در بلا میندا ز و بغیر ازیشان هرکه باشد
و هرچند لشکر بیاید البته درمقام مقاومت ثبات قدم نموده
مملکت نگاه دار و بهیچ کس مسپار و من از سخن او تجاوز نمي
توانم کرد و بدین بهانه عصابه یاغي گري به پیشاني شقاوت
وا بسته رایت عناد و استبداد برافراشت و عامه مردم را

از رعایا و لشکري اغواء کرده بملازمت بارو و محافظت شهر بازداشت و در هر مجال باشتعال نیران قتال و جدال اشتغال نموده جسارت میکرد و بکشتیها پیش آمده دریای هیجا را بموج در مي آورد * نظم *

* چون جهان از بودنِ او سیر گشت *
* در دلش دیوِ جهالت چیر گشت *
* از خیالِ فاسد و فکرِ محال *
* برده دندانِ طمع در ملک و مال *
* تا سرش رفت از برای سروري *
* هم رعیت نیست شد هم لشکري *

واردوی کیهان پوی در ظل رایت صاحب قران جهان جوی متوجه صوب تبریز گشت و سپاه ظفر پناه بر حسب فرمان بجرگه روان شدند و همه راه شکارکنان طی مسافت مي نمودند * نظم *

* شه و لشکر چو شیرانِ شکاري *
* شکارافکن روان اندر صحاري *
* کشیده چیره دستان در کمان تیر *
* چو شیر افتاده در دنبال نخچیر *
* گروهی بند یوزان (۱) بر کشوده *

(۱) در بعض نسخه بجای آن بیت این بیت است (گروهی بند بر یوزان نهاده * چو شیران روی در صحرا نهاده) *

* گروهی تیغ بر گور آزموده *
* گروهی از سگان برداشته قید *
* بنعره تیز کرده در پیِ صید *
* گروهی باز را پرواز داده *
* کُلَنگان را بچنگِ باز داده *

در اثناء راه لشکرِ نصرت پناه را بر قلعه نصیبین که حصنی حصین بود گذار افتاد و اشارت علیه بتسخیر و تخریب آن صادر گشت مردم قلعه را خبر شد و با پیشکشهای پسندیده بیرون آمدند و کلید قلعه را پیش آوردند مرحمت پادشاهانه ایشان را امان بخشید و از عبور سپاه منصور هیچ مضرت بایشان نرسید و چون موکب ظفرقرین را وصول بموصل اتفاق افتاد حکم جهان مطاع بنفاذ پیوست و بر آب دجله از کشتي جسری بستند و بیک هفته تمامي اردو ازان آب بگذشتند *

گفتار در توجه صاحب قران گیتی ستان بجانب بغداد و فتح آن

امراء و نوییذان که برحسب فرمان ببغداد رفته بودند کس فرستاده صورت عصیان و طغیان فرج و سخنانِ او که عذر مخالفت ساخته بود بعرض ملازمانِ درگاه عالم پناه رسانیدند حضرت صاحب قران چون بران حال اطلاع

یافت بنفس مبارک با فوجی از عساکر گردون مآثر ایلغار فرمود و مهد اعلی چلپان ملک آغا را با اغرق و باقي لشکر بگذاشت و ضبط آن بعهده شهامت و صرامت امیرزاده شاهرخ کرد و امیرشاه ملک را ملازم رکاب او ساخت و مقرر فرمود که براه چنداران و قلاغي به تبریز روند و رایت نصرت شعار در ضمان حفظ و تایید پروردگار براه الطون کپرک متوجه بغداد شد و چون سایه وصول بران دیار انداخت بر کنار دجله بزیر آب درمقابل دروازه قریة العقاب قبه بارگاه گردون اشتباه باوج مهر و ماه برآمد و اطراف و جوانب شهر مضرب خیام سپاه بهرام انتقام گشت و یرلیغ لازم الاتباع صدور یافت که نقبچیان آهنین چنگ بی درنگ بازوی جلادت بگشایند و بوظایف خود قیام نمایند از شاهزادگان امیرزاده میرانشاه و امیرزاده رستم و امیرزاده خلیل سلطان و از نوینان امیرسلیمان شاه و امیر شیخ نورالدین و برندق جهانشاه و رستم طغي بوغا و علي سلطان و دیگر امراء تومان و هزاره و قوشونات هرکس درسرکار خود نقبچیان را برگماشتند و بهادران پردل کاردان بمحافظت و معاونت ایشان باز داشتند فرج بی فرجام از برای تحقیق قضیه معتمدي را که پیش ازین بمطالعه طلعت همایون حضرت صاحب قران مشرف شده بود برسم رسالت بیرون فرستاد تا کیفیت حال

بیقین باز داند وچون بعز بساطبوس استسعاد یافت و در
پایه سریر اعلی بمشافهه پیغام گزارد و بخلعت و نوازش
مخصوص گشته باز گردید و صورت واقعه چنانچه بود بفرج
رسانید آن تیره رای بخت برگشته با آنکه دانست که راست
مي گوید ازجهل وبد بختي اورا بدروغ متهم گردانید و
برنجانید و در حبس باز داشت تا آن سخن با دیگران نگوید
و در انکار آمدن حضرت صاحب قران اصرار نموده برقرار
در جنگ و پیکار مي کوشید واز وخامتِ عاقبت آن جسارت
خسارت مآل نمي اندیشید * * بیت *

* شوم اختري که بخت بد آشفته حالِ او *

* هرکار کو کند همه گردد وبالِ او *

ودراثنای این احوال مسعود سمناني ومنگلی خواجه را
که برسرکار ملجور بودند از شستِ تقدیر تیر رسیده وسببِ
حلول حادثه ناگزیر بی تدبیر گشت * * بیت *

* مرگ حق است لیکن از تقدیر *

* گاه سنگش سبب شود گه تیر *

حضرت صاحب قران لقمان تواجي را پیش امیرزاده
شاه رخ فرستاد تا باغرق معاودت نموده متوجه این جانب
شوند لقمان درموضع قلاغي بشهزاده رسید وایشان برحسب
فرمان بازگشتند چون لشکر گران وکثرتِ بی پایان یسال کرده

ببغداد رسیدند مخالفان را دود حیرت از سر برآمد و بغداد
که آن را دار السلام گفتندی نسبت بایشان دار الظلام گشت
و عساکر گردون مآثر در جمیع جوانب شهر هم ازین طرف
آب و هم ازان طرف اطنبه خیام نزول درهم کشیدند و عرصه
بغداد را با آنکه دور آن قریب دو فرسخ بود چون نگین در
حلقه گرفتند و حکم قضا مضا بنفاذ پیوست و در زیر قریة
العقاب جسری بر روی دجله به بستند و کمان داران حکم
انداز درانجا کمین ساختند تا کسی زیر آب نتواند گریخت
و محافظت بالای آب را در عهده اهتمام شاهزادگانِ عِظام
امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ مقرر فرمود وایشان
دربرابر دروازه سوق سلطان فرود آمدند و دران طرف آب
محمد آزاد و تذکری برمش خواجه با فوجي از لشکر بر حسب
فرموده مقابل شهر را سرتا سر حراست مي نمود تا هیچ
افریده بدر نرود فی الجمله تمام شهر از جمیع جوانب چنان
محصور و منضبط گشت که با آنکه یک طرف دجله متصل
است باندرون شهر و کشتي بسیار داشتند هیچ افریده را از
هیچ طرف راه خلاص و مجال گریز نبود و در تضاعیف این
احوال سیدی احمد اغلشاني را که کوتوال قلعه النجق بود
و بعد از فتح او را بدرگاه عالم پناه روانه داشته بودند چنانکه
سبق ذکر یافت بیاوردند قهرمان قهر بقتل او اشارت فرمود

و گفتي كه هرگز نبوده و يرليغ مطاع بصدور پيوست كه قلعه را بملك محمد اوبهي سپارند تا بشرايط ضبط و محافظت آن قيام نمايد و آن كس كه سيدى احمد را بدرگاه عالم پناه آورده بود با يرليغ باز گشت و هم درين ولا امير موسى كه از جانب ما وراء النهر از پيش اميرزاده محمد سلطان رسيده اخبار سارّ امن و سلامت آن ديار بعرض همايون رسانيد و لعل پاره مقدار صد و بيست مثقال كه از كان بدخشان حاصل شده بود معروض داشت و فرج بى فرجام را با اهالي شهر از غايت دهشت و هراس ديده عقل تيره گشته بود و چشم بصيرت خيره مانده از بيم سر دست بردهاى ديوانه گانه مي نمودند و فدائي وار دست از سر شسته بجان مي‌كوشيدند و چون سپاه منصور نقبي را آتش زدندي و پاره از ديوار حصار بيفتادى ايشان درزمان آن رخنه را بخشت پخته وگچ برآوردندى وحصار را استوار كردندي و بحسب اتفاق فصل تابستان بود و آفتاب در سرطان و بغداد از بلاد گرم سير سورت حرارت بحيثيتي كه ماهي را درميان آب لعاب در دهان بجوش مي‌آمد و مرغ را درهوا بتاب گرما جگرسوخته از هوش ميرفت *

* نظم *

* ز گرمي كوه را ظاهر شده دق *

* گرفته سنگ را حُمّاى محرق *

* فلک را شمع کافوری فروزان *
* زتابش خلق چون پروانه موزان *
* چنان خورشید را هنگام شد گرم *
* که از افسانه اش پولاد شد نرم *
* شدی خون از حرارت در بدن خشک *
* چو در نافِ غزالانِ ختن مشک *
* زمین چون دیگ بر آتش خروشان *
* میانِ استخوانها مغز جوشان *
* صدف را در میانِ بحر زخار *
* گهر در سینه همچون دانهٔ نار *

و بهادران لشکر ظفرقرین در چنان حال جبها پوشیده بودند و ملچور ساخته و رایت و تیغ حزم و رزم بر افراخته و آخته و با آنکه شاهزادگان و امراء چند نوبت زانو زده اجازت خواستند که بیک بار از مجموع اطراف حمله کنند و شهر را بقهر و غلبه بستانند هر نوبت وقار و تمکین پادشاه مکرمت آیین ایشان را منع فرمود که تعجیل منمایید باشد که این بیخردان بهوش آیند و از درِ پوزش و اعتذار در آمده شهر را بر سبیل مطاوعت و انقیاد بسپارند تا مستحق قتل و اسر نگردند و این مملکت بکلي خراب نگردد و چون بر طبق نگاشته جف القلم بما هو کاین نوبت واقعه وان من قریة

الا انكه مهلكوها بآن ديار رسيده بود آن روز برگشتگان اصلا متنبه نمي شدند و از نكبت و ادبار بر مخالفت اصرار مي نمودند تا در شهر غلا و قحط پديد آمد چون قريب چهل روز بگذشت يكشنبه بيست و هفتم ماه ذيقعده سنه (ثلاث و ثمانمايه) فيم روزي كه مردم شهر از شدت حرارت آفتاب تاب ايستادن نداشتند و بيشتر بخانها رفته بارو را خالي گذاشته بودند و خُوْدها را بر سر چوبها كرده و بجاي خوْد برافراشته از شاهزادگان اميرزاده خليل سلطان و از امراء امير شيخ نورالدين و رستم طغي بوغا روي جلادت بشهر آوردند و بر ديوار حصار نردبانها نهاده اول امير شيخ نورالدين ببالا بر آمد و ماهچه توق باوج عيّوق برافراشت و از عقب او بهادران و اميرزاده خليل سلطان و رستم طغي بوغا ببارو بر آمدند و سپاه ظفر پناه پياپي رو ببارو نهادند و شمشيرهاي خون آشام از نيام انتقام بر آورده برغو كشيدند و بيك دفعه كورگه و نقاره فرو كوفتند و هم در زمان از طرف بالاي آب اميرزاده ميران شاه و اميرزاده شاهرخ و امير سليمانشاه و ديگر امراء تومان و هزاره و صده و از ديگر طرف اميرزاده رستم و امير شاه ملك و برندق و علي سلطان و ساير امراء قوشون بيكبار حمله كردند و ديوارهاي حصار را بخندق ريختند و عساكر گردون مآثر از اطراف و جوانب

بشهر درآمدند و شهریان را مصدوقه ان زلزلة الساعة شيء عظيم مشاهده افتاد و حضرت صاحب قران دران روز بسرآن جسر فرمود که برحسب فرمان درزیر آب بغداد بسته بودند و چون سپاه بهرام انتقـــام با تیغ خون آشام بشهـــر شتافتند خون گرفتگان حصاري بهر طرف که توجه نمودند راه نجات مسدود یافتند ازباد بی نیازي آتش بلا چنان بالا گرفت که بسیاري از خلق خود را درآب انداختند و ازبیم نهنگ جان ستان تیغ تن(۱) را طعمه ماهیان دجله ساختند از جمله بسي مردم درکشتیها نشسته و بسی بشناه بزیر آب روان شدند و چون بجسر مي رسیدند از زخم تیرکمانداران کمین ساز شربت کل نفس ذایقة الموت مي چشیدند وفرج شقاوت فرجام باد ختري که داشت بکشتي درآمد و ببـــالای آب گریزان شد سپاه نصرت شعارکنـــار کنار آب مي رفتند وبر ایشان تیرباران مي کردند تا از سهم پیکان آتش بار خود را درآب انداختند و شعله حیات شان فرو نشست و آن کشتي هم غرق شد و جماعت ملاحان برحسب فرمان بآب درآمدند واورا مرده بیرون آوردند و بخاک خذلان انداختند و چون دران مقام هنگام جلوه صفات جلالي بود - نعوذ بالله من

---

(۱) چنین است دراکثرنسخ و دربعض بجای -تن- (خود) است *

ذلک - و از عموم تاثیرش بسی از لشکریان کشورکشای بجنگ حصار تلف گشته بودند یرلیغ از موقف قهرصدور یافت که از لشکریان هر نفری سری بیاورد سپاه کینه خواه سر بر خط فرمان شاه نهادند و بدست اجتهاد کمر انقیاد بسته در طلب سر پای کوشش بکشادند شمشیر از غایت غضب سرخ برآمده فحوای ان الموت الذی تفرون منه فانه ملاقیکم به بزرگ و خرد می شنوانید و خنجر از شدت حرارتِ خشم زبانِ انتقام از کام نیام بیرون فگنده پیغام فذوقوا العذاب بما کنتم تکذبون بخاص و عام می رسانید بازارِ سیاست چنان تیز گشت که دلال اجل پیر هشتاد ساله و طفل هشت ساله را بیک نرخ می فروخت و کانونِ کین بنوعی تافته شد که کسوت هستی منعم صاحب مال و فقیر بد حال بیک منوال بسوخت *

* نظم *

* زبس کشتگان کاوفتادند(۱) زار *
* ندانست کس مردگان را شمار *
* زبس قتل شد مرگ(۲) با خود بجنگ *
* که بسیار کردی بیک جا درنگ *

---

(۱) در دو نسخه بجای کاوفتادند - (کوفتادند (۲) در دو نسخه بجای - مرگ - (مرد) دیده شد *

* بلا گشته از کثرتِ خود ملول *

* فگنده قضا حیرتي در عقول *

و تواچیان برحسب فرمان بضبط شمار رؤس مخالفان منحوس منکوس قیام نموده ازان سرها منارها برافراختند و عبرت عالمیان ساختند تا دیگر کهتران با مهتران نستیزند و بی باکان بوسوسه دیو غرور فتنه نه انگیزند * * نظم *

* نشاید که روباه شیری کند *

* رعیت بشاهان دلیری کند *

* نشاید که مردم نهند از جنون *

* ز اندازهٔ قدر خود پا برون *

* بفرمان ده آن کو جسارت کند *

* فلک ملک هستیش غارت کند *

* ز فرمانِ سلطان کسی سرکشد *

* که گیتي بنامش قلم درکشد *

* اهاليِ بغداد را زان ممر *

* نه دیدی که آخرچه آمد بسر *

القصه جمعي از علماء و مشایخ که خود را بدرگاه عالم پناه توانستند رسانید سالم بماندند و عاطفتِ پادشاهانه شامل احوال ایشان شد و همه را بانعام و صلات نوازش نمود و جامه و الاغ ارزاني داشته سفارش فرمود که ایشان را بمأمني که خواهند

برسانید و دیگر مردم عرضه تلف گشتند و چون کار ساکنان باین
طریق آخر شد و نوبت بمساکن رسید فرمان قضا جریان نفاذ
یافت که بغیر از مساجد و مدارس و خوانق عمارات نگذارند
برحسب فرموده بارو و بازارها و خانها و بقاع و رباع و دور
و قصور و غیر آن همه را زیر و زبر ساختند و مضمون و تلک
بیوتهم خاویة بما ظلموا بظهور پیوست وکان امر الله
قدرا مقدورا *

گفتار در باز گشتن حضرت صاحب قران از بغداد وتوجه نمودن بجانب تبریز

چون آب دجله از بسیارے خون کشتگان گونه سرشک
عاشقان مهجور گرفت وهوای بغداد از عفونت جیفهای
مردگان چون نکهت انفاس بدحالان رنجور تغییر پذیرفت
حضرت صاحب قران گیتي ستان در عشر اول ذی الحجه
از انجا بسعادت و اقبال نهضت نمود و در ضمان حفظ ذوالجلال
مقدار یک فرسنگ ببالای آب رانده و در مزار متبرک امام
اعظم ابو حنیفه رضی الله عنه استمداد همت نموده بهمان
حوالي نزول فرمود و موسي را که از ماوراء النهر آمده
بود با احکام و مکاتبات بازگردانید و نمدك را که داروغه
خیوق بود با او بفرستاد که بضبط خوارزم قیام نماید تا موسي
از پیش امیرزاده محمد سلطان باز آید و فرمان داد که سلطان

محمود خان و امیرزاده خلیل سلطان و امیر سلیمانشاه و امیر شاه ملک و برندق و علي سلطان تواجي و توکل برلاس با جمعي از امراء و فوجي از عساکر مظفر لوا بایلغار روان شوند ایشان بامتثال امر مبادرت نموده از حله (۱) گذشته تا مشهد مشرف نجف - علي صاحبها التحیة و السلام - برفتند اما آن موضع معظم مکرم را جز باستلام عتبه علیه و عرض نیاز تعرضي نرسانیدند و سپاه ظفر پناه حله و واسط و تمام آن نواحي را تاخت کرده مخالفان را مقهور گردانیدند و سالم و غانم با بسي از کرایم غنایم بازگشته بعز بساط بوس فایز شدند و آن حضرت از راه شهرزور (۲) و قلاغي روی توجه بصوب تبریز آورد و معظم لشکر و اغرق (۳) را بعهده اهتمام امیران بزرگ بازگذاشته امر کرد که از عقب بآهستگي بیایند و هیچ افریده از تومان و قوشون خود جدا نشود و بنفس مبارك ایلغار فرمود و شاهزادگان جوان بخت امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ و امیرزاده خلیل سلطان اقبال آسا ملازم رکاب سعادت انتساب بودند و در اثناء آن راه کُردان بی راه از غایت جهل و طغیـــان کسی را که از لشکر جدا مي شد متعرض مي شدند و بقطـــع

(۱) در دو نسخه بجای - حله - (دجله) است * (۲) در بعض نسخه بجای - شهرزور - (سترود) * (۳) در بعض نسخ بجای - اغرق - (اورق) دیده شد *

طریق اقدام می نمودند و چون این معنی بسمع مبارک حضرت صاحب قران رسید اشارت علیه نفاذ یافت و جمعی از سپاه در حوالی راه کمین ساختند و همین که آن مفسدان در آمدند از کمینها بیرون تاختند و ایشان را گرفته قریب سی نفر را بحلق از درختهای بلوط که بر سر راه بود بیاویختند و از مخبران صادق القول استماع رفته که درخت بلوط آن مواضع یک سال بلوط بار می آورد و یکسال مازو چون آن حال نوعی غرابتی داشت بتقریب ثبت افتاد و چون رایت نصرت شعار بعد از قطع منازل و مراحل سایه وصول بکنار آب جغتو انداخت حضرات عالیات سرای ملک خانم و خانزاده و دیگر حرمهای شاهزادگان با فرزندان ارجمند رفیع مقدار امیرزاده الغ بیگ و دیگر ذراری سپهر سلطنت و جهانبانی باقامت رسم استقبال استعجال نمودند. و بمقام سینه پر بعز بساط بوس سرافراز گشته زبان مسرت و اهتزاز باداء تهنیت فتوحات برکشودند و نثار بسیار از جواهر و دینار بر فرق روزگار خجسته آثار پاشیده پیشکشهای پسندیده کشیدند و ازانجا بدولت و اقبال بی انتقال کوچ کرده روان شدند چون ییلاق آق زیارت از وصول و نزول موکب فرخنده قبول حرم و رونق ارم یافت سادات و علماء و اکابر و اعیان ممالک ایران بتخصیص تبریز که به نهت استقبال رایت فتح آیت

خجسته فال احرام ساحهٔ بارگاه جلال بسته بودند برسیدند ودیده امید را از مشاهده انوار اسرّه همایون منور گردانیده شربت نوازش و افضال نوشیدند و خلعت کرامت طراز اکرام و اعزاز پوشیدند و اغرق و لشکر که در عقب بتأنّي مي آمدند پیاپي میرسیدند و مدت بیست روز دران نواحي توقف افتاد و چون ایمه و افاضلِ اطراف و اکناف بدرگاه اسلام پناه جمع آمده بودند و خاطر عاطر حضرت اعلي بکشف عقاید دیني و تحقیق مسایل شرعي میلي عظیم داشت دران مدت اکثر مجالس که در پایه سریر خلافت مصیر منعقد میگشت بمباحثه علمي و مناظره اهل فضل و فتوی میگذشت دران ولا مرحمت خسروانه امیرزاده رستم را اجازت انصراف داده بشیراز فرستاد و فرمان شد که بعد از وصول او حسن جاندار و حسن جغد اول متوجه موکب ظفر قرین گردند *

گفتار در فرستادن حضرت صاحب قران امیرزاده شاهرخ را بصوب ارزنجان (۱)

دران ایام که حضرت صاحب قران گردون غلام در شام بود ایلدرم بایزید بتحریک سلطان احمد و قرا یوسف که از بیم سطوت سپاه بهرام انتقام پناه باو برده بودند لشکر کشید و بانتقام تخریب سیواس ارزنجان را محاصره کرد و باطهرتن

(۱) در بعض نسخه بجای - ارزنجان - (آذربیجان) دیده شد *

جنگ کرده شهررا فتح نمود و دران جنگ مقبـــل نایب طهرتن بدست نوکران قرایوسف اسیرگشت واهالي قلعه ارزنجان امان طلبیدند وسلطان احمد پیش ایلدرم بایزید شفیع گشت و او ارزنجان را بطهرتن باز گذاشت و زن و فرزندان او را اسیر و بی‌نوا به‌نوا به‌برسا فرستاد و خود نیز مراجعت نمود و درین وقت چون اردوی کیهان پوی از ییلاق آق زیارت کوچ کرده متوجه اوجان شد واز اتفاق نزول مبارک موضع هشت رود رشك نهم چرخ کبود گشت درانجا خبر آمد که قیصر روم ایلدرم بایزید باز متوجه این جانب است از هبوب صرصر این خبر شعله خشم خسروانه اشتعال پذیرفت و فرمان شد که امیرزاده شاهرخ با بعضی عساکر گردون مآثر روی دولت روزافزون بتدارک هجوم قیصر روم آورد و امیرسلیمانشاه و امیرشاه ملک و دیگر امراءِ تومان وهزارها ملازم رکاب فرخنده ذهاب و ایاب او روان شوند و امیر مضراب را پیش شاهزادگان و نوینان که بجانب گرجستان بایلغار رفته بودند و درییلاق مغکول توقف نموده ارسال فرمود که باتفاق بموکب شاهزاده مشاراليه پیوندند برحسب فرموده کاربند شدند و در اثناء راه بشاهزاده پیوستند وچون رایت شاهزاده از اونیك گذشته بموضع نویین رسید شیخ علي خواهرزاده طهرتن ازپیش او آمد و خبرآورد که ایلدرم بایزید از خسارت

عاقبت آن جسارت ترسیده است و طهورتن را وسیله اعتذار واستعطاف ساخته پیغام داده است که بنده نسبت با حضرت صاحب قران درمقام انقیاد واذعان است وازین جرأت ناستوده که بدان اقدام نموده نادم وپشیمان وبمراحم پادشاهانه امید دارد که خامه عفو واغماض ورقم نسیان برحرف آن جریمه کشد وبعد ازین باب‌ابلاغ وارسال رسل ورسایل ازجانبین طریق مخالصت ومصافات مفتوح گردد تا مسلمانان را بمیامن آن امنی واستقامتی رونموده متضرر وخراب نشوند وعهد کرده که چون قضیه مصالحت ازمساعی طهورتن باتمام رسد حرم وکسان اورا که بغنوا برده بود باز فرستد شاهزاده جوان‌بخت شیخ علی را کس همراه کرده بدرگاه عالم‌پناه فرستاد وصورت حال را عرضه داشت پایه سریر اعلی گردانید ودراین محل توقف فرمود حضرت صاحبقران ازموضع هشت‌رود بعون دارای فراز وفرود کوچ کرده باوجان فرمود چند روز ازفر وجود مبارکش کوشک ارغون غیرت غرف جنان ورشک روضه رضوان گشت *

ذکر رسیدن مهد اعلی تومان آغا وشاهزادگان ارجمند ازسمرقند

پیش ازین نموده شد که دروقت مراجعت ازدمشق فرمان قضاجریان قلمی شده وارسال یافته که مهد اعلی

تومان آغا با فرزندان متوجه اردوی کیهان پوی گردند چون حکم همایون در سمرقند بایشان رسید بامتثال امر مبادرت نموده بی توقف روان شدند و هنگام وصول ببخارا از مزارات متبرکه آنجا چون مرقد مکرم شیخ عالم سیف الدین باخرزي و دیگر مشایخ کبار - قدس الله سرهم - استمداد همت نموده عزم راه کردند و از گذار امویه گذشته و از چول عبور نموده بماخان آمدند و از راه بیابان تیجن بمشهد طوس - علی صاحبها التحیة و السلام - فرمودند و درانجا وظایف زیارت و اداء صدقات ونذور مرتب داشته روی توجه براه آوردند وچون از سلطانیه گذشته بنزدیك اوجان رسیدند حضرت صاحب قران از کمال عطوفت ومهرباني عزم استقبال فرموده کس فرستاد و ذراری برج سلطنت و جهانداري امیرزاده ابراهیم سلطان و امیرزاده سعدوقاص را طلب داشت و دیده امید را بغره فرخنده ایشان روشن گردانیده لوح زبان وجنان را به نقوش حمد و سپاس مراد بخش منّان جل و علا - بنگاشت و مهد اعلی تومان آغا با فرزند دل بند بیکسي سلطان و سادق آغا که بعز قرابت آنحضرت مشرف بود بسعادت تلاقي استسعاد یافتند و رسم الجامشي بجای آورده وظایف نثار وپیشکش از خلعتهای طلادوز و تنسوقات دل افروز بتقدیم رسانیدند و بعد از چند روز دیگر که در

آوجان توقف افتاد حضرت صاحبقران متوجه تبریز گشت ودر راه شکار انداخت وچون بدولت واقبال درشهر بدولتخانه نزول عظمت وجلال فرمود وآن محل را اسم مجازي حقيقي گشت ابواب مرحمت وافضال برروی اماني وآمال کبار وصغار آن دیار برکشود وبغور حال رعایا وضعفاء رسیده دست تسلط متغلبان ازدامن روزگار مظلومان کوتاه گردانید ودران ولا خواجه علي سمناني از هرات وخواجه سیف الدین توني از سبزوار برسیدند وبعز بساطبوس فایزگشته پیشکشها کشیدند چون خواجه مسعود سمناني برادر ببغداد کشته شده بود عاطفت حضرت صاحب قران شامل حال ایشان گشته هردورا بدیوان نصب فرمود وجمعي را از اتباع خواجه مسعود وغیرهم انگیز کرده برجلال اسلام تقریر کردند وخواجگان که ازنو صاحب دیوان شده بودند آن صورت بعرض همایون رسانیدند فرمان شد که اورا عزل کرده بند کنند برحسب فرمان قضیه را پرسیده اورا بمحصل دادند واز بقایای اموال وتصرفات خاصه واتباعش مبلغی بحصول پیوست واو از تعذیب محصل گوشت بري از میان خود کشیده برخویش زد وچون زخم کاري نبود درهمان دو سه روز بمعالجه خوش شد ومعامله خواجه محمود شهاب بعد از وجوهاتي که فرود آورده بود

درین ولا بدویست سر اسپ که حالیا بدهد آخر کردند و شحنه عدالت حضرت نصفت شعار از برای قطع ماده ظلم وفساد بعضی از عوانان ظالم نهاد را بیاو بخت و بعضي را ادب بلیغ فرمود و ببذل تمام و انعام عام گردن جان خواص و عوام را بوبقه - رقبة الانسان عبید الاحسان - درآورد •

گفتار درتوجه حضرت صاحب قران گیتي ستان بجانب گرجستان ورفتن بقراباغ اران

بعد از چند روز که تبریز از فرشکوه حضرت صاحب قران گیتي ستان رشک حدیقهٔ جنان و روضه رضوان گشته بود رای عالم آرای عزیمت صوب گرجستان تصمیم فرمود و بعون ملک قدیر از سریر خلافت مصیر بمرکب سپهر توان ماه مسیر بر آمد و بموضع قم توپه نزول فرمود و باشارت شحنه قهر خواجه اسماعیل خوافي را عبرةً للظالمین برسر اردو بازار بدار بر کشیدند چون رایت نصرت شعار درکنف حفظ پروردگار تعالی و تقدس از آب ارس عبور نمود و نخجوان مضرب خیام عساکر بهرام انتقام گشت حضرت صاحب قران باخواتین وفرزندان وجمعي از خواص ملازمان بتفرج قلعه النجق که بدان زودي فتح شده بود فرمود و ببالا برآمده فراز و نشیب آن را بنظر احتیاط درآورد و ازانجا باردوي همایون باز آمده بسعادت و اقبال نزول کرد و دران محل طهرتن رسیده بادراك

سعادت بساط بوس فایز شد و زانو زده رسالت ایلدرم بایزید و صورت عجز و انکسار و انقیاد و اعتذار او بعرض رسانید و بزلال حسن تقریر نایرهٔ غضب پادشاهانه را تسکیـــن داد و حضرت صاحب قران چند روز دران محـــل توقف فرمود و ایلچی بگرجستان پیش ملك کرکین فرستاد و ساو و خراج وجزیه و باج طلب داشت و امیرزاده پیر محمد عمر شیخ و سلطان حسین و امیرزاده ابا بکر و امیر جهانشاه و امیر تمور خواجه آق بوغا و دیگر امراء که برحسب فرموده از حوالی منکول متوجه شده بموکب شاهزاده جوان بخت امیرزاده شاهرخ ملحق شده بودند بدرگاه عالم پناه آمدند و رایت نصرت شعار از جلگای نخجوان کوچ کرده بدره شاه بز نزول فرمود و دران کوهستان روان شد و چون بکوکچه تنگیز رسید نشاط شکار از خاطر همایون سربرزد و چون رسم جرگه چنانکه معهود است باقامت پیوست از انواع حیوانات بتخصیص گوزن چندان جمع آمده بود که شهباز وهم جز ببال گمان در حزر و تخمین آن طیران نتواند نمود وچون شکار کرده فرود آمدند دران محل امیرزاده شاهرخ و امراء که ملازم رکاب او بودند برحسب فرمان بازگشته بمعسکر ظفرقرین پیوستند و رایت فیروزی شعار ازانجا نهضت فرمود وچون موضع شمکور از وصول اردوی کیهان پوی غیـــرت نزهت گاه هفت

پیکر بهرام گور گشت آید کو پسر غیاث الدین برلاس از کرمان آمده بمساعدت تایید بعز بساطبوس رسید و وظیفه التجامشي اقامت نموده پیشکشها کشید و دران محل محصّل که بگرجستان رفته بود باز آمد و ملک کرکین برادر خود را با بسی اموال و اسباب و هرگونه تحف و هدایا از جانوران شکاري و اسپان جهان پیما روانه درگاه اسـ پناه گردانیده بود و مصدوقه یعطوا الجزیة عن ید و هم صاغرون باظهار رسانیده برادر ملک کوکین بوسیله امراء فلک تمکیـــن دولت زمین بوس دریافت و پیش‌کش کشیده پیغام برادر بگذارد محصلش آنکه ما بنده گان کمینه خدام آستان سلطنت آشیانیم و اگر پیش ازین از جهل و نادانی جریمه بظهور آمده ازان پشیمانیم اگر مرحمت بی کرانه خسروانه عفو گناه سوز را بمحو نقوش زلات بنده گان فرمان دهد من بعد از وظایف خدمتگاري و طاعت گذاري هیچ دقیقه نامرعی نگذاریم و جزیه و خراج سال بسال بخزانه عامره رسانیده بسپاریم و از لشکر آن مقدار که مقرر شود برحسب اشارت خدام گردون غلام بیاریم عاطفت بی دریغ معذرت ایشان را عز قبول ارزانی داشت و گناه ملک کرکین ببخشید و برادرش را ملحوظ نظر عنایت گردانیده خلعت پوشانید و اجازت انصراف داده فرمود که با برادر بگو که ترا امان دادم و عنان قهر از یع دیار برمی‌تابم بشرط آنکه بعد

ازین حدِ خود نگاه داري و با مسلمانان طریق ادب سپرده رعایت ایشان واجب شماري و بهیچ وجه از وجوه اندیشه ایذا و تشویش اهل اسلام در خاطر نیاري و لشکر مرتب داشته بمعسکر ظفرقرین رساني و رای صواب نمای تمور خواجه آقبوغا را بسمرقند فرستاد تا با دیگر امراء ملازم امیرزاده عمر باشند و باتفاق بضبط آنجا قیام نمایند و بعد از چند روز رایت فتح آیت از آنجا نهضت نموده حوالي قراول توپه مضرب خیام نزول همایون گشت و دران محل خبر آمد که امیرزاده محمد سلطان که پیش ازین طلب داشته بودند او را بر حسب فرمان از سمرقند توجه نموده و چون به نیشاپور رسید امیر حاجي سیف الدین که ملازم رکاب او بود بواسطه عارضه مزاجی بجوار رحمت حق پیوست حضرت صاحب قران را از ملاحظه قِدمت خدمت و سوابق حقوقِ ملازمت او خاطر شریف بغایت متالم شد و قطرات اندوه از دیده رقت باریدن گرفت و بکریمه انا لله وانا الیه راجعون اعتصام نمود الی الله ترجع الامور انه هوالرحیم الغفور *

گفتار در قشلاق حضرت صاحبقران در قراباغ اران و رسیدن امیرزاده محمد سلطان از سمرقند فردوس نشان

بعد از یک ماه که در حوالي قراول توپه اتفاق توقف

افتاد حضرت صاحبقران ازانجا کوچ کرده بسعادت و اقبال روان شد و از گنجه ربرده گذشته روز سه شنبه - ثاني عشرين ربيع الآخر سنة اربع و ثمانماية - موافق ييلان ييل که آفتاب در منتصف قوس بود در قرا باغ نزول فرمود و از براي صاحب قران کامگار و شاهزادگان نامدار قوريا‌ها از ني ساخته در اندرون آن خيمه و خرگاه باوج مهر و ماه برافراختند و چون مقرر چنان بود که اول بهار رايت نصرت شعار متوجه دشت قبچاق شود هرکس بجاي خود روبجانب دربند خيمها زدند و قشلاقها گرفتند مراحم پادشاهانه تمام لشکر را اولکا داد ودران ولا از طرف دشت ايلچيان رسيدند و بوسيله امراء عز زمين بوس دريافته زانو زدند و از زبان خانِ خويش دعا و ثنا باد ا رسانيده اظهار مطاوعت و انقياد کردند وبدان سبب نايره خشم آن حضرت تسکين پذيرفت درين اثنا خبر آمد که اميرزاده محمد سلطان که بر حسب فرمان از سمرقند با لشکر آراسته وتجمل بي شبه و مانند (۱) توجه نموده بود از اردبيل گذشته بآق تام رسيده است تمام شاهزادگان مثل اميرزاده ميرانشاه و اميرزاده شاهرخ و ساير اولاد و اسباط بزرگ و خرد با اميرسليمان شاه و اميرجهانشاه و امير شيخ نورالدين و امير شاه ملک و ديگر نوينان باجمعهم بعزم استقبال استعجال

---

(۱) دربعض نسخه بجاي - بي شبه و مانند - (پيراسته) ديده شد *

نمودند و از جسرارس گذشته کنار آب اغلق مجمع البحور گشت و میان شاهزادگان رسم معانقه و ملاطفه باقامت پیوست و زبان بهجت و استبشار باداء تهنیتِ سلامت و استفسار احوال و اخبار گوهرافشان شد و از جانبین طریق پیشکش و نثار مسلوک افتاد و باتفاق روی سعادت بدرگاه عالم پناه آوردند و چون بعز بساط بوس فایز شدند شاهزاده مشاراليه وظیفه الجامشي تقدیم نمود و حضرت صاحبقران گیتي‌ستان *

* بیت *

* ز مهرش گرفت اندر آغوش تنگ *

* چنین تا بر آمد زمانی درنگ *

* بپرسیدش از رنج راهِ دراز *

* روان برد شهزاده پیشش نماز (۱) *

و او در موقف ادب زانو زده پیشکشهای لایق کشید از هر نوع چنانکه مثل آن بندرت چشم زده جهان بسیار امتحان شده باشد بمحل عرض رسانید و اعاظم امراء که اقبال آسا ملازم رکاب شاهزاده بودند چون امیرشمس الدین عباس و دیگر نوییان ضیغم افتراس ساحه کِریاس جلالت اساس را مقبل شفاه ستایش و سپاس گردانیدند و در مقام ضراعت و بندگي زانو زده پیشکشها کشیدند روزگار ازان اجتماع

(۱) چنین است در اکثرنسخ و در بعض بجای - نماز - (نیاز) است *

فرخنده آثار در فصل شتا رونق بهار خرم ازهار گرفت و خاطر صغار و کبار ازان حسن اتفاق مطرح انوار فرحت و استبشار شد فرط سرور و نشاط بسط بساطِ عشرت و انبساط استدعاء نمود وطویهای بزرگ و جشنهای پادشاهانه بآیینی فزون از اندیشهٔ عقل فرزانه ترتیب افتاد فرق جمال آغایان خورشید مثال ناهید دلال از بغتاقهای پروین اتساق نیرین اشراق زیب و زینت یافت و چند روزی فحوای طرب مودای این نظم دل کشا ترانه سرود تمتع و احتظا گشت * بیت *

زمانی ز شغلِ جهان بگذریم * بمرجان پرورده جان پروریم
برسمِ فریدون و آیین کی * ستانیم دادِ دل از رود و می

و حضرت صاحب قران امیرزاده محمد سلطان را بلحاظ عنایت و تربیت اختصاص بخشید * بیت *

سرش را بیاراست از تاج زر * همان کرده کاهش بزرین کمر

ازجمله نوازشی که درباره او کرامت فرمود نه تقوز اسپ تازي مجموع نقره خنگ بزین زر انعام فرمود و بعد از طي بساطِ طوی و عشرت سایه التفات برنسق امور سلطنت و مصالح مملکت انداخت و امیرزاده اسکندر که بواسطه جریمه شاهزاده مشار الیه اورا بند کرده بود چنانچه اشارت بدان رفت بپایه سریر خلافت مصیر آورده در دیوان بزرگ اورا یرغو پرسیده چوب یاساق زدند و بند برداشته بگذاشتند *

گفتار در ایلغار فرستادن حضرت صاحب قران انجم مواکب باطراف و جوانب

پیش ازین رقم زده کلک بیان گشت که سلطان احمد جلایر از بیم هجوم عساکر گردون مآثر از بغداد گریخته بروم رفته بود و التجــا بایلدرم بایزید برده و چون آوازه توجه رایت ظفر پناه بصوب روم در افواه و السنه مردم افتاد سلطان احمد از حوالي قیصریه از ایلدرم بایزید جدا شده متوجه عراق عرب شد و از راه قلعة الروم کنار بکنار فرات بهیبت آمد و ازانجا ببغداد رفت و با وجود آنکه بغداد از بنیاد برافتاده بود و بکلي مستاصل شده بعمارت آن مشغول شد و دیگر مخالفان که از خوف جان متفرق شده بودند و در گریزگاه آوارگي و پراگندگي هریک بکنجی خزیده چون مور بال رسته باز بطیران آمدند و جمع مي شدند چون پرتو این خبر بر ساحه ضمیر منیر صاحب قران جهــانگیر افتــاد حزم پادشاهانه اقتضاء آن کرد که پیش ازانکه ایشان را تمکني حاصل شود بکلي مستــاصل و ناچیز گردند شــاهزادگان و نوینان را احضار فرموده سنت سنیه مشورت بتقدیم رسانید و فرمان داد که چهار فوج از عساکر نصرت شعار بطریق ایلغار هریک براهی روان شوند ازانجمله امیرزاده پیر محمد

عمرشیخ و امیر سلیمانشاه و جهان ملک ملکت و پیرعلی تاز و دیگرامراء بتوجه صوب لُرستان و خوزستان و واسط مامور گشتند و امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه و دیگرامراء تومان را بصوب بغداد تعیین رفت و امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده خلیل سلطان را با جمعی از امراء و لشکریان عزیمت بعضی ولایات عراق عرب مقرر شد و امیربرندق را با گروهی ازسپاه ظفرپناه تاخت جزیره و اشتغال بقلع و قمع طاغیان آن نواحي وحوالي نامزد گشت و چون هنگام مراجعت جیش نصرت ملاذ از بغداد اکراد پرفساد ببد فرصتي و گنده دزدي جسارت نموده بودند سفارش بلیغ ازمقام انتقام صدوریافت که اول بمرّ الطریق کار آن فریق بسازند و واقعه زار روزگار از خار اضرار آن اشرار بد کردار بپردازند و با آنکه فصل شتا بود و شدت برودت هوا بدرجه اعلی بحیثیتی که تا نمد و امثال آن نمي انداختند عبور میسر نمي شد شاهزادگان و امراء بامتثال امر مبادرت نموده هرفوج بصوبی که اشارت رفته بود بی توقف روان شدند و در ناحیه دربند تاشي خاتون که کردان مفسد از غلبه برف و سختي سرما از کوهها فرود آمده بودند و درصحرا نشسته نخست ازیشان آغاز کردند و حشری بی شمار به تیغ آبدار آتشبار بگذرانیدند جماعتي روی اضطرار بکوه نهادند که جان ازان

غرقاب بلا بیرون برند و از بسیاری برف و استیلای برد میسر نشد انگشت عجز بزینهار برآورده امان جستند و چون آتش قهر که بحقیقت خود بدست بی باکي برافروخته بودند اشتعال یافته خرمن زندگاني جمله بسوخت و چغد فتنه که در هوای جهل و ضلال پرواز داده بودند سایه شامت و وخامت عاقبت برحال ایشان انداخته روز حیاتِ شان تیره تر از پرِ زاغ شد روی برف از خون شان گونه منقار طوطي گرفت * * بیت *

* زبس کشته کافتاد برکوه و دشت *

* جهان گفت بس بس که از حد گذشت *

و بعد ازان امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه روی جلادت ببغداد نهادند و راهها را بشهامت و صرامت چنان بربستند که مرغ بلند پرواز را از نشیب و فراز آن مجال عبور و جواز نبود و علی الغفلة آخر روزی چنان ببغداد رسیدند که سلطان احمد از غایت اضطرار بیلك توي پیرهن بی ازار خود را بکشتي درانداخته از شط بگذشت و ازان طرف آب با سلطان طاهر پسرش و معدودي چند از نوکران براسپان بادپای سوار شده متوجه صوب حله شد و لشکر بایلغار آمده را آن شب در بغداد توقف افتاد و علی الصباح چون توجه سلطان احمد بحله محقق اشد امیر جهانشاه بتکامشي او تا حله برفت و چون او جسر بریده بود ربزیر آب فرات بجزیره خالد

و ممالك رفته همانجا توقف نمود و از برای عرض صورت
حال سواري را بتعجیل روانه درگاه عالم پناه گردانید و امیر
زاده سلطان حسین و امیرزاده خلیل سلطان از راه جمجمال
درآمده مندلی را غارت کردند و امیر علي قلندر که از قبل
سلطان احمد آنجا بود گریخته و از شط گذشته مردم و احشام آن
طرف جمع آورده و بکنار دجله باستظهار آب پای تجلد و قرار
بیفشرد و امیرزاده خلیل سلطان پاینده سلطان پسر جهانگیر
برلاس را با پانصد مرد جلد از بالای آب بفرستاد که بشناه
از شط عبور نمایند و از عقب ایشان درآیند و خود با لشکر
در برابر بایستاد و چون پاینده سلطان از آب گذشته قفای
مخالفان فرو گرفت لشکر که در مقابل ایستاده بودند روان
بر آب زدند و چون باد گذشته آن خاکساران را آتش قهر در
بنه ثبات و خرمن حیات انداختند و مجموع را شرار کردار
متفرق و پراگنده ساخته غارت کردند و اسیر گرفتند و امیرزاده
پیر محمد و امیر سلیمان شاه دردو پندار بقوت بازوی تسلط
واقتدار احشام ساکي (۱) و فیلی را تاراج کردند و امیرزاده
رستم که جهت قشلاق از شیراز بشوشتر آمده بود برحسب
فرموده بایشان پیوست و از آنجا باتفاق روی توجه بجانب
عباده و واسط نهادند و شیخ اویس کرد عجرجي گری ایشان را

(۱) در بعض نسخ بجای - ساکي - (سالکی) دیده شده .

کمر بندگي بسته بود بگذار عريضه بکوبسر از دجله بگذشتند و شبگير کرده بمعبديه زيارت سيدي احمد کبير دريافتند و ازانجا دو روزه راه رفتند و اعراب عباده را بتاختند و غارت کرده از اسپ و غنيمت بسيار گرفتند و ازانجا معاودت نموده باز از آب عبور کرده بشوشتر آمدند و امير سليمانشاه دوقم داروغه شوشتر و محمد عجب شير داروغه دزفول وتمور خواجه داروغه حويزه و شمس الدين دهدار که متصرف و عمل دار خوزستان بود همه را مقيد کرد و وجه بسيار ازيشان استخلاص نمود و اميرزاده رستم ازانجا برحسب فرمان عازم شيراز گشت و شاهزادگان و امراء که باطراف وجوانب بچپقون رفته بودند آن زمستان در عراق عرب توقف نمودند و ديگر مخالفان را تاخت کرده غنايم بسيار گرفتند و دراول بهار برحسب فرمان عازم درگاه عالم پناه (۱) گشتند و اميرزاده پير محمد و امير سليمان شاه وديگر امراء که با ايشان بودند بهمان عزم روان شدند و در پل خالص که نزديك جبل حمري واقع است در دوازده فرسخي بغداد و چهار فرسخي قبه ابراهيم لک (۲) مجموع بهم رسيدند و باتفاق روی توجه بپايه سرير خلافت مصير نهادند *

---

(۱) در پنج نسخه بجاى - عالم پناه - (صاحبقران گيتي ستان) است * (۲) در دو کتاب بجاى - لک - (مالک) ديده شد *

گفتار در ذکر اسبابی که بتجدید موجب عزم حضرت صاحبقران شد بجانب روم

چون قرا یوسف ترکمان درمیان مملکت مسلمانان از مدتی باز دست فساد برکشاده بود و پای از جادهٔ راستي وسداد بیرون نهاده و سر بی باکي برآورده امن طریق برآینده و رونده از بزرگ و کوچک مي شورانید و از طبع مخالف آهنگ راه زني را عملي ساخته قافله بلند آوازه حجاز را آسیب مي رسانید حضرت صاحب قران که طبع همایونش بر محض راستي سرشته و راستي رُستي برخاتم دولت ابد پیوند که غرهٔ جبین سلطنت و فرمان فرمائي است نوشته انتقام حقوق اسلام و قطع مادهٔ شر و فسادِ او بر ذمت همت پادشاهانه واجب مي شناخت و او دران وقت از بیم عساکر گردون مآثر گریخته بود و بروم رفته ساحهٔ حمایت قیصر را مامنِ نجات تصور کرده بنابرین داعیهٔ یورش روم از خاطر مبارک سربرزد و چون آن معني اشتهار یافت وآوازه بروم رسید قیصر متوهم شد و تمام اهالي آن دیار باضطراب افتادند اکابر و اعیان مملکت از علماء و صلحاء واشراف پیش ایلدرم بایزید رفتند و بزبانِ نصیحت این معني را بعبارات مختلف عرضه داشتند که این پادشاه بسیار

شوکت که عازم این جانب شده دولتی عظیم دارد تا غایت
هرکه پای از جادهٔ فرمان برداري او بیرون نهاده سر برباد
داده وهرکه روی از متابعت او برتافته بجان امان نیافته
اعوان و انصارِ او هرکار بزرگ و شغل خطیر که پیش میگیرند
بآساني میسر میشود و روی توجه بهرکشور و دیار و شهر
و حصار که مي آورند باندک سعي مسخر مي گردد و این
معني بی سابقه عنایت رباني و تاییدات آسماني نتواند بود
با چنین صاحب دولتی مخالفت ورزیدن اصلا مصلحت
نیست صواب آنست که از درِ مصالحت و موافقت درآیند
و در تراضي خاطر ایشان حسب المقدور سعي نمایند
ایلدرم بایزید را آن سخنان معقول نمود و خود نیز خایف
و اندیشناك بود یکی از قضات اسلام را با امیری سخن دان
و مکتوبی مشتمل بر اظهارِ اطاعت و اذعان بحضرت صاحبقران
گیتي ستان فرستاد و در قراباغ ارّان بدرگاه عالم پناه رسیدند
و بوسیله شاهزادگان و نوینان بشرف بساطبوس استسعاد
یافته مکتوب رسانیدند و زانوزده باداء رسالت قیام نمودند
محصل کتاب و خطاب همه آنکه چون عنایت ازلي از خزانه
تونی الملک من تشاء خلعت پادشاهي و جهانباني
برقامتِ اقبال آنحضرت آراسته ما در مقامِ مطاوعت
و طاعت گذاري صادق دم وثابت قدمیم و اگرپیش ازین خلاف

این معنی بظهور آمده بعد ازین جز طریق اطاعت و انقیاد سپرده نخواهد شد حضرت صاحب قران فرمود که چون والی شما باقامت فرض جهاد قیام می نماید و پیوسته بافرنج غزا می کند ما بالطبع اصلا خواهان آن نیستم که متوجه آن طرف شویم و لشکر بآن مملکت کشیم که خاطر بهیچ وجه رخصت نمی دهد که دیار اسلام را خرابی رو نماید و موجب شماتت بی دینان گردد لیکن قرا یوسف ترکمان که یورت او و اتباعش درمیان ممالک اسلام واقع شده مفسد و بد کردار است و از بی باکی بقطع طریق و نهب اموال مردم و سایر افعال ذمیمه جسارت می نماید و آسیب افساد و بیداد او بمسلمانان بیش ازان میرسد که ضرر بیگانگانِ اطراف و درین وقت که از بیم عساکر منصور ما گریخته است و بآن جانب آمده والی شما اورا جای داده حمایت می کند و این معنی بغایت نا پسندیده است اورا یکی از سه کار می باید کرد یا زبان شمشیر بفصل قضیه آن بد فعل برگماشته کار او آخر سازد یا اورا بند کرده پیش ما فرستد تا گناه او پرسیده جزای او داده شود یا اورا از مملکتِ خود براند تا مادۀ نزاع انقطاع یابد و اساس موافقت و دوستی استحکام پذیرد بعد ازان جهت غزای کفار آنچه مقدور باشد از مساعدت و معاضدت بجای آوریم فرستادگان روم قبول اوامرِ علیه را

بخضوع و خشوع التزام نمودند آنحضرت پس از روزی چند
بعزم شکار سوار شده از آب ارس عبور فرمود و خدام
بهرام انتصار شیرشکار درآق تام تمام آن صحاری و جبال را
احاطه کرده بعد از چند روز جرگه بهم رسید و از کثرت اجتماع
انواع حیوانات و اصنــاف جانوران مصدوقه و اذا
الوحوش حشرت مشاهده افتاد شاهزادگان برحسب
فرمان بمیان درآمدند و بنوک پیکان آتش افشان صید
فراوان انداختند و عاطفت پادشاهانه طهرتن و ایلچیان روم را
رخصت فرمود که با شاهزادگان موافقت نمایند و جمعی
از ایلچیان مثل محمد آزاد و توکل باورچی و دیگر مرکنان
حکم انداز با ایشان بجرگه درآمده بسی شکاری را از حلیه
حیات عاري ساختند و چون جرگه نیک فراهم آمد چنانکه
پنج شش صف لشکر از عقب یکدیگر بایستادند و شاهزادگان
و امراء هریک بجای خود باز گشتند نقارها فرو کوفتند تمام
شکاریان از وهم بنوعی بربالای هم افتادند که تلها و پشتها
از یشان پیدا گشت و بعد ازان اجازت شد که عامه سپاه بصید
و قید مشغول گردند و هرکس حسب المقدور پنج شش سر
بدست مي گرفتند و مي بردند و چون خاطر همایون از شکار
بپرداخت بارد وی اعلی مراجعت نمود بعد از چند روز
برحسب اشارت علیه جشني خسروانه بآیینی که چشم زمانه

دران خیره ماند مرتب گشت و دران جشن ایلچیان روم را نوازش فرموده خلعتهای فاخر پوشانید و بانعامات پادشاهانه و کلاه و کمر سرافراز گردانید و فرمود که مارا این زمستان همین جای توقف خواهد بود و اول بهار بتایید پروردگار نهضت نموده تا حد روم می آییم و انتظار وصول فرستاده از پیش والی شما میکشیم اگرجوابی بر نهج صواب رسید فهو المراد والا * * نظم *

* به بینیم تا خود بهنگام جنگ *

* که گردد چو موم و که گردد چو سنگ *

و بایزید چهپائی ایلچیکده را با جمعی برسم رسالت با مکتوبی همراه ایشان کرده روانه ساخت مضمون کتابت بعد از سلام و تحیت آنکه اگر سخنان که ایلچیان رسانیدند از سر صدق و راستی است می باید که آنچه درباب قرا یوسف ترکمان گفته ایم کاربند شود و یکی از خواص امراء بزرگ خود را بفرستد تا درین جانب عهد و میثاق را بایمان موکد گرداند و بعد ازان ابواب رسل و رسایل از جانبین مفتوح گردد و مسلمانان درمیان متضرر نشوند والا * * بیت *

* اگر من سپاهی فرستم بروم *

* ترا تیغ فولاد گردد چو موم *

والسلام علی من اتبع الهدی*

گفتار در حفر نهر برلاس

بحر رحمت نامتناهي الهي كرانه ندارد و آثار علم و قدرت قديم حكيم عليم نهايت پذير نيست وچون خلعت اعزاز طراز خلافت پادشاه بي نياز بنده نواز نوع گرامی انسانی را كرامت شده سلسال زلال دايم الاتصال فضل وافضال كه پيوسته ازان دريای بی انتها بمهر اسماء حسنی و صفات عليا بر اراضي استعدادات مخلوقات جاريست ودر مقسم نحن قسمنا بينهم قسمت پذيرفته نصيب هر چيز بقدر معلوم ميرسد نهرهای عظيم و جويهای بزرگ بر زمين قابليت افراد انساني مي افتد و آنچه از منبع عزت و عظمت انفجار يافته بوادی قدرت واختيار گذار مي كند خليج اعظم آن در قلزم مكنت و اقتدار سلاطين بزرگوار ميريزد لاجرم ازان طايفه نامدار در هر ديار غرايب آثار و بدايع اطوار بظهور آمده بر روی روزگار يادگار مي ماند وبتعاقب ليل و نهار وتمادي اعصار وادوار فحوای * شعر *

ان آثارنا تدل علينا * فانظروا بعدنا الى الآثار

بگوش هوش - اولی البصاير و الابصار - مي رساند و از جمله ملوك گذشته درصحاری حوالي ارس جوئي بزرگ ازان نهر بريده بودند وبمرور ايام انصرام وانخرام پذيرفته بكلي منطمس و انباشته شده بود ودرهنگام شكار نظر صاحب قران

کامگار بران افتاده بواعث همت پادشاهانه مقتضی تجدید
حفر آن جوی شد وجهت امضای آن قصد از آب ارس
عبور نموده بحفر آن نهر فرمان داد و برحسب اشارت
تواچیان آن را برامراء و لشکریان قسمت کردند و بقرب
یکماه جوئي که ده فرسخ و بیشتر طول آن بود بنوعي حفر
کرده شد که جریان کشتي دران امکان داشت و دهنه آن جوی
از نهر ارس موضعی است که بکوشک چنکشی معروف است
و پایانش تا بمحلی که آن را سوجه‌پیل گویند و آن جوی
بنهر برلاس موسوم گشت و بران آب بسی از قری و طواحین
و باغات و بساتین معمور شد و با آنکه اوقات همایون ساعات
صاحب قران ستوده صفات چنانچه از مطاوي قصص و حکایات
گذشته مستفاد میشود از طی اسفار و یورشهـــای سنگین
بمعظمات مصالح گیتي ستاني و کشورکشائي بفتح و فیروزي
و تدبیر مهمات سلطنت و جهـــانباني از موافق نوازي و
مخالف سوزي مصروف بود ازین مقوله کارها که بامر
عمارت راجع گردد چندان آثار گوناگون در هر دیار از
التفات معمار همت آنحضرت صدور یافته که حفر نهر مذکور
نسبت با آن جوئی خرد باشد قیاس با عمان و نهری مختصر
از بحری بی‌پایان - وما التوفیق الا بالله علیه التکلان
و منه المستعان *

گفتار در نهضت رایت منصور از قراباغ اران وتوجه نمودن بجانب صحاري شمکور

چون آفتاب بهفتم درجه حوت رسید که از بروج ذوجسدین
است و امتزاج طبیعت دو فصل مختلف لازم آن افتاب رای
صاحب قران گیتي ستان بواسطه آنکه در دیار روم بفرض جهاد
قیام مي نمایند و والیش بنسبت با بندگان درگاه نه یکجهتانه
میزیست در تصمیم عزم یورش روم و فسخ کردن آن عزیمت
متردد بود و چون روم مملکتی عریض و وسیع است و درانجا
لشکر بسیار مستعد و آماده رزم و پیکار و عساکر نصرت شعار
از سه سال باز پیوسته در تضاعیف یورش و ایلغار مشغول
قهر مخالفان وتسخیر بلاد ودیار امراء درین ولا از توجه
بجانب روم متفکر و اندیشه ناک بودند و چون شمس الدین
المالغي بواسطه زیرکي و زبان آوري درپایه سریر اعلی راه
سخن گفتن داشت نوییذان و امراء بزرگ باتفاق اورا
بران داشتند که هنگام مجال بمسامع جلال رساند که امراء
برانند که درباب عزیمت یورش روم تاملي بسزا مي باید
فرمود که جای اندیشه است وآن سخن را باین معنی رواج
دهد که زعم منجمان آنست که لشکر چغتای را از یورش روم
آسیبی مي نماید و چون شمس الدین مذکور مصلحت اندیشي

نوییدان بعرض رسانید وبکلام احکامیان موکد گردانید حضرت صاحب قران جهت دفع دغدغه امراء مولانا عبد الله لسّان را طلب داشته از کیفیتِ اوضاع وانظار فلکی استفسار فرمود و مبالغه نمود که آنچه از دلایل نجومی نماید بی مداهنه می باید گفت مولانا مشار الیه عرضه داشت که در تقویم امسال که معروض افتاده احکام قلمی شده است طالع این دولت درغایت قوت است وازان مخالفان درنهایت ضعف وبحسب اتفاق دران مدت ذوذوابه ظاهر شده بود در برج حمل چنانچه در آخرروز تاوقت غروب شفق از جانب مغرب می نمود وبعد از چند روز هنگام صبح از طرف مشرق پیدا بود مولانا عبد الله ازمولفات مولانا محی الدین مغربی نسخه بمجلس همایون آورده نقل بنمود که چون ذوذوابه دربرج حمل ظاهرگردد لشکری از جانب شرق بربلاد روم مستولی گردد ووالی روم دردستِ ایشان گرفتار آید القصه درروز پنجشنبه هیزدهم رجب (سنه اربع و ثمانمایة) از یورتی که قشلاق فرموده بود کوچ کرده هم در قراباغ به سبزه زاری فرود آمد و چند روزهم دران حوالی توقف فرمود و چون فصل شتا تمام آخر شد وسلطان واضح برهان هفت اقلیم آسمان از برجهای زمستان عبور نموده بحمل که اول برجهای بهاراست انتقال کرد آنحضرت در روز

یکشنبه هفتم شعبان سنه مذکور موافق اول نوروز جلالي و مطابق ایت ئیل بسعادت و اقبال سوار شد و از قراباغ اران درضمان حفظ وکلاءت ملک دیان متوجه شمکور گشت و امیرزاده محمد سلطان بر حسب فرمان از آب کُر گذشته کنار بکنار آب روان شد و رای جهان آرای مولانا عبدالله (۱) صدر را ازبرای مفرد اصفهان و ضبط اموال آنجا ارسال فرمود و مولانا قطب الدین قومی را که هم از صدور بود جهت نسق معاملات دیواني بشیراز فرستاد و رایت نصرت شعار از بردع و گنجه گذشته صحاري شمکور مضرب خیام نزول همایون گشت و بعد از چند روز که جهت علف خوار توقف افتاد رایت افتاب اشراق روی توجه بصوب آله ناق آورد و چون بسرحد گرجستان کنار آب تبدر معسکر ظفرقرین شد از دریای دولت روزافزون گوهري گران مایه زیب افسر سلطنت و پادشاهي گشت و در روز آدینه بیست و چهارم رمضان سنه (اربع و ثمانمایة) هجري که هزدهم اردي بهشت جلالي سنه (اربع و عشرین و ثلث مایة) بود موافق ایت ئیل امیرزاده شاهرخ را پسری آمد بطالع سرطان و چون این بشارت بمسامع علیه رسید مواد بهجت و سرور تضاعف پذیرفته بمراسم شکر و سپاس قیام افتاد و اورا محمد جوکي نام نهاد

---

(۱) در سه نسخه بجای - عبد الله (عبید الله) دیده شد *

و تمام آغایان و شاهزادگان و امراء و نویسندگان زبان و دست استبشار و استظهار بتهنیت و نثار برگشادند و کفالت محافظت او بمهد اعلی خانزاده قرار یافت و امیرزاده محمد سلطان که ازان طرف آب کر روانه شده بود جماعت لکزیان البرز را تاخته و غنایم گرفته درین محل بمعسکر ظفرقرین پیوست و چون اردوی کیهان پوی از طنطنه کورگه کوچ درحرکت آمد فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت و حضرات عالیات سرای ملک خانم و دیگر خواتین عظام و حرمهای شاهزادگان و فرزندان ارجمند امیرزاده الغ بیگ و امیرزاده ابراهیم سلطان و امیرزاده محمد جهانگیر و امیرزاده ایجل و امیرزاده بایسنغر و امیرزاده سیورغتمش و دیگر ذراری سپهر کامگاری بازگشتند و آدینه برادر پنجشنبه قهلغجي بملازمت ایشان مامور گشت و چون به تبریز رسیدند برحسب فرموده بقیه فصل تابستان درانجا توقف نمودند و اول پاییز بسلطانیه فرمودند و بسعادت و اقبال پشت ابهت و جلال بمسند اقامت و استراحت بازدادند وچون حوالي منکول از اشراق ماهچه رایت فتح آیت منور گشت مکارم اخلاق پادشاهانه بر طبق مضمون وما کنا معذبین حتی نبعث رسولا بتجدید ایلچي پیش ایلدرم بایزید فرستاده مودای رسالت بعد از تقدیم نوازش و استمالت آنکه هرچند عساکر گردون مآثر

روی عزیمت بآنطرف نهاده اند قول ما همان است که پیشتر
ازین ابلاغ رفت اگر آن سخنان را بسمع قبول راه دهي
و مقتضیات آن را بجای آوری و قلعه کماخ را که پیوسته داخل
این مملکت بوده و در تحت تصرف حکام این ولایت بگماشتگان
ما گذاري ممالک روم ترا مسلم ماند تا دران حدود از سر امنِ
خاطر و فراغ بال با مخالفان دین بجهاد و قتال اشتغال
نمائی و هرچه ملتمس ازین جانب باشد مدد و مساعدت
دریغ نداریم * نظم *
اگر بشنوی آنچه بهبود تست * نگردی ز پیمان بعهدِ درست
ندارم دریغ از رضای تو هیچ * عنان از طریقِ سعادت مپیچ

گفتار در فتح قلعه ترتوم و معاودت شاهزادگان وامراء که در زمستان بتاخت رفته بودند

دران نواحي حصنی بغایت حصانت و استحکام بود
بقلعه ترتوم موسوم و مشهور قریب دویست نفر از بی دینان
گرج دران قلعه متحصن شده بودند و سر طغیان از اداء جزیه
پیچیده متعرض مسلمانان میشدند و آینده و رونده را زحمت
میرسانیدند طغي که حاکم ایشان بود نایبی کرجیک نام
قایم مقام خود ساخته بود و غیبتی نمود چون صورت این
احوال بسمع مبارک حضرت صاحب قران رسید یرلیغ جهان
مطاع صدور یافت که امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک

و از امراء قوشسون موسی توی بوغا و سعادت تمورتاش و تمورملک وغیرهم روی اهتمام بقهر و انتقام آن گبران شقاوت فرجام آورند ایشان بر حسب فرمان متوجه آن قلعه شدند واز برای الزام حجت پیغام فرستادند که اگر مطیع شوید و جزیه اداکنید در امان باشید آن تیره روزان بخت برگشته را محکمي حصار و فریب غرور و پندار در ورطه هلاک و بوار انداخت و باستظهار حصانت حصن جنگ و پیکار را آماده شدند و چون سپاه ظفرلوا غلغله صلوات و تکبیر از چرخ اثیرگذرانیده دست اجتهاد باقامت جهاد برکشادند آن خون گرفتگان تا پنج روز در منع ومعارضه جانی میدادند و روز ششم صبح ظفر از مطلع تایید آسماني برآمده قلعه فتح شد و آن خاکساران باد پیما از آب تیغ غازیان بآتش دوزخ پیوستند و قلعه را از بیخ کنده بازمیي هموار ساختند و بعد از وقوع واقعه طغي که حاکم آن موضع بود پناه بدرگاه گردون اشتباه آورد وعفو پادشاهانه او را بجان امان بخشید و چون رایت نصرت شعار باونیك رسید چند روز درانجا توقف افتاد تا فرستادگان از روم باز آیند و چون از میعاد مقرر و بلچار معین دو ماه بگذشت و خبری نیامد حضرت صاحبقران فرمود که عجب حالی است نژاد و تبار اعتباری عظیم داشته است هرچند باایلدرم بایزید مدارا وسازگاري میکنیم

تا باشد که روم چون ثغر اسلام است از آسیب عبور لشکر کینه ور ما سالم بماند عِرق ترکمانی او را نمی گذارد که قدم در طریق مستقیم متابعت و مصالحت نهد و ایلچیان این جانب را بازنمی فرستد واز خود رائی ستیزه از حد گذرانیده و بآن رسانید که بضرورت لشکر بسرِ او می باید کشید با آنکه هیچ طمع بملک و مال او نداریم * * نظم *

* ندانم که تقدیر داداَر چیست *

* گهِ داوری بر که باید گریست *

* اگر نیک وگر بد بحکمِ خدا است *

* کرا راه پرسش زچون و چرا است *

و مهد اعلی تومان اغا و امیرزاده سعد وقاص پسر امیرزاده محمد سلطان را ازین محل بسلطانیه بازگردانید و ازانجا کوچ کرده با عساکر گردون مآثر متوجه روم شد چون مرغزار آزر روم از فر نزول افواج سپاه فیروزی علامت نمودار صحرای قیامت گشت شاهزادگان و امراء که در زمستان از قراباغ بطرف کردستان و عراق عرب بایلغار رفته بودند دشمنان را مقهور گردانیده و غارتیده چنانچه بتفصیل گفته شد در اول بهار با غنایم بسیار از راه قلاغی و عقبه سونتی متوجه درگاه عالم پناه شدند واز آله تاق و اونیک گذشته درین محل بمعسکر ظفر قرین پیوستند *

گفتار در فتح قلعه کماخ و رسیدن رسولان از جانب روم

از قلاع مشهور که بحصانت و استواري معروف و مذکور است قلعه کماخ است که بر روی سنگ‌پاره واقع شده که اندیشه را در ترقي بمعارج آن نردبان از طبقات سماوات باید ساخت و در پیرامن آن دره ایست عظیم که اوهام را در قطع مهابط و مصاعد آن پای بسنگ حیرت برآمده باز بسرحد عجز و فتور بباید انداخت و در دامن آن باغات و بساتین بسیار برکنار فرات خوش گوار مذکّر کریمه جنات تجري من تحتها الانهار * * نظم *

* زمینش سرِ پاره سنگي بلند *
* زطرفِ حصارش فلك را گزند *
* به پیرامنش درۀ دیو لاخ *
* به تنگ اندرو وهم میدان فراخ *
* نیفگند بر بامِ تسخیرِ آن *
* کمندِ طمع هیچ عالي مکان *
* بساتینِ او برکنارِ فرات *
* نمودار فردوس و آبِ حیات *

و ازغرایب آن سرزمین آنکه هرسال درفصل بهار سه روز

متوالي صغار طيور بجثه عفور كه از نو پر برآورده باشد از هوا فرود مي‌آيد و اهالي آنجا آن را جمع آورده نمك سود مي كنند و در اواني و ظروف ذخيره مي سازند و هرچه دران سه روز گرفته نمي گردد پرش بزرگ شده مي پرد امیرزاده محمد سلطان در پایه سریر اعلی زانو زده التماس نمود که تسخیر قلعه مذکور باو حواله رود حضرت صاحبقران گردون غلام ملتمس اورا مبذول داشته با اکثر امراء تومان و هزارجات بتسخیر آن قلعه فرمان داد شاهزاده برحسب فرموده با اسباب و آلات محاصره و جنگ حصار بایلغار متوجه شد و چون آنحضرت بارزنجان رسید امیرزاده ابابکر و امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده اسکندر و امیرجهانشاه و امیرشیخ نورالدین و امیربرندق را بالشکري از عقب امیرزاده محمد سلطان فرستاد و چون ایشان بشاهزاده مشارالیه رسیدند اطراف و جوانب قلعه را فرو گرفته بمحاصره مشغول گشتند * نظم *

* تا بده روز تاب آتش جنگ *
* همچو موم روان گداخته سنگ *
* وزنهیب خروش کوس وقتال *
* خون روان گشته از عروق جبال *

سپاه منصور آب از قلعه بازستدند و نرد بانها از ریسیمان تعبیه

کرده شب یازدهم شیر مردان بکریت بکمرها که نخچیر جز از بیم سنگ و تیر بچفان جایها نرود بالا رفتند و سرِ طنابها دران بالا استوار کردند و امیرزاده محمد سلطان جماعتی از بهادران را بقلم تعیین نام نوشته مقرر فرمود که بآن نردبانها بالا روند مردان کار دران شب تار جبه[1] پوش بی بانگ و خروش بالا رفتن گرفتند و چون اهل حصار خبردار شدند دستِ اضطرار بمنع و مدافعه بر آوردند و روان سنگهای گران پران کردند علي شير پسر بخت دولت عم زاده امیر عباس با چند کس دیگر از نردبان خطا شده درافتادند و ودیعتِ حیــات را بمتقاضي اجل باز دادند روز دیگر که خسرو سیارگان با تیغ گیتي ستان بقلعه فیروزه حصار بر آمده رایت فیروزي برافراخت عساکر گردون مآثر کورگه فرو کوفتــه جنگ سلطــانی درانداختند و از جانبین رعد و منجنیق در کار آمد و از فراز ونشیب سنگ و خدنگ آمد شدن گرفت و از جوش لشکر و خروش کروفر هول روز محشر رو نمود وزبانِ تهور مردان مرد و دلیران روز نبرد در مقام سربازي و جان سپاري این

---

(۱) چنین ست در اکثر نسخ و در بعض نسخه بجای - جبه - (جیبا) است لیکن از لغت ترکي ظاهر شد که - جیبه - بکسر جیم و سکون یای حطي و فتحه بای ابجد وهای وقفي جامه ایست که بروز جنگ پوشند وآنرا درفارسي بگتر گویند وهمین صحیح معلوم میشود *

ترانه مي سرود * * نظم *

* گر سر برود ترك كلاهي كم گير *

* ور تن نبود برگ گياهي كم گير *

* بر مزرع گيتي ار وزد باد فنا *

* از خرمن توده توده كاهي كم گير *

امير زاده محمد سلطان در ايقاد نيران قتال و اغراي بهادران در جنگ و جدال سعي جميل مي نمود و اميرزاده ابابكر آثار جلادت و دلاوري بظهور رسانيده نوكران او پيش از ديگران با توق ببالا بر آمدند آخرالامر عساكر گردون مآثر بعون باري چون كبک كوهساري براطراف قلعه بر دويدند و چنان حصني حصين و حصار منيع را بيک جنگ سلطاني مسخر گردانيدند و چون خبر فتح بحضرت صاحب قران رسيد في الحال از مرغزار ارزنجان سوار شد و بسعادت و اقبال متوجه قلعه مذكور گشت و چون بآنجا رسيد نشيب و فراز آن را بنظر احتياط درآورد و چون از ان قلعه تا ارزنجان هفت فرسخ بيش نبود محافظت آن را بطهرتن كه والي ارزنجان بود رجوع فرمود و ازانجا مراجعت نموده رايت عزم قضا مضا برافراخت و تسخير ممالك روم را وجهه همت پادشاهانه ساخت بسياري از ياغيان و جيتاغيان كه در غارها گريخته پناه بجايهاي محكم برده بودند امير شيخ

نورالدین و علي سلطان تواجي و دولت تمور بر حسب فرمان متوجه ایشان شدند وچون سطوت باس امراء بهرام انتقام از دور مشاهده کردند خوف و هراس درباطن ایشان استیلاء یافت و بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمده بتضرع و انکسار زنهار خواستند و امان یافتند وجان ازان ورطه هایل بسلامت بیرون بردند وچون جلکاء سیواس مضرب خیام عساکر ضرغام افتراس گشت بایزید چپائي ایلچیکده که برسم رسالت بروم رفته بود با رسولان قیصر برسید و چون سابقه حکم بی دفع قضا بتخریب بلاد روم بالعموم تعلق گرفته بود دیو غرور ایلدرم بایزید را بوسوسه پندار کاذب ازراه صواب بیندا اخت تا بعد از اظهار اذعان و انقیاد رایت خذلان سرایت عناد و استبداد برافراخت و جواب پیغام نه بر وفق ادب و سداد باز فرستاد و سخنان بیش از حد خویش بزبان جسارت رانده بود و درباب قلعه کماخ عذرهای نامقبول فروخوانده مجاري امور عالم منوط بارادت افریدگار است و التیام اسباب وقایع و حوادث مطلقا بتقدیر فاعل مختار تعالی و تقدس * * نظم *

* بلی هرچه هست ارصواب ارخطا است *
* سبب دارد اما مسبب خدا است *
* چو خواهد که ویران کند کشوری *
* کند پایمال بلا سروري *

* مسلط کند دیو طغیان برو *
* که تا سر بغیری نیارد فرو *
* چو از حدِّ خود پا فراتر نهد *
* عنان را بدستِ جسارت دهد *
* فتد بر سرش قاهری کامیاب *
* شود او گرفتار و ملکش خراب *

القصه فرستادگان قیصر روم بوسیله شاهزادگان و امراء بعز بساط بوس رسیدند و پیشکش و بیلاکات از جمله جانوری چند شکاری و ده سر اسپ بمحل عرض رسانیدند و زانو زده پیغامی که داشتند بگذرانیدند خاطر همایون ازان سخنان بی فرجام بهم برآمد و بیلاکات را رد کرده زبانِ خشم برکشاد که * * بیت *

* گر آیین بُدی هیچ آزاده را *
* که کشتی به تندی فرستاده را *
* سرت را جدا کردمی از تنت *
* شدی مویه گر بر تو پیراهنت *

و بعد از تسکین غضب فرمود که چون کسی را سعادت یاوری ننماید نصیحت و نیکوخواهی اورا سود مند نیفتد هرچند خواستم که آن بلاد از گذار لشکر جرار ما آسیبی نیابد بجائی نمیرسد والی شما هردم سخنی میگوید و بیک قول قرار

نمي گيرد اگر او قرا يوسف را مي فرستاد و قلعه كماخ را بگماشتگانِ ما مي داد هم او وهم مملكت او بسلامت مي ماند بحمد الله تعالى قلعه كماخ بى منت او مسخر بندگانِ ما شد اكنون اورا بگوييد كه چون سخن نشنيدي و باينجا رسانيدي مردانه بايست وصدمه انتقام لشكرِ ما را آماده باش *

* بيت *

* اگر مرد كاري بيفشار پاى *
* من اينك رسيدم نگه دار جاى *

گفتار در جِبِه (۱) ديدن حضرت صاحب قران

چون راى جهان آراى خسرو گيتي كشاى عزم رفتن بروم فرمود فرمان قضا جريان نفاذ يافت كه عساكر ضرغام افتراس در صحاري سيواس جبه بنمايند * * نظم *

* بجوشيدند از هرسو سواران *
* دليرانِ نبرد و نامداران *
* سپاهي بى عدد ز اندازه بيرون *
* همه تند و قوي هيكل چو گردون *
* دليراني همه چون نيزه سردار *
* كمرها بسته بهرِ رزم و پيكار *

---

(۱) دراكثر نسخ بجاى - جِيْبَه - (جبه) است *

* چو اشکِ عاشقان از هجر دلبر *
* جهان پیما و خون ریز و دلاور *
* همه چون آتشِ سودا جهان سوز *
* همه چون غمزهٔ خوبان جگر دوز *
* یکایك تیغ زن چون نرگسِ یار *
* سراسر صف شکن چون زلفِ دلدار *
* زبس تیر و کمان و کیش و قربان *
* شده تیرِ فلك حیران و لرزان *
* ز گردانِ سپردار و کمان کش *
* جهان پر شد چنان کز تیر ترکش *
* فضای دشت پهنا ور شده تنگ *
* ز انواعِ سلاح و آلتِ جنگ *
* ز گرز و نیزه و شمشیر و خنجر *
* ز درع و جوشن و خفتان و بگتر *
* بدین سان لشکرِ با ساز و آیین *
* زکین ابروی مردی کرده پر چین *

صاحب قران بی همال بسعادت و اقبال بر بالای پشته که شا میانه خسروانه با وج سپهر برین برافراخته بودند به نشست و لشکر فوج فوج و گروه گروه مکمل و مزین از فرق راکب تا نعل مرکوب غرق آهن بترتیب می گذشتند هر فوج که

بمقابل صاحب قران که در جهان مقابل نداشت می رسیدند مقدم ایشان پیش آمده زانوزده اسپ می کشید و زبان اخلاص را بدعا و ثنای آن حضرت می آراست * * نظم *

که بادا تن و جانِ ما بندگان * فدای سمِ اسپ صاحب قران
برانیم کز فرِّ اقبالِ شاه * نمانیم در روم و بومش گیاه
همه ملک دشمن بهم بر زنیم * تنش را بخاک هلاک افگنیم

سرِ بد سگالت که نیکش مباد * ز تن دور گردد بشمشیر داد و بزبان عاطفت پادشاهانه او را می ستود و بمرحمت قوی دل و مستظهر ساخته می فرمود * * نظم *

* که گیتی مبادا ز گُردان تهی *
* کزیشان بلند است تاجِ مهی *

و برین منوال تومان تومان و هزاره هزاره و قوشون قوشون متعاقب و متوالی می رسیدند و باقامت رسم مذکور قیام نموده می گذشتند و چون نوبت بلشکر امیرزاده محمد سلطان رسید که بتازگی از مستقر سریر سلطنت مصیر آمده بود سپاهی انبوه فلک شکوه بتجمل و آیینی معروض گشت که تا مواکب کواکب در میدانِ سپهر جولان می نماید کس مثل آن ندیده بود و نشنیده و چون مقرر است که اتفاق از موجبات و اسباب گیتی ستانی و جهانبانی است *

* مصراع *

* آري باتفاق جهان مي توان گرفت *

شاهزاده بتلقين ملهم دولت امر كرده بود كه جماعت هر فوجي از لشكر در صورت محسوس مبصر كه اقصي نهايت ظهور است اتفاق نمايند و بر حسب فرمودهٔ او طايفه را بتمام علم و سنجق و جبه[1] و زين و كجيم و مجموع اسلحه و اسباب از تركش و كمر و نيزه و سپر و چماق همه سرخ بود و طايفه را همه زرد و جمعي را همه سفيد و بعضي را همه بنفش و ديگر الوان بهمين قياس بعضي تمام جوشن پوش و فوجي مجموع زره دار و آراستگي و ظرافت بحدي كه وراى آن بكلك تصور برلوح خيال نتوان نگاشت و چون شاهزاده سپاهي چنان را مكمل و آراسته بعرض گاه رسانيد باقامت رسم الجا مشي و پيشكش مبادرت نمود و لب ادب بصوالح ادعيه و فوايح اثنيه بركشود *

* نظم *

* كه جاويد بادا جهان هر بسر *

* بفرمانت اى خسرو تاج ور *

* فلك تا ز كتم عدم شد پديد *

* نظير تو صاحب قراني نديد *

* همه عالم از دولت آباد باد *

---

(۱) چنين است در جميع شش نسخ موجوده ليكن بتاييد لغت تركي بجاى جبه - جِيبَة - بايد و جِيبَة لفظ تركى است فارسي آن بكتر *

* که لطفِ الهی ترا داد داد *
* کهین بنده و جملهٔ کهتران[1] *
* بجان بسته ایم اندرین ره میان *
* به نیروی بختِ تو در یک هجوم *
* برآریم گرد از همه بوم روم *
* نمانیم در روم برگِ درخت *
* نه شاه و نه گاه و نه تاج و نه تخت *
* سرِ بد سگالت بود تاج دار *
* وگر خود بود قیصرِ تاج دار *
* رخِ فرخِ شاه ازان بر شکفت *
* بزیرِ لبِ حشمت از لطف گفت *
* جوان بخت بادي و روشن خرد *
* خدایت نگه دارد از چشم بد *

چون از اول صباح تا نزدیك عصر که نماز پیشین فوت میشد لشکر میگذشت حضرت صاحب قران بقصد ادای ظهر برخاست و فرمان داد که ایلچیان روم را سوار کرده تا بآخر صفِ سپاه برسانند و چون فرموده بفقاد پیوست ایشان را از مشاهدهٔ آن کثرت و عظمت و ملاحظه آن اسباب و آیین دود حیرت از سر برآمد و رعشه هراس و بیم در اعضا و ارکان

---

(۱) در بعض نسخه بجای • کهتران - (مهتران) دیده شد •

وچون ایشان افتاد وروز دیگر مراحم پادشاهانه ایلچیان را نوازش فرموده اجازت انصراف ارزاني داشت وفرمود که ایلدرم بایزید را بگویید که چون در مملکت تو رسم غزا وجهاد قایم است بر خاطرِ ما بغایت گران مي آید که آن بلاد را از عبورِ لشکر ما آسیبی رسد با این همه هنوز با تو طریق مجامله ومساهله مي سپرم متعلقان طهرتن را باز فرست و یکی از فرزندانت را بجانب ما روان کن که اورا بمثابه فرزندِ خود داشته از فنون تربیت وعنایت آن بیند که از تو که پدر مهرباني ندیده باشد تا ممالک روم برتو مسلم داریم وغبار وحشت بکلي فرو نشیند واز میامنِ آن موافقت هم تو در مقر دولت خود بسلامت بماني وهم آهالي آن دیار درمقام امن واستقامت آسوده خاطر وفارغ البال بیاسایند وثواب آن بروزگار همگنان واصل گردد - والسلام علی من اتبع الهدی *

ذکر فتح قلعه هاروک

چون ایلچیان روم برحسب اشارت علیه بازگشتند از منهیان اخبار بسمع مبارك رسید که درین حدود قلعه ایست هاروک نام وجمعي جیتاغیان پناه بآنجا برده متحصن شده اند وباستظهار حصانت ومناعت آن حصن سرِعصیان از جیب تمرد برآورده درزمان فرمان لازم الاذعان صد ور یافت

که امیر شیخ نورالدین و امیر برندق متوجه تسخیر و تخریب آن قلعه شوند ایشان بامتثال امر مبادرت نموده با لشکر فیروزی اثر روان گشتند و چون بقلعه رسیدند *

* نظم *

* دم نای رویین برآمد بمهر *
* خروش یلان برگذشت از سپهر *
* نبرد آزمایان دشمن شکار *
* رخ از کین نهادند سوی حصار *

و چون آتش قتال اشتعال یافت و نیران وغا بالا گرفت حکم اندازان سپاه فیروز بزخم پیکان دیده دوز حصاریان را از بالای سور بنوعی دور کردند که کس را مجال آن نبود که سر برآورد و نقبچیان آهنین چنگ بی درنگ آهنگ کار کردند و به نیروی سعادت و قوت بازوی جلادت دیوارهای قلعه را بینداختند و لشکریان نصرت شعار بحصار درآمده جیتاغیان خاکسار را عرضه تیغ آبدار صاعقه کردار گردانیدند *

* بیت *

* چون نهادند جیش فتح آیین *
* روی دولت بدان حصار حصین *
* شد حصار از نهیب شان کنده *
* کس نماند از حصاریان زنده *

گفتار در توجه رایات نصرت عطیه بصوب قیصریه و انگوریه

هم درحوالي سیواس جمعي صاحب وقوف که مسالک وطرق آن دیار میدانستند بعز عرض همایون رسانیدند که راه توقات جنگلستان است و گذارهای تنگ دارد و ایلدرم بایزید با حشری فراوان و لشکری بی پایان بتوقات آمده است وسرِ آب گرفته و قراولان نیز آن جنگل را دیده بودند و ازان خبرداده صاحب قران کامگار آن راه گذاشته و عنان اقتدار بجانب یسار معطوف داشته براه قیصریه روان شد و علي سلطان تواجي را از پیش بقیصریه فرستاد تا لشکررا نگذارد که ازانجا تجاوز نمایند و رایت فتح آیت بشش منزل از سیواس بقیصریه تحشم فرمود و اهالي شهررا خلعتِ امان ارزانی داشته چند روز درانجا توقف نمود *

* بیت *

* بدان رومیان بر ببخشود شاه *
* گنه گار شد رسته با بی گناه *

وجماعتی ازبد گماني پناه بنقبها و سوراخها برده بودند لشکریان نقب زده همه را بگرفتند وغارت کردند وچون غلات آنجا را وقت حصاد رسیده برد فرمان شد که سپاه مورشمار

ادخار علوفه را کمر اجتهاد به بندند و رای کشور کشای ممالک آرای امیرزاده ابابکر و امیرشیخ نورالدین را بقراولی تعیین فرمود و با عساکر گردون مآثر جبه (۱) پوشیده و یسال کرده از قیصریه متوجه صوب انکوریه شد و سه منزل بر کنار آبی بزرگ که آنرا یولغون سوئی گویند قطع مسافت نموده روز چهارم اراضی قر شهر معسکر ظفر قرین گشت و در آنجا از قراول خبر آمد که سپاهی لشکر ایلدرم بایزید را دیده اند فرمان واجب الاذعان صدور یافت و لشکریان صف شکن رو بجانب دشمن آورده بقوره فرود آمدند و برسم معهود رعایت حزم را خندق کنده بچپرو مند و مستحکم گردانیدند و رای صواب نمای امیرشاه ملک را با هزار سوار بزبان گیری فرستاد و او در حجاب ظلام لیل میل بخیل دشمن کرده بشتاب سیل کما بیش ده فرسخ براند و هنگام آنکه کوکبه شاه مُلکِ سپهـــر از جانب شرقی افق بحوالی اردوی رومی چهرگان نجوم هجوم نموده صبح دمیدن گرفت امیرشاه ملک نزدیک اردوی ایلـــدرم بایزید رسیده بود و در مکمنی مترصد فرصت پنهان بایستاد و چون قراولان مخالف از قیتول بیرون آمدند بریشـــان حمله برده جنگی سخت واقع شد و چون قیصر آگاهی یافت

---

(۱) چنین است درجمیع شش نسخ موجوده لیکن صحیـــح جیبه بمعنی بگتر معلوم میشود چنانکه درحاشیه صفحه ۵۰۴ مذکور شده •

که فوجي سبك از سپاه ظفر پناه بآن دليري پيش رانده اند
بر خاطر او بغايت گران آمد و از دهشت و حيرت بر آشفته
امراء خود را سرزنشها کرد و وقت طلوع آفتاب کوچ کرده
متوجه قرشهر شد و اميرشاه ملک کس بتعجيل پيش حضرت
صاحب قران فرستاد و قصه جنگ و توجه ايلدرم بايزيد
بصوب قرشهر عرضه داشت آن حضرت الياس خواجه شيخ
علي بهادر و صاين تمور و برادرش مراد و دانه خواجه و امير
حسين قوجين و سلطان ملک پسر اوج قرا و ديگر دلاوران
شصت مرد را باز بزبان گيري روان ساخت و اميرشاه ملک
باز گشته شب هنگام بدرگاه عالم پناه رسيد و چون روز شد
حضرت صاحب قران تعليم و ارشاد شاهزادگان و امراء را
با ايشان بصورت مشورت فرمود که درين مقام دو راى است
يکى آنکه همين جا توقف کنيم که تا زمان رسيدن مخالف مردم
و چهارپايان استراحت نموده کوفتگي راه بيند ازند و ديگر آنکه
بميان مملکت ياغي درآييم و غارت کنان ميرويم و ايلغار
بهرجانب ميفرستيم تا او را از عقب ما بتعجيل ببايد راند
و لشکرش که بسيار پياده اند ويران شوند و بعد از تدبيره بردقايق
جهان گيرى راى ثاني اختيار فرمود و ازان جا کوچ کرده
بسعادت و اقبال روان شد و اميرزاده سلطان حسين را [illegible]
هزار سوار در يورت باز داشت و يرليغ جهان مطاع صادر گشت

که امیر برندق و پستری(۱) و دیگر امراء قوشون از پیش بانکوریه روند و اگر از طرف دشمن لشکری متوجه باشد راه بر ایشان به بندند و لشکر پیاده همراه ایشان توجه نمایند و دو منزل که آب نیست چاهها فرو برند امراء برحسب فرموده رو براه نهادند و عبد الرحمن که تواجی لشکر پیادگان بود پیادگان را سرکرده همراه ایشان ببود و بهادران که روز پیش بزبان گیری رفته بودند بعضی ازیشان وقت سحر با جمعی از مخالفان بازخوردند و جنگ کرده دو کس را ازیشان فرود آوردند یکی را سر بریده و دیگریرا زنده می آوردند و چون صیقل صبح زنگ ظلام از مرآت گیتی بزدود و بهادران باز گشتند پسر قیصر با هزار مرد دلاور بزبان گیری آمده بود و در شب بی خبر ازیشان گذشته و در دره پنهان شده بهادران که باز گشته بودند بایشان رسیدند و جنگ در پیوستند و با آنکه شصت سوار بیش نبودند و هم نبرد آن غلبه بسیار جنگ کنان میرفتند و چون مخالفان سیاهی سپاه امیرزاده سلطان حسین را از دور دیدند بایستادند و بهادران بسلامت رانده بموکب ظفر قرین پیوستند و سلطان حسین نیز از عقب برسید و امراء و پیادگان که برحسب فرمان متوجه انکوریه شده بودند امراء از پیش بانکوریه راندند

(۱) در بعض نسخه بجای - پستری - (پسروی) دیده شد *

و تمام ولايات و احشام و ايل و الوس آن نواحي تاخته غنايم بسيار گرفتند و پياده‌گان در عقب ايستاده بحفر چاه و احداث مياه راه براه مشغول گشتند و رايت فتح آيت با سپاه ظفرپناه بسه منزل بانكوريه نزول فرمود و آن سر زمين مضرب خيام نزول اجلال و تمكين گشت و قيصر روم از امراء يعقوب نامي را بانكوريه فرستاده بود كه بضبط و محافظت قلعه آنجا قيام نمايد * نظم *

* سر بارهٔ آن نديدی عقاب *
* يكی كندهٔ گردش اندر پر آب *
* يكی شارستان گردش اندر فراخ *
* سراسر همه قصر و ايوان و كاخ *
* ز رومي سپاهي دلير اندرو *
* همه نامداران پرخاش جو *

و يعقوب قلعه را محكم ساخته و محاربه و مدافعه را مهيا و آماده شده بود حضرت صاحبقران روز ديگر بعزم احتياط قلعه بكوه گردون شكوه كيهان نورد برآمد و شيران بيشه شجاعت را بتسخير قلعه اشارت فرمود دلاوران بی توقف روی جلادت بحصار نهادند و نيران قتال را اشتعال دادند و نقبها برده في الحال آب ازيشان بازستدند و جمعي دلاوران مثل مقصود و توكل باورچي و شهسوار و سرای و علي شير و ديگر

بهادران ببرجي که بطرف آب بود برآمدند و نزدیک شد
که قلعه فتح شود ناگاه از قراولان خبرآمد که قیصر با لشکری
از هرچه تصور نمایند بیشتر ازعقب آمده به چهار فرسخی
رسید حضرت صاحبقران بمعسکر ظفرقرین فرمود و دلاوران
که ببالای برج برآمده بودند جنگ کنان بزیر آمدند و حکم
واجب الامتثال بنفاذ پیوست و لشکرکوچ کردند و مقدار
یك اسپ تاختن پیشتر رفته آب را درعقب گذاشتند
و بنوره فرود آمدند و بوظیفه حفرخندق و استحکام آن
بچپر و مندو قیام نمودند * * نظم *

* زمین را بکندن گرفتند پاک *
* شد آن جای هامون سراسر مغاک *
* شب آمد کزان شمع بفروختند *
* همه جای آتش همي سوختند *

و درممر عبور لشکرمخالف چشمه خرد دردامن کوهی بود
و دران گذاربغیرازان آب یافت نمیشد و چون رایت رومي
روز انتکاس یافته چتر سنجري شب سایه مشك فام براطراف
واکناف عالم انداخت و چشمه خورشید دردامن کوه گردون
بمکدرات ظلمت و تیرگي آلوده گشت اشارت علیه بنفاذ
پیوست و جمعی رفته آن چشمه را بهرگونه گندگي و قاذورات
خراب ساختند و صاحبقران صافي درون پاک اعتقاد

هنگام آنکه مردم پهلوی استراحت بمراد بر بستر رفاه نهند بخلوت خانهٔ راز درآمد و با حضرت کارساز بنده‌نواز عرض نیاز آغاز نهاد و جبین اخلاص و افتقار بر سجده‌گاه تضرع و انکسار نهاده زبان مناجات برگشاد که پروردگارا هرچه مرا مدة العمر از نصرت و فیروزی روزی شده و از فتح و ظفر روی نموده محض عنایت و مرحمت تو بوده و اگرنه از من چه آید و از عاجزی که پیوند جان و تنش بارادت تو باز بسته چه کشاید همان لطف و مکرمت که پیوسته ارزانی داشتهٔ باز چشم میدارم و بکرم بی دریغ که همیشه کرامت فرمودهٔ امیدوارم * نظم *

* ای همه هستی بتو پیدا شده *
* خاک ضعیف از تو توانا شده *
* چارهٔ ما ساز که بی یاوریم *
* گر تو برانی بکه رو آوریم *

گفتار در ترتیب سپاه و تعبیه لشکر

چون حضرت صاحب قران تمام شب بمسکنت و زاری معاونت و یاری از حضرت باری جل و علا مسالت نموده هنگام صبح که در صدر بارگاه خاقان مشرقی انتساب رایت جهان آرای فحوای فالق الاصباح بفوز و نجاح برافراختند و باندک زمان تیغ ظفرمآب افراسیاب آفتاب

بیک وهله تمام بوم روم چون دیگر بلاد روی زمین بعموم مسخر گردانید حضرت صاحب قران گیتي ستان روی دولت غرا بترتیب لشکر کشور کشا آورد و برکوب عساکر گردون مآثر فرمان داد واز سپاه ظفرپناه مردان کار و رزم آزمایان تیغ گذار از خیمها و خندق بیرون آمدند * * نظم *

* بجنبش درآمد سپه فوج فوج *
* چو دریای جوشان بهنگام موج *
* سپاهي فزون از قیاس و گمان *
* شده تنگ ازیشان فضای جهان *
* دلیران گُرد افگن صف شکن *
* همه شیر صولت ولی فیل تن *
* دل وجان پر از کین قیصر همه *
* بکف گرز و شمشیر و خنجر همه *

و بر حسب اشارت علیه صفوف عساکر گردون مآثر بآیینی مرتب و آراسته شد که ظفر بصد دل عاشق پرچم اعلام آن رزم آزمایان بهرام انتقام گشت و ابلقِ ایام سخت لگام رام ارادت و کام آن کشور کشایان پیروزي فرجام شد * * بیت *

* برآراست رزمی که خورشید و ماه *
* ندیدست هرگز چنان رزم گاه *

لشکر نصرت شعار جرنغار را پشت استظهار بعز اقبال

بی انتقال امیرزاده شاهرخ و امیرزاده خلیل سلطان قوت گرفت واز شهامت و صرامت نوینان عالی مکان مثل امیرسلیمانشاه و امیر یادگار اندخودی و رستم طغی بوغا و سونجك بهادر ودولت تمور و دیگر امراء مواد اعتضاد سمت تضاعف و ازدیاد پذیرفت وقنبل ایشان سلطان حسین بود وعلی سلطان و موسی توی بوغا و پستری و دربرنغار فیروزی آثار رایت شوکت واقتدار امیرزاده میرانشاه بذروه مهر وماه برآمد ونیروی شجاعت و جلادت امیرشیخ نورالدین و امیربرندق و علی قوجین و امیر مبشر و طهرتن وحاجی عبد الله عباس و سلطان سنجر حاجی سیف الدین وعمرتابان و شیخ ابراهیم شروانی وغیرهم علاوه آن شد وقنبل ایشان امیرزاده ابابکر بود و امیرجهانشاه و قرا عثمان ترکمان وتوکل برلاس وپیرعلی سلدوز واز اطراف قلب قیامت نهیب که از غایت کثرت وکمال عظمت زبان بیان از وصف آن قاصر است گروهی بی شمار از دلاوران تیغ گذار روی تهور بی تفکر بجنگ و پیکار آوردند ازان جمله در دست راست قول باش تمور آغلن بود و امیرزاده احمد عمرشیخ و شهسوار وسرای وجلال باورچی وتاپتوق ویوسف مغول و حاجی بابا سوچی و اسکندر هندو بوغا و خواجه علی پسرخواجه یوسف اپردی ودولت تمور و حسن برلاث خواجه و محمد قوجین

و سوای خواجه و ادریس قورچي و شمس الدین المالغي و هریملک تواجي و ارغون ملک و پیر محمد و بهاء الدین و قرا احمد و بیگ ولي ایلچیکده و چقماق و دولت خواجه ایلچي بوغا و عبد الله و صوفي خلیل و محمد تواجي و ایسن تمور و شیخ محمد و قرا[1] مان و سنجر و حسین و حسن و عمر بیگ پسر نیلک روز جون غربانی و جهانشاه و بیردي بیگ قوجین و احمدي و عجب شیر و محمود و بهلول و امیر زیرک چاکو و دیگر امراء و در دست چپ قول جلال الاسلام بود و توکل قرقرا و علي محمود و شاه ولي و سونجک و جاني بیگ و یادگار و تذکري بیرمش خواجه و محمد خلیل برادر دولت تمور تواجي و شیخ حسین و میرک ایلچي و ملک پاینده برادر الطون بخشي و لقمان تواجي و سلطان برلاس و عبد الکریم حاجي سیف الدین و پیر محمد شنکوم و شیخ اصلان کپک خاني و دولت خواجه برلاس و الیاس کپک خاني و یوسف برلاس و علي عباس و سید خواجه شیخ علي بهادر و عثمان تواجي و اسکندر شیخي و شاه شاهان سیستاني و ابراهیم قمي و شاه توران سیستاني و شیراول و پادشاه بوران و دیگر سرداران و در پیش قول ماهچه توق امیرزاده محمد سلطان ازاوج ظفر برآمده ثالث نیرین شد در عین

---

(۱) در بعض نسخه بجای - قرامان - (قرا تمور) بنظر آمد *

شرف و تمکین و در ظل اقبالش لشکر ستاره حشر مجتمع و مرتب پروین آیین و عقد آن جمعیت از انتظام اعلام احتشام و اهتمام امیر زاده پیر محمد عمر شیخ و برادرش امیر زاده اسکندر و از نوییذان نامدار امیر شمس الدین عباس و امیر شاه ملک و الیاس خواجه شیخ علي بهادر و ابان و دیگر بهادران سمت استکمال پذیرفت * نظم *

* قوم اذا الشر ابدا ناجذیه لهم *
* طاروا الیه زرافات و وحدانا *

* گروهی که هریک بهنگام کار *
* بمردي زگردون بر آرد دمار *
* سراسر دلیر و نبرد آزمای *
* تهمتن بزور و فریدون برای *

و چهل قوشون آراسته را در ظل رایت نصرت آیت باز داشت که از هر طرف که بمدد احتیاج افتد فوجي ازان بر حسب اشارت به معاونت ایشان شتابند و چند زنجیر پیل شکوه مند کوه مانند که از بقیه غنایم هندوستان باردوي ظفر مکان بود ند همه را کجیم انداخته و با اسلحه و اسباب جنگ مکمل ساخته و بر بالای هریکی کمانداران حکم انداز و نفط اندازان آتش باز جنگ را آماده گشته مقدم بر صفوف عساکر گردون مآثر بترتیب باز داشتند * نظم *

* صف زده پیلانِ هندي پیش صف *
* زهرهٔ شیرانِ رومي در تلف *
* زینتی افزوده پیل آن بوم را *
* ز آبنوسِ هند عاجِ روم را *
* آفرین بر شاهِ شرقي انتساب *
* کو چو بر هندوستان شد کامیاب *
* از دهلي راند پیلان سوی شام *
* تا کشید از صاحبِ مصر انتقام *
* خشم او بغداد را معدوم کرد *
* دولتش آهنگ تختِ روم کرد *
* لاجرم قیصر بتعجیلِ تمام *
* آمده اینک بپای خود بدام *

و ایلدرم بایزید نیز بترتیب و آرایشِ سپاهِ خود قیام نموده لشکری گران و حشری بی پایان که از تمام ممالك روم و جیتا غیان آن بوم و طوایف افرنج وغیر آن جمع آورده بود بیاراست و فوج فوج را موضعی لایق و محلی مناسب مقرر گردانید ازانجمله در قنبل میمنه پسر برلاس افرنجي که برادر زنش بود با بیست هزار سوار از لشکر افرنج تعیین نمود و ایشان مجموع ظاهر خود را موافق باطن تاریك ساخته سیاه پوشیده بودند و عادت ایشان درلبس چنانست که از

سرتا قدم بفولاد و آهن مي پوشند که بغير از چشم عضوی دیگر پیدا نیست و بندهای آنرا بر پشت پای بهم پیوسته قفل مي زنند و تا آن قفل باز نمي کنند جبا[1] و خود از یشان جدا نمي شود و در قنبل میسره پسر مهین خود را مسلمان حلبی با عساکر روم باز داشت و خود در قول ایستاده سه پسر موسی و عیسی و مصطفی را در پس پشت خویش جای داد و محمد حلبي که ارشد اولاد او بود و بکوشجي اشتهار یافته و امراء و سرداران روم مثل یال قوج پاشا و علي پاشا و عبید بیگ و تمورتاش و خواجه فیروز و عیسی بیگ و حسن پاشا و خلیل مراد پاشا و سروجه و ابرنوس و یعقوب و یوسف و ایل طریان و تنکري برمش و بلبان و داود یاتي[2] و شاهین و یا پنج پسر ایلك کوز و احمدي و امیر طاهر و محمدي و مقبل و پاشاچق هریک با غلبه سپاه بجای خود قرار یافتند و قیصر با تمام لشکر روی جلادت بآوردگاه آورده مرتب و آراسته روان شدند و چاشت سلطاني قلب و میمنه و میسره ترتیب کرده و پیادگان دلاور با چپر پیش داشته برسیدند و برسر پشتها بایستادند و از جانبین گورگه و کوس فرو کوفته سورن

---

(۱) در بعض نسخه بجای - جبا - (جبه) و در بعض کتاب (جیبّه) است و همین صحیح است بتایید لغت ترکي (۲) در بعض کتب بجای - یاتي - (ثاني) است *

اند اختند * * نظم *

* بر آمد خروشیدن کره نای *
* فغان دلیران رزم آزمای *
* دو لشکر بروی اندر آورده روی *
* جهان شد پر آواز پرخاش جوی *

گفتار در محاربه صاحب قران جهان جو با قیصر روم و ظفر یافتن برو

چون سپاه طرفین صفها کشیده و برزم گاه رسیده بآهنگ جنگ در مقابل یکدیگر بایستادند و از غریو کورگه وکوس چهرها سندروس و لبها آبنوس و زبانها پر از افسوس گشت صاحب قران موید پاک اعتقاد برسم معتاد پیاده شد و روي مسکنت و افتقار بحضرت آفریدگار تعالی سلطانه آورده بوظیفه نماز و عرض راز و نیاز که در هر معرکه عادت پسندیده آن خدیو برگزیده بود قیام نمود تا بدیده همت عالي و صدق نیت صافي روی آرزو و مراد در آیینه حسن اعتقاد بی نقاب ارتیاب مشاهده فرمود و فرموده خواجه عبد الله انصاري قدس سره که اگر نخواستي داد ندادي خواست راستي مخدره تحقیق را طرفه حله آراست و چون از سر یقین پای توکل برکاب سعادت انتساب در آورده سوار شد و روی عزم خسروانه

بکارزار نهاد و فرمان داد که بهادران عساکر گردون مآثر بباد حملهٔ آتش پیکار برافروزند و بشعله تیغ صاعقه کردار خرمن غرور و پندار مخالفان درهم سوزند نخست از قذبل برنغار امیرزاده ابابکر یکران مسابقت درمیدان مبازرت راند و همپاده نصرت پناه دست کشورکشای دشمن گیر بکمان و تیر یازیده بزخم پیکان جان ستان و پلارک خون افشان جرنغار مخالف را که قذبلش پسر مهین قیصر مسلمان حلبی بود برهم زدند * نظم *

* چو شه زاده برکرد مرکب زجای *
* بچستیء شاهین و فرّ همای *
* عقابِ خدنگین و زاغِ کمان *
* به بستند عقدي بمهري گران *
* وصالي بزور و فراقي بقهر *
* طلاقي روان جانِ بد خواه مهر *
* ز پرنده مرغان منقار شوم *
* غراب فنا آشیان ساخت روم *

و امیر جهانشاه و قرا عثمان نیز حمله آورده دست چپ دشمن را بکلي براندند و کرشجي که از دیگر فرزندان قیصر بمزید شجاعت و جلادت اختصاص داشت کر و فر بسیار کرد و آنچه حد سعي و کوشش بود بجای آورد و چون شیوه

جلادت عساکر ظفر دایر بدیده یقین بدید بی گمان دانست که مقاومت با چنان سپاهی از حیز مکنت و قدرت ایشان بیرون است روان با مردم خود روی دهشت بصوب گریز آورده از میان بدر رفت * مصراع

* زیرکی جای خود شناختن است *

و الفرار مما لایطاق من سنن المرسلین و از قنبل جرنغار سلطان حسین با لشکر فتح آثار پیش رانده بازوی شجاعت به نیروی دولت بکشاد و بضربات پیاپی نیزه و تیغ مانند صاعقه و برق از میغ بی دریغ آتش در خانه ثبات و قرار دشمنان نهاد * * نظم *

* بتایید دولت چو غرنده شیر *
* در آمد به پیکارِ اعدای دلیر *
* کفش گفتی ابراست و شمشیر برق *
* ز بارانِ قهرش بدم خصم غرق *
* ز رومی پرکینه چندان بکشت *
* که گفتی فلک تیغ دارد بمشت *

و امیرزاده محمد سلطان را عِرق نجابت و شجاعت موروثی جنبیده لب حمیت بر کشاد و از حضرت صاحب قران اجازت خواست که نهنگ هامون نورد را در دریای هیجا تازد و کشتی حیاتِ مخالفان را در غرقابِ فنا اندازد * * بیت *

* که من زنده و دشمن شه بجای *
* برانم که نه پسندد این را خدای *
* ز شاه آنکه بر تافت رو اندکي *
* من و او نباشیم الا یکی *

اشارت علیه نفاذ یافت که بمدد جرنغار شتابد شاهزاده بامتثال فرمان مبادرت نمود وبا بهادران بازوی جلادت و اقتدار برکشود * * نظم *

* روان شد بکردار شیر دلیر *
* نهنگی بچنگ اژدهای بزیر *
* چنین تا بلشکرگه رومیان *
* همي تاخت برسان شیر ژیان *
* صف لشکر رومیان بردرید *
* کسی از یلان خویشتن را ندید *

و دلاوران افرنج نیزدر مقابله دست تهور بمدافعه و مقاتله برکشاده کوششهای مردانه مي نمودند و چند نوبت از طرفین غلبه کرده یکدیگر را براندند و آخرالامر ظفر پیشگان لشکر منصور غالب آمده دمار از روزگار پسر برلاس افرنجي وسپاه او که برنغار لشکر مخالف بشکوه ایشان آراسته بود برآوردند و پیاده بسیار در زیردست و پای اسپان لکدکوب بلا شده عرضه فنا گشتند * * نظم *

* بکشتند چندان ز رومي سپاه *
* که گل شد همه خاك آوردگاه *
* به پیشِ صفِ رومیان کس نماند *
* ز گردانِ شمشیرزن بس نماند *

و امیرزاده پیرمحمد عمرشیخ و امیرزاده اسکندر و امیرشاه ملك با رزم آزمایان قول پیش رانده بسی از دشمنان را نیست گردانیدند و امیرشیخ نورالدین و امیر برندق داد مردي و مردانگي داده پیادگان میسره مخالف را از بالای کوه به نشیب خطروانده رانده و بسی ازیشان را به تیغ بی دریغ گذرانیدند * * بیت *

پر از کشته شد عرصهٔ رزم گاه * جهان گشت بر چشم دشمن سیاه

چون آثار ضعف و فتور در سپاهِ مخالف مغرور بظهور پیوست امر عالي صدور یافت که شاهزادگان و نوینان بیک بار حمله کنند * * نظم *

بفرمود شاهِ سپهر احتشام * که لشکر بجنبش درآید تمام
بجنبید لشکر سراسر ز جای * بفرمان سلطان کشور کشای

از میمنه امیرزاده میرانشاه و امیرجهانشاه و شیخ ابراهیم و حاجي عبدالله عباس و سلطان سنجر حاجي سیف الدین و طهرتن و مبشر و عمر تابان و پیرعلي و دیگر امراء و از میسره امیرزاده شاهرخ و امیرزاده خلیل سلطان و امیرسلیمان شاه

ورستم طغي بوغا وعلي سلطان وديگر نوينان باتفاق حمله کردند ومجموع عساکر گردون مآثر لجام ریز بر مخالفان تاختند ونیران محاربه وقتال بنوعي اشتعال یافت که بی مبالغه جنگ بزرگ ایرانیان وتورانیان درنظر روزگارخوار گشت وداستان هفت خوان رستم واسفندیار را اعتبار نماند *

* بیت *

* دلیرانِ ایران وتوران سپاه *
* گرفتند بر لشکرِ روم راه *
* چنان تیز شد آتشِ کارزار *
* که مي خواست گردون بجان زینهار *
* زبس خونِ رومي دران ترک وتاز *
* هزار اطلسِ رومي افگنده باز *
* غریوِ کورگه بدرّید گوش *
* بپا اندر افتاده سرها بدوش *
* زبانگِ سپه گوشها خیره شد *
* زگردِ سپه (۱) چشمها تیره شد *
* توگفتي که دریا بجوش آمد است *
* نهنگِ دژم درخروش آمد است *
* زبس کشته کافتاد دردشتِ کین *

(۱) دربعض نسخه بجاي - سپه چشمها - (هیونان جهان) دیده شد *

* زمین پشته شد تا بچرخ برین *
* جهان گشت دریا کران تا کران *
* زبس خون که ازکشتگان شد روان *
* گروهي بدادند سر در ستیز *
* گروهي نهادند رو در گریز *

و دران زمان که امیرزاده محمد سلطان برنغار دشمن را براند شش قوشون لشکر شاهزاده ببالای تلي که محل ایشان بود برآمدند و ایلدرم بایزید با لشکر قول متوجه آن محل شد و سپاه شاهزاده را ازان بلندي رانده بجای ایشان بر آمد و ایشان چون بشاهزاده پیوستند بازروی جلادت بجانب مخالف آورده جنگ را آماده بایستادند و چون ایلدرم بایزید بران پشته اطراف لشکر خود را احتیاط کرد و میمنه و میسره را شکسته و پراگنده یافت حیرت برو غالب آمد و از سپاه برنغار و جرنغار او که متفرق شده بودند جمعي از پیاده و سوار پیش او جمع آمدند حضرت صاحب قران با امیرزاده شاهرخ روی نیروی دولت قاهره بقصد قیصر آورده هامون نورد همایون نبرد را براندند وامیرزاده میرانشاه نیز با امراء برنغار و امیرزاده سلطان حسین و امیر سلیمانشاه ازجرنغار متوجه شدند و مجموع سپاه از اطراف روی باس شدید بایلدرم بایزید نهاده او را و لشکرش را چون شکاري که بجرگه

در آید درمیان گرفتند * * بیت *

* گرفتند شان یکسر اندر میان *

* سواران قاآن صاحب قران *

* چنان آتش افروخت ازگرز و تیغ *

* که گفتي هوا کوه بارد ز میغ *

قیصر بقیه روز بهر نوع که بود پای تجلد بفشرد و با بهادران سپاه خود را نگاه داشت و هنگام غروب آفتاب عنان از معرکه پیچیده ازان بالا فرود آمد و بضرورت روی اضطرار بصوب فرار نهاد عساکر گردون مآثر کوچه داده بر ایشان تیر باران کردند و بسیاري را بخاک هلاک انداختند و ایلدرم بایزید بهزار مشقت از میان بدر رفت و فوجي از سپاه ظفر پناه بتگامشي هزیمت یافتگان روان شدند * * نظم *

بدستند گردان توران میان * همي تاختند از پی رومیان

بشمشیر تیز آتش افروختند * همه بوم و برشان همي سوختند

بسی رومیان درهمي تاختند * درودشت ازیشان بپرداختند

ز روم و ز رومي برآورده گرد * بگردون برافشانده گرد نبرد

و زبان روزگار از تلقین تقدیر پروردگار مصدوقه غلبت الروم برسپاه آن بلاد و دیار خواند و بیشتر گریختگان از تشنگي فوت شدند چه آفتاب درششم درجه اسد بود و هوا بغایت گرم و دران مرحله که ایشان بزرمگاه راندند آب نبود *

* بیت *

* هرکس که زآب تیغ گُردان جان برد *

* درحسرتِ آب جانِ شیرین بسپرد *

و چون نسیم فتح و ظفر از مهب تایید ملک اکبر برپرچم رایت سعادت پیکر وزید صاحب قران گیتي ستان موید و مظفر ازانجا بازگشته باردوی همایون فرود آمد و وظایف شکر و سپاس آفریدگار که انوار فتح و فیروزي از نیّرِ عون وعنایت بی علت او تابد وبس بادا رسانید *

* نظم *

* زمین شد ز رومي چو دریای نیل *

* جهان جوی با تیغ و کُوپال و پیل *

* به پیروزي از رومیان گشت باز *

* باردوی فرخنده آمد فراز *

* بسی آفرین خواند بر کردگار *

* کزو گشت بر دشمنان کامگار *

شاهزادگان و امراء جمع آمده بعز ملازمت فایز گشتند و زانو زده بتهنیتِ فتح و اقامتِ رسم نثار قیام نمودند و روز جمعه نوزدهم ذی الحجه سنه (اربع و ثمانماية) بود موافق ایت ئیل که خطیب تایید آسماني خطبه این فتح نامي بنام اقبال حضرت صاحب قراني بخواند و لله الحمد و المنة *

گفتار در گرفتن لشکر منصور قیصر روم را و آوردنِ او بدرگاه شاه مظفر لوا

از عساکر فیروزي آثار که بتگامشي درعقب گریختگان رفته بودند سلطان محمود خان بایلدرم بایزید رسید و او را دستگیر کرده در زمان پیش حضرت صاحب قران گیتي ستان فرستاد چون اولیاء دولت بخلود موسوم قیصرروم را دست بسته خفتن گاه بدرگاه عالم پناه آوردند عِرقِ مکارم پادشاهانه درحرکت آمد وحامي عاطفت فرمان داد که او را دست کشاده بحرمت درآورند وچون بعز تلاقي استسعاد یافت مورد او را باعزاز واکرام تلقي فرموده نزدیک خود بنشاند وبرسبیل معاتبه بطریق رفق ومجامله برزبان نوادر بیان جواهرفشان راند که هرچند احوال عالم مطلقا باراده وقدرت پروردگار است وهیچ کس را بحقیقت اختیار واقتداري نیست لیکن از روی انصاف وراستي این بود که ترا پیش آمده خود با خود کردهٔ * بیت *

اگر بار خار است خود کشتهٔ * وگر پرنیان است خود رشتهٔ

بارها پای از حد خود بیرون نهاده مرا بران داشتي که روی کین بانتقام تو آورم واز برای مصلحت غزو کفار که درین دیار بآن قیام مي نمایند تحمل کردم وآنچه وظیفه

مسلماني و خيراندیشي باشد از مدارا و سازگاري با تو بتقدیم رسانیدم و در خاطر داشتم که چون نصیحت بشنوي واز در متابعت وانقیاد درآئي ترا مددها کنم و بهرچه احتیاج افتد از مال و لشکر مساعدت نمایم تا از سر تمکین و استعلاء باقامت مراسم غزا اشتغال تواني نمود و بتیغ جهاد شوکت شرک بی دینان از اطراف واکناف دیار اسلام تواني درود و بر سبیل آزمایش از تو التماس کردم که قلعه کماخ تسلیم نماني و متعلقان طهرتن را روانه کني و قرا یوسف ترکمان را از مملکت خود براني و معتمدي دانسته را بفرستي که عهد و پیمان میان ما موکد گرداند و بدین جزویات مضایقه کردي و سرکشي و عناد پیش گرفتي تا قضیه باین انجامید با این همه همگنان را معلوم است که اگر حال بر عکس بودی و این قدرت و استیلاء که حضرت عزت مرا ارزاني داشته ترا دست داده بودی بر من و بر لشکر من این زمان چها گذشتی اما بشکرانه نصرت و فیروزي که از عنایت و رحمت حق مرا روزی شده در باره تو و مردم تو جز نکوئي نخواهم کرد خاطر آسوده دار ایلدرم بایزید در مقام خجالت وانفعال بزلّت و تقصیر خود معترف شد و گفت در واقع خطا کردم که سخن صاحب قراني چون شما نشنیدم لاجرم سزای خود دیدم اگر عفو پادشاهانه گناه مرا ببخشد من و

فرزندان من تا زنده باشیم از جادهٔ خدمتگاري و فرمان برداري پای بیرون نه نهیم صاحب قران دریا نوال اورا خلعت خسروانه پوشانید و بصنوف استمالت و نوازش ایمن و امیدوار گردانید قیصر چون آن مکارم اخلاق مشاهده کرد بعد از اداء دعا وثنا عرضه داشت که فرزندانم موسی و مصطفي در جنگ همراه من بودند خاطرم متعلق ایشان است اگر فرمان عالي نفاذ یابد تا تفحص حال ایشان کرده اگر زنده باشند به بنده رسانند ضمیمهٔ دیگر الطاف باشد حکم جهان مطاع صادر گشت و تواجیان درزمان بجست وجوی ایشان روان شدند و بعد از چند روز موسی را یافته پیش حضرت صاحب قران آوردند مرحمت پادشاهانه اورا بخلعت خاص اختصاص بخشیده پیش پدر فرستاد و از برای او خرگاهي خسروانه بنزدیک منزل همایون مرتب داشته بودند و حسن برلاس و بایزید چپائي برحسب فرمان بمحافظت و مراقبت احوال او قیام مي نمودند *

* بیت *

این است کمال کامگاري * دین پروري و بزرگواري

و مناسب کلام درین مقام عنان جُردهٔ خوش خرام خامه را بصوب ثبت اثری از آثار خیرالانام علیه الصلوة والسلام انعطاف میدهد که در روز فتح مکه بهر دو دست مبارک

د و حلقه در کعبه معظمه بگرفت و بآواز بلند فرمود که الحمد لله الذي صدق وعده ونصر عبده واعز جنده و هزم الاحزاب وحده ولاشئ بعده یعنی شکر وسپاس آن خدائی را که راست گردانید وعده خود را و یاري داد بنده خود را و غلبه بخشید لشکر خود را و بگریزانید گروههای مختلف مخالف را به تنها چه بحقیقت هیچ نیست که اثری ازو بظهور آید بغیر ازو و بعد ازان باهل مکه خطاب فرمود بطریق سوال که ماذا ترون انی فاعل بکم الیوم یعنی چون مي بینید و چه گمان می برید که من با شما بکنم امروز ایشان کمال کرم آن حضرت مي دانستند گفتند اخ کریم وابن اخ کریم والکریم اذا قدر غفر کریمي و کریم زادهٔ و کریم چون دست یابد گناه بخشد حضرت رسالت پناه ختمی - علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات فرمود من شمارا همان مي گویم که یوسف علیه السلام با برادران جفاکار گفت لا تثریب علیکم الیوم یغفر الله لکم وهو ارحم الراحمین هیچ ملامت و سرزنش نیست بر شما امروز بیامرزد خدای تعالی شمارا و او ارحم الراحمین است لاجرم از میامن محاسن افعال و اقوال آن موید بی‌همال که مذکّر مکارم اخلاق سرور آفرینش علی الاطلاق مي شد همچنانکه آل و عترت طاهرهٔ او علیه و علیهم الصلوة والسلام

از میان سایر شعب و قبایل بني آدم بمزید شرف و سیادت اختصاص دارند اولاد و اسبـــاط دودمان صاحب قران آخرالزمان نیز ازدیگر اعقاب و اخلاف ملوک و پادشاهان از اعاظم سلاطین و جهانداران که در هرعصر و اوان بوده اند و کیفیتِ احوال و اوضاع ایشان از خصوص ایمه تاریخ معلوم میشود و بالسنه و افواه عالمیان مذکوراست بفنون مفاخر و مزایا بفضل الله تبارك وتعالی ممتازند و مستثنی *

* نظم *

* بتخصیص آنکه نگزید از سعـــادت *
* جز اخلاقِ نبـــي آییـــن و عادت *
* جهانباني که مقصود از جهان اوست *
* بهین گوهر ز کانِ کن فکان اوست *
* بتـــن زیبِ سریرِ پادشـــاهي *
* بجـــان گنجور اسرارِ الهـــي *
* دلش دریا و موجش فیض احسان *
* کفش ابر و عطائی عام باران *
* ز بارانِ عطایش کشت امیـــد *
* چو شاخِ دولتِ او تازه جاوید *
* بیـــانش منبعِ انهـــار توفیق *
* زبانش مطلـــعِ انوار تحقیق *

* بدولت ملک و دین را داد داده *
* بفکرت مشکلِ گردون کشاده *
* بقدرت ملک جم زیرِ نگینش *
* بهمت(۱) بحر و کان در آستینش *
* سپهر از حشمتِ او شرم ساري *
* جهان زانقطاع جاهش خشک زاري *
* ز قصرِ قدرِ او ایوان کیوان *
* وثاقی مسکن هندوی دربان *
* جهاندار جوان بخت جهانگیر *
* که از بختش جوان شد عالمِ پیر *
* مغیث الدین ابوالفتح آنکه خورشید *
* برویش کرد روشن چشم امید *
* ازین برتر نیابد مدحتی کس *
* که ابراهیم سلطان گوید و بس *
* مثل نشنیدهٔ از پیر دانا *
* همي(۲) گفتي چو گفتي مصطفی را *
* باین لطف و کمال و دانش و داد *
* نه پندارم که باشد آدمي زاد *

---

(۱) در بعض نسخه بجاي آن مصراع این مصراع است (بحشمت شاه اسکندر کهینش) * (۲) در پنج نسخه بجای - همي - (همه) دیده شد *

* چگویم دُرِّ وصفش سفتني نیست *
* سخن زان سوی امکان گفتني نیست *
* خرد پیشِ دلِ هشیار او مست *
* فلک با کاخِ قدرش غرفهٔ پست *
* ظفر خیلِ سپاهش را طلایه *
* لوای جیش او را فتح سایه *
* ز بحرِ همتش گردون حبابی *
* جهان در بَرِّ بَرِّ[1] او سرابی *
* چو کلکش مشک میساید بکافور *
* کشد نیل از برای چشم بد حور *
* نهالِ خامه اش ز ابرِ گهربار *
* بباغِ دین گلِ وحيِ آورد بار *
* نیٔ کزوي چو ریزد شَکّرِ کام[2] *
* امیدِ خلق را شیرین شود کام *
* ز بیمِ تیغ او بدخواه در خواب *
* گره بیند همه شب در گلو آب *
* چو شمشیرش عدو را چاره سازد *
* نه تنها تن که جان هم پاره سازد *

---

(۱) در بعض نسخه بجای - بَرِّ بَرِّ او - (پرتو او چون) است * (۲) در بعض نسخه بجای - کام - (خام) و در بعض (جام) دیده شد *

* کمان گر یابد آن سهم از سعادت *
* که یازد سوی او دستِ جلادت *
* کمان نون بیني و زه دال الف تیر *
* ندای فتح ازان گشته جهان گیر *
* بهر مقصد که شد تیرش روانه *
* نباشد منزلش غیر از نشانه *
* بجز تیر قضا از شَصت (۱) تقدیر *
* بدین سان بی خطا نفکند کس تیر *
* ثباتش کوه را در موقفِ جنگ *
* جگر خون کرد و لعلِ ناب شد سنگ *
* ثنایش هرچه زین منوال گویم *
* بآبِ چاه روی ماه شویم *
* کلامم پست و قدرش بس بلند است *
* تهی دستیم و کالا ارجمند است *
* بسازم با دعا و آن هست کارم *
* که آنرا چاره اخلاص است و دارم *
* خدایا تا بود گاهِ انابت *
* ز محتاجان دعا وز حق اجابت *

---

(۱) چنین است در جمیع نسخ موجوده لیکن بدانید لغت شست در ینجا بسین مهمله صحیح میشود نه بصاد مهمله کما لا یخفی *

* قرینِ استجابت باد یکسر *
* دعاءِ دولتِ این داد گستر *
* همه کارش بکام از عونِ توفیق *
* درونش روشن از انوارِ تحقیق *
* جهان بادا بفرِّ این جهانبان *
* ممتّع جاودان از عدل و احسان *

گفتار در فرستادن حضرت صاحب قران لشکرها باطراف واکناف مملکت روم وفتح نامها به بلاد وامصار ایران وتوران

حضرت صاحب قران ازانجا کوچ کرده درضمان حفظ ذوالجلال روان شد ودر مرغزار انکوریه بسعادت واقبال نزول فرمود ویعقوب کوتوال باقدام تضرع وابتهال بیرون آمد وقلعه را به بندگانِ درگاه سپرد واورا بعلی سلطان تواجی سپردند وعمال دیوان برحسب فرمان بتوجیه وتحصیل مال امانی انکوریه قیام نمودند وآن را حاصل کرده بخزانه عامره رسانیدند چون خاطر انور ازمحاربه قیصر بنوعي که مقرر ومحرر گشت فراغ یافت فرمان قضا جریان بنفاذ پیوست که امیرزاده محمد سلطان بجانب دستِ راست برسا که تختگاه روم بود

روانه گردد و امیرزاده ابابکر و امیرجهانشاه و امیرشیخ نورالدین و امیرسونجک و دیگر امراء تومان ملازم رکاب او باشند و فرمود که امیرشیخ نورالدین در بوسا بضبط اموال وخزاین آنجا قیام نماید و شاهزاده و امراء تا کنار آب اسریقه که بغار اسکندر مشهور است تاخت کنند و امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده اسکندر و امیرسلیمان شاه و رستم طغي بوغا و سید خواجه شیخ علي بهادر و پیرعلي سلدوز و دیگر امراء را بطرف قونیه و آق شهر و قراحصار و علائیه و عدالیه فرستاد و اشارت علیه صادر گشت که فتح نامها قلمي گردد منشیان بلاغت شعار و دبیران براعت آثار مثل مولانا شمس الدین منشي و دیگر کُتّاب فصاحت دثار بدایع نکار ظفرنامها بپرداختند و بمجموع ممالك ایران و توران روان ساختند فتح نامه بسلطانیه پیش حضرات عالیات. ارسال رفت و یکی بتختگاه سمرقند پیش امیرزاده عمر و یکی بجانب کابل و زاوُل و هند پیش امیرزاده پیرمحمد جهانگیر و یکی بتخت فارس پیش امیرزاده رستم و همچنین بترکستان و کاشغر وختن و بدخشان و خراسان وخوارزم و مازندران و طبرستان و گیلان و آذربیجان وعراق عرب وعجم وکرمان و کیچ و مکران و سیستان و سایر بلاد برو بحر فتح نامها فرستادند * * بیت *

بهر سو نوید و سوار و هَیون * همي رفت با نامه و رهنمون

و از جمله چون بشارت آن فتح ارجمند بدار العباده یزد رسید خواجه غیاث الدین سمنانی که دران سال از قبل دیوان اعلی بضبط مال آنجا آمده بود تیمی (۱) در عین بازار شهر میساخت و از جهت ورود آن خبر آن را دار الفتح نام شد و بدان اشتهار یافت و بی تکلف بزازخانه بآن تکلف و آیین در تمام روی زمین نیست و حکم واجب الامتثال صدور پذیرفت که امیرزاده خلیل سلطان با لشکری متوجه صوب سمرقند شود وبسرحد ترکستان رود و بمحافظت آن مرز مراسم صرامت و تیقظ بتقدیم رساند و از امراء امیر مبشر و دولت تمور تواجي بملازمت موکب او مامور بودند و چون امیر آقبوغا درهرات بجوار رحمت حق پیوسته بود فرمان شد که امیر مضراب نیز با شاهزاده تا خراسان برود و همانجا توقف نماید و فرموده بنفاذ پیوست و صاحب قران کامگار بعون تایید پروردگار از انکوریه نهضت فرمود وبشش منزل بسوري حصار فرمود و ببالای حصار بر آمده اطراف آن را بنظر احتیاط درآورد و مرغزار آنجا ازفر نزول همایون رشک سپهر فیروزه حصار گشت ودر اثناء این احوال امیرزاده شاهرخ را با ده تومان لشکر جرنغار (۲) بجانب کول حصار و

---

(۱) در بعض نسخه بجای - تیمي - (بزارخانه) است * (۲) در بعض کتاب بجای - جرنغار - (برنغار) است *

استانوس و کتیر روان کرد و آفتاب رایت فتح آیت بعزم ملکانه دو شب درمیان کرده پرتو وصول برکوتاهیه انداخت شهری خوش هوا و جلگهٔ(۱) دل کشا انواع میوها درغایت خوبي و بسیاری * مصراع *

* ییلاقهای دلکش با چشمهای جاري *

لا جرم درانجا مدت یکماه اطناب خیام توقف و اقامت باوتادِ تمکن و استقامت درعین سعادت وسلامت استوار ماند اهالي آنجا خلعت امان یافته وجوه اماني بمعرفت عمال دیوان بحصول پیوست ومبلغی خطیر از اموال تمورتاش که در کوتاهیه بود وبروزگار دراز اندوخته عِلاوه آن شد رای صواب نمای دو روز بعد از وصول بکوتاهیه امیرشاه ملک وعبدالکریم حاجي سیف الدین و از امراء قوشون عبدالخواجه بیرا و وشیخ علی سبلای و شیخ حاجي(۲) سلدوز و دیگر امثال و نظایر ایشان را با فوجی از لشکر کشورستان بطرف کراوه و خواجه ایلي و من تشاء روان فرمود وچون تمام ممالکِ روم تا بساحل دریاي مغرب جولان گاه سپاه خاقان مشرقي مکان گشت درعین تسلط وکامراني و قیصربافرزند زنده و نه دربند بسلامت بی گزند هم دران ملکمت بسایه رعایت و حمایت

---

(۱) دربعض نسخ بجای - جلگهٔ - (جلکاه) است * (۲) دربعض کتاب بجای - حاجي - (علي) است *

عبید عتبهٔ جلال از عداد جوچیدان کریاس ابهت اساس بود و بی تکلف و مداهنه نهایت کمال در قدرت و شوکت و استقلال مخلوق را همین تصور توان نمود خاطر همایون از نو فر اسباب بهجت و مسرت پرتو التفات بر عیش و عشرت انداخت و در بزم امانی و شاخ افراح و شادمانی از حضور شاهزادگان کیخسرو فرجام و سروران سپهر احتشام و نوینان بهرام انتقام برجیس احترام انتظام یافت * نظم *

* شاهِ توران نشین ایران گیر *

* روم تسخیر کرد و قیصر اسیر *

* چون میسر شد آنچه دل می خواست *

* شاه به نشست و بزم عیش آراست *

و از صباح تا رواح اوقات فوز و نجاح از برای استرواح روح بشرب راح و نظارهٔ ملاح می گذشت و راستی * بیت *

تا با می و معشوق توان برد بسر * عاقل نکند رای هوای دیگر

ساقیانِ ماه رخسار شیرین گفتار باده های تلخ خوشگوار در داده و مغنیانِ خوش آواز نغمه پرداز زبانِ بهجت و اهتزاز باداي این سرود بر کشاده که * نظم *

زمین خرم ست و زمان شادمان * بفیروزی شاه صاحبقران

جهان دار دریا دل دادگر * کزو گشت پیدا بگیتی هنر

خداوند هند و خداوند چین * خداوند توران و ایران زمین

از و شاد باد ا دلِ اهل حـــق * جهان را بعدلش مزین و رق
بمـــاناد جاوید درعز و ناز * بکامِ دلِ دوستـــان سرفراز
درتضاعیـــف این احوال سپـــاه فرخنده مآل باطراف
و جوانب تاخت برده چندان اسباب و اموال بدست مراد
هریک افتاد که شرح نمي توان داد کسی که اسپی نداشت
صاحب گلها شد و آن را که ما یحتاج ضروري بزحمت مي یافت
انواع تجملها پدید آمد والله خیرالرازقین و همت پادشاهانه
اموال و ذخایر تمورتاش که درانجا بتهمت ضبط و تصرف
خازنان درآمده بود همه را بر امراء و لشکریان قسمت فرمود *

* بیت *

* چه دینار در بزم پیشش چه خاک *
* ز بخشش ندارد بدل ترس و باک *
* زمانه سراسر باو زنده باد *
* خـــرد بخت او را فروزنده باد *

تتمه داستان امیرزاده محمد سلطان
که بطرف برسا رفته بود

چون امیرزاده محمد سلطان برحسب فرمان بایلغار از
انکوریه بجانب برسا روان شد پنج روز چنان بتعجیل براند که
با او از سی هزار سوار چهارهزار بیش ببرسا نرسیدند چون

ماهچه رایت اقبال شاه زاده از افق آن دیار برآمد مسلمان حلبي[1] پیشتر رسیده بود و از خزاین پدر آنچه از روی دست مي توانست برد برداشته بود و روان بدر رفته و از اعیان و اهالي مملکت نیز هرکرا قوت و مکنتی بود عیال و اموال برگرفته بعضی بکوه کشش[2] که برسا در دامن آن واقع است و چندی بساحل دریا گریخته بودند عساکر گردون مآثر از عقب ایشان شتافته همه را دریافتند و غارت کرده در قیـــد اسار آوردند و از جمله شیخ شمس الدین محمد جزري با اکابر برسا مثل سید بخاري و مولانا شمس الدین فناري و دیگر اشراف و موالي بیرون رفته بودند و در صحراء کریه بار رسیدند و غارت کرده با پسرش بگرفتند و پیش امیر شیخ نورالدین بردند و زن و دو دختر قیصر در نزدیکي شهر بخانه پنهان شده بودند و دختر سلطان احمد جلایر که ایلدرم بایزید او را جهت پسر خود مصطفی خواستاري نموده با متعلقان در برسا مانده بود هم اینها و هم آنها بدست سپاه منصور افتادند و گفته شد که سلطان احمد و قرا یوسف ترکمان کدام هنگام از بیم لشکـــر بهرام انتقام گریخته بودند و بروم آمده و سلطان احمد دیگر باره

---

(۱) در بعض کتاب اکثر جا بجای - حلبي - (چلپي) است •

(۲) در دو کتاب بجای - کشش - (کشیش) بزیادت یای حطي بعد شین معجمهٔ اول دیده شد •

ببغداد رفته بود و قصه او سبق ذکر یافته و قرا یوسف چون سپاه ظفر پناه بحوالی قیصریه رسید از برسا گریخته بطرف حلة و برّ عرب رفته بود و چون برسا که تخت گاه روم بود بی منازعي و معارضي بدست تسلط و استیلاء بندگان حضرت افتاد امیر شیخ نور الدین بقلعهٔ در آمد و خزاین ایلدرم بایزید را که مشحون بود بنقود و اجناس بی قیاس از زر و نقره وافر و لآلي وجواهر و نفایس اقمشه و اثواب فاخر و سایر تنسوقات و تجملات از هرگونه ذخایر مجموع بتحت تصــرف و ضبط در آورد و از بتکچیان دیوان اعلی علی سمناني و سیف الدین توني به ثبت محاسبات آن اشتغال مي نمودند و بعد از انضباط اموال سرّ کریمه ان الملوک اذا دخلوا قریه افسدوها بظهور پیوست و تمام شهر را بمکنسه نهب و تاراج پاك رفته آتش افروختند و تر و خشك درهم سوختند چه خانهای ایشان از چوب مي باشد و چون لشکریان که در عقب مانده بودند برسیدند امیرزاده محمد سلطان بصوب ساحل بحر روان شد و امیرزاده ابابکر را با ده هزار سوار از طرف دست راست بجانب ارنیک فرستاد که از معظمات مدن و امصار دیار روم است آب و هوایش مشهور بخوبي و سازگاري مسوّر بحصاري از سنگ تراشیده در غایت بلندي و استواري و بر دریك دروازه اش دریاچه ایست که دور آن دو روزه

راه است و آبش در نهایت عذوبت است و خوش گواری و در نزدیکی بغاراسکندر و گذار غلطه و استنبول واقع شده و امیر سونجك را با لشکر جرار از طرف دست چپ بصوب کانده و دریا کنار روانه ساخت و ایشان آن نواحي و اطراف را تاخت کرده تا ساحل بحر بغارتیدند و چون امیرزاده ابابکر بارتیك رسید و تا کنـــار دریا رانده ساحل را از خون دشمنان دریای دیگر ساخت مسلمان حلبي درانجا بود و کثرتی عظیم از جیتاغیان و مخالفان پیش او جمع آمده بودند لیکن چون صولت لشکر مظفر لوا که نهنگان دریای هیجا بودند دیگربار بمعاینه بدید دانست که قوت مقاومت با ایشان در وسع طاقت مردم روم و سپاه آن بوم هرچند باشند نیست * بیت *

* دل بدریا کرد و درکشتي نشست *

* وز نهیـــب لشکر سلطـــان برست *

و گریز بهنگام را فیروزي دانسته از آب بغار بگذشت و با سریقه گریخت و زن و کوچش اسیر سپاه کشورگیر گشتند و چون لشکر فیروزي اثر شهر ارتیك را غارت کرده خراب ساختند و تا نیکي چه تاخته مخالفان را برانداختند و از تاراج و اسر آن حدود و نواحي بهره اختند امیرزاده ابابکر خبر فتح ارتیك بامیرزاده محمد سلطان فرستاد و باز نمود که تمام این ولایات بحوزه تسخیر و تصرف درآمد و مسلمان حلبي گریخته و از آب گذشته

خود را بهزار حیله بیرون انداخت و شاهزاده در مرغزار مخالیج نشسته بود چون این خبر باو رسید صد مرد گزین را تعیین فرمود که بشارت فتح ارتیک وکیفیت سایر احوال را بمسامع استادگان پایه سریر اعلی رسانند و شنقاری که چون شاهین دولت همای آیین مرغ امید را از هوای سعادت شکار کردی و ببال اقتدار در فضای کامگاری طیران نمودي با دیگر تحف و هدایا در صحبت ایشان ارسال نمود و امیرزاده ابا بکر نیز آق سلطان را با شنقاري بدرگاه عالم پناه فرستاد و میان برسا وکوتاهیه که دو مرحله راه است عَقَبه هست بسیار درخت طول آن زیاده از چهار فرسخ تشابکِ اشجار بمرتبهٔ که باد آتش نهاد تا ازان مضایق خلاص یافتي صد ره بخاک افتادی و آبش ازجبین بکشادی و حشری بی‌شمار از جیتاغیان غدار پناه بآن بیشه برده بودند و چون فرستادگان شاهزاده به بیشه درآمدند جیتاغیان فرصت غنیمت شمرده تیغ انتقام برکشیدند و از اطراف وجوانب برایشان ریختند الحق جای آن بود که پای وهم چنان بسنگ دهشت برآید که عقل سرگشته شود و دست جلادت از کار فروماند لیکن از نیروی دولت قاهره محمد قرمشي یسوری و ابراهیم و احمد و فخرالدین و محمد قلندر و خضر با بقیه صد مرد پای تجلد و ثبات فشرده دستِ شجاعت به تیر و کمان و شمشیر و سنان بردند و با آن گروه

انبوه جنگی کردند که چشم زمانه دران کوشش مردانه حیران بماند * * بیت *

بمردانگی آن گروهِ گزین * روان برکشادند بازوی کین
به پیکانِ خون ریز و شمشیرتیز * نمودند بد خواه را رستخیز

و چون جیتاغیان رو بگریز نهادند ایشان بتعجیل تمام براندند و درکوتاهیه دیده امید را از سرمه خاک درگاه عالم پناه روشن گردانیده اخبار عرضه داشتند و بیلاکات بگذرانیدند و امیرشیخ نورالدین ازخزاین ودفاین قیصر که ضبط نموده بود طلا وجواهر جدا کرده به شمس الدین المالغی سپرده و جمعی مردان کار بدرقهٔ او ساخته بحضرت صاحب قران فرستاد واوهم درکوتاهیه بعزبساط بوس استسعاد یافته آنها را بمحل عرض رسانید و امیرزاده محمد سلطان از ولایات مخالیچ معاودت نموده دربرسا نزول فرمود و امیر زاده ابابکر با بسی غنایم ازایلغار بازگشته درانجا بموکب شاهزاده پیوست و امیرسونجک نیز ساحل را غارت کرده وکانذده را ویران ساخته هم درانجا بایشان ملحق شد و امیر زاده محمد سلطان با لشکرکوچ کرده بعلف زار نیکی شهر که ببرسا متصل است نزول فرمود و امیرزاده ابابکر باذن و رخصت حضرت صاحب قران دخترِ بزرگ قیصررا بتحت نکاح درآورد *

ذکر احوال امیرزاده سلطان حسین و امیر سلیمانشاه که بچیقون رفته بودند

امیرزاده سلطان حسین و امیرسلیمان شاه که با جمعي از امراء نامدار و غلبه تمام از عساکر فیروزي آثار بطرف جرنغار بایلغار شتافته بودند کپک ترکمان را بغارتیدند و آق شهر و قرا حصار را بگرفتند و امیرسلیمان شاه از برای محافظت اهالي آن بلاد در هر موضع داروغائي نصب کرد و چرکس سوچي را در آق شهر باز داشت و بر شهرها مال اماني انداخت و حوالي و اطراف را بتاخت و چقربلغ و قوم حمید را غارت کردند و چندان اسپ و شتر و گوسفند جمع شد که لشکریان از راندنِ آن عاجز آمدند و شهرمانه و آق سرا نیز بحوزه تسخیر و تصرف درآمد و امیر سلیمان شاه در قونیه به نشست و ازین شهرها نیز وجوه اماني حاصل کرده ضبط نموده و الجه(1) که لشکریان گرفته بودند برسم معهود غان بستند و مجموع آن اموال از صامت و ناطق بدرگاه عالم پناه فرستاد و سید خواجه شیخ علي بهادر متوجه ولایت و ایل آیدین شد و ایشان را غارت کرد و تا کنار دریا براند و از مخالفان هرکه در معرض افتاد و هرچه یافت شد عرضه قتل و تاراج

(۱) در دو نسخه بجاي - الجه - (آنچه) است *

گشت و اذا اراد الله بقوم سوءا فلا مرد له و خزاین قیصر و اموال برسا که امیر شیخ نور الدین ضبط کرده بود قطار در قطار و مهار در مهار بار کرده با زن و فرزند و متعلقان ایلدرم بایزید و کنیزان جنگی او مجموع بیاورد و هم در کوتاهیه بعز عرض رسانید و مکرمت حضرت صاحبقران زن ایلدرم بایزید دستنیه دختر برلاس افرنجی را با دختر و سایر متعلقانش پیش شوهر فرستاد و از میامن اخلاق خسرو دین پرور آن عورت که تا غایت در خانه قیصر بکفر گذرانیده بود بشرف اسلام استسعاد یافت و شیخ شمس الدین محمد جزری را هم آورده بودند بدولت دست بوس مبارک سرافراز گشت و ظفر کردار ملازم شد و امیر محمد پسر قرامان را که از دوازده سال باز در بند ایلدرم بایزید مقید بود بدرگاه صاحبقران موید آوردند و مراحم ملکانه او را ملحوظ نظر عنایت گردانیده بخلعت و کمر گرامی و موقر ساخت و تمام ولایت قرامان از قونیه و لارنده و آق سرای و انطاریه و علانیه با توابع و لواحق باو داد و آق شهر نیز باو ارزانی داشت و از یمن التفات آنحضرت ممالک مذکوره الی یومنا هذا براو و بعد ازو بفرزندان او مسلم و مقرر است *

گفتار در نهضت رایت فتح آیت از کوتاهیه

حضرت صاحب قران بعد از یکماه که در ییلاق کوتاهیه بعمر

دراز در عین نعیم و ناز و بهجت و اهتزاز بگذرانید ازانجا بسعادت و اقبال کوچ کرده روان شد و امیرزاده محمد سلطان که امیر شمس الدین عباس را در شهر نو بضبط اغرق(۱) باز داشته بود عازم درگاه عالم پناه شد و امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه و سونجك بهادر ملازم رکاب سعادت انتسابش بودند در اثنای راه برسیدند و بارهوی کیهان پوی پیوستند و بسعادت زمین بوس فایز گشته پیشکشها کشیدند و رای عالم آرای که ملهم بود بمصالح ملك و ملت فرمان داد که صاین تمور و مراد برادرش را که ازیشان جریمه چند بظهور رسیده بود بیاساق رسانند و پسر صاین تمور و دیگر برادرانش را نیز هرجا باشند همان شربت چشانند و فرموده که در نفاذ حکم قضا داشت بوقوع آنجامید و امیرزاده محمد سلطان با امیرزاده ابابکر و امراء که با او بودند برحسب اشارت علیه ازانجا بازگشتند و دربرسا و شهر نو باغرق پیوستند و رایت نصرت شعار بجانب تغغوزلغ روان شد و از عقبه گذشته بحوالی القون تاش بمرغزاری نزه قبه بارگاه سپهر اشتباه محاذی ایوان کیوان گشت و قهرمان قهر بقتل خواجه فیروز که اسریقه تعلق باو داشت فرمان داد و دران محل باز مجلس انس انعقاد یافت و بزم عیش و طرب آرایش پذیرفت ولدان و غلمان ماه چهره

---

(۱) در ض نسخه اکثرجا بجای - اغرق - (اوزق) است ‌.

زهره جبین بادهاي نوشین باکواب واباریق وکاس من معین بگردش درآوردند و مطیفان عشرت گاه همایون حواشي بساط نشاط را بفنون مشتهیات طباع موزون وفاکهة مما یتخیرون بیاراستند وخوان سالاران چرب دست موائد اطعمه گونا گون ولحم طیر مما یشتهون بگسترانیدند اطراف بزم جنت مثال بنازنینان صاحب جمال وحور عین کامثال اللولؤ المکنون مزین ومشحون بود ودیگر تکلفات وتجملات ازحدّ عدّ وانداز اوهام وظنون بیرون * * بیت *

بزمي ازروضهٔ جنان خوشتر * ساقي و باده حوری وکوثر
ازمرادات هرچه خواسته دل * همه بی زحمتِ طلب حاصل

دران حال مکارم اخلاق پادشاهانه ایلدرم بایزید را طلب داشت تا چنانچه هنگام رزم مرارت زهر قهر وانتقام چشیده در وقت بزم حلاوت نوش مسرت وکام بکام جانش رسد وچنانچه ازدهشت موقف باس وهراس دلش درسینه طپیده ازفرحتِ مقامِ الفت واستیناس دل طپیده بسکینه امن واطمینان آرمیده گردد وآیین پادشاهي دررزم وبزم وعنف ولطف ومکافات ومراعات وقهاري وبرد باري وسخت گیري وسازگاري وبست وکشاد وگرفت وداد مشاهده نماید وچون اورا بمجلس درآوردند عواطف

خسروانه کسر خاطر او را بانواع نوازش جبر فرمود وجراحت سینه اش را بتازه مراهم مراحم ارزاني داشت وکیسه آمالش را از نقود هرگونه الطاف موعود ازان جمله تفویض سلطنت ممالك روم برقرار معهود مملو ساخته بکاسه مالا مال مُل غبار اندوه وملال از لوح ضمیرش بکلي شسته شد وبسیورغالات مجدد فرقِ افتخارش بتاج استظهار مزین گشت * * نظم *

* گر نسیمِ لطف او بر آتشِ دوزخ وزد *
* دلو چرخ از دوزخ آبِ زمزم وکوثر کشد *
* ور سَمومِ قهر او بر آب دریا بگذرد *
* جاودان از قعر دریا باد خاکستر کشد *

وبعد ازان رایت نصرت شعار ازانجا نهضت نموده روی توجه بصوب تنغوزلغ آورد عون رباني در حراست ونگهباني وتاییدِ آسماني کافل حصول آمال واماني - ولله الحمد والمنة *

گفتار در فرستادن ورسیدن قصاد وایلچیان بهرجا وازهرجا

حضرت صاحب قران مولانا بدر الدین احمد پسر شیخ شمس الدین محمد جزري را بوسالت مصر نام زد فرمود محصل رسالت آنکه بتاييد الهي تمام مملکت روم مسخر فرمان بندگان درگاهِ ما شده با دیگر ممالک ایران وتوران

انضمام یافت می باید که سکه و خطبه دیارِ مصرو شام و ضمایم و ملحقاتِ آن بالتمام بعز القاب محمد ت فرجامِ ما زینت پذیرد و اتلمش را درزمان روان ساخته باین جانب فرستد و اگر از قصور عقل و غرور نفس در امور ماءمور اندک فتور و قصور جایز دارند بعد از مراجعتِ روم لشکر متوجه مصر خواهد شد تا دانند و قد اعذر من انذر و قاصدے چند را با فتح نامه روم همراه او کرده بتاریخ یوم الجمعه غرهٔ ربیع الاول سنه (خمس و ثمانمایة) روانه آن طرف ساخت و مولانا عمر برحسب فرموده با ایشان تا عدالیه برفت و همه را درکشتي نشاند تا در فرضه اسکندریه بیرون آمده بمصر شتابند و خود بازگشت و دران هنگام که کوتاهیه مرکز اعلام و مضرب خیام سپهر احتشام بود صاحب قران خورشید غلام قاصدي چند ارسال نموده بود دو نفر بقسطنطینیه که باستنبول مشهور است پیش تاکور و طلب جزیه و باج فرموده و دو نفر دیگر پیش مسلمان چلپی که باسریقه گریخته بود و درکزل حصار که پدرش در مقابل استنبول ساخته بود نشسته و پیغام داده که بدرگاه اسلام پناه می باید آمد یا مال فرستاد و اگر نه لشکر کامیاب بشتاب متوجه آن طرف آب خواهد شد درین اثناء قاصدان استنبول باز آمدند و تاکور ایلچي همراه ایشان کرده بود حاصل کلام و مودای پیغام اظهار بندگي و خدمت گاري

و التزام انقیاد و طاعت گذاري اداء جزیه و باج را گردن قبول و اذعان نهاده و امتثال اوامر و نواهي را باقدام متابعت و فرمان برداري ایستاده و با ایلچي فلوري(۱) بسیار و تحف و تبرکات بی شمار فرستاده حضرت صاحب قران جزیه برو مقرر فرمود و فرستادگان قبول آن را بعهد و میثاق موکد گردانیدند و عاطفت پادشاهانه ایشان را خلعت پوشانیده رخصت انصراف ارزاني داشت وچون رایت کشورکشای بموضع بلق رسید قاصدان از پیش مسلمان چلپي معاودت نمودند و او شیخ رمضان را که در زمان پدرش منصب ارجمند قضا با شغلِ خطیر وزارت در سلک جاه کشیده بود برسم رسالت با بسی پیش کش از جانوران و اسپان و فلوري فراوان و غیر آن با ایشان فرستاده و عرضه داشته که بنده از چاکران درگاهم و چون مرحمتِ آن حضرت پدرم را رقم عفو بر جراید جرایم کشیده در مجلس عالي راه نشستن کرامت فرموده بنده را بمراحم بی دریغ هزار استظهار است هرگاه که اشارت علیه صدور یابد بی توقف بآستان سلطنت آشیان شتابم و کمر بندگي بسته بوظایف خدمتگاري قیام نمایم حضرت صاحب قران سخنان او را بسمع رضا اصغا فرمود و بزبان گوهرافشان راند که آنچه بودني بود واقع شد ونگاشته

---

(۱) در دو کتاب بجای - فلوري - (قلوري) بقاف است *

قلم تقدیر وقوع یافت اکنون از گذشته در گذشتیم می باید که بی اندیشه متوجه شود تا حجاب وحشت بکلی مرتفع گردد و آثار عنایت و تربیت بظهور پیوندد و شیخ رمضان را بکمر و کلاه سرافراز گردانیده بازفرستاد و سلطان محمود خان که با امیرشاه ملک بجیقون رفته بود بواسطه مرضی که طاری شد در کیچک پرلغ بجوار رحمت حق پیوست و چون خبر این واقعه بحضرت صاحب قران رسید آتش حزن در کانون اندرون اشتعال یافته آب رقت از دیده همایون روان شد و زبان توفیق بکریمه انا لله و انا الیه راجعون بگشاد و در اثناء راه امیرشاه ملک که با دیگر امراء و لشکریان بایلغار رفته بودند کیچك پرلغ و آق بقیه و عدالیه که بر کنار دریا واقع است همه را بتاختند و در عدالیه شیخ سبلای و شیخ حاجی سلدوز در اثناء محاربه سپری شدند و ازانجا شب درمیان کرده سواحل و دریا کنار را مجموع بغارتیدند وتمام ولایت من تشاء وتکه ایلی را تاراج کرده ویران ساختند وبا غنایم موفور و اموال و اسباب نامحصور مراجعت نموده بمعسکر ظفر قرین ملحق شدند و در وقتی که جمشید خورشید منازل بروج خریفی می پیمود آفتاب رایت فتح آیت سایه بر تنغوزلغ انداخته موکب ظفرقرین دران سرزمین نزول فرمود و سید خواجه شیخ علی بهادر که پیشتر بجانب ایل آیدین بجیقون رفته بود

چنانچه سبق ذکر یافته بعد از مراجعت به تنغوزلغ آمده بود
چون آن محل گرم سیر است و هوای آنجا وخامتي دارد
بعضی از لشکریان را که همراه او بودند بسبب انحراف
مزاج زمان حیات منقضي شد و او را نیز مرضي عظیم طاری
شده بود حضرت صاحب قران بموجب فرموده ما من
مسلم یعود مسلما غدوة الا صلی علیه سبعون الف
ملک حتی یمسی وان عاده عشیة صلی علیه
سبعون الف ملک حتی یصبح وکان له خریف
فی الجنة - علی قایله افضل الصلوات واکمل التحیات -
سایه التفات بر عیادت او انداخت و شدت مرض او را بعز
حضور پر نور شربت شفا بخش ارزاني داشت و زبان حال
مریض بفحوای این قریض مترنم گشت * * بیت *

* نشانِ هستيِ من زان جهان همي دادند *
* امید لطف تو بازم بدین جهان آورد *

و دران حوالي چشمهٔ بود که آب آن هرجا درنگ مي کرد
سنگ مي شد بعضی لشکریان نادانسته ازان آب بیاشامیدند
و بسبب هلاک ایشان گشت *

گفتار در تعیین فرمودن مواضع قشلاق

حضرت صاحب قران با شاهزادگان و نوییذان درباب

قشلاق مشورت فرمود و هریك از شاهزادگان کرام و امراء عظام را شهری تعیین نمود که زمستان آنجا بگذرانند و کس پیش امیرزاده محمد سلطان فرستاد که بلاد و ولایات آن اطراف را بتازد و در سرهان ایلي بشهر مغنی سیاه قشلاق کند شاهزاده از نیکي شهر برسا کوچ کرده متوجه مخالیج شد و دران محل چند روز توقف نمود و ازانجا ایلغار فرموده ببال کسری رفت و آن شهر و ولایت را بباد تاراج برداده در مرغزاری فرود آمد و چون از شب پاسی بگذشت الیاس سوباشي(۱) با گروهی انبوه از جتاغیان(۲) که دران حوالي بودند شبیخون آوردند و وفادار که بچنداول رفته بود خبر دیر رسانید و مخالفان ناگاه در اردو ریختند و چون بعضی از سپاه بچپقون متفرق شده بودند و جمعی که در اردو بودند غافل غنوده شاهزاده سوار شد و از اردو بدر رفت و امیر جهانشاه و دیگر امراء هم دران شب جمع آمده حمله آوردند و مجموع آن بی باکان زیاده سر را بدست انتقام از پا درآوردند و درهمان مرغزار فرود آمدند و بنه شاهزاده که درعقب بود برسید و چند روز دران محل توقف نمود و امیر جهانشاه

---

(۱) در بعض نسخه بجای - سوباشي - (سرباشي) است *

(۲) در بعض کتاب بجایش (جتاغان) و در بعض (چیتاغان) و در بعض (چتاغیان) ودربعض (جتیاغان) دیده شد *

و امیر سونجک را با لشکرے بجانب پرغمه فرستاد و ایشان آن شهررا با ولایت غارت کردند و شاهزاده تمام سواحل را تاخته و عرضه تاراج ساخته بمغني سیاه رفت و درانجا قشلاق کرد و مغني سیاه در دامن کوهی واقع شده انهارش جاري و آبهـــا در غایت عذوبت و سازگاري و هوای زمستانش لطیف تر از نسیم بهاري و جهت قشلاق امیرزاده شاهرخ و لشکر جرنغـار ولایت کرمیان ایلي مقرر گشت و شاهزاده نزدیک الغ برلغ و کچک برلغ قشلاق فرمود و حضرت صاحب قران از تنغوزلغ بسعادت و اقبال روان شد و چون بدوغرلغ رسید که شهری بود مشحون بانواع نعمت و میوهای گوناگون لطیف اهالي آن را خلعت آمان ارزاني داشت و بغیر از مال اماني که بستدند هیچ کس را بهیچ وجه تعرضی نرسانیدند و موکب گیتي ستان از آب مندوراس که تمورتاش برسر آن پلی بسته بود عبور نموده فرود آمد و دران محل پسران من تشاء امیر محمد و اسفندیار بدرگاه عالم پناه آمده سعادت زمین بوس دریافتند و هزار اسپ پیش‌کش کشیدند مراحم پادشاهانه ایشان را ازمیان اقران بمزید التفات و عنایت مخصوص داشته بخلعت وکلاه وکمر معزز و موقر گردانید و اسفندیار ظفرکردار ملازم شد امیر محمد مال قبول کرده با محصلان الیاس قوچین و فیروزشاه نیکروزشاه

شربت دار بجای خود بازگشت وچون رایت نصرت شعار بکزل حصار رسید چند روز دران محل توقف افتاد ونواب ومحصلان مال اماني توجیه کرده تحصیل نمودند ودران حوالي کوهی بود ودویست نفر ازجیتاغیان بی باك آن را پناه ساخته هرکه ازلشکریان جهت هیمه وعلف بآن کوه میرفت متعرض مي شدند وبقتل ونهب اقدام مي نمودند وچون پرتو وقوف حضرت صاحب قران بران حال افتاد شب هنگام اشارت فرمود وفوجی ازسپاه کینه خواه متوجه شده آن کوه را درمیان گرفتند وسپیده دم که ازعکس تیغ آفتاب دامن افق رنگین گشت جیب قرطه خاراء کوه را ازخون ایشان گلگون ساختند وازان بدکرداران یکی را نگذاشتند وازانجا بمعسکر ظفرقرین بازگشتند ودران موضع مولانا عبدالجبار خوارزمي که بیمار بود بجوار رحمت پروردگار پیوست ورایت کشورکشای بعد از چند روز از کزل حصار نهضت نموده درکنف حفظ پروردگار روان گشت وچون شهر ایاسلیق مضرب خیام نزول همایون گشت چند روز توقف فرمود وبعد از استحصال مال اماني از برای محافظت اهالي آنجا داروغه تعیین نمود ونصرالله تمغاجي را بضبط اموال بازداشت ودرزمان امن وتایید ملك دیان ازانجا روان شد وبظاهر تیره که ازمدن مشهور روم است

نزول فرمود و محصلان مقرر کرد و وجوه اماني بتحصيل
رسانيدند وجمعی که با اميرمحمد منشاء بدرست کردن
مال رفته بودند با نقود فراوان واسپان وديگر چهارپايان
وانواع تحف و هدايا وپيشکش که اميرمحمد مشاراليه
ارسال نموده بود درين محل رسيدند و آنها را بعرض رسانيدند
ودرين اثناء بمسامع عليه پيوست که درکنار دريا حصني است
بغايت حصين تمام از سنگهاي بزرگ تراشيده برآورده اند
از سه طرف محفوف است بدريا و از يك طرف که رو
بخشکي دارد دو خندق عميق فروبرده اند وهردو را از زير
تا ببالا بسنگ وگچ برآورده وحشری عظيم از افرنج رجيم
آنجا جمع آمده و آنرا ازمير خوانند وبزعم کاذب خويش
از مواضع متبرکه دانند چنانچه از ديگر مواضع بقصد زيارت
آنجا روند ونذور وصدقات رسانند وبمسافت يك اسپ
تاختن ازان حصار قلعه ديگر است برسر کوهی وآن را نيز
ازمير گويند ومسکن اهل اسلام است ودرميان اهالي اين
دو حصار ليل ونهار بساط محاربه وپيکار گسترده است وچون
ازمير گبران را سه طرف متصل است بدريا بی دينان از
اطراف بکشتيها توجه نمايند وخوردني وپوشيدني واسلحه
واسباب جنگ وساير ضروريات آنجا ميآورند وچون مردم
آن مقام درگوشه بلاد اسلام پای مخالفت فشرده بردوام

بمقابله و مقاتله اقدام مي‌نمايند افرنج را استظهار بسيار و اهتمام تمام بنگاه داشتن آن هست لاجرم تا غايت از اهل اسلام کسی را دست استيلاء بر ايشان نبود و هرگز جزيه و خراج بهيچ پادشاه نداده‌اند و دايما دست طغيان و عدوان بايذا و اضرار اهل اين ديار کشاده مراد پدر ايلدرم بايزيد نيز بکرات کمر اجتهاد بسته لشکر کشيده بقدر وسع کوشيد و بفتح نانجاميد و بازگرديد و ايلدرم بايزيد نيز هفت سال آن را محاصره کرد و بجائی نرسيد و مسلمانان ازان حصار خيبر آثار بسيار در زحمت اند و ميان ايشان دايما قتل و کشش مي‌باشد و جويهای خون بدريا مي‌پيوندد والله الامر من قبل و من بعد *

گفتار در غزو ازمير گبران و فتح آن

چون صورت حال ازمير گبران در لوح ضمير صاحبقران انتقاش يافت عرق عصبيت دين و حميت اسلام در حرکت آمد و دفع فساد آن گمراهان و قلع و قمع ايشان بر ذمت همت خسروانه واجب دانست امر مطاع صادر شد که اميرزاده پير محمد عمر شيخ و امير شيخ نور الدين و ديگر امراء متوجه آن قلعه شوند و بطريق سنت اول رسولي فرستاده ايشان را بملت غراء احمدي - عليه افضل الصلوات و اکمل التحيات -

دعوت نمایند اگر سعادت شان مساعدت کند و باسلام درآیند ایشان را نوازش نموده مستظهر و امیدوار گردانیده اعلام کنند تا صنوف عواطف واحسان پادشاهانه دربارهٔ ایشان بظهور پیوندد و اگر سر استکبار (۱) انداخته سرکشي بگذارند و ادای خراج وباج برگردن اذعان وانقیاد گیرند جزیه بر ایشان مقرر گردانند و مال بستانند و اگر از سابقه شقاوت رایت عناد واستبداد برافرازند به تیغ غزا وجهاد بنیاد زمرهٔ ضلال و فساد براندازند شاهزاده و نوینان باطاعت فرمان مسارعت نمودند وبی توقف روان شده ایلچي بازمیر فرستادند واهالي آنجا را بانواع بیم وامید باسلام دعوت کردند وچون حکم ازلي بشقاوت ابدي ایشان جریان یافته بود وعد و وعید اصلا نافع ومفید نیفتاد وماه نوس که صاحب آن قلعه بود باطراف وجوانب که تعلق بافرنج داشت چون رمان وغلطه وساسون ودویروین وخنجل وبردیغه وسبیرودملي وسمدوک وامودر وآینه رودرکلو وتوابع آن کس فرستاده بود ولشکرطلب داشته واز سروران وبهادران فرنگ بآهنگ جنگ حشری عظیم بل محشری از دیو رجیم درانجا جمع آورده ودر اندوختن ذخایر قوت و تحصیل وترتیب اسلحه واسباب مدافعه وجدال رعایت

(۱) دربعض نسخه بجای - استکبار - (انکسار) است *

حزم نموده و چون قایدان لشکر اسلام را برین احوال اطلاع افتاد صورت قضیه را عرضه داشت استادگان پایه سریر اعلی کردند چون پرتو این خبر بر آیینهٔ ضمیر منیر سلطان جهان گیر افتاد اقامت فرض جهاد را وجهه همت گیتی کشای ساخته اغرق (۱) را برای روشن در دامن کوه تیره بگذاشت و با آنکه زمستان بود و بارندگی عظیم دست داده بی توقف به نیت غزا سوار شد و بعون عنایت - نعم المولی و نعم النصیر - روی رایت اسلام بصوب ازمیر آورد و بتاریخ فرخنده روز شنبه ششم جمادي الاول سنه (خمس و ثمانمایة) با لشکر نصرت شعار ناپیدا کنار * بیت *

همه شیر مردان روز نبرد * که از قعر دریا بر آرند گرد

مرکب گیتي نورد را عنان توکل و تسلیم بقبضهٔ توفیق صمداني سپرد * نظم *

* روان شد بفرخنده تر ساعتی *
* فزاینده دولت بهر ساعتی *
* بجنبید لشکر کران تا کران *
* بجوش اندر آمد زمین و زمان *

واز موقف جلال فرمانها بهر طرف روان شد و امیرزاده محمد سلطان که با لشکر برنغار در قشلاق مغني سیاه بود و

---

(۱) در یک نسخه اکثر جا بجای - اغرق - (اورق) است *

امیرزاده میرانشاه و پسرش امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه و دیگر امراء که با ایشان بودند مجموع روی عزم بنصرت دین نهاده متوجه ازمیر گشتند و چون رایت فتح آیت صاحبقران ظفرقرین سایه وصول بران قلعه خیبر آیین انداخت طنطنه غریو کورگه وکوس و ولولهٔ خروشِ سورن و جوشِ سپاه گوش و دیده سپهر و مهر خیره و تیره ساخت و از موج دریای لشکر جرار در ساحل آن محیط بی کنار مصدوقه مرج البحرین یلتقیان مشاهده افتاد و عساکر فیروزی مآثر برحسب فرمان زمزمه تکبیر و تهلیل غازیانه از چرخ برین گذرانیده روی کین از عصبیت دین بتسخیر ازمیر آوردند و از اطراف حصار که رو بخشگي داشت جنگ درانداخته امراء بهسپه خود نقبچیان بکار داشتند و به ترتیب اسباب جنگ حصار از منجنیق و عرّاده و نظایر آن مشغول شدند * بیت *

ز دروازها جنگ برساختند * همه تیر و قاروره انداختند

و بر مقتضای رای گیتي کشای از طرف دریا امیرشاه ملک مردانِ جلادت پیشه کاردان را بامضای فرمان قضا نفاذ باز داشت وسه پایها را بلند و استوار ساخته درمیان آب بنزدیک یکدیگر برافراختند و بر بالای آن چوبها انداخته بطریق جسر استوار ساختند و از هر دو جانب قلعه تا آنجا که پایهای سه پایه بزمین مي رسید راهي پهن که سپاه منصور بر زبرِ آن متمکن

توانند ایستاد که بمحاربه و مدافعه قیام نمایند مرتب
و پرداخته شد و بهادران لشکر اسلام چپرها گرفته بآنجا بر
آمدند و بازوی شجاعت کشاده از طرف دریا با اهل حصار
نبرد و پیکار میکردند و از جانب دریا راه بسته کس را مجال
آن نماند که بمدد مردم قلعه آید یا چیزي پیش ایشان آورد
در اثنای این احوال امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده
میرانشاه با امراء اغرق را در قشلاق مغني سیاه باهتمام امیر
شمس الدین عباس گذاشته بمعسکر همایون ملحق شدند
و امیرزاده محمد سلطان روان بایقاد نیران محاربه مبادرت
نمود و بهادران سپاهش را پیش رانده داد مردي و مردانگي
دادند و اشارت علیه بنفاذ پیوست که دلاوران لشکر نصرت
شعار بیك بار بکار درآیند وبازوی اقتدار برزم و پیکار
برکشایند امراءِ تومان و هزارجات با عساکر گردون مآثر
هرکس از جای خویش پیش رفته آتش حرب و قتال بنوعي
اشتعال یافت که از صبح تا شام وازشام تا بام ازجانبین
کوششهاي مردانه مي نمودند و یک لحظه نمي آسودند از
طرف حامیان اسلام غازیان خروشِ تکبیراز چرخ اثیر و
مجمع ناهید و تیرگذرانیده و دست قدرت وتُوان بهٔتیر و کمان
یازیده عقاب آهنین منقاررا درهوای کارزار بشکار مرغ
روح کفار فجار پیاپی پروازمي دادند وبزخم رعد و منجنیق

وعرّادهٔ برج وبارهٔ قلعه را پاره پاره مي‌ساختند واز بالای
حصار بي‌دينان بدکردار پای لجاج واصرار استوار داشته
تیر چرخ وقارورهٔ نفط وناوک وسنگ بی تهاون ودرنگ
مي‌انداختند ولوله ونفیر گبري زمان زمان بکهنه دیر
بهرام وکیوان مي‌رسانیدند ودرین مدت که اناء الليل
واطراف النهار درمیان مسلمانان وکفار آتش رزم و
پیکار افروخته بود ابر مشکین پرنیان بسقای میدان غازیان
دامن سعي درکمر آسمان زده پیوسته بنوعي مي‌بارید که
دریا ازخطر اندیشه غرق شوریده وتلخ دهان درقلق
واضطراب افتاده * نظم *

* طوفان روان ورعد خروشان وبرق تیز *
* وزدود ابر دیدهٔ انجم سرشک ریز *
* بحرِ محیط کف زده برسر ز بیم غرق *
* ازبس که گشت روي زمین جمله موج خیز *

ودرچنان روزگار صاحب قران موید دین‌دار یك لحظه
از تدبیر کار مجاهدان فیروزي آثار غافل وذاهل نمي‌شد
وچون نقبچیان نقبها بریده وسنگها بیرون آورده برج وباره
حصار را برسر چوبها گرفتند حکم قضا مضا صدور یافت ونقبها را
بهیمه نفط آلود انباشته آتش زدند دیوارهای قلعه چون
بخت وارون مخالفان سرنگون شد وبسیاری ازکفار با دیوار

حصار بر خاک خیبت و خسار افتادند - و بدار البوار جهنم و بیس القرار - پیوستند غازیان ظفرپیشه تیغ جهاد درقبضه اجتهاد گرفته و روددررو با بی‌دینان شمشیرزده از رخنها درآمدند وگبران را مغلوب و مقهور گردانیده قلعه را مسخر ساختند وصبح فیروزي ازمطلع نصرمن الله وفتح قریب دمیده جان جهان و جنان ارباب ایمان وعرفان ازانوار اخبار سارّ وبشرالمومنین منور گشت و چون آن فتح ارجمند نسبت با مسلمانان عیدی بزرگ بود متعصبان دین بخنجرکین گبران را قربان آئین تمام سر ببریدند مگراندکی که خود را ازورطه هلاک بلجه دریای هولناک انداختند ازیشان نیزاکثرغرق شدند ومصدوقه فغشیهم من الیم ما غشیهم بظهور پیوست ومعدودی چند بهزار مشقت خود را بکشتي انداختند و برحسب فرمان واجب الاذعان قلعه وخانه وسایرعمارات که ازسنگ وآجر باوج قبه دوّار برافراخته بودند همه را با زمین هموارکردند ومجموع سنگ وآجروآلات آن را بدریا ریختند ومضمون قاتلوهم یعذبهم الله بایدیکم ویخزهم وینصرکم علیهم ویشف صدور قوم مومنین وصف الحال آمد وازبعضی مواضع افرنج کشتي بزرگ که آن صنف ازسفاین را کوکه میگویند وآن رادو بادبان وزیاده هم مي باشد مشحون بمردان کار وبسیاری اسلحه واسباب جنگ

و پیکار بمدد گاري اهالي ازمیر متوجه این جانب شده بود و چون بنزدیك رسیدند و از شهر و حصار اثر ندیدند متحیر بماندند و غرق دریای خوف و دهشت گشته کشتي را باز داشتند اشارت علیه صدور یافت که از سرهای گبران که به تیغ غزا از تن جدا شده چندی بکمانِ رعد سوی کشتي اندازند و رعد اندازان سری چند بجانب ایشان انداختند و بعضی درکشتي افتاد و چون آن کوردلان بچشم سر سرِ هم چشمانِ خود مشاهده کردند خایف و خاسر بازگشتند و از ابتداء وصول رایت جهانگیر بازمیر تا انتهاء تسخیر و تخریب آن کما بیش دو هفته بیش نبود مردم آن دیار که وقوف حال آن حصار داشتند بتخصیص ایلدرم بایزید را انگشت تعجب در دهان حیرت بماند *   * بیت *

* چنین نماید شمشیر خسروان آثار *

* چنین کنند سلاطین چو کرد باید کار *

و بتجدید برهمه روشن شد که حضرت صاحب قران را در پادشاهي و جهانباني شاني دیگراست و فیروزه فیروزی اعوان و انصارش از کاني دیگر *   * بیت *

* کار این دولت زجای دیگراست *

* کشف این سر ماجرای دیگراست *

و محرر داستان را دراثناء بعضي اسفار بدامن ازمیر مسلمانان

عبور افتاد و یکی از رفقاء طریق حاصل قصه مذکور بمناسبت مقام باز راند و از بوادهٔ وقت صورت این نظم بطریق محفوظی که بی اندیشه یاد آید از خاطر سر برزد که *

* نظم *

* از میر خراب گشت ازمیر *
* تیمور موید جهان گیر *
* وآن قلعه که هیچ شاه نفگند *
* بر کنگره اش کمند تسخیر *
* در جنگ بهفت سال قیصر *
* نفشاند بران غبار تغییر *
* بگرفتن و کندنش ز بنیاد *
* زین شه بدو هفته یافت تیسیر *
* این است کمال کامگاری *
* بازوی قوی و حسن تدبیر *

ذکر رسیدن ایلچیان بتجدید از پیش پسران ایلدرم بایزید

در تضاعیف احوال مذکور شیخ رمضان که پیش ازین از امسلمان چلپی[1] برسم رسالت بدرگاه عالم پناه آمده بود باز

---

(۱) در بعض نسخ بجای - امسلمان چلپی - (مسلمان حلبي) است *

بیامد و بوسیلهٔ امراء عز بساط بوس دریافته تحف بسیار از جانوران و اسپان و نفایس اقمشه و فلوری فراوان برسم پیشکش برسانید وبزبان ضراعت و خشوع عرضه داشت که چون عاطفت خسروانه نقوش جرایم ایلدرم بایزید را رقمِ عفو کشیده غایت عنایت و انواع مکرمت و رعایت درباره او ارزاني مي‌فرماید عموم عالمیان را بکمال لطف و افضال بی دریغ مواد استظهار و اعتضاد سمت تضاعف و ازدیاد پذیرفته و سعتِ میدان امیدواري فسحتی بیش از اندازه یافته خصوصا مهین فرزند او را که کمترین غلام این درگاه اسلام پناه است و در مقام اخلاص و هوا خواهي امتثال اوامر و نواهی پادشاهی را کمر خدمتگاري بر میانِ جان وگوشِ طاعت گذاري بر دریچه فرمان دارد وچون فرستاده این سخن باداا رسانید مکارم اخلاق ملکانه نظر عطوفت بملاحظه حال اختلال پذیرفته قیصرزاده گماشت و حکومت تمام اسریقه و مجموع آن نواحی برو مسلم داشت و یرلیغ جهان مطاع بآل تمغاء همایون دران باب بنفاذ پیوست و فرستاده را بخلعتِ فاخر و اسپ مکمل بزین زر و صنوف نوازش سرافراز گردانیده اجازت انصراف داد واز برای امسلمان حلبي خلعت طلا دوز و کلاه وکمرفرستاد وهم دران مدت بهمان نسق از پیش برادر او عیسي حلبي رسولی وقطب الدین نام بآستان خلافت

آشیان شتافت و باقامت مراسم زمین بوس و گذرانیدن هدایا و پیشکش قیام نموده صورت هوا خواهي و فرمان گذاري[1] او را عرضه داشت و ازمیامن التفات همایون دیده امید او نیز بصنوف مکرمت از نوازش ایلچي و ارسال هدایا روشنائي یافت * مصرع *

* وزین آستان کس نشد ناامید *

ورای آفتاب اشراق امیرزاده محمد سلطان را فرمان داد که بقلعه نوجه که بیک روزه راه ازمیر هم بر کنار دریا واقع است توجه نماید که جمع کثیر و غلبه تمام از افرنج پناه بآن حصار برده اند وچون شاهزاده بفرمان گذاري[2] مسارعت نمود وحوالي قلعه محل نزول رایت ظفرقرین گشت صیت سیاست سپاه بهرام انتقام دیده و دل دور و نزدیک را از بیم وهراس آگنده بود و کس را مجال اندیشه مخالفت نمانده پیشوایان قلعه باقدام تضرع واستکانت پیش آمدند وقبول جزیه واداء آن در گردن عجز و اذعان گرفته بجان امان خواستند شاهزاده جزیه برایشان مقرر فرمود وگماشتگان باستیفاء آن وجوه قیام نمودند وشاهزاده با امراء ولشکر که با او آمده بودند برحسب فرموده باغرق خود که در قشلاق مغنی سیاه گذاشته بود بازگشت *

---

(۱) (۲) در بعض نسخه هرد وجا بجاى - گذاري - (گزاري) است *

گفتار در مراجعت فرمودن صاحبقران جهانگیر از صوب ازمیر

صاحب قران بعد از تسخیر ازمیر گبران سایه مرحمت واشفاق بر ترفیه حال اهالي ازمیر مسلمانان انداخت وایشان را بخلعت و نوازش وانعام سرافراز و بلند پایه گردانید و جبا[۱] واسلحه بسیار از تیر وکمان و تیغ و سنان و سایر اسباب و آلات کارزار کرامت فرمود تا دران سرحد بپای مردي توفیق دست جهاد و کمر اجتهاد در غزو اهل شرک و عناد کشاده و بسته دارند نگذارند که بی دینان باز باین جانب آیند وبعمارت قلعه اشتغال نمایند وچون سواد اسلام بیمن اعتناء و اهتمام صاحب قران گردون غلام از غبار عار آن خیبر پر فساد و شر که ازان ممر بسی آسیب وضرر از گبران بمسلمانان مي رسید پاک شد ونهال احوال غازیان آن مرز و محافظان آن حدود از حسن تربیت و عنایت و وفور مکرمت و موهبت آن حضرت بهزار گونه ازهار و اثمار اماني و آمال آرایش یافته پشت استظهار و بازوی اقتدار ایشان در غزو کفار ودفع اشرار چون کار دین و شرع

(۱) در بعض نسخه بجای ـ جبا (جیبا) است لیکن بتایید لغت ترکي جیبه ـ باید *

سید المرسلین - علیه و علیهم افضل صلوات المصلین - قوي و متین گشت رایت نصرت شعار در کنف حفظ و تایید آفریدگار از حوالي ازمیر نهضت نموده باغرق همایون مراجعت فرمود و ازانجا کوچ کرده بسعادت و اقبال روان شد و چون صحراء ایازلق[1] از فر وصول و نزول موکب فتح آیین رشک سپهر برین گشت امیر سلیمان شاه که از انکوریه بچپقون رفته بود و ازراه اسواق آمده و در قرایغاج بکوکبه فرخ امیرزاده شاهرخ ملحق شده جریده بدرگاه عالم پناه شتافت و دران محل سعادت بساط بوس دریافت و روان بازگردیده بشاهزاده مشار الیه پیوست و یکی از ملوک افرنج سجه نام که جزیره ساقز که مصطکي ازانجا خیزد در حیطه حکم و فرمان او بود چون تواتر استماع اخبار آثار سپاه نصرت شعار او را از مستي غرور و پندار هشیار گردانید مال بی‌شمار و تحف و پیشکش بسیار مرتب داشته مصحوب ایلچي زیرک سخن‌گزار بپایه سریر سپهر اقتدار فرستاد و بزبان استکانت و انکسار پیغام داد که این کمینه از بندگان درگاه اسلام پناهم و رسانیدن جزیه و ساو برگردن انقیاد گرفته سایر اوامر و احکام خدام آن حضرت را کمر امتثال و طاعت گذاري برمیان خدمت گاري بسته‌ام و چشم امید باستشراف انوار مرحمت و الطاف

---

(۱) در بعض کتب بجای - ایازلق - (اثارتو) است *

پادشاهانه کشاده چون فرستاده باردوی اعلی رسید و بوسیله امراء پیشکش و هدایا بمحل عرض رسانیده باداي رسالت قیام نمود عاطفت بی‌دریغ شامل روزگار حاکم و محکوم آن دیار گشت و بعد از قرار جزیه ایشان را خلعت امن و امان کرامت فرمود و ایلچي را بنوازش خسروانه سرافراز گردانیده رخصت انصراف ارزاني داشت و حکم قضانفاذ صدور یافت که امیرزاده اسکندر عمرشیخ و علي سلطان تواجي و دیگر امراء با لشکر ایلغار کرده ایل بزم را بتازند و ایشان بی توقف روان شده تمام آن نواحي بتاختند و بسی اموال و اسباب ضمیمه دیگر غنایم گشت و در بلد نشسته از مجموع آن ولایت مال اماني بستدند و ازانجا مظفرلوا بازگشته باردوی اعلی پیوستند حضرت صاحب‌قران از ایازلق سوار شده بسعادت واقبال روان گشت و چون جلکاء تنغوزلغ مخیم نزول همایون شد امیرزاده محمد سلطان که از قشلاق مغنی سیاه بیرون آمده بود و او از راه اله[1] شهر با لشکر متوجه گشته از پیش براند و با معدودی از خواص ملازمان دران محل بپایه سریر خلافت مصیر آمد و فرمان شد که او با لشکر برنغار از جانب دست چپ براه انکوریه توجه نماید و در قیصریه باردوی اعلی ملحق شود شاهزاده در تنغوزلغ توقف

---

(۱) دردونسخه بجای - اله - (اکه) است *

کرد تا لشکر برسید حضرت صاحب قران ازانجا نهضت نموده بسلطان حصار فرمود و جماعت جیتاغیان[1] درکوههای آنجا متحصن شده بودند فرمان شد و همه را به تیغ هلاک بگذرانیدند وعاطفت پادشاهانه کوتاهیه و تنغوزلغ وقراشهر والوس کرمیان را بیعقوب چلپي که حکومت آن مملکت بحسب ارث باو میرسید و ازایلدرم بایزید گریخته بشام رفته و بعد از فتح شام ظفرکردار ملازم رکاب همایون گشته کرامت فرمود و یرلیغ جهان مطاع ارزاني داشته بخلعت وکمر سرافراز گردانیده درانجا بازداشت والحالة هذه - که او وفات یافته ایالت آن ولایت هنوز به پسراو تعلق دارد و رایت فتح آیت براه الغ برلغ روان شد وچون سایه وصول بران ناحیه انداخت امیرزاده شاهرخ ازان محل که قشلاق فرموده بود توجه نموده بموکب گیتي کشای پیوست وامر اعلی نفاذ یافت که سپاه ظفرپناه ازگرد راه روی جلادت بتسخیر قلعه آنجا آورند ایشان بی توقف کمر امتثال بسته قلعه را بکشادند وازقضا تیری بسینه جلال الاسلام رسید وسبب هلاک او شد وبعد ازقتل رجال واسرنسوان واطفال قلعه فی الحال بازمین هموارگشت والحکم لله العلي الکبیر *

---

(۱) در بعض نسخه بجایش (جیتاغان) و دربعض کتاب (جتاغان) دیده شد *

گفتار در فتح قلعه اکري در ونسپين (۱)

در ولايت حميد بُحَيْره ايست بزرگ طول آن بيست فرسخ و عرضش چهار فرسخ آب آن شيرين و خوش گوار چند رود خانه بزرگ بران ميريزد و از يك موضع بيرون مي رود و در اطراف آن باغات و بساتين و مزارع و بركنار آن شهربندي از سنگ برافراخته و به اکري در اشتهار يافته سه طرف آن متصل بآب ويک طرفش بکوه پيوسته است و در کتب تواريخ بفلک آباد مذکور است و درميان بحيره دو جزيره است قريب شهريکي بگلستان مشهور و يکي به نسپين و نسپين را که بزرگتر است قلعه ساخته اند وعمارات و باغات پرداخته و اهالي آن حدود و حوالي ازاموال و اسباب و نقود و اجناس و غلات و ارتفاعات هرچه در محافظت آن مزيد اهتمامي بودي ايشان را دران قلعه نگاه داشتندي درين ولا مردم بسيار درانجا جمع شده بودند و باستظهار آب که ازجميع جوانب محيط است بآن ايمن نشسته وچون اين معاني بمسامع عليه حضرت صاحب قراني رسيد داعيه تسخير آن قلعه ازخاطر خطير سربرزد و فرمان قضا جريان صادرشد که اغرق براه آق شهر روان گردد و چون ايلدرم بايزيد را دران

---

(۲) دربعض نسخ بجاي - در - (دز) است *

وقت مرضي طاری شده بود و مزاج از نهج استقامت انحراف یافته لطف خسروانه اطباء حاذق مثل مولانا عزالدین مسعود شیرازي و مولانا جلال الدین عرب را ملازم او گردانید تا بوظایف معالجه و تداوي قیام نمایند و با اغرق روانه ساخت و رایت فتح آیت ازالغ برلغ ایلغار فرمود و شب درمیان کرده صباح شنبه هفدهم رجب سنه (خمس و ثمانمایة) پرتو وصول براکري در انداخت و روز دیگر برحسب اشارت واجب الاتباع امیرزاده شاهرخ و امیرزاده ابابکر و امیر زاده اسکندر و سلطان حسین و امیر شیخ نورالدین و امیرشاه ملک و علي سلطان تواجي و امیرسونجك و دیگر امراء و بهادران روی جلادت بحصار نهادند بعضی بکوه برآمدند و بعضی از دامن کوه حمله بدروازه بردند و از جوانب جنگ انداخته به نیروی دولت قاهره حصار را تسخیر نمودند و عساکر گردون مآثر بشهر درآمده بسیاری از مخالفان را بتیغ قهر بگذرانیدند و بعضی ازیشان ازبیم جان خود را بکشتي درانداخته پناه به نسپین بردند * بیت *

برآمد ازان شارستان رستخیز * همه برگرفتند راه گریز

امر لازم الامتثال ازموقف جلال صدور یافت که عمدها به بندند و کشتیها را از چوب و پوست گاو و اسپ مرتب سازند سپاه ظفرپناه بفرمان گزاري مبادرت نمودند و باندک

زمان بعدد کواکب که در بحر اخضر فلک جاري است
مراکب و سفاین دران بحیره روان گشت و تمام شاهزادگان
و امراء در کشتیها درآمده متوجه قلعه نسپین شدند و آنرا
مرکزوار درمیان گرفته کورگه فروکوفتند و سورن انداختند
آب دریا ازنهیب آن خروش بجوش درآمده طبیعت
آتش گرفت و مصدوقه و اذا البحار سجرت بوضوح پیوست *

* مصراع *

* عقل حیران شد دران حال شگفت *

مردم قلعه را از مشاهده آن واقعه غریب مهیب آتش قلق
و اضطراب درنهاد افتاد و دود دهشت و حیرت از سربرآمد
و شیخ باما که سرور و کلان تر ایشان بود دست از جان شسته
بپاي اضطرار بیرون آمد و ازسرِ ضرورت دستِ امید بدامن
مراحم شاهزادگان و امراء زد وچون او را بپایه سریر
جلالت صریر آوردند و بعز زمین بوس استسعاد یافت روی
تضرع وزاري برخاک تذلل و خواري نهاده بجان امان
خواست عفو پادشاهانه از خون درگذشت و فرمان شد که
اورا بخانه کوچ نقل نمایند و لشکر منصور نسپین را مسخر کرده
تمام اموال و اسباب که آنجا جمع آمده بود بدرگاه عالم پناه
آوردند و همت صاحب قران دریا نوال همه را بلشکریان
ارزاني داشت *   * بیت *

همه مال نسپین بتاراج داد * سپه را بسی بدره و تاج داد
درین اثناء از پیش امیرزاده محمد سلطان امت پسر مبشر
آمد و خبر آورد که شازاده را عارضه مزاجي طاري شده
خاطر همایون حضرت صاحب قران بغایت نگران شد و امان(۱)
تواجي را بتعجیل بفرستاد که کسی دانسته را بزودي بفرستد
که کیفیت حال نیکو باز نماید و موکب جهان کشای ازانجا
کوچ کرده روی توجه بسوی آق شهر نهاد وچون گذار رایت
نصرت شعار بلشکر جرنغار و اردوي امیرزاده شاهرخ
اتفاق افتاد و شاهزاده مراسم طوی بتقدیم رسانید و پیشکشها
کشید و سلطان حسین و امیرسلیمان شاه نیز وظیفه خدمات
پسندیده بجای آوردند و دران اثناء امیر محمد قرمان از
قونیه بدرگاه عالم پناه آمد وباسم مال اماني و رسم تحفه
وارمغاني بسی وجه ازنقود واقمشه واسپ و شتر بمحل عرض
رسانید چنانچه ازاندازه قدر و وسع مملکت او زیاده بود
مراحم پادشاهانه که او را ازبند ایلدرم بایزید خلاص کرده بود
وجای پدرانش با دیگر ضمایم ارزاني داشته چنانچه سبق
ذکر یافته بتجدید او را بصنوف مکرمت و نوازش اختصاص
بخشید و بازگردانید ورایت فتح آیت بسعادت واقبال
ازانجا روان شد *

---

(۱) دراکثر نسخ بجاي - امان تواجي (ایان) است *

ذکر وفات قیصر سعید ایلدرم بایزید و شاهزاده عالي مکان محمد سلطان علیهما الرحمة والغفران

* شعر *

* حکم المنیـــة فی البریة جار *

* ما هذه الدنیـــا بدار قرار *

* بقای که بر وی فنـــا سابق است *

* فنـــای دگر هم بآن لاحق است *

* بقا نیست آن بلکه عین فنـــا است *

* بقای حقیقي بقـــای خدا است *

و مصداق این سیاق آنکه در پنجشنبه - رابع عشر - شعبان سنه (خمس و ثمانمایة) خبر آمد که ایلدرم بایزید را در آق شهر از سطوت سلطان نافذ فرمان اجل قیصر روح از کشـــور بدن انزعاج یافته و شب گذشته بمرض ضیق النفس و خناق از دار فنا بدار بقا ارتحال نموده خاطر عاطر صاحب قران از استماعِ آن واقعه بي درمان بغایت متالم شد و قطرات عبرات از دیده همایون و زبانِ گوهرافشان بکریمه انا لله وانا الیه راجعون روان گشت و نظر بصیرت آن روشن ضمیر صایب تدبیر از وقوعِ آن حادثه تفوق و استعلاء تقدیرات

آسماني بر تدبيرات انساني مشاهده نمود چه همت عالي نَهمت آن حضرت بکلک انديشه برلوح خيال نگاشته بود که چون از قضاياي مملکت روم فراغ کلي حاصل شود و تمام بلاد و قلاع و مدن و امصار آن ديار بحوزه تسلط و تصرف بندگان سپهر اقتدار درآيد ايلدرم بايزيد را بجلايل مواهب نامتناهي و بذل اسباب و ادوات سلطنت و پادشاهي جبر حال فرموده روم را باو ارزاني دارد و نوعي سازد که دستِ قدرت و مکنت او در ضبط آن ممالک و حفظ ثغر اسلام و اقامتِ وظايف غزو و جهاد با زمره ضلال و عبده اصنام از اول قوي‌تر باشد و چون حکم قلم تقدير بر خلاف آن جريان يافته بود طومار وجود ايلدرم بايزيد بحکم لکل اجل کتاب درنورديده شد * * بيت *

* من سعي همي کنم قضـــا مي‌گويد *
* بيرون ز کفايت تو کاري دگراست *

و چون حضرت صاحب قران بحدود آق شهر رسيد از پيش اميرزاده محمد سلطان دانه خواجه آمد و تقرير کرد که مولانا فرخ طبيب شاهزاده را مسهلي داد و منجح نيفتاد و بخار اخلاط متوجه دماغ شده و مرض بصرع انجاميده خاطر همايون بغايت نگران شد و دانه خواجه را دو اسپه بازگردانيد که تا رسيدن موکب فرخنده هرچه زودتر خبري

بفرستد و بسعادت و اقبال در آق شهر باردوی همایون نزول فرمود و از کمال عاطفت پادشاهانه بازماندگان ایلدرم بایزید را بصنوف نوازش دلجوئی فرموده جامها پوشانید و موسی چلبی پسرش را بخلعت خاص و کمر شمشیر مرصع و ترکش بند و بار طلا اختصاص بخشید و ازجمله صد سر اسپ تنگ بسته کرامت فرمود و حکومت بورسا که پای تخت روم است باز ارزانی داشت و یرلیغ اعلی موشح بآل تمغای همایون کرامت نموده روان ساخت و فرمود که نعش پدرش را که در آق شهر بمزار شیخ محمود حیران بامانت سپرده اند بمحفه آراسته بآیین سلاطین ببورسا برده در عمارتی که آنجا ساخته دفن کند و حضرت صاحب قران اغرق گذاشته بی توقف از آق شهر متوجه جانب امیرزاده محمد سلطان شد در اثناء راه جماعت ترکمانان درغت که خضر بیگ و ابراهیم پیشوای ایشان بودند از جاده مطاوعت انحراف جسته بکوهی که راه بدامن آن میگذرد پناه برده بودند و متحصن شده فرمان عالی نفاذ یافت و عساکر گردون مآثر روی توجه بدفع ایشان نهادند و هنگام آنکه از ظهور طلیعه صبح صادق متحصنان قله قاف سپهر ناپدید شدند اطراف آن کوه را فرو گرفته بودند و دست جلادت بکمان و تیر یازیده بسیاری ازان سرکشان را برجای هلاک انداختند و بعضی

بگریختند و مجموع مال و منال و اسپ و شتر و گوسپند و گاو ایشان را غارت کردند و زنان و فرزندان ایشان را اسیر گرفتند وحال آن متمردان را عبرت عالمیان گردانیدند * نظم

* کسی که دامنِ اقبال شاه داد از دست *
* زسر بر آمد و از پا در آمد اینش سزاست *
* هر آنکه کرد خلافِ خدا شود مقهور *
* خلافِ امر اولوالامر هم خلاف خداست *

وهم در اثناء راه روز شنبه شانزدهم ماه دولت خواجه ایلچي بوغا رسید و عرضه داشت که مرض شاهزاده زیاده شد و اشتدادی عظیم یافته حضرت صاحب قران بتعجیل براند وبعد از وصول و نزول چون ببالین بیمار آمد زحمت بحدی اشتداد یافته بود که اصلا سخن نمي توانست گفت آنحضرت را ملالی عظیم روی نمود اورا در محفه خوابانیده هم دران روز کوچ فرمود وچون سه مرحله نزدیك از قراحصار گذشته درمنزلی قرار گرفتند شاهزاده نامدار بجوار رحمت پروردگار پیوست واین واقعه در دوشنبه هزدهم شعبان سنه (خمس وثمانمایة) موافق قوي ئیل که آفتاب در آخر درجه حوت بود وقوع یافت ومدتِ عمرش بیست و نه سال بود *

* نظم *

* برخاک ریخت آن گلِ دولت که باغ ملک *

* با صد هـــزار ناز بپرورد در برش *
* بگـــریست تخت[1] زار بران شـــاهزاده *
* کآورد فخـــر افسر شاهي بگـــوهرش *
* در خون لاله ام که چرا در چنیـــن عزا *
* باشد سر پیـــاله و سودای ساغرش *

گفتار در تعزیت داشتن و روان فرمودن نعش شاهزاده سعید از پیش

* نظم *

* دریغـــا که پژمرده شد ناگهـــاني *
* گل بـــاغ دولت بروز جـــواني *
* دریغـــا که خورشید اوج جلالت *
* چو صبـــح دوم بود کم زندگاني *
* دریغا سواري که جز صید دلها *
* نمـــي کرد بر مرکب کامـــراني *
* دریغ آن سر و افسر شهـــرياري *
* دریغ آن قد و قامت پهلـــواني *
* بحسرت برفت از جهان کامگاري *
* که هیهـــات نابیندش چرخ ثاني *

---

(۱) در سه نسخه بجای « تخت » (بخت) دیده شد *

* درین موسم ارچه زمین سبز پوشد *
* سزد گر کند جامه را آسمانی *
* ترا باید ای گل بصد پاره کردن *
* کنون گر کشائی لبِ شادمانی *
* چه افتاد گوئی که گلبرگ رعنا *
* بخون شسته رخسارۀ ارغوانی *
* جهان بی ثبات است تا بود دایم *
* چنین بوده آری سرائی ست فانی *

بحکم تعلق طبعي و محبت جبلي که افراد انساني را نسبت با اولاد و اسباط حاصل است و فرموده - اولادنا اکبادنا - علی قایله شرایف الصلوات وکرایم التحیات - ازان آگاهی بخشیده حضرت صاحب قران را از واقعه شاهزاده آزاده جان بجوانی داده صبر و قرار از دیار خاطر بزگوار بیکبار رخت بر بست و با کمال تمکن و وقار عنان اختیار از قبضه اصطبار بیرون رفته از مسند سلطنت و جهانداري برخاست و برسم تعزیت و سوگواري به نشست * * بیت *

* فشانده ز چشم آب و برفرق خاک *
* همه جامۀ خسروي کرده چاک *

زبانِ حال دران مجال از حدتِ آهنگ حزن و ملال گاهی فحوای این مقال سرود رود نوحه گزاري مي ساخت *

* بیت *

* کای میوهٔ باغ دل چنین مستعجل *

* چون افتادي ز شاخ اقبال بگل *

* گوئي که ز آفتِ سما بر تو زمین *

* ترسید و روان چو جان گرفت(۱) اندر دل *

و گاهی بمضمون این موزون خون در درون عالي ودون مي انداخت * * نظم *

* دردا که دل از حادثه غمناك افتاد *

* در دیده سیل بار خاشاك افتاد *

* نوباوهٔ باغ عمرم از شاخ امید *

* بی آنکه رسیده بود بر خاک افتاد *

و حقیقت آنکه * * بیت *

* گر درین ماتم نبودی روی خاک از گریه تر *

* خسرو سیارگان مي کرد برسر خاک راه *

* حرمت سلطان رعایت کرد یعني کو سرست *

* ورنه برمي داشت ازسر آسمان زرین کلاه *

صعوبتِ آن واقعهٔ هایله چون موجب تغیر حال بی همال شد که عالم را بمثابه روح بود در مقتضیات طبیعت روزگار غدار اثرکرد ودر موسم ربیع بدیع آیین که نوجوانان اشجار و

---

(۱) در اکثر نسخ بجای ـ گرفت ـ (نهفت) است *

ریاحین در گلزار و بساتین حلهای سبز و ارغوانی بعزم عشرت و شادمانی بتازه پوشیده بودند جهانیان در پلاس و لباس سیاه و کبود رود از دیده رانده این سرود می‌سرودند *

* نظم *

* بگذر بباغ زین پس و بگذار لاله‌زار *
* زیراکه داغ بر دلِ باغست و لاله‌زار *
* مشکین بنفشه بر سرِ زانو نهاده سر *
* با جامهٔ کبود پریشـــان و سوگوار *
* گل پیرهن دریده و سنبل بریده موی *
* بلبل بنوحه ناله برآورده زار زار *

امراء و اعیان و سایر لشکریان و اعوان از مرد و زن دران شیون سیاه بر تن و پلاس و نمد بر گردن خاک بر سر و سنگ در بر و بستر از کاه و خاکستر فغان نوحه و زاری در بیت الاحزان کیوان انداخته و از بس خوناب اشک دمادم گاو زمین را ماهی صفت شناور ساخته *

* نظم *

* مهانِ جهـــان جامه کردند چاک *
* بابر اندر آمد سرِ گرد و خـــاک *
* کشـــادند گردان سراسر کمـــر *
* هم از چشم غم دیده خونِ جگـــر *
* زبس نالشِ زار و ازبس جزع *

* بگردون برآمد خروش فزع *

و بتخصیص حرم شاهزادهٔ معصوم مرحوم مغفور خالیکه محروم مهجور * * نظم *

* همي ریخت خون و همي کند موی *
* سرش پر ز خاك و پراز آب روی *
* برآورده از جان فغان و خروش *
* زمان تا زمان زو همي رفت هوش *
* چنین است رسم سپنجي سرای *
* جهان جو فروش است گندم نمای *
* بگاهی (۱) منه دل برو زینهار *
* که آشوب زاریست ناپایدار *
* کسی را که پرورد عمری بجان *
* کند پای مالِ فنا ناگهان *
ز دستِ اجل هیچ کس جان نبرد *
* ز مادر نزاد آنکه آخر نمرد *

صاحب قران سرافراز دران مصیبت جگرسوز جان گداز پا سوز اندرون و دل پرخون زبان همایون بکریمهٔ انا لله و انا الیه راجعون بیاراست و فرمان داد که بعد از اقامت مراسم تجهیز و تکفین شاهزاده با داد و دین تابوت

(۱) در دو نسخه بجای بگاهي ـ (نگاهي) است *

مشحون برحمت - حي لايموت - در مصحفه نهادند و با دویست
سوار مقدم ایشان الیاس خواجه شیخ علي بهادر و امیر امان[1]
و دانه خواجه و دولت خواجه ایلچي بوغا و امت پسر مبشر
و ویسل و شیراول کوکلتاش و اردوشاه دواسپه روان ساخت
و فرمود که چون باونیک رسند ویسل و اردوشاه گوهر
دریای مغفرت را صدف نو سازند و درتابوتے مجدد بمزار
بزگوار قیدار پیغمبر - علي نبینا و علیه الصلوة و السلام - که در
ولایت سلطانیه واقع است برند و بامانت بسپارند تا بعد
ازان بسمرقند نقل کرده شود و دیگران با مصحفه و تابوت
خالي سر بمسمار استوار کرده دراونیک توقف نمایند و
بعد از توجه ایشان حضرت صاحب قران باغرق همایون
معاودت نمود و از مرغزار آق شهر کوچ کرده بسعادت و
اقبال روان شد و چون اهل اردوی کیهان پوی مجموع در
لباس سوگواري بودند تا غایتی که بر اسپ خنگ سواري
نمي کردند و هر بامداد و شبانگاه بو گریه و زاري و
نوحه گزاري مواظبت مي نمودند پس از قطع چند مرحله
امراء و ارکان دولت زانو زده عرضه داشتند که مجموع سپاه
و تمام مردم درین راه کبود و سیاه پوشیده اند و تمادي این
حال مناسب ساحه اقبال بی انتقال نمي نماید رای

(۱) درچهار نسخه بجای - امان - (ایان) است *

حق نمای ظلمت زدای بعد از سماع این سخن خاطر همایون را بملاحظه بشارت ان الله مع الصابرین تسلي نمود و اشارت علیه بتغییر لباس نفاذ یافت و خلایق از جامه تعزیت بیرون آمدند وفی الواقع * بیت *

چو شد کسوتِ عمر بی تار و پود * چه سود از لباسِ سیه یا کبود

گفتار در رسیدن ایلچیان مصر

چون ایلچیان حضرت صاحب قران بمصر رسیدند و فرج پسر برقوق الملقب بالملک الناصر که فرمان ده مصر و شام بود خبر فتح روم و قضیه ایلدرم بایزید که شوکت و مهابت او در دل اهالي آن ممالک بیش از پیش وقع داشت بتقریر و قطمیر بشنید بیقین بدانست که با بندگان آستان صاحب قران گیتي ستان بغیر از انقیاد و اذعان عین خطا است و محض خسران و از تعللي که پدرش و او نیز تا غایت در فرستادن اتلمش ورزیده و کیفر آن کشیده پشیمان گشت و بمشورت و استصواب ارکان دولت و اعیان مملکت اتلمش را از حبس بیرون آورده بمجلس طلبید و تعظیم عظیم کرد و بانواع عذرخواهي نمود و سکه و خطبه در تمام بلاد مصر و شام بعز القاب فرخنده فرجام صاحب قران سپهر احتشام بیاراست و اتلمش را شفیع ساخته باد و رسول احمد واقته روانه درگاه عالم پناه گردانید که صورت ندامت او از تقصیرات گذشته

وصدق اخلاص او در خدمتگاري وطاعت گزاري وقبول
خراج ومال که سال بسال بخزانه عامره رساند بعز عرض
استادگان پایه سریر اعلی رسانند و برسم پیشکش اموال
وافر از نقدین وجواهر ورخوت واقمشه فاخر اسکندراني
وغیر آن وشمشیرهای مصري واسپان نامدار وسایر تبرکات
وتنسوقات آن دیار با ایشان بفرستاد وچون بولایت روم
آمدند اتلمش استعجال نموده پیش از ایلچیان بدرگاه
عالم پناه شتافت وبعز بساط بوس استسعاد یافته اخبار مصر
وشدت خوف وانقیاد والي واهالي آن دیار بعز عرض
همایون رسانید وچون ایلچیان بموکب ظفرقرین پیوستند
وبوسیله امراء عز بساط بوس دریافته تحف وهدایا بمحل
عرض وسخنان فرج بسمع مبارک رسانیدند مرحمت پادشاهانه
شامل حال او گشت وبزبان مکرمت فرمود که چون او را
درصغرسن سایه عطوفت پدر ازسر افتاده مراقبت احوال
او برذمت همت ما واجب است اگر در سلوک جاده فرمان
برداري که راه مامن رستگاري وکامگاري همان تواند بود
ثابت قدم باشد صنوف عنایت وتربیت درباره او بظهور
انجامد چنانچه ازسر استظهار واقتدار بضبط امور ملک
وملت وخدمت حرمین شریفین - عظمهما الله تعالى - قیام
تواند نمود وفرستادگان او را نوازش نموده بخلعت وکمر وکلاه

سرافراز گردانید و اجازت انصراف ارزاني داشته از براى فرج تاج و خلعت خاص و كمر مرصع فرستاد و بنويد عاطفت بى‌كرانه و مراحم خسروانه معتضد و مستظهر ساخت . من الله الاعانة و التاييد *

گفتار در ايلغار فرمودن حضرت صاحب قران كامگار بجانب قرا تاتار

قرا تاتار قومي اند از اتراک كه دران وقت كه منكو قا آن هولاكو خان را بايران فرستاد ايشان را داخل لشكر او گردانيد و چون هولاكو خان بتخت تبريز قرار گرفت ايشان را بسبب شرارت نفسي كه داشتند با كوچ بسرحد روم و شام يورت داد و چون بعد از وفات سلطان سعيد ابوسعيد خان در ايران پادشاهي صاحب اختيار نماند ايشان سركشي آغاز كردند و پنجاه و دو فرقه شدند و هر صده بسر خود يورتي اختيار كردند و چون ايلدرم بايزيد بعد از انقضاء مدت قاضي برهان الدين برسيواس و آن نواحي مستولي شد ايشان را داخل لشكر روم گردانيد و در مملكت خود جاى داد و چون دران ممالک از خراج و جهات تكليفي چندان نمي باشد هريک ازيشان باندک مدتي خوش وقت و صاحب ثروت شدند و چون حضرت صاحب قران را در خاطر بود

که ایشان را نقل فرموده درمیان الوس جغتـه جای دهد
دران زمان که سرداران ایشان بدرگاه عالم پناه آمده بودند
ایشان را بخلعت طلا دوز وکمر وشمشیـرهای زر وانواع
عاطفـت ونوازش سرافراز گردانیـده بود وبوعدهای
پادشاهانه نوید داده ودرین مدت کسی متعرض احوال
ایشان نشد بنابرین ایشان خود را مطیع وایل دانسته در
یورتهای خود ساکن وایمن نشسته بودند درین وقت رایت
فتح آیت دران محل که ایلچیان مصر رسیدند سه شبانه روز
توقف فرمود وبا شاهزادگان وامراء رسم جانقـي مرعي
داشته صواب آن دانست که قرا تاتاررا ازان دیار کوچ
کرده بماوراء النهر برند وچون ایشان سی چهل هزار خانه دار
بودند وغلبه بسیار فرمان داد که شاهزادگان ونوینان هرکس
بجائي(۱) روان شده ایشان را چنـان درمیـان گیـرند که کس
بیرون نتواند رفت وسفارش فرمود که شرایط حزم وتیقظ
نیکو رعایت نمایند وایشان را ضرري نرسانند برحسب فرموده
امیر جهانشاه با دیگر امراء برنغار ولشکر امیرزاده محمد
سلطان بطرف توقات واماسیه توجه نمودند وامیرسلیمانشاه
بافوجي از سپاه جونغار روی عزم بسوی قیصریه وسیواس
آورد وبعد ازان رایت نصرت شعار درضمان عون وتایید

---

(۱) درسه نسخه بجای - بجائي - (بجانبي) است *

آفریدگار ایلغار کرده بصوب صحاري اماسیه و اراضي قیصریه که اماکن ایل قراتاتار بود روان شد و امیرزاده شاهرخ و سلطان حسین را با لشکرهای گران امر فرمود که راهها بر ایشان گرفته نگاه دارند که هیچ آفریده از ایشان بیرون رود و چون موکب فیروزي مخایل بعد از قطع مراحل و منازل از پل آب قرا شهر گذشته بایشان رسید کس فرستاده کلان تران ایشان را طلب داشت درزمان دو سردار از ایشان اخي تبرک و مروت بدرگاه عالم پناه آمدند و چون بسعادت زمین بوس فایز گشتند عاطفت پادشاهانه ایشان را بحسن التفات و لطف کلمات مستظهر و آسوده خاطر ساخته خلعتهای طلادوز پوشانید و کمرهای زرین بخشید و از برای مزید امن و اطمینان خاطر ایشان بصورت عهد و قسم فرمود که درباره شما جز عنایت و مرحمت بظهور نخواهد پیوست و مدتي است که آباء و اجداد شما بفرمان سلاطین ماضي از توران زمین که جای اصلي و ماوای قدیم ایشان بود بیرون آمده اند و در دیار بیگانه بغربت گذرانیده اکنون بحمد الله تعالی از اینجا تا بآنجا حکم یک ولایت دارد و مجموع در تصرف و فرمان بندگان ما است شما را فرصت غنیمت مي باید شمرد و با زنان و فرزندان و متعلقان و جمیع اموال و اسباب و گله و رمه یکبارگي از اینجا کوچ کرده همراه اردو و لشکریان بوطن و

یورت اصلي خود مي باید آمد و در سایه معدلت و مرحمت ما روزگار بفراغت و رفاهت گذرانید ایشان بعد ازآدای دعا و ثنا عرضه داشتند که اوامر و نواهي حضرت پادشاهي را از اخلاص و هواخواهي گردن اطاعت نهاده ایم و بندگان را کدام دولت ورای آن باشد که درپناه حمایت خدام آستان سلطنت آشیان باشیم * بیت *

* زهی سعادت آن بندهٔ خجسته مآل *
* که راه داد درین آستانه اش اقبال *

حضرت صاحب قران فرمان داد و ایشانرا کرن کرن و جوق جوق ساخته بامراء تومانات قسمت کردند و همه را با تمام گله و رمه ازانجا کوچانیده روان شدند و یرلیغ اعلی نفاذ یافت که هیچ کس ازیشان گوسفند و چهارپای نخرد که موجب سبکباري ایشان باشد و اندیشه فرار بخاطر خود راه دهند *

گفتار در مراجعت فرمودن حضرت صاحب قران از دیار روم

چون خاطر همایون از قضایای روم و مهمات آن مرز و بوم بکلی فراغت یافت و تسخیر تمام شهرها و قلعهای مملکتي بآن طول و عرض بکمال استعلاء و استقلال درانفاذ امر بر عالي رد ون برسبیل فرض که بروزگار بسیار ازدست مکنت

و اقتدار قیاصره نامدار و اکاسره کامگار بر نیاید بلکه در سعت میدان اندیشه و پندار کبار سلاطین عالی مقدار کمتر گذار یابد بکم تر از سالی بعون تایید ربانی و عطیه سعادت صاحب قرانی بسهولت و آسانی میسر شد و الحق * بیت *

* نیّرِ اقبال این سلطان شرقی تا نتافت *
* عقل نیکو معنی صاحب قرانی در نیافت *

ماه رایت نصرت اشراق از آفاق عزایم خسروانه پرتو بر صوب مراجعت انداخت و موکب ظفر قرین در کنف حفظ و تایید رب العالمین روان شد عساکر منصور و غنایم موفور موافق مسرور و مخالف مقهور - و الحمد لله الغفور الشکور * بیت *

* رفت و تباشیر فتح لامع از اعلام او *
* آمد و اقبال و نجح تابع اقدام او *

و اشارت علیه از موقف جلال صدور یافت و مثال واجب الامتثال بسلطانیه ارسال رفت که حضرات عالیات سرای ملک خانم و تومان آغا و چلپان ملک آغا و خانزاده که والده شاهزاده سعید محمد سلطان بود با سایر آغایان و فرزندان که آنجا بودند توجه نمایند و تا حدود قلعه اونیك بیایند و چون صاحب قران روم بخش قیصرنشان[1] بقیصریه رسید اهالی

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعض نسخه بجای - نشان (شان) است *

وکلانتران آنجا از نادانی پریشانی بخود راه داده بودند
و در نقبها پنهان شده در زمان فرمان قضا جریان نفاذ
پذیرفت و علي سلطان تواجي با فوجي از سپاه متوجه ایشان
گشتند و چون برسیدند ایشان از بیم جان بمنع و مدافعه بر
خاستند و بجنگ و محاربه آنجامید و علي سلطان از سوراخي
که ممر روشنائي نقبي بود نظر مي کرد ناگاه از کشاد شصت
تقدیر تیري مصیبت صفیر فرا رسید و بر شاه رگ او خورد
و در حال جان بحق تسلیم کرد - انا لله و انا الیه راجعون
عساکر مظفر لوا آن جماعت را مجموع بدست آوردند و محمد
برادر علي سلطان همه را به تیغ انتقام بگذرانید * * مصرع *

* انجام چنان کار چه باشد جز این *

و رایت فتح آیت از آنجا نهضت نموده بسعادت و اقبال
روان شد * * بیت *

معطر جهان از غبارِ رهش * کران تا کران عرض لشکر گهش

و چون از سپواس بگذشت مراحم ملکانه قرا عثمان را بصنوف
نوازش سرافراز گردانیده جامه داد و بمحل خود باز فرستاد
و یکران عزم در طي منازل و مراحل مواظبت نموده مرغزار
ارزنجان از وصول و نزول موکب گیتي ستان اَرزِجان و رونق
باغ جنان یافت طهرتن بمراسم خدمت گاری قیام نموده
پیشکشها کشید از جانوران و اسپان و تقوزهای لایق و غیر آن

و ازانجا بسعادت و اقبال روان گشت و بعد از یک دو منزل عاطفت بی دریغ طهرتن را بخلعت خاص گرامي و نامي ساخته اجازت انصراف داد و ضبط قلعه کماخ و محافظت آن درعهد شمس نامي که از خویشان امیر عباس بود مقرر فرموده اورا با جمعي روانه آنجانب گردانید وکساني را که خبر توجه حضرات عالیات از سلطانیه آورده بودند باز فرستاد که فرزندان تعجیل کرده پیشتر بیایند و چون ارزروم از فرّ قدوم همایون غیرت فزای هرمرز و بوم گشت ذراری سپهر سلطنت و جهانداری امیرزاده الغ بیگ و امیرزاده ابراهیم سلطان و امیرزاده محمد جهانگیر و امیرزاده ایجل و امیرزاده سعدوقاص برسیدند عطوفت حضرت صاحبقران ایشان را درآغوش مهرباني گرفته بزبان تلطف پرسش فرمود و دیده امیدش از نور نجابت و رُشد که از ناصیه هریک مي درخشید روشنائي فزود لیکن چون رویت امیرزاده محمد جهان گیر و امیرزاده سعدوقاص جراحت واقعه پدرشان محمد سلطان تازه ساخت قطرات عبرات ازاجفان احزان باریدن گرفت فصبر جمیل والله المستعان *

ذکر شنوانیدن وفات امیرزاده محمد سلطان بمادرش خانزاده

حضرات عالیات که برحسب فرمان از سلطانیه متوجه

شده بودند در تبریز یراق تعزیت کرده و لباسهای سوگواری مرتب داشته تا قلعه اونیک بیامدند و دران حوالی بنشستند و چون حضرت صاحب قران بنزد یك رسید خانزاده را حادثه جان کسل فرزند دل بند بشنوانیدند * نظم *

* بر آشفت گفتی ازان آگهی *
* تنش گشت یکباره ازجان تهی *
* بزد آه و شد زان خبر بی خبر *
* بیفتاد برخاک و پرخاک سر *
* سراسر همه جامها بر درید *
* بسوزی که از سنگ خون می چکید *
* دو زلفین چون تاب داده کمند *
* بانگشت پیچید و از بن بکند *
* بناخن دو گلبرگ رخساره را *
* چنان زد که خون شد جگر خاره را *
* ز رخ می چکیدش بسی آب خون *
* زمان تا زمان اندر آمد نگون *

و تمام آغایان فوطهای سیاه برسم سوگواری بر سر گرفته و جهانی نوحه و زاری در گرفته و چون حضرت صاحب قران نزول فرمود عزا از سر تازه و تیز تر شد جهان نمود از رستخیز گشت زمین از بس لباس ازرق و کبود هیأت آسمان گرفته

وآسمان دران ماتم پرغم چون زمین خاک بر سرکرده *

* نظم *

* روان گشته از چشمها خونِ دل *
* زخون خاک روی زمین جمله گل *
* جراحت شد از ناخنِ همچو خار *
* بسی چهرهٔ چون گلِ نوبهار *
* برآمد زهر سینه برچرخ دود *
* سیه گشت ازان دود چرخِ کبود *

واز برای تسکین قلق واضطراب خانزاده تابوت خالي را که سربقفل استوار کرده بودند چون تنِ بی جان پیش او حاضر کردند واو از سوز سینه وتاب جان چون مارپیچان برصندل دران چوبین هیکل آویخته نوحه وزاري مي نمود ودر وصف حالش مضمون این مقال ازچشمها چشمهای خون مي چکید[1] * * نظم *

* دو چشمم بره بود وگفتم مگر *
* زفرزند دل بند یابم خبر *
* گمانم نبود از سپهر این گزند *
* که تابوت از راه دور آورند *
* نبردم گمان این بد از روزگار *

---

(۱) دراکثرنسخ بجای - مي چکید - (مي کشود) است *

* که نعشِ تو باشد مرا غمگسار *
* ترا تخت ایران شده نامزد *
* بقا بوتی اکنون زهی بخت بد *
* سزد کز غمِ دیده خون گذار *
* کنم صحن گیتی همه لاله زار *
* که چون لاله از دهر پیمان کسل *
* بعهدِ جوانی شدی داغ دل *

و چون جزع و فزع بر فوت نشاوت عنصری و صورت کونی شاهزاده سعید بغایت رسید بصیرت حقایق بین حضرت صاحبقران ملاحظه جانب نفس باقی و لطیفه ربانی که باتفاق شرع و عقل زنده هردوسرا است اولی دانست و جهت ترویح روح شریفش انواع مکرمت و اصطناع درباره فقراء و مساکین ارزانی داشت و بسی صلات و صدقات بمستحقان کرامت فرمود و بندگان درگاه کیوان پاسبان برحسب فرمان قضا جریان بترتیب آش استادگی نمودند و تمامی سادات و علماء و اکابر و اشراف که از اطراف آمده بودند و مجموع امراء و سران سپاه در ساحه جلال جمع آمده هرکس بساوری خود به نشست و حافظ و ناظر بتلاوت کتاب مجید تبرک جسته ختمات کریمه باتمام پیوست و چون خوان سالاران خوانها نهاده و سماطها کشیده اطعمه گوناگون

ازحد چند و چون بیرون بمصرف انما نطعمکم لوجه الله رسید گورکهٔ شاهزادهٔ مرحوم را بخروش درآوردند و خوانین و امراء و لشکریان و سایر خلایق از تابع و متبوع مجموع بنوحه و زاری درآمده بیک بار فغان و فریاد درعالم سخت گیر سست بنیاد انداختند بعد از ان گورکه را پاره ساختند چون علماء و ایمه و مشایخ که از تبریز و سلطانیه و قزوین و دیگر ممالک برسم استقبال و اقامت تعزیت بدرگاه اسلام پناه شتافته بودند در مجالس متعدد بمصقل مواعظ و نصایح زنگ کربت و ملال از مرآت ضمیر منیر می زدودند و فحاوي آیات و احادیث مثل - انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب وان المیت لیعذب ببکاء اهله علیه — بسمع مبارک میرسانیدند برحسب فحوای * نظم *

* اگرچه واقعه بس هایل است و جان فرسای *
* بصبر کوش که با صابراست لطف خدای *
* فزون شود ز جزع غصه و بکاهد دل *
* در نجات بمفتاح صبر باز کشای *

اشارت علیه بنفاذ پیوست و مردم از شعار سوگواري و جامهای سیاه بیرون آمدند و عواطف پادشاهانه بتجدید شامل حال آن طایفه عالي شان شده همه را باعزاز و اکرام و خلعت و انعام نوازش فرمود و بمواضع خود بازگردانید *

گفتار در توجه رایت گیتي ستان بجانب گرجستان

چون همت عالي نهمت حضرت صاحب قران در همه حال اهم مطالب و اعظم مقاصد و مآرب تقویت دین و اعلاء اعلام اسلام و احراز فضیلت جهاد با زمره ضلال و فساد و عبده اصنام مي دانست و بر مقتضای عهدی که کرکین ملك گرج در سال گذشته با بندگان درگاه اسلام پناه کرده بود مي بایست که درین هنگام رایت فتح آیت را باقدام مسکنت و ضراعت استقبال نموده بودی و در ساحه جلال روی تضرع و ابتهال بر خاك تذلل سوده و فرسوده و تا غایت از سابقه شقاوت توفیق آن سعادت نیافت عصبیت دین و غیرت پادشاهانه باعث آن شد که حضرت صاحب قران عزم جزم فرموده بسعادت و اقبال سوار شد و بصوب مذکول روان گشت و سلطان ماردین ملك عیسی از تقاعدي که پیش ازین نموده بود و بدریافتن دولت بساطبوس نشتافته پشیمان شد و دانست که درد نکبت او را جز نوش داروی لطف آن حضرت دوائي متصور نیست با وجود هرگونه خوف و بیم از تقصیرات خویش با تني لرزان و دلي ریش روی امید باردوي کیهان پوي نهاد و چون برسید از ادای فرخ مرحمت امیرزاده شاهرخ را

قبله حاجت ساخته دست توسل بدامان بندگان آن آستان
زد شاهزاده جوان بخت او را بدرگاه عالم پناه آورده واو
سر برهنه کرده بشیوه گناه گاران در آمد و زانو زده زبان
دعا گوی ثنا گستر باعتذار و استغفار روان ساخت صاحب
قران فریدون منش بعد از عتاب و سرزنش از جریمه او در
گذشت و بعنایت پادشاهانه مستظهر و امیدوار گردانید و
او مال و خراج چند ساله ماردین آورده بود با پیشکشهای
لایق بمحل عرض رسانید و ملحوظ نظر تربیت گشته بتاج و
خلعت و کمر معزز و موقر شد و بمزید عطوفت اختصاص یافته
دختر او نام زد امیرزاده ابا بکر گشت و بشرف مواصلت
با دودمان بزرگوار بلند پایه و نامدار آمد * * بیت *

* اکسیر عفو شاه شفاسم که می‌کند *
* قلب سیاه روی گنه را زر خلاص *

و درین ولا یوانی پسر آقبوغا گرجی با بسی پیشکشها بدرگاه
اسلام پناه آمد و بوسیله امراء عز زمین بوس دریافته پیشکش
که داشت از جانوران و اسپان و غیر آن بکشید و هم از حکام
کرج کوستندیل برادر ملک کوکین که با او مخالف بود باقدام
عبودیت شتافته ساحه جلال را فرسودهٔ جبین خضوع و لب
خشوع گردانید و برسم معهود پیشکش بگذرانید و از هرجانب
مرزبانان حدود و سرداران ولایات احرام حریم ابهت و

جلالت که مطاف ملوک عصر و ملاذ سلاطین اطراف بود بعقد اخلاص بسته میرسیدند و وظایف خدمتکاري و رسم التجا مشي و عرض پیشکش و نقوز بتقدیم مي رسانیـــدند و مراحم حضرت صاحب‌قران شامل حال همگنان گشته هرکس را بحسب حال ودرخور قدر و منزلت نوازش مي‌فرمود و بنوید عاطفت مفتخر و مستظهر ساخته و خلعت پوشانیده بجای خود باز مي‌گردانید * * بیت *

* پیوستـــه بدرگاهِ شهنشـــاهِ زمان *
* آیند و روند سرفرازانِ جهـــان *

گفتار در تفویض حکومت شیراز بامیرزاده پیرمحمد عمرشیخ نوبت دوم و حکومت اصفهان به برادرش امیرزاده رستم

درحوالي منکول نظـر مرحمت و شفقت حضـــرت صاحب‌قران بروی حال امیرزاده پیرمحمد عمرشیخ باز شد و اورا بصنوف نوازش سرافراز گردانیده ایالت دارالملک شیراز بتجدید ارزاني داشت و یرلیغ عالم مطاع دران باب کرامت فرمود و بخلعت وکمر گرامي و نامورساخته روان کرد و لطف الله بیان تمور آقبوغا و چلبان شاه برلاس را ملازم او گردانید و کس بشیراز پیش امیرزاده رستم فرستاد که متوجه

اردوی کیهان پوی گردد و او دریيلاق قصر رز (۱) (۲) بود که فرستاده بوی رسید و همان که بر فرمان وقوف یافت بی توقف عزیمت نمود و در خانسار از اعمال جرباد قان که از جمله منازل و مراحل آن طریق است باز از موقف جلال خبر آمد که اصفهان را بتو دادیم اغرق آنجا فرست و خود بورد جرد رفته قلعه ارمیان را بحال عمارت باز آور وهم درخانسار امیرزاده پیر محمد که متوجه شیراز بود برسید برادران یک دیگر را کنار گرفته زبان بهجت و استبشار باستفسار احوال و اوضاع بر کشادند و بحکم فرموده هریك روي عزیمت بمقصد خود نهادند امیرزاده پیر محمد بصوب شیراز روان شد و امیرزاده رستم گماشته را بضبط اصفهان فرستاد و خود بورد جرد شتافته بعمارت قلعه مشغول گشت و آن را معمور و آبادان گردانید - ومن الله التوفیق و الاعانة *

گفتار در فرستادن حضرت صاحبقران امیرزاده ابابکر را بعمارت بغداد وضبط عراق عرب و دیار بکر با توابع و لواحق آن

چون سلاطین کامگار و پادشاهان جهاندار از موايد

---

(۱) در بعض نسخه بجای - قصر - (قیصر) است * (۲) در دو کتاب بجای - رز - (زرد) دیده شد *

کرامت هو الذي جعلکم خلایف فی الارض بحظ اوفر و نصیب اکمل اختصاص یافته اند آثار اسماء و صفات جمالي و جلالي حق - جل و علا - و نتایج لطف و قهر نامتناهي الهي - تبارک و تعالی - درین عالم غرایب اطوار ازان طایفه بزرگوار عالي مقدار کمال ظهور و اظهار مي یابد گاهی که صاعقه خشم غضب الله علیهم و لعنهم درخشیدن گیرد ایشان به نیرانِ کین جهانی بسوزند و کشوری براندازند و چون نسیم عنایت یغفر الله لکم و هو ارحم الراحمین وزیدن آغاز نهد هم ایشان بیک التفات هزار شمع مکرمت و مرحمت برافروزند و مملکتها معمور سازند * بیت *

* گاه خوش شود که همه آتش شود *

* تعبیهای عجب یار مرا خوست *

لاجرم چون حوالی اراضي فارس که شرف آن بمیامن *

* مصراع *

* سری بشری موالد ای موالد *

سبق ذکر یافته از وصول و نزول موکب ظفر قرین رتبه سپهر برین یافت حضرت صاحب قران شاهزادگان و نوینان را احضار فرموده زبان گوهر افشان که ترجمان ملهم اقبال بود برگشاد که پیش ازین اهالي بغداد بواسطه مخالفتی که با عساکرِ ما بنیاد نهادند و بران محکم به ایستادند خود را و مملکت را

برباد دادند واز آسیب قهر وانتقام ما آن دیار بیکبار برافتاد وچون بغداد از امهات بلاد اسلام است وعلوم شرعیه ازانجا انتشار یافته ومذهبها ازانجا اشتهار پذیرفته خاطر نگران آنست که آن مملکت بحال عمارت باز آید وباز آن مرز وبوم نشیمن همای نصفت وعدل گردد حاضران زبان اخلاص بدعا وثنا بیاراستند که * بیت *

* تو عمر نوح بیابی ازانکه درعالم *
* عمارت ازتو پدید آید از پس طوفان *

ورای عالم آرای امضای آن قصد را بشهامت وصرامت امیرزاده ابابکر حواله نمود وحکومت عراق عرب تا بواسط وبصره وکردستان وماردین وسایر دیار بکر وایل اویرات وهزارجات آنجا وانچه ازتوابع وملحقات آن بلاد است نامزد شاهزاده مشارالیه فرمود وجماعتی از امراء عظام مثل پاینده سلطان برلاس وپیرحسین برلاس وامیر سونجک وسلطان سنجر حاجی سیف الدین ودولتخواجه اینا ق ودیگر نوینان را با لشکر گران ملازم رکاب او ساخت وامراء وعساکر عراق عرب واکابر آن نواحی را بملازمت ومتابعت او فرمان داد واورا امر فرمود تا از راه دیار بکر درآمده از مفسدان وشریران آن اطراف هرکه مانده باشد به تیغ سیاست نیست گرداند وچون پاییز درآید وهوا باعتدال

گرايد بعراقِ عرب توجه نمايد و نخست بدفع قرا يوسف که
دران وقت برعراق عرب مستولي گشته بود اشتغال نمايد
و بعد ازان مردم آن اطراف و نواحي را استمالت فرموده
بعمارت و زراعت ترغيب نمايد و در آباداني بغداد سعي
تمام نموده نوعي سازد که بزودي تمام معمور گردد چنانچه
در سال آينده بعد قضاء الله و قدره المبرم محمل حجاز
ازانجا روانه شود - و ما التوفيق الا بالله سبحانه - و شرح قصه
استيلاء يافتن قرا يوسف برعراق عرب آنست که او از خوفِ
عساکر گردون مآثر گريخته بروم رفته بود چنانچه سبق ذکر
يافته و چون سپاه ظفرپناه در يورش روم بحوالي قيصريه
رسيدند باز ازانجا فرار جسته بعراق عرب آمد و احشام ترکمانان
را جمع آورده در بيابان (۱) هيت بنشست و سلطان احمد از
بغداد به حله پيش پسر خود سلطان طاهر آمد و آغا فيروز را
که مدار کار سلطان طاهر برو بود بگرفت سلطان طاهر ازان حال
متوهم شد و با امراء پدر مثل محمد بيگ حاکم ارمي (۲) و اميرعلي
قلندر و ميکائيل و فرخ شاه که ايشان نيز از سلطان احمد خايف
بودند مشورت کرده باتفاق ياغي شدند و بشب از جسر گذشته
باين طرف آب آمدند و چون سلطان احمد ازين حال آگاه

(۱) در سه نسخه بجاي - بيابان - (پايان) است * (۲) در بعض
نسخ بجاي - ارمي - (ارمني) ديده شد *

شد جسر ببرید و کنار آب گرفته در مقابل پسر و امراء به نشست
وکس پیش قرایوسف فرستاده اورا طلب داشت و چون
قرایوسف باو پیوست باتفاق از آب بگذشتند و از جانبین لشکر
آراسته جنگ واقع شد و شکست برطرف سلطان طاهر افتاد
واورا درحالِ فرار جوئی پیش آمد خواست که مرکب
ازان جوی بجهاند بااسپ و جبه (۱) درآب افتاد وشعله حیاتش
فرونشست و سلطان طاهر بجزای عقوق والد سپری شد و امراء
و لشکریان که با او بودند متفرق و پراگنده گشتند سلطان احمد
از قرایوسف اندیشه ناک شد و ببغداد رفت قرایوسف از حله
لشکرکشید وبدرِ بغداد آمد و شهر بگرفت و سلطان احمد از
بیم جان بجائی پنهان گشت و شخصی قراحسن نام اورا
بدید درشب سلطان احمد را ازانجا بیرون آورد و اورا
بردوش گرفته قریب پنج فرسخ ببرد تا در راه بشخصی چشمی
رسیدند که گاوی داشت سلطان احمد بران سوار شده با
قراحسن بتکریت رفتند سارق عمر اویرات که در تکریت بود
چهل سر اسپ و از نقد و اسلحه و رخوت آنچه دست مکنتش
میرسید پیشکش سلطان احمد کرد وبعضی امراء و نوکرانش
که متفرق شده بودند مثل شیخ مقصود ودولت یار و عادل

---

(۱) دربعض کتاب بجای - جبه - (جیبا) است و موافق لغت
ترکی جِبّه باید *

و غیرهم درانجا بدو پیوستند و ازانجا متوجه شام شد و عراق عرب بتحت تصرف و استیلاء قرا یوسف درآمد و چون بحکم - الکلام یجرالکلام - این قصه گذارش پذیرفت عنان خامه باصل داستان انعطاف یافته نموده می‌شود که چون حضرت صاحب قران امیرزاده ابابکر را بجانب بغداد روان ساخت کس بورد جرد پیش امیرزاده رستم فرستاد که متوجه بغداد گشته باامیرزاده ابابکر ملحق گردد و باتفاق روی جلادت بدفع قرا یوسف آورند و حکم شد که توکل ارس بوغا از همدان و ثمن(۱) سوجی از نهاوند و شاه رستم از ستغر و دینور مجموع ملازم رکاب امیرزاده رستم ببغداد روند و چون امیرزاده ابابکر حسب فرموده روان شد و به اردبیل رسید عبدالله حاکم آنجا و کلان تران که پای جسارت از حد خود بیرون نهاده بودند همه را بگرفت و بند کرده بدرگاه عالم پناه فرستاد و جهت پیشکش اسپان تازي مصحوب آق سلطان ارسال نموده و پاینده سلطان برلاس درانجا ودیعت حیات مستعار باز سپرد و امیرزاده ابابکر اغرق گذاشته ازانجا بایلغار متوجه دفع قرا یوسف شد و امیرزاده رستم بر وفق فرمان از ورد جرد عزیمت نموده براه قبه ابراهیم مالک(۲) شتافته و از بغداد

---

(۱) در بعض کتاب بجای - ثمن - (یمن) و در بعض (تومن) است *

(۲) در چهار نسخه بجای - مالک - (لک) دیده شد *

گذشته در حوالي حله با ميرزاده ابابكر پيوست *

گفتار در وصول رايت فيروزي نشان بحدود گرجستان

موكب گيتي ستان حضرت صاحبقران از حوالي قارص نهضت نموده بسعادت و اقبال ميراند و صيدكنان منازل و مراحل پيموده بولايت گرج درآمد *

* بيت *

* به ارمن درآمد چو درياى تند *

* صبا را شد از گرد او پاى كند *

و پيشتر شيخ ابراهيم حاكم شروانات كه سلوك جاده نيكو بندگي و جان سپاري باقدام اخلاص و هواداري هميشه پيشه دولت و بختياري او بود برحسب فرمان روان شده بود و مداخل و مخارج گرجستان را ضبط كرده و چون ملك گرگين كه والي آن ولايت بود از توجه رايت فتح آيت آگاهي يافت مرغ روحش در قفص سينه طپيدن گرفت و از سر عجز و اضطرار ايلچيان را با پيشكش بسيار بدرگاه عالم پناه فرستاد محصل پيغام آنكه بنده را چه حد آنست كه آنحضرت بنفس مبارك متوجه قهر اين خاكسار بي‌مقدار گردد كمينه در مقام خدمتگاري و طاعت گذاري داغ بندگي آن آستان برجبين

جان دارد و هرچه اشارت بندگان عالي مکان باشد از ارسال
مال و انقیاد احکام راجب الامتثال بی توقف و اهمال بتقدیم
رسانم اما سایه مهابت آن حضرت بس بزرگ است و درین
محل یارای آن ندارم که سعادت خاک بوسي ساحهٔ جلال در
یابم اگر مرحمت پادشاهانه این کمینه را مهلت بخشد تا بعد از
تسکین غُلَوای خوف و هراس چون سلطان ماردین و دیگر
حکام مواضع بدرگاه عالم پناه شتابم و سعادت زمین بوس دریابم
غایت بنده نوازي و چاکر پروري باشد حضرت صاحب قران
بمزخرفات کلمات او که ایلچیان عرضه داشتند التفات ننمود
و رقم قبول بر تحف و هدایا که فرستاده بود نکشید و درجواب
فرمود که او را بگویید که قضیه تو بکساني که شرف اسلام شفیع
جرایم و تقصیرات مي شود نسبتی ندارد اگر مي خواهي که
زنده بماني روان توجه نمای و بی اندیشه بیا که اگر عنایت
ایزدي شامل حال تو گردد و دولت ایمان دریابي از
هرگونه نوازش و تربیت که در بارهٔ تو بظهور پیوندد عالمیان
متعجب بمانند و اگر توفیقت یاوري نکند و ازان سعادت
بی بهره ماني برحسب شریعت غراء محمدي - علیه افضل
الصلوات و اکمل التحیات - جزیه بر تو مقرر دارم و ولایت
ترا بتو بازگذارم و مستظهر و امیدوار بازگردانم و اهالی
این دیار از قتل و اسر و تاراج امان یابند و عِرض و ناموس

تو بسلامت بماند والی قسطنطینیه هم کیش تست و چون روی التجا بدرگاه ما آورد شنیده باشي که از انعام و احسان در شان او چها کرده شد قیاس حال خود باو کن و اگر در آمدن تعلل نمائي هیچ عذر مسموع نخواهد افتاد بعد ازان ایلچیان اجازت انصراف یافته باز گشتند و در خلال این اوقات داروغه تبریز بیان قوچین باعمّال و نویسندگان آذربیجان بدرگاه عالم پناه آمدند و بسی پیش کش ازجانوران و اسپان و غیر آن بمحل عرض رسانیدند و ازجانب خراسان علی شغاني که درین مدت از قبل خواجه علي سمناني بضبط و نسق دیوان آن ممالک مشغول بود برسید و پیشکشها کشید و همت خسروانه آن را برامراء ولشکریان قسمت فرمود و چون وقت ادراک غلات گرجستان بود حزم روا نمي داشت که ایشان را بگذارند تا غلها بردارند و خود را قوي سازند لاجرم رای صواب نمای اشارت فرمود و امیر شیخ نورالدین و دیگر امراء بر سبیل ایلغار بشتافتند و ببلاد و مواضع بی دینان در آمده ایشانرا متفرق و آواره گردانیدند چنانچه گرجیان بگریختند و امیر شیخ نورالدین به نشست که لشکریان بفراغت غلها بدرویدند و بکوفتند و ربع برداشتند و امراء و سپاه غانم و سالم باردوي همایون باز گشتند ـ و من الله العون و التایید * •

گفتار در فتح قلعهٔ کرتین که از معظمات قلاع گرج است

در اراضي گرجستان بر بلندي که درمیان دو دره ژرف عمیق واقع شده کوهي از جمیع جوانب تند و هموار صد و پنجاه گز سر بچرخ دوّار کشیده و از طرف جنوبي آن کوه شعبه جدا گشته و بارتفاع از و برگذشته چنانچه از بالای کوه جز بنردبان یا ریسمان و نظایر آن بفراز آن سنگ پاره نمی توان آمد و آن کوه بغیر از یک راه باریک پیچا پیچ ندارد و در پیرامنش بواسطه درها جای نزول لشکر و خیام متعدد نیست لاجرم آن کوه را قلعه ساخته اند و مسکنها پرداخته و بدروازه مستحکم گردانیده که بخود سر قلعه ایست حوضهای معتبر جهت ادّخار آب باران مرتب داشته و حاکم آنجا نزوال که از امراء گرج بود با سی (١) نفر از عظماء از ناوران و غلبه گرجیان دران متحصن شده بودند و باستظهار ذخیره بسیار از اندیشه قوت آسوده بودند و فارغ البال و آبگیرها از فیض صنع بی چون - ام نحن المنزلون - مالا مال آب عذب زلال و از جمله ذخایر چند گله خوك و گوسفند درانجا می چریدند و خمهای شراب بسیار آماده داشته بودند

---

(١) در دو کتاب بجای - سی - (بیی) است *

و چون پرتو شعور حضرت صاحب قران برین معاني افتاد همت عالي عنان عزم پادشاهانه را بصوب تسخیر آن قلعه انعطاف داده و چون طریق استخلاص آن بر طول محاصره منحصر مي نمود و آن تعذري داشت که در چنان محل که وسط بلاد دشمن است سپاه اندك توقف نتوانند کرد و غلبه از تدبیر علفه و علوفه فرو مانند که آب بدشواري یافت میشود تا بقوت چه رسد مردم صورت بین که بحسب قیاسات عقلي اسناد امور باسباب ظاهر کنند ازان عزیمت استعجاب مي نمودند وزیرکان حمل بران مي کردند که آنحضرت بنفس مبارک توجه فرمود که اهالي قلعه شاید که از دهشت و استیلاء خوف بیرون آیند و حصار بسپارند اگرچنان نکنند بغیر از گذاشتن و گذشتن چاره نبود که تسخیر آن بقهر و غلبه از قبیل محالات است اندیشه مردم اینها بود غافل ازانکه اکثر معظمات وقایع درین عالم پرغرایب و بدایع بر سببهای پوشیده ترتیب مي یابد که افهام عقلاء بران عبور نمي یابد و پیش از وقوع اشعه شعور اذکیاء بران نمي تابد بتخصیص که اجل مظاهر عظمت و قدرت پروردگار دران روزگار ذات بزرگوار صاحب قران کامگار بود * * بیت *

زانچه از صاحب تایید آید * عقل انگشت تحیر خاید

القصه روز آدینه - رابع عشر محرم الحرام سنة ست و ثمانماية -

رایت اسلام پناه در سایه حفظ الله سایه وصول بر حوالي قلعه کرتین انداخت و از قلعه هدیه چند برسم پیش کش با جمعي بیرون فرستادند و زبان تضرع باظهار بندگي و فرمان گزاری برکشادند و چون بدانستند که بندگان درگاه گردون محل بامثال این تملق و حیَل دستِ تعرض ازیشان کوتاه نخواهند کرد پشت پندار بحصانت حصار باز داده مخالفت و عصیان اشکارا کردند و باندا ختن تیر و سنگ جسارت نمودند حضرت صاحب قران امراء را فرمود که باطراف قلعه فرود آیند و طرف دروازه را بعهده جلادت و کاردانی امیرشاه ملک مقرر داشته فرمان داد که درمقابل آن حصني حصین بسازد و دیگران را فرمود که از دو جانب دو قلعه دیگر بنا کنند تا اگر فتح کرتین زود برنیاید جماعتي از سپاه عالم اقطاع دران قلاع بمحاصره قیام نمایند و امیرشاه ملک به نیروی دولت قاهره درمدت سه روز قلعهٔ برافراشت که گنجایش اقامت سه هزار کس داشت و نظایر این اثر از سعادت بندگان آستان سلطنت آشیان بدیع نیست و درین اثنا صاحب قران گیتي ستان از برابر قلعه به پشت قلعه نقل فرمود و محلي که مجال انداختن عرّاده و منجنیق بود مخیم نزول همایون ساخت و اشارت عَلیّه صدور یافت و منجنیق و عراده و قرا بغرا متعدد راست کردند و حکم شد که درمقابل پشت که محل نزول همایون

بود مجبور از سنگ و چوب بسازند و چندان برآورند که مشرف باشد بر قلعه و چون آن کوه راسخ شامخ را از منجنیق و امثال آن خطری زیاده نبود گرجیان بر فراز آن فارغ نشسته بودند در خاطر آنکه مرغ بلند پرواز دشوار آنجا تواند رسید چگونه کسی بر ما دست یابد و چون یک هفته برین منوال بگذشت از قوم مکریت که در کوه روی از قاف تا بقاف نظیر خود ندارند بیکیچك نامی در شب آدینه بیست و یکم ماه مذکور باستظهار اقبال غریب آثار صاحب قرانی دزدیده متوجه شد و ببالای آن سنگ پاره که در جانب جنوبی قلعه بود برآمده بقلعه رفت و یک سر بز گرفته ببالای آن سنگ بر آورد و درانجا ذبح کرده به نشانه بگذاشت و بزیر آمد گرجیان را بران اطلاع نیفتاد روز دیگر بیکیچك در پایه سریر اعلی سرگذشت شبانه چنانچه دست داده بود باز راند رای عقده کشای فرمود که از ابریشم خام و ریسمان طنابهای قوی بتافتند و سلم آسا چوبها را سری در یک طناب و سری در دیگر طناب استوار کرده نردبان ساختند و حکم شد که چهار کس از مکریت بآن کوه پاره برآیند و نردبان مرتب داشته را برکشند تا جمعی از دلاوران بآن نردبان ببالا برآیند و به تسخیر قلعه قیام نمایند بر حسب فرموده شب یک شنبه بست و سیوم ماه بیکیچك و سه نفر دیگر از طایفه مکریت با

طنابی دراز قد که نردبان بآن برتوان کشید از کمري که بز کوهي بدشواري لرزان لرزان ازانجا گذرد چار نفر بآن کوه بر آمدند و ریسمان فرو گذاشته نردبان بآن برکشیدند و از اتفاقات حسنه که لازمه این دولت روز افزون است بر سر آن قله درختی بر آمده بود و چون نردبان برکشیدند سرش بآن درخت بستند و امیرشاه ملک بزیر ایستاده پنجاه مرد از ترکمانان و دلاوران خراسان که در مجلس عالي صاحب قران اسامي ایشان قلمي شده بود از جمله ارغداق (۱) یک یک را بنردبان بالا فرستاد و در شان گرجیان غافل که جز گران خوابي از بخت بهره نداشتند مصدوقه کریمه افامن اهل القری ان یاتیهم باسنا بیاتا وهم نایمون بظهور پیوست ترجمه کلام معجز نظام آنکه ایا ایمن اند ساکنان آن دیهها ازانکه بیاید بایشان بیم و بلای ما شبي وایشان در خواب باشند و چون صبح صادق دم صافي اندرون رایت نور از قله قاف گردون بر افراشت و گرجیان تاریک دل از خواب بر آمده در حرکت آمدند یکی از خراسانیان بي اختیار نعره تکبیر بر داشت و بآواز بلند بر خاتم پیغمبران و ناسخ ادیان دیگران صلوات فرستاد و محمود نفیرچي از جمله بندگان شاهزاده جوان بخت امیرزاده شاهرخ بران قله نفیر کشید

---

(۱) در بعض نسخه بجاي - ارغداق - (اغلاق) است *

و چون ازان حال که اصلا درخیال ایشان نگذشته بود آگاهي یافتند سراسیمه از بیم جان بشتافتند و دست ضرورت و اضطرار بمحاربه و پیکار برکشادند حضرت صاحب قران سوار شده ازدره عبور فرموده درمقابل آن قلعه که مجاهدان دلاور ببالا رفته بودند به نشست و فرمان داد و تمامي لشکر فیروزي اثر غلغله الله اکبر الله اکبر از اطراف برآورده کورگه فرو کوفتند و سورن انداختند * بیت *

غریو دلیران ببرد از نهیب * زتنها توان وزجانها شکیب

وچون راه از فراز آن سنگ پاره بقلعه بغایت تنگ بود وباریك و جای مخاطره زیاده ازسه کس مجال استادن وبا اهل قلعه داد مدافعه و قتال دادن نداشتند نخست ازمجاهدان دلاوري سپری پیش گرفته پای تهوربفشرد و دو رزم آزمای درپناه آن دست جهاد کشاده ضرب هریکی جان کافري بدوزخ مي سپرد و تا غازیان ظفرپیشه را منقبت والذین قاتلوا بفضیلت و قتلوا قرین گرده ناگاه از شست قدر تیری پرخطربر دهان حامل سپر آمد که ازصدمهٔ آن زخم سپر بینداخت و ازپس باز افتاد و سپررا گرجیان برداشتند حمیت دینداري عبدالله سبزواری رابجوش درآورد وشیروار باشمشیر صاعقه کردار حمله برده دمار ازروزگار کفار برمي آورد تا ده دوازده جا زخم خورده

از کثرتِ جراحت بي طاقت شد بعد ازو از ترکمانان محمود نام محمود فرجام با گرزی گران پیش رفته ازناوري را که استظهارِ آن سرگشتگان بدست بود او بود پاي بشکست و ازان پنجاه مرد که ببالا بر آمده بودند بعضی متوجه دروازهٔ قلعه شدند و آنجا نیز جنگ درپیوست و باندك زماني که هم درین جا و هم دران قلعه نیران قتال اشتعال داشت نسیم نصرت از گلزار لطف پروردگار وزیدن گرفت و مخدرهٔ فتح از دریچه حقا علینا نصرالمومنین چهره به نمود و دروازه را شکسته عساکر گردون مآثر بقلعه درآمدند و چنان قلعه که تصور تسخیر آن در حوصله اندیشه هیچ دانا نمي گنجید هم دریکشنبه بیست و سیوم مسخر گشت چنانکه از ابتداءِ وصول رایت نصرت القما تا انتهاءِ تسخیر و استیلاء نه روز بیش نبود *

* بیت *

* دولت این قوت بعهدِ هیچ فرمان ده نداشت *

* توق دولت طالعِ صاحب قراني بر فراشت *

گرجیان سرگشته چون کار ازدست رفته و دولت ازپای در آمده دیدند انگشتی که هرگز بایمان نگشاده بودند باامان خواستن بر آوردند و عساکر نصرت شعار چند نفر ازناوران را از بالای کوه بزیر انداختند و حاکم ایشان را نزال با مجموع گبران بدفعال دست و گردن بسته بساحهٔ جلال

آوردند چنانکه هیچ کس از یشان خلاص نیافت در زمان فرمان قضا جریان نفاذ یافت وثوق و اعلامِ اسلام ببالای حصار برآوردند و موذنان بلند پایه نص ومن احسن قولا ممن دعا الی الله صیت علو شان ایشان از منار افتخار بگوش روزگار میرسانید فرازِ آن کوه را بشکوه اسلام آراسته بربام کلیسای ثالث ثلثه گویان آذان محمدي گفتند راستي وقوع این حال بدیع منوال رقم ترقین بر دفعات غزوات محمود سبکتگین کشید بلکه ازان فتح مبین روایح جهاد و اجتهاد صحابه و تابعین - رضوان الله علیهم اجمعین - بمشام جان اهل ایمان رسید * * بیت *

* کاري که شد زدولتِ او در دیار گرج *

* زابنِ سبکتگیــــن نشــد اندر بلاد هند *

و بر وفق فرموده اقتلوا شیوخ المشرکین و استحیوا شرخهم - علی قایله افضل الصلوات واکمل التحیات - نزال (۱) و تمام مردان ایشان را به تیغ شرع بگذرانیدند و زنان و کودکان را اسیر گردانیدند و تفقد خسروانه زن نزال (۱) را بشیخ ابراهیم والی شروانات بخشید فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین و بر حسب فرمان منجنیقها و

---

(۱) در بعض نسخ بجای - نزال - (نزاول) و در بعض کتاب (نزوال) است *

مرادها و ملچور را که برآورده بودند آتش زدند و صاحبقران دریا نوال ازانجا بسعادت واقبال باز گشته باردوی همایون فرود آمدند و بیکیچک و دیگر بهادران که بقلعه بالا رفته بودند همه را نوازش فرمود و بانواع عواطف و مراحم مخصوص گردانیده اوکلکای فراوان از نقد و جامه و شمشیر وکمر واسپ واستر و خیمه و خرگاه و دختر وقطار و مهار و دیه و باغ و آسیا و غیر آن ارزاني داشت و محافظت آن قلعه را بیکي از سرداران خراسان محمد توران که به پادشاه بوران معروف بود تفویض فرمود و جماعتی از خراسانیان را پیش او بگذاشت و اطراف و نواحي آن ولایت را باقطاع نام زداو فرمود تا آن حدود را داخل حوزه اسلام داشته از لوث وجود کفار فجار پاک دارد و کلیسیارا محراب گردانیده مسجد سازد و بجاي چلیپا و ناقوس ناموس دین بر حق را قایم گرداند - و من الله التوفیق و التایید انه حمید مجید *

ذکراموري که دراثنای حالات گذشته وقوع یافت

درخلال احوال مذکور مولانا قطب الدین قومی (۱) از شیراز

(۱) دربعض نسخ بجای - قومی - (قورمي) و در بعض کتاب (قومي) است *

با تمام عُمّال و نویسندگان آنجا بدرگاه عالم پناه آمدند و بسی پیشکش از اقمشه و اثواب وافر و اسپان فاخر و استران رکابی و سایر اسباب و آلات و خیمه و خرگاه با هرگونه تنسوقات بمحل عرض رسانیدند و متعاقب ایشان حاجي مسافر از پیش امیرزاده رستم رسید و پیش کش کشید و از اصفهان خواجه مظفر نظری آمد و از نقود وجواهر ولآلي و اسپان و استران زینی و رکابي و اقمشه و خیمه و خرگاه و قطار و مهار و انواع اسلحه و اصناف ظروف و اواني نقره و زر *

* بیت *

سراسر مرصع بدر و گهر * دل افروز تو هریکی زان دگر

پیشکشی چند بموقف عرض رسانید که مثل آن بندرت چشم زده روزگار غرایب دیده شده باشد همت صاحب قران دریادل مجموع شاهزادگان و امراء و اعیان را ازان پیشکشها نصیبی کامل انعام فرموده و بعد ازان از کرمان آیدکو برلاس و احمد داؤد که بضبط مال آنجا رفته بودند و سیف الملوک حاجي عبد الله که محصل انجا بود بیامدند عز بساطبوس دریافته رسم پیشکش بآدابي که مقرر است بهتقدیم رسانیدند و از اکابر و متعینان کرمان مولانا ضیاءالدین سراج و شیخ صدرالدین که هردو متقلد منصب قضا بودند و سید حمزه و شیخ محمود زنگي عجم که کتاب جوش و خروش که مشتمل

است برشمه از مآثر و مفاخر حضرت صاحب قران نظم او
است همراه ایشان بودند و از اتفاقات آنکه شیخ محمود مشار
الیه در راه از پلي که در تفلیس بر آب کر بسته اند درافتاد و
آب زندگاني از جوی بِنْیت جسماني آن سالك رباني
انقطاع یافت * * مصرع *

* غریقِ بحر رحمت باد جاوید *

و چون پسرش شیخ قطب الدین که کتاب مذکور را بعد از
وفات پدر ذیلی پرداخته بدولت تقبیل قوایم سریر خلافت
مصیر فایز گشت عاطفت پادشاهانه شامل حال او شد و الم
جراحت ماتمش را بمراهم مراحم بیکرانه تسکین بخشید و
از یزد یوسف جلیل که داروغا بود با غیاث الدین سالار
سمناني که بضبط اموال آنجا رفته بود و مباشران اشغال
دیواني آنجانب رسیدند و همچنین از مجموع بلاد خراسان
و عراقین و سایر ولایات حکام و عمل داران در اثناء راهها
متصل مي رسیدند و ساحه بارگاه گردون اشتباه را فرسوده
جباه خضوع و خشوع گردانیده هرگونه تحف و هدایا از کرایم
اموال صامت و ناطق و نفایس اجناس لایق و فایق را
وسیله سعادت یك التفات از بندگان آستان اقبال آشیان
میساختند - فسبحانه من اله یعزمن یشاء و یذل من یشاء و هو
علی کل شيءٍ قدیر *

گفتار در توجه صاحب قران سرافراز بجانب انجاز

چون اعتناء و اهتمام صاحب قران سپهر احتشام بدریافتن فضیلت جهاد و برانداختن اهل ضلال و فساد نصاب کمال داشت بعد از فتح و ضبط قلعهٔ کرتین قورلتای فرمود و تمام شاهزادگان گرام و امراء عظام و مهان سپاه و سران عساکر ظفرپناه جمع آمدند و بعد از ترتیب جشن پادشاهانه رای اسلام آرای کفر فرسای عزم جانب انجاز تصمیم فرمود و دست دریا نوال بمکرمت و افضال برکشاد و مجموع شاهزادگان و نوییذان و تمام اعیان و اماثل و ارکان دولت را علي اختلاف طبقاتهم بانعامات خسروانه محظوظ گردانید وهمه را درخور حال اوکلکا داد * بیت *

سرِ گنج بکشاد وروزي بداد * سپه برنشاند(۱) و بنه برنهاد

و امیر سیخ نورالدین و امیرشاه ملك و دیگر امراء را با لشکری گران بي کران از پیش روان ساخت و فرمان داد که اطراف گرجستان را تا حدود انجاز که نهایت آن دیار است بتازند ایشان برحسب فرموده توجه نمودند و راه جنگلستان بود شیران بیشه جلادت درختان انداخته راه مي ساختند مراکب صدق نیت بقصد غزو ارمنیان و گرجیان تاخته دیار کفر بصرصر قهر از آباداني مي پرداختند ورایت فتح آیت

(۱) درچهار نسخه بجای - برنشاند - (را براند) است *

از عقب نهضت فرمود و بعد از چند روز بمیان ولایت آن بی دینان درآمد و از هبوب عواصف مهابت غازیان و عبور سیلاب سیاست سپاه گیتی ستان قریب هفت صد قصبه و مزرعه و دیر عرضهٔ نهب وتاراج گشت وازان مخذولان هرکه پدید آمد ناچیز شد و کلیسیا و معابد ایشان که از سنگ برافراخته بودند با خاک برابر افتاد و دربعضي مواضع بي دینان بمغارها که درمیان کوهها و درهای بلند بوده بنردبان بالا رفته بودند و نردبانها بر کشیده درانجا تحصن جستهٔ اشارت از موقف غیرت صدور یافت و صندوقها را بزنجیر و ریسمان استوار مي بستند و درهرصندوقی یک نفر و دو نفراز مجاهدان دلاور مي نشستند و جمعي ازبالای کوه صندوق را برابرمغاره فرو ميگذاشتند و آن بهادران موفق دران صنادیق معلق دست شجاعت بنصرت دین حق بر آورده به نیزه و شمشیرچون شیر دلیر جنگ مي کردند و باوجود آنکه درسوراخي ازان کما بیش پنجاه کس و صد کس مي بودند بقوت اسلام و نیروی دولت بی انصرام بر ایشان غالب مي شدند و بچستي ازصندوق در مغاره مي جستند و مخالفان را مقهور گردانیده بتیغ غزا مي گذرانیدند و غنایم دنیوي که بدست نهب و تاراج اندوخته میشد با مثوبات اخروي برحسب میعاد اعد الله لهم جنات

تجري من تحتها الانهار خالدين فيها ذلك الفوز
العظيم غازيان را مدخراست انضمام مي يافت و امثال اين
مغاره دران ولايت بسيار بود چنانچه شرح آن طولي دارد
بهمين طريق مجموع مسخر مي ساختند و بحكم قاتلوا الذين
يلونكم من الكفار و ليجدوا فيكم غلظة كه نسبت با
مومنان خطاب مي فرمايد كه مقاتله و پيكار كنيد با گروهي كه
پيرامن شما اند از كافران و بايد كه بيابند ايشان درشما
درشت خوئي و سخت كوشي دران كار بي مساهله و مجامله
عساكرگردون مآثر بعد ازان كه اماكن و مساكن آن گمراهان
بتخصيص دورو كنايس چون قواعد عقايد باطله ايشان منهدم
گردانيده بودند درختها و رزها را بعضي از بيخ بركندند
و بعضي را از پوست بازكردند و بعضي را آتش زدند و هرچه
درامكان گنجد از خرابي و اضرار كفار بتقديم رسانيدند
وكذلك نجزي كل كفور روز دوشنبه چهاردهم ربيع
الاول امراء سپهر اقتدار از ايلغار مظفر و كامگار بازگشته
بموكب ظفرمآب پيوستند و روز سه شنبه باديگربندگان دولت يار
بعزم شكار سوار شده درساية رايت نصرت شعار شكاربسيار
انداختند وباز درجمعه هزدهم ماه مذكور خاطرموفورالسرور
نشاط شكار فرمود و درفصل خزان ازخون جانوران صحرا
و دشت نمودارلاله زارگشت وچون ازصيد وحشيان صحرائي

بپرداختند قتل و قید دد سیرتان گرج را وجهه عزیمت ساختند و غازیان جهاد آیین نسبت با بیدینان لعین برقرار معهود از مقتضای فرموده و اغلظ علیهم هیچ دقیقه نا مرعی نمی گذاشتند از گرجیان هرکرا می یافتند عرضه تیغ فنا می گشت و از اموال و اسباب ایشان هرچه پیش می آمد بباد تاراج بر می رفت * نظم *

مجاهد که از بهر دین کین کشید * محابا دران باب رخصت ندید
ز کفار کو[۱] یافت شد کس نماند * عمارت دران بوم و بر بس نماند

گفتار در مراجعت حضرت صاحب قران از صوب انجاز و ذکر اسباب آن

جمعی از سرداران گرج که در بند سپاه کشورکشا اسیر بودند پیش ازین کس فرستاده بودند و کرکین را آگاهی داده که اگر حضرت صاحب قران با سپاه گیتی ستان بنواحی انجاز[۲] میرسد از دیار ارمن و ارمنیان اثر نخواهد ماند کرکین را ازان پیغام که از معتمدان و هم کیشان باو رسید خوف و دهشت زیاده گشت و در زمان معتمدان خود را با پیشکشهای فراوان روانه درگاه اسلام پناه گردانید و تذبیه

(۱) در دو کتاب بجای - کو - (گر) است * (۲) در بعض کتب بجای - انجاز - (ابجاز) *

سرداران گرج کرکین را درین قضیه مناسبتی دارد به نصیحت
اُسْقُفِ نجران قوم خود را چه بکلک ثقات روات منضبط
است و در سلك صحاح اخبار منخرط که چون گروهی از
اهل نجران که نصرانی بودند بمدینه آمده عناد و انکار
بپیشانی اصرار و استکبار باز بسته دلایل قاطعه توحید از
حضرت خاتم انبیاء و رسل - علیه و علیهم الصلوة و السلام - قبول
نمی کردند این آیت فرود آمد فقل تعالوا ندع ابناءنا و
ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل
فنجعل لعنة الله علی الکاذبین یعنی بگو ای محمد
مخالفان را که بیایید تا بخوانیم پسران مارا و پسران شما
را و زنان ما را و زنان شما را و نفسهای ما را و نفسهای شما را
پس دعا کنیم و بتضرع از خدا بخواهیم که لعنت و قهر الهی
نصیب دروغ گویان گردد که طرف باطل دارند و چون
حضرت رسالت آیت نازل شده برایشان خواند راضی شدند
و قرار دادند که از جانبین بیک موضع جمع آیند و دعا کنند
از جانب حق درزمان حضرت نبی و وصی و زهرا و سبطین
علیهم الصلوة و السلام - هر پنج بوعده گاه بعزم مباهله بیرون
فرمودند و از آن جانب نیز جماعتی بیامدند و چون آهنگ
دعا کردند عالم نصرانیان با ایشان گفت که من روی چند
می بینم که اگر از خدای بخواهند کوهها از جای برود

اگر شما مي گذاريد كه اينها دعا كنند يك نصراني زنده
نخواهد ماند ايشان چون بر قول اسقفِ خود اعتماد داشتند
بترسيدند و جزيه قبول كردند و ملتزم شدند كه سال بسال
برسانند و بنجران مراجعت نمودند آنچه عالم ايشان از
تجليات جمالي دران محل مشاهده نمود و در واقع چنان بود
سرداران گرج از تجليات جلالي درين قضيه ديدند و اينها هم
راست ديده بودند چون ايلچيان كركين باردوي كيهان پوي
رسيدند امراء را شفيع ساخته بتضرع عرضه داشتند كه كركين
در مقام بندگي و طاعت گذاري است اگراز ميامن عنايت
و اهتمام شما نوعي شود كه عفو پادشاهانه شامل حال او گردد
و آتش خشم حضرت صاحب قران فرو نشيند او درين مجال
از كرايم اموال و نفايس تحف و هدايا انچه تدبيرتواند كرد
في الحال ارسال نمايد وجزيه و خراج بر گردن اذعان و
انقياد گرفته سال بسال بخزانه عامره رساند و از لشكر آن قدر
كه مقرر شود هرگاه كه فرمان نفاذ يابد بمعسكر ظفرمآب فرستد
امراء را برعجـــز و بيچـــارگي او رحم آمد و بعد از عرض
فرستادگان و گذاردن پيغام ايشان برسم معهود در وقتي مناسب
سخن كركين بپايه سرير خلافت مصير درانداختند و زانو زده
معروض داشتند كه بي شك همت حضرت اعلي بر اعلاء معالم
دين و مراسم شرع سيد المرسلين - عليه و عليهم الصلوة و السلام

مصروف است وبحمد الله تعالی ناموس اسلام درین دیار
بنوعي قايم گشته كه درهيچ روزگار صد يك آن نبوده و پيوسته
سلاطين كامگار و پادشاهان رفيع مقدار ازين طايفه بهمان
خوشنود بوده اند كه هرسال بارسال اندك هديه واسپي چند
اظهار انقياد وايلي كردندی و اگر احيانا ايشان را يورشي
رو نمودي معدودي چند ازسپاه بلشكرگاه فرستادندی وبمجرد
اين از سرجرأت بی باكانه از تفليس باين طرف گذشتندی
وبحدود ممالك اسلام دلير درآمدندي و سالها بدان طريقه
استمرار يافته بود اكنون بفردولت قاهره راضي شده اند كه
دراقاصي مملكت خود دم دركشيده بجان امان يابند و
مسلمانان تا دارالملك ايشان دخل ساخته برسبيل تسلط و
استعلاء معاش مي‌توانند كرد اگرعواطف پادشاهانه ايشان را
امان بخشد بعد ازادای جزيه وساو بهرچه فرمان اعلی
نفاذ يابد بجان لبيك طاعت گذاري و فرمان برداري
خواهند زد وبا قامت بندگي و خدمت گاري قيام خواهند
نمود و هرچند امراء ازين گونه مبالغها كردند حميت دين
و عصبيت مسلماني كه درجبلة حضرت صاحب قراني مركوز
بود بآن معني رضا نمي داد تا نويندان آن قضيه با علماء و
مفتيان درميان نهادند و ايشان درمجلس همايون بعد از
تمهيد مقدمات متفق الكلمه عرضه داشتند كه چون اين طايفه

جزیه قبول کنند و متعرض ایذای مسلمانان نشوند حکم شرع
آنست که ایشان را امان دهند و دست قتل و تاراج
ازیشان کوتاه دارند عاقبت آن حضرت برحسب فتوای
علماء و شفاعت امراء شیخ ابراهیم را که یکی از شفیعان
او بود ممنون ساخته قبول ملتمس کرکین را سر گرم در
جنبانید و ایلچیان را درمیان خوف ورجا باز گردانید
و چند روز دران نواحي بعشرت و شکار روزگار گذرانیــد
تا ایلچیان بتعجیل باز آمدند و هزار تَنگَه زرسکه آنرا بالقاب
همایون آراسته و هزار اسپ با بسی نفایس اقمشــه و کرایم
اموال و خواسته ازانجمله بسی از ظروف و اواني زر و نقره
و بلور و یك قطعه لعل خوش رنگ آبدار بوزن هزده مثقال
که ازان نوع بآن وزن کم اتفاق افتد بیاوردند و بعز عرض
رسانیده اداء جزیه و خراج را بعهود موکد التزام نمــودند
و حضرت صاحب قران دین پرور عنان عزیمت بصوب مراجعت
منعطف گردانید و بعد از چند کوچ به تفلیس رسید و دران
حوالي و نواحي دیرها و کلیسیاها را مجموع خراب ساخت
و چون ازآب کر گذشته ده منزل ازانجا عبور افتاد جهــت
احداث عمارت بیلقان صوب قراباغ وجهه عزیمت همـــایون
گشت و با جمعي از خواص ازاغرق جدا گشته از پیش روان
شد و چون ازبردع گذشته حوالي بیلقان ازفر نزول موکب

گیتي ستان رشک کاخ وایوان رفیع ارکان برجیس و کیوان شد اغرق و لشکریان بعرض دو هفته برسیدند و اطنبه خیام شوکت و احتشام درهم کشیدند *

گفتار در عمارت شهر بیلقان و بناء حصار و حفر خندق آن

از مضمون مشحون بلطایف - هو انشاءکم من الارض واستعمرکم فیها - عظم شان القایل و عز سلطانه الکامل الشامل - مستفاد می شود که شغل عمارت از معظمات امور عالم و مهمات جمهور بني آدم است و چون وجهه همت عالي نهمت صاحب قران بی همال در همه حال خیر و صلاح عالم و عالمیان بود خواه در حضر و خواه در اثناء سفر هرجا که اندک مدتي اقامت فرمودي رای ممالک آرای را اندیشه احداث خیري پایدار که نفع آن بتمادي روزگار استمرار یابد روی نمودي و از جمله درین ولا که جمشید فیروزه خرگاه خورشید پرتو وصول بر اواسط بروج خریفي افگنده بود و رای آفتاب اشراق برانکه قشلاق در قراباغ اتفاق افتد داعیه تعمیر بیلقان از خاطر مبارک سر بر زد و آن شهر از مدتي مدید باز چنان ویران شده بود که نه از عمارتش اثری مانده بود و نه غیر از حشرات الارض درو دیارمي نمود *

* بیت *

* چو دربیلقان جای مردم نماند *
* درو کس بجز مار و کژدم نماند *
* چنان کژدم و مار بسیار بود *
* که بودن دران خطه دشوار بود *

و با آنکه موسم سرما بود و ابر چون کف کریمان گاه سیم بار و گاه گوهر افشان * * بیت *

* زمستان و بارندگي روز و شب *
* بر آورده از جان فغان از تعب *

مقارن وصول اجلال و نزول تمکین دران سرزمین یرلیغ واجب الاتباع نفاذ یافت و مهندسان روشن روان و معماران کاردان طرح شهري برکشیدند مشتمل بر سور و خندق و چهار بازار و خانهای بسیار و حمام و خان و ساحه و بستان و غیر آن و آن را اساس انداخته و بطناب پیموده بر شاهزادگان و امراء قسمت کردند و لشکریان بجد تمام بکار مشغول شدند و مجموع آن عمارات از خشت پخته بمدت یکماه تمام کردند و دور بارو بگز بزرگ دو هزار و چهارصد گز و عرض دیوارش یازده گز و مقدار بلندي قریب پانزده گز و عرض خندق سی گز و عمق آن قریب بیست گز و در هر ضلعي از اضلاع چهارگانه حصار برجي معتبر برافراخته و درمیانه دیگر برجها پرداخته و دو

جانبش دو دروازه کشاده و همه را شُرفه و کنگره و سنگ انداز مرتب ساخته حقا که اتمام آن کار از دست اقتدار سلاطین کامگار بیک سال دشوار برآید درماهي که با برودت هوا پیوسته بارندگي بود جز بقايید آسماني و عطیه سعادت صاحب قراني حمل نتوان کرد زیرکان جهان ازان کمال قدرت و فرمان روائي بتجدید متعجب بماندند والحق مجاري احوال آن خدیو بی‌همال جای تعجب بود گاهِ خشم چون چینِ کین با بروی مهابت افگندي جهاني زیر و زبر شدي و هنگام رضا چون لب لطف به تبسمِ ترحم بکشودي عالمي از نورِ بهجت و سرور منور گشتي * * بیت *

روانش بخلدِ برین شاد باد * زاخلاقِ او عالم آباد باد

رای ممالک آرای بیلقان و بردع و گنجه و تمام اران و ارمن زمین و گرجستان با طبرزون(۱) نامزد امیرزاده خلیل سلطان فرمود و بهرام شاه برادر جلال الاسلام را بمحافظت بیلقان تعیین نمود و چون مدار عمارت و آباداني و بقاء نضارت وحیات مولدات نباتي و حیواني بآب است چنانچه نص - و جعلنا کم من الماء کل شيءٍ حي ازان افصاح نموده و در مواضع متعدد از قران لسان امتنان در معرض تعداد افضال و احسان وصف روضه رضوان و نعیم جاویدان را بذکر

---

(۱) در بعض نسخ بجای - طبرزون - (طبرستان) است *

جویهای روان تکمیل فرموده که - جنات تجري من تحتها الانهار - همت پادشاهانه باعث شد برانکه از رود ارس جدولي بریده شود که آب ازان به بیلقـــان گذرد و اراضي آن نواحي از میامن آن خیرجاري معمور و مسکون گردد لاجرم فرمان قضا جریان بصدور پیـــوست وارکان دولت بجد تمام متوجه کفایت آن مهم گشتند و تواجیان مسافت جوی را برعساکر سپهر نیروی قسمت کردند و نهري روان طولِ آن مقدار شش فرسخ بعرض پانزده گز شرع بکما بیش یک ماه سرانجام گشت وبا دیگرنظایر واخوات وبینات آیات وامارات دولت قاهره حضرت صاحب قران انضمام یافت - وما التوفیق الا من عند الله العزیز العلیم انه هوالتواب الرحیم *

گفتار در فرستادن حضرت صاحب قران علماء وامناء را بممالک ازبرای تحقیق احوال زیردستان واشاعت آثار عدل واحسان

دران مدت که اراضي بیلقان مرکزِ اعلام فرقد فرسای ومضرب خیام عساکر گیتي کشای بود اعیان اکابر واماجد تمام ایران وتوران برسم استقبال رایت فرخنده فال از

اطراف و اکناف احرام کعبه جلال بسته بودند و بدرگاه عالم پناه جمع آمده و هنگام بار عام در مجلس ارم بهجت حرم احترام از علماء نامدار و فضلاء تقوی شعار مجمعی عظیم انعقاد می یافت و چون خاطر همایون بکشف معظمات مسایل دینی و پژوهش از مهمات فروض و نوافل اسلامی شعفی تمام داشت بحثهای شریف درمیان افتاد و سخن بهرگونه فواید و لطایف منجر می شد ازجمله روزی سلسال مقال زمره فضل و کمال بوادی فضیلت عدل و مزیت احسان و افضال سربرکرد همت صاحب قران بی‌همال دران حال رواند اشت که آن مبحث بمجرد گفت و گوی زبانی بی نتیجه متضمن مقاصد دوجهانی آخر شود افاضل فضایل مآب را وجهه خطاب صواب انتساب ساخته فرمود که علماء درهرزمان پادشاهان را نصیحتهای بزرگانه کرده اند و بر کارهای خیر داشته و از حرکات ناپسندیده منع فرموده و درین عصر شما مرا هیچ ارشاد نمي کنيد و ازکردني و ناکردني هيچ بامن نمي گوييد ایشان باتفاق زبان ادب بمعذرت برکشادند که بحمد الله تعالی بندگي حضرت ازمواعظ ونصایح امثال ما مستغني است بلکه همگنان را ازمجاري افعال و اقوال شما طریق سداد و رشاد می باید آموخت صاحب قران صافی سریرت ازان کلمات اگرچه در واقع چنان بود اعراض نمود

و فرمود که مرا سخنان تکلف آمیز که بر سبیل ستایش و تحسین گویند و بدان خاطر من جویند اصلا خوش نمی آید و این سخن نه از برای آن میگویم که مردم معتقد و هوا خواه من شوند و مرا ازان فایده ملکی یا مالی باشد که بعنایت ذوالجلال کار ما در کمال شوکت و استقلال ازان گذشته است که بامثال اینها احتیاج افتد مقصود من آنست که شما هریک از مملکتی آمده اید و البته از کیفیت احوال و اوضاع آنجا و چگونگی معاش داروغگان وگماشتگان دیوان آگاه باشید آنچه دانید که نه برنهج شریعت وقانون عدالت و نصفت واقع می شود بازنمایید تا بغور آن رسیده تدارک پذیرگردد و دست تعرض متغلبان و ستمگاران از دامن روزگار ضعیفان و عاجزان بکلی کوتاه شود علماء و فضلاء چون این سخن بشنیدند باتفاق زبان اخلاص بدعا و ثنا برکشادند * نظم *

* برو خواندند آفرین خدای *
* که تا جای باشد تو باشی بجای *
* ز دادت جهان یکسر آباد باد *
* دل زیردستان بتو شاد باد *
* جهاندار با داد چون گشت جفت *
* پی او زمانه نیارد نهفت *

و هریک آنچه از غث و سمین دیار خود معلوم داشتند بعرض

رسانیدند حضرت صاحب قران هم دران مجلس جمعي را از
اهل علم و فتوی که بمزید ورع و تقوی موسوم بودند اختیار
نمود و هریک را با امیني متدین از قبل دیوان اعلی نامزد
قطری از اقطار ممالک فرمود تا بآن جانب شتابند و بغور
قضایای رعایا و اهالي آنجا رسیده اگر بر عاجزي ظلمي
رسیده باشد تلافي حال او واجب دانند و بدست مرحمت
و شفقت خار اضرار از پای مظلومان برآرند و هرچه ثابت
شود که بزور و ناواجب از کسی ستده باشند از مال خزانه
که دران طرف باشد باز دهند و ستمگاران را بسیاست رسانند
و عبرت دیگران سازند و صورت احوال و اوضاع بعد از تحقیق
ثبت کرده بازگردند و بعرض رسانند تا رسوم جور و بیداد
بکلي مرتفع گردد و رعایا که ودایع آفریدگارند مرفه و آسوده
خاطر توانند زیست و بعد ازین قرار بزبان گوهر بار آورد
که تا غایت خاطر متوجه تدبیر مصالح جهان گیری و کشور
کشائی بود این زمان همگي همت در بند رفاهیت خلایق
و امن و آباداني مسالک و ممالک است و غرض ازین سخن
آنست که مردم من بعد بی تحاشی قضایا بعرض ما رسانند
و هرچه متضمن صلاح مسلمانان و دفع شر و ضرر مفسدان
و شریران باشد باز نمایند * نظم *

* بمن دارد اکنون جهان پشت راست *

مرا زین سپس پاس مردم سزا است

که با زیردستان مدارا کنم

ز خاکِ سیه مشک سارا کنم

که با خاک چون جفت گردد تنم

نگیرد ستم دیدهٔ دامنم

مبادا که از کاردارانِ ما

هم از لشکر و پیشکارانِ ما

نخسپد کسی با دلِ دردمند

که از دردِ او بر من آید گزند

اگر کارداري بیك مشت خاک

زیان جوید اندر بلند و مغاک

اگر نه بآتش بسوزم تنش

کنم بر سرِ دار بر گردنش

بگویید با مردمِ زیردست

رعایا و درویش و هرکس که هست

مباشید ترسان ز تخت و کلاه

برِ ما شما را گشاد است راه

گر از برتري کو بدورانِ ماست

بجائی که در تحت فرمانِ ماست

کسی دید رنجی و با ما نگفت

* همي دارد آن رنج[1] اندر نهفت *
* منم پيش يزدان ازو دادخواه *
* كه در پردهٔ ميغ بنهفت ماه *
* بجائى كه باشد زيان از ملخ *
* وگر تَفِ خورشيد تابد بشخ *
* واگر برف و باد از سپهرِ بلند *
* بدان كشتمندان رساند گزند *
* همان گر نبارد بنوروز نم *
* ز خشكي شود دشتِ خرم دژم *
* تلافي آن جمله بر گنجِ ماست *
* كه رنجِ فرومايگان رنجِ ماست *
* نبايد خراج اندران بوم جست *
* كه ابرِ بهارش بباران نشست *
* بر آنم كه گيتي شود چون بهشت *
* كنم دفع رسمِ بد و كارِ زشت *
* كه چون شاه با داد و بخشايش است *
* جهان پر ز خوبي و آرايش است *
* يكى گنج خواهم نهادن ز داد *
* كه باشد روانم پس از مرگ شاد *

---

(١) در اكثر نسخ بجاى ـ رنج ـ (گنجي) ديده شد •

و مضمون این داستان یکی از فضلاء که دران مجلس حاضر بوده است و سخنان که ذکر کرده شد بگوش خود شنیده ثبت کرده است و آن را بکریمه و ما شهدنا الا بما علمنا مصدر ساخته و در آخر باین کلمات ختم نموده که عالمیان بدین عواطف امیدوار ترشدند و جهانیان باین اشاعت عدل و احسان مطمئن خاطر گشتند و همه از سر صدق و نیاز بحضرت کارساز دست خواهش برآورده گفتند * نظم *

* یا رب این کامگار عادل را *
* دولت و عمر جاودانش ده *
* هرچه از حضرتِ تو میخواهد *
* بخداوندیت همانش ده *
* این جهان چون مسخرش کردی *
* بعد صد سال آن جهانش ده *

تتمهٔ داستان شاهزادگان که بعراق عرب رفته بودند

پیش ازین رقم زده کلک بیان گشته که امیرزاده رستم درحوالی حله بامیرزاده ابابکرپیوست شاهزادگان که در نبرد وپیکار رستم و اسفندیار روزگار بودند بعد از تلاقی باتفاق از فرات بگذشتند و در زیر حله بکنار نهرالغنم که مقابل قریه سیب واقع است بقرایوسف رسیدند وبا ایشان از سپاه

زیاده از سه هزار کس نرسیده بود و قرایوسف با غلبهٔ تمام و لشکر گران ازان جانب جوی را خندق ساخته بود و جنگ را آماده ایستاده چون رتبهٔ تقدم بحسب سن امیرزاده رستم را بود امیرزاده ابابکر از راه ادب با او گفت که در قلب لشکر شما بایستید امیرزاده رستم در جواب گفت من برحسب فرمان بکمک آمده ام دو قول بیارائیم و هریک از طرفی درآییم و بعد ازین قرار شعلهٔ تیغهای آبدار صاعقه کردار برافروخت و از خروش وجوش مبارزان سخت کوش گوش و هوش مخالفان کری وکوری اندوخت نخست امیرزاده رستم روان از جوی بگذشت و بر دشمنان حمله برده آتش محاربه و قتال افروخته گشت * نظم *

دهاده برآمد ز هر پهلوی * چکاچاك برخاست از هرسوی
تو گفتي هوا تیغ بارد همي * سراسر جهان میغ دارد همي
ز بس کشته و افگنده روی زمین * شد از جوشن کشتگان آهنین

و درا ثنای دار و گیر * مصراع *

* از آسیب پیکان خون ریز تیر *

یارعلي برادر قرایوسف از بارگیر درافتاد و سرش از تن جدا کردند و سایر لشکر منصور هم از جوی گذشته کوششهاي بهادرانه نمودند و امیر سونجك داد مردي و مردانگي داده * بیت *

بهر جا عنان تافت با تیغ تیز * عدو را نُبُد چاره غیر از گریز

مخالفان چون شیوه جلادت سپاه ظفرپناه مشاهده کردند
روی اضطرار بصوب فرار آوردند و قرایوسف با حال تباه
روی سیاه چون روزِ دولت خود بشام نهاد و معدودی از
مردمش با او بیرون رفتند و تمام ایل و احشامش که قریب
ده پانزده هزار خانه‌دار بودند با اموال و اسباب و گله و رمه
از گاو و گوسفند و شتر و غیر آن بحوزه استیلاء و تصرف عساکر
گردون مآثر درآمد و لشکریان امیرزاده رستم زنِ قرایوسف
را که مادر اسکندر و اسفندیار بود با اتباع و اشیاع و خویش
و اقرباء در قید اسار آوردند و نعیر عرب که بر تمام اقوام اعراب
بریه حاکم فرمان روان بود و دیگر سرداران و مفسدان آن
نواحي که تا غایت گردنِ اذعان ننهاده بودند همه را مقهور
گردانیدند و در اثناء تعمیر بیلقان و کندنِ جوی آن نوکران
امیرزاده ابابکر سارق و قتلغ خواجه پسر درویش بکه و از
قبَل امیرزاده رستم آق بردي اوزبک برسیدند و بشارت
فتوحات مذکور و کیفیت وقوع آن بعز عرض رسانیدند و سرِ
برادر قرایوسف که سپاه مظفرلوا در موقف وغا از تن جدا
کرده بودند بیاوردند و بعد از آنکه مواد شر و فساد قرایوسف
و دیگر مفسدان از آن دیار و بلاد انقطاع یافت امیرزاده
ابابکر از سرِ فراغت روی مرحمت و رافت بتدارک خرابي

آن مملکت آورد و باهتمام تمام رعایا را استمالت نموده بعمارت شهر بغداد و زراعت مزارع و مواضع قری و ولایات آن مشغول ساخت *

گفتار در آمدن امیرزاده عمر از سمرقند و ذکر وقایعی که در اثناء تعمیر بیلقان و حفر نهر آن روی نموده

امیرزاده عمر پسر شاهزاده میرانشاه که در سمرقند بود و حضرت صاحب قران پیش ازین او را برای تفویض ایالت آذربیجان و توابع آن طلب فرموده بود در اراضی بیلقان برسید و روز جمعه غره جمادی الاول سنه (ست و ثمانمایة) که بحقیقت غره ماه جلالت و جاه و اول سال سعادت و اقبال او بود بشرف بساطبوس فایز گشت و دران ولا نوکر چرکس پسر تومن از نهاوند آمد و سر ملک عزالدین حاکم لُر کوچک که درین مدت از جهالت و ضلالت دم از عصیان و مخالفت می زد بدرگاه عالم پناه آورد و تقریر کرد که تنش را پوست کنده و بکاه آگنده آویخته است و عبرت دیگر متمردان و طاغیان ساخته و هم درخلال آن احوال شحنه عدالت حضرت صاحب قران مولانا قطب الدین قومی را که پیش ازین باعمل داران شیراز ازانجا آمده بودند بواسطه بیدادی که

با اهل فارس کرده بود از انجمله هنگام توجه او بصوب اردوي کیهان پوي مبلغ سیصد هزار دینار کپکي باسم نثار و پیشکش از رعایا و محترفه ستده و مولانا صاعد همراه جماعت مذکور آمده صورت حال را بکلک عرض برلوح ضمیر منیر نگاشته خطاب فرموده یرلیغ لازم الامتثال از موقف جلال صدور یافت که شیخ درویش اللهي او را بزاولانه و دوشاخه مقید ساخته باوجهی که بتغلب جهت نثار و پیشکش از مردم گرفته بشیراز برد و آن وجوه را بصاحبان حق باز رساند و ارغون نوکر او را که ضوری چند ازو بخلق رسیده بود از حلق بیاویزند و اگر بر مظلومی جوری رفته باشد جبر حال اختلال پذیرفته اورا واجب دانند و خواجه ملک سمناني را جهت ضبط اموال شیراز روانه گردانید و حکم شد که مولانا صاعد نیز بازگردد و برعایا رساند که هرظلم و زیادتي که مولانا قطب الدین بارتکاب آن جسارت نموده از پیش او بوده نه برحسب فرموده حضرت صاحب قران و چون احکام بنفاذ پیوست و جماعب مذکور بشیراز رسیدند ارغون را بدار برکشیدند و روز جمعه که جمهور خلائق شهر و ولایت در مسجد عتیق جمع شده بودند و زیر و بام جامع از خاص و عام پرشده مولانا قطب الدین را با زاولانه و دوشاخه در پای منبر سنگین بازداشتند و مولانا صاعد بربالای منبر برآمد

و سخنان حضرت صاحب قران بسمع خلایق رسانید و بزبان ظرافت بیت خواجه عماد فقیه را تغییر کرده باین عبارت ادا نمود * * بیت *

* اگر خراب شد این مملکت ز شاه مدان *
* که نزد مردم دانا گناه مولانا است *

و از اطراف و جوانب مردم جامع غلغلهٔ دعا و ثناء آن حضرت بمسامع سکان صوامع عالم بالا رسید و وجه سیصد هزار دینار کپکی که باز آورده بودند بمدت دو ماه بموجب خطوط قضات و امضاء مملکت و نویسندگان بی قصور و کسور بصاحبان مال رسانیدند و این ذکر جمیل بر صحایف لیل و نهار بتمادی روزگار یادگار ماند بعد از ان امیرزاده پیر محمد عمر شیخ مولانا قطب الدین را زاولانه و دوشاخه برداشته بسمرقند فرستاد *

گفتار در قشلاق فرمودن حضرت صاحبقران بقراباغ ارّان و ذکر احوالی که واقع شده

چون خاطر همایون حضرت صاحب قران از کار بیلقان فراغ یافت رایت نصرت شعار بعزم قراباغ روان شد و رای آفتاب اشراق پیشتر پرتو فرمان انداخته بود و درانجا جهت قشلاق قوریاها مرتب ساخته بودند و آماده و پرداخته بعد از وصول همایون قوریای خاص بمیامن نزول اجلال و تمکین

اختصاص یافت و شاهزادگان و نوئینان مواضع خویش را
بعز نزول بیاراستند و سایر اتباع و لشکریان هریک بجای
خود فرود آمدند و از شکوه شوکت آن معسکر محشر انبوه
وکمال بسطت و حشمت مواقف ابهت و جلال زمستان
قراباغ رشك بهار تازه شاخسار گشت با آن رونق باغ و راغ
امیرزاده رستم که پیش ازین فرمان جاري شده بود که در
قراباغ بقورلتای که ازبرای تفویض الوس هولاکوخان
بامیرزاده عمر بفوز و ظفر منعقد خواهد شد حاضر گردد از
راه قلاغي و سنقی آمده بعز بساطبوس مستسعد گشت و
چون بسمع مبارک رسیده بود که اسکندر شیخی که باشارت
حضرت صاحب قران بمحل خود فیروزه‌کوه و دماوند رفته‌بود
آثار و علامات عصیان و ضلال بر صفحات اوضاع و احوال او
ظاهر شده امر فرمود که امیرسلیمان شاه متوجه ري شود
و رای بر تحقیق و تفحص آن حال گمارد و حکم شد که امیرزاده
رستم نیز در کفایت آن مهم کمر موافقت و معاونت بسته دارد
اگر اسکندر را خضر توفیق راهبر آید و از ظلمات ضلالت
بیرون آمده باقدام بندگي و خدمتگاري پیش آید کام امید
او را از چشمه نوش عنایت و استمالت شیرین سازند و اگر
در سیاهي تباهي و گمراهي بماند پیادگان قم و کاشان و
درگزین و آن نواحي و سرزمین جمع آورده هرجاکه باشد

از پی او بروند و بنیادش براندازند امیرزاده رستم و امیر سلیمان شاه بامتثال امر مبادرت نموده بی توقف روان شدند و امیر شیخ ابراهیم حاکم شروانات ساوری بسیار آورده طوی عظیم ترتیب کرد و انواع پیشکشهای فراخور از جانور و غلام و کنیزک و جبا[1] و اسلحه و رخوت بعرض رسانید و یک هزار اسپ کشید و مجموع خواتین و شاهزادگان و امراء و ارکان دولت را پیشکشهای گران مند گذرانیده وظیفه هواخواهي و خدمت گاري بجای آورد و دران ایام هرهفته به بهانه و هرچند روز بسببی جشنهای عظیم فرمودند و داد عیش و کامراني دادند و در اثناء این احوال از عراق عرب نورالورد پسر سلطان احمد را که نهال عمرش هزده سال در جویبار عداوت و خلاف نشو ونما یافته بود بیاوردند و به تند باد حوادث زمان از پای درآمد و از جمله حالات دران ازمنه و اوقات سید برکه - علیه التحایا[2] والبرکات - برسید صاحبقران پاك اعتقاد ستوده خصال از خرگاه و خیمه برسم استقبال بیرون فرمود و سید مشارالیه اقامت مراسم عزای شاهزاده محمد سلطان را دستار ازسر برداشته آغاز زاري کرد حضرت

---

(۱) در بعض نسخ بجای - جبه - (جیبا) و موافق لغت ترکي - جِیبَه - بمعني بکتر باید * (۲) دربعض کتب بجای - التحایا - (التحایات) است *

صاحب قران او را کنار گرفته بسیار بگریستند و از طرف ماوراء النهر از کش و سمرقند و بخارا و ترمد و دیگر مواضع سادات و اکابر و ایمه و علماء و مشایخ مثل خانزادگان ترمد و خواجه عبد الاول و خواجه عصام الدین و خواجه افضل کشي و پسران شیخ الاسلام کشي عبد الحمید و عبد الرحمن و دیگر بزرگان آن ممالک بدرگاه عالم پناه آمدند و بشرف تلاقي مفتخر و سرافراز و مستسعد گشتند و مراسم تعزیت بتقدیم رسانیدند و بهرگونه مواعظ و نصایح از قران و حدیث خاطر همایون را تسلي دادند و چون ضمیر الهام پذیر خاقان جهانگیر بزلال مقال اهل کمال از غبار ملال و کلال شسته شد و خاطر همایون را بتحقیق مسایل علمي و معارف دیني میلی تمام بود و هرروز بعد ازانکه رای منیر را از قضایای ملکي و مهمات سلطنت و عدل گستري فراغي حاصل آمدي و آخر روز فضلای اطراف و علماء اشراف در مجلس ارم مثال جمع آمدندی و بمباحث شریف و القاء مسایل شرعیه و بحث از لطایف علوم و حقایق اشیاء محفل آراستندی و از سوانح حالات که در تضاعیف آن اوقات وقوع یافت آن بود که نویسندگان دیوان کرمان مفرد اید کو کرده بودند و مبلغی تمام بنام او رقم زده این معني در زمان عمارت بیلقان بسمع حضرت صاحب قران رسیده و در دیوان اعلی به تفتیش آن

قضیه مشغول شده دربن محل خدر معلی تومان[1] آغا که عم زاده آن حضرت بود و دختر او اغاچه درحباله ایدکو بود بمیان درآمد و آن معامله را بصد تومان کپکی آخر ساختند و ایدکو آن را قبول کرده ملتزم شد که وجه بخزانه عامره رساند و حکومت کرمان باز باو قرار گرفته رخصت انصراف یافت و حکم شد که چون بکرمان رسد برادرزاده او سلطان بایزید که او را هنگام توجه ایدکو بجانب اردوی کیهان پوی بجای او فرستاده بودند متوجه پایه سریر اعلی گردد و انوشیروان پسر بیان آغا را بتحصیل اموال آذربیجان به تبریز روانه داشت و پیرمحمد پولاد را که از امراء امیرزاده شاهرخ بود بحکومت ساری فرستاد و بیگ ملک آغا که حرم امیرزاده پیرمحمد جهانگیر بود ازغزنین و قندهار احرام حریم جلالت و اقتدار بسته بدرگاه خلافت پناه آمد و سه پسر خالد وبوزنجر وسلطان مهدي که سلیل صلب شاهزاده مشار الیه بودند و هنوز درصغر سن همراه بیاورد و بسعادت بساط بوس فایز شده از نفایس اقمشه هندوستان و طرایف تبرکات و تنسوقات آن دیار پیشکش بسیار کشید *

گفتار در توجه شاهزاده جوان بخت امیرزاده شاهرخ برحسب فرمان بصوب گیلان

(۱) در سه نسخه بجاي - تومان - (پویان) است *

و چون ملوک گیلانات بمجرد ارسال تحف و هدایا اکتفا کرده بدرگاه سپهر اشتباه نیامدند غیرت پادشاهانه باعث تصمیم عزم آن جانب شد و رای صواب نمای قراولان را سر ایشان دریای قوچین و بلال و محمد برادر علي سلطان تواجي و بایزید بورلدای و بهلول برلاس روان ساخت و امر فرمود که در حدود گیلان بجنگل در آمده قشلاق کنند و امیرزاده شاهرخ را فرمان داد که صوب گیلان را وجه عزیمت ساخته با لشکر متوجه قزل یغاج شود شاهزاده بامتثال فرمان مسارعت نمود و فرزند ارجمندش امیرزاده ابراهیم سلطان با تومان خود و امیر جهان شاه و شیخ ابراهیم و رستم طغي بوغا و سید خواجه شیخ علي بهادر و دیگر امراء تومان با لشکرها ملازم رکاب سعادت انتساب شاهزاده بودند و چون بقزل یغاج رسیدند توقف نمودند و حکام گیلان را استماع توجه عساکر گردون اقتدار بهرام انتصار سیلاب اضطراب در خانه تمکن و وقار انداخت و مبلغي عظیم برسم خراج قبول کردند و شاهزاده کس فرستاد و آن معني را بعرض استادگان پایه سریر اعلی رسانید و جمعي را بگیلان فرستاد که اموال آنجا را تحصیل کرده بیاورند و سید رضي کیا که از ولات ولایت دیالمه و گیلانات بشرف سیادت و فضیلت علم امتیاز داشت و امیر محمد رشتي که از عظماء ملوک آن

طرف بود پیشکشهای لایق مرتب داشته باتفاق متوجه شدند
و دیگر حکام آن دیار هریک متعلقي با تحف و اموال بسیار
ارسال نمودند چون براه نمونی اقبال بساحه جلال رسیدند
و به تقبیل قوایم سریر خلافت مصیر سرافراز گشته پیشکش
بمحل عرض رسانیدند و بزبان ضراعت و انکسار عرضه داشتند
که ما بندگان مجموع درمقام خدمت گاري و طاعت گزاري
یك دل و یک جهتیم اداء خراج و مال را دست سعي و
اجتهاد کشاده ایم و امتثال اوامر و نواهي را کمر انقیاد
و اذعان برمیان جان بسته حضرت صاحب قران ایشان را
بصنوف خلع و تشریفات سرافراز گردانیده نوازشها فرمود و
چون رضا کیا را سلسله نسبت طاهره بدودمان نبوت منتهي
مي شد مراحم صاحب قران پاك اعتقاد خواست که تربیت
او بنوعي فرماید که مجموع اهالي آن دیار ممنون منت او
باشند از مال گیلانات که بده هزار من ابریشم که بوزن شرع
قریب پانزده هزار من باشد و هفت هزار سر اسپ و سه هزار
گاو مقرر شده بود آنچه رسد ولایت او و ازان امیر محمد بود
نصفي و آنچه رسد باقي ولایات بود ثلثي باو بخشید و فرمان
جهان مطاع بنفاذ پیوست که محصلان وجوهات مذکوره آن
مبلغ را ازیشان مطالبت ننمایند و رای صواب نمای ضبط
قلعه کماخ را که درسرحد روم واقع است و محافظت آن را

درعهده شمس نامي كه از خويشان امير عباس بود مقرر فرموده او را با جمعي روانه آن جانب گردانيد و از جمله وقايعي كه در قشلاق قراباغ واقع شد آن بود كه سيد بركه را مرضي طاري شد و هرچند اطباء حاذق بتدبيرات لايق و ادويه و اشربه موافق در معالجه آن سعي نمودند اصلا مفيد نيفتاد و چون طومار اعمار آن يگانه روزگار به بند - كل نفس ذايقة الموت - رسيده بود نفس شريف او دعوت ارجعي الى ربك راضية مرضية - اجابت نمود و ازين نشيمن تغير و انقلاب بگلشن جنات عدن مفتحة لهم الابواب انتقال فرمود - رضى الله عنه و رضى هو عنه - خاطر عاطر حضرت صاحب قران از حدوث آن واقعه بغايت متالم شد و عبرات حزن و اندوه از ديده مبارك باريدن گرفت و بعد از اعتصام بكريمه - انا لله و انا اليه راجعون - فرمان همايون بنفاذ پيوست كه نعش او را باندخود نقل كرده بامانت بسپارند و دران محال عاطفت پادشاهانه ايالت ولايت همدان و نهاوند و وردجرد و مواضع لُر كوچك با تمام توابع و لواحق بامير زاده اسكندر رجوع فرمود *

ذكر آمدن حكام ماردين و وسطان و آش دادن جهت امير زاده مرحوم محمد سلطان

چون فصل زمستان بآخر انجاميد سلطان ماردين ملك

عیسی با بسی تجملات و اسباب بدرگاه سلاطین پناه آمد و مخدره تتق عصمت را که نامزد امیرزاده ابابکر شده بود با خود بیاورد و ملک عزالدین شیر نیز از وسطان با پیشکشها و اسپان بسیار آمده بعز بساطبوس مفتخر و مستبشر گشت و زانو زده پیشکش کشید و فرمان قضا جریان صادر شد که تمام امراء و سرداران الوس هولاکو خان که درمواضع آذربیجان و عراق عرب متوطن اند هریک پسری یا برادری با کوچ بسمرقند فرستند و بجهت کفایت این مهم جمعی را نامزد فرمود که هر یك فوجي ازیشان را کوچانیده بسمرقند برند و چون ماه مبارک رمضان - الذي انزل فيه القران در رسید و از وفات شاهزاده سعید محمد سلطان - طاب ثراه - یکسال گذشته بود جهت ترویح روح منور او فرمان واجب الامتثال از موقف جلال بترتیب آش و اطعام فقراء و مساکین نفاذ یافت سادات و اشراف و علماء و ایمه اطراف در مراتب اقدار خویش صفًّا بعد صفٍّ قرار گرفتند و بعد از تقدیم مراسم ختمات و تلاوت آیات کلام الله موايد اطعمه گونا گون و انواع خورشها از حیز اندازه و قیاس بیرون بمحل صرف رسید و بدعوات صالحات مختتم گشت و مهد اعلی خانزاده از حضرت صاحب قران اجازت یافته متوجه سلطانیه شد که نعش شاهزاده را از مزار بزرگوار قیدار پیغمبر علی نبینا و

عليه الصلوة و السلام بسمرقند نقل كند و دران ولا نشاط شكار از خاطر بزرگوار صاحبقران كامكار سر بر زده و بسعادت و اقبال سوار شده از آب ارس عبور فرمود و امراء عظام و سپاه بهرام انتقام در صحراء اقتام جرگه انداختند * * نظم *

بياراسته طوق يوز از گهر * بدان اندر افگنده زنجير زر
سگان را جل از اطلسِ زرنگار * چو سگ شير گيران شيرين شكار
بتخصيص رومي سگِ تيز تگ * كه نبود دگر جا بآن گونه سگ
به هيكل هزبرِ قوي استخوان * به هيبت پلنگي كهِ كين دمان
به تندي خدنگي كه يابد كشاد * ز شصتِ تهمتن بقصدِ سفاد
بهنگام صيدش چو شد گرم رگ * بر آهو صد آهو گرفته بتگ
چنان حمله آرد بشيرِ عرين * كه شيري بر آهو كشايد كمين
شود عاجز از جنگ او بي درنگ * اگر شيرش آيد بچشم ار پلنگ

و بعد از سه شبانه روز اطراف جرگه بهم پيوسته انواع و اصناف چرندگان از وحوش و سباع و ساير جانوران چندان جمع آمد كه اگر وصف آن چنانچه راويان از ديده باز ميگويند نوشته شود البته بر مبالغه و اغراق محمول افتد * * بيت *

* جهان در جهان جانور فوج فوج *
* چو بحري كه از جا درآيد بموج *

و چون حلقه جرگه بر چرندگان نيک تنگ آمد و بآداب و رسوم معهود كه بتكرار اشارت بآن رفته قمارمشي كرده شد *

* نظم *

زنخچیرکوه و زآهوی دشت * گرفتن ز اندازه اندر گذشت
زغرم وگوزن و زآهوجهان * بپرداختند آن دلاور مهان

و عقب فراغ از شکار سلطان کیهان میدان سلاطین شکار باردوی همایون مراجعت فرمود * * بیت *

زفرش فزوده سرور سریر * بعهدش جوان گشته گیتي پیر

والحمد لله العلی الکبیر - و همت صاحب قران دریانوال اکابر و سادات و علماء و ایمه سمرقند وکش و بخارا و سایر بلاد ماوراء النهر را از طرایف تبرکات دیار روم و افرنج از زر و اقمشه و رخوت وغیرآن بصلات وافر و انعامات متکاثر اختصاص بخشید و بانواع اصطناعات پادشاهانه از خلعتهای شاهوار وخیول راهوار وزر واستر وجواری وغلمان و غیرآن سرافراز گردانیده اجازت انصـ[illegible] ارزانی داشت وایشان داعی و ذاکر و مثنی وشا[illegible] ببلاد و دیار خود مراجعت نمودند *

گفتار در مراجعت حضرت صاحبقران از یورش هفت ساله

چون درین یورش ممالک شام و روم بحیطه تسخیر بندگان صاحبقران [illegible]ستان درآمد وتمام مواضع این دو مملکت

وجب وجب فرسوده نعل مراکب تسلط و استیلاء سپاه مظفرلوا گشت و در تختگاه مصر سکه و خطبه بالقاب همایون آراسته قبول اداء خراج و مال سال بسال زیور گردن اطاعت و انقیاد ساختند و بکوات با کفار گرج اقامت فرض جهاد بتقدیم رسانیده بنیان مکنت و شوکت ایشان بیکبارگی انهدام پذیرفت * * بیت *

جهان را زچین داده تا زنگبار * به تیغش که برّنده باد ا قرار

داعیهٔ غزو بی دینان خطای سمیر ضمیر صاحبقران گیتي ستان گشت و اول بهار که جهان گیر فلک سریر شرقي انتساب آفتاب از منازل شتائی بمحل شرف و پادشاهي انتقال نمود و از رفعت مکانش روز مشرقي نژاد تاج و باج از هرجانب شب شامي اصل مغربی نهاد بستد و باطراف خویش افزوده *

* نظم *

نسیمِ بهاري دراطراف باغ * برافروخت از لاله هرسو چراغ
صبا از ریاحین شده مشک بیز * بشاخِ چمن باد را آفت وخیز
خبر داده از گل بهرسو هزار * ثناءِ چمن خوانده برشاخسار

رایت فتح آیت از قشلاق قراباغ نهضت نموده درچهار شنبه چهارده هم رمضان سنه (ست و ثما نماية) موافق بیجین ئیل روی توجه بمستقر سریر سلطنت ابد پیوند سمرقند فردوس مانند آورد و برآب ارس جسر بسته بسعادت و اقبال کرده شد *

علف زار کنار ارس بحوالي قریه نعمت آباد که از قرای نهربرلاس است از مستجدثات التفات همت عالي نهمت آن حضرت نزول فرمود و امیرزاده شاهرخ که برحسب فرمان واجب الاذعان بطرف قزل یغاج رفته بود معاودت نموده بمعسکر ظفر قرین پیوست *

گفتار در تفویض فرمودن حضرت صاحبقران دین‌پرور ایالت الوس هولاکو خان را بامیرزاده عمر

دران ولا برحسب فرمان اعلی خدام کامیاب بترتیب اسباب طوی و تهیه جشن قیام نمودند و عاطفت پادشاهانه حکومت الوس هولاکوخان را بامیرزاده عمر تفویض فرمود ویرلیغ عالم مطاع بآل تمغای همایون ارزاني داشت که تمام ممالک آذربیجان باتوابع وضمایم و روم تا استنبول وشام تا مصر در حیطه حکم وفرمان او باشد وشاهزادگان که متصدي ایالت فارس وعراقین باشند بجار وقورلتای او حاضر شوند و امراء ولشکریان پدرش امیرزاده میرانشاه را بوی داد ودران محل امیرزاده عمررا اجازت انصراف داد و امیرزاده میرانشاه را با چند امیر مثل رستم امیرموسی و ... س و جذید بورلدای و غیرهم باده هزار

سوار تبوزغال نامزد ملازمت او کرد و سفارش فرمود که از سخن و صواب دید امیرجهانشاه تجاوز ننمایند و شاهزاده مشارالیه را تاج و خلعت و کمر مرصع و اسپ با زین زر ارزانی داشت و تمام امراء را نیز بجامه و کمر سرافراز و نامور گردانید * * بیت *

* وز آغاز شهزاده بدرود کرد *
* تن خویش تار و برش پود کرد *

و امراء را نیز کنار گرفته روانه ساخت و امیرجهانشاه از الم حرمان دولت ملازمت درگاه عالم پناه بسیار بگریست و زبان حالش بفحوای اندوه فزای * * بیت *

* هنوز رایت شاهم زچشم ناشده دور *
* دل از تصور دوري چو بید لرزان است *

مترنم گشت و رای جهان آرای حکام ممالك مثل امیرشیخ ابراهیم و سلطان ماردین و ملك عزالدین شیر و کوستندیل گرج و تیزك و جالیق و بسطام همه را بخلعت و کمر نوازش فرموده ملازم رکاب امیرزاده عمر ساخت و او بصوب ییلاق اله تاق توجه نمود حضرت صاحبقران بعون تایید ملک دیان از انجا کوچ کرد و شکار انداخته صید بسیار افگندند و بعد از قطع دو مرحله علف زار کنار آب اغلق کی آمدند بلا رود گویند از فر وصول و نزول اردوی

روضهٔ مینو گشت و درانجا چند روز توقف افتاد و ماه مبارک رمضان بآخر انجامید و اول روز شنبه که مفتتح اسبوع جدید و غرهٔ عید سعید بود اقامت سنن و واجبات آن روز شریف وجهه همت پادشاهانه گشت و مولانا نظام الدین شبنی که از فضلاء بلاغت شعار روزگار بود و چندی از مآثر و مفاخر حضرت صاحب قران بکلک بیان نگاشته بقراءت خطبه عید و اقامت صلات اشتغال نمود و بعد از وظایف فرایض و نوافل صدقه و صلات و مراسم جلایل مواهب و جزایل عطایا و صلات جشن عید و سایر رسوم آن روز حمید بآیین شاهان باداد و دین مرتب و آماده گشت * بیت *

یکی جشن شاهانه شد ساخته * لوای جلالت بر افراخته
زبس شیره و خوان آراسته * مهیا شده هرچه دل خواسته

تتمه داستان امیرزاده رستم و امیر سلیمان شاه که بجانب ري رفته بود

سبق ذکر یافت که امیرزاده رستم و امیر سلیمان شاه از برای تحقیق حال اسکندر شیخي برحسب فرمان متوجه ری شده بودند و چون بدانجا رسیدند اسکندر از تیرگي ~~صاحبقران دیمو~~ جسارت ازجادهٔ مستقیم بندگي بیرون نهاده بود ~~د~~ جهالت سرگردان شده و قلعه فیروزکوه را

مستحکم ساخته پسر و خویشان خود را آنجا گذاشته بود و خود
بکوهستان و جنگل چلادون و رستم دار گریخته شاهزاده بختیار
و نویین نامدار در طهران ري بیست روز توقف کردند و
از پیادگان ري و قم و کاشان و ساوه و درگزین و آن نواحي
دو هزار مرد جمع آوردند و از پی اسکندر روان شده رستم وار
برستم دار درآمدند و قلعه نور را محاصره کرده به نیروی
دولت قاهره بگشادند و ویران ساختند و درانجا ملك
کیومرث پیش ایشان آمد و چون میان او و اسکندر مخالفت
و دشمني بود برحسب قضیه الحرب خدعة او را بگرفتند
و پیش اسکندر فرستادند و بزبان مصلحت و فریب پیغام
دادند که دشمن ترا فرستادیم اندیشه بخود راه مده و
بی توقف بیا * * بیت *

* که نزدیك خسرو بعهد درست *
* همان بنده باشي که بودي نخست *
* تو عمری بخدمت بسر برده *
* میگفن درختی که پرورده *

اسکندر بعد از ظهور علامات عصیان یارای آمدن نداشت
با کیومرث طریقه مصالحت و دوستي پیش گرفت و او را نیز
ترسانیده از راه صواب بیندا اخت و بایکدیگر عهد ...
اظهار مخالفت کردند و در اوایل شوال که ...

نزول همایون بود از پیش امیر سلیمانشاه کس آمد و خبر این واقعه بعرض استادگان پایه سریر اعلی رسانید حضرت صاحبقران بسعـــادت و اقبال از انجا روان شد و کس بخراسان پیش امیر مضراب فرستاد که بالشکر آنجا براه ساری و آمل متوجه قهر و انتقام اسکندر نکوهیده فرجام گردد و در جمعه هفتم شوال نوکر امیرزاده خلیل سلطان از جانب ماوراء النهر برسید و اخبار امن و استقامت آن طرف بعرض همایون رسانید *

گفتار در فرستادن حضرت صاحب قران امیرزاده اسکندر و امیر شاه ملک را از پیش بجانب ري

چون رایت نصرت شعار باردبیل رسید امیرزاده اسکندر و امیرشاه ملک و از امرای هزاره پیرعلي سلدوز با جمعی از پیش بری فرستاد و امر فرمود که از احشام خلج و اعراب که درحوالي ساوه و قم و کاشان و چرا و پراهان تا کرهرود می باشند لشکر جمع آورد و امیرزاده اسکندر را فرمان داد که توجه نموده بامیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه ملحق ... حضرت صاحب قران از اردبیل و میانه گذشته بسرجم درانجا امیر دولدای که در اونیک بود

احرام کعبه جلال بسته و از عقب بتعجیل رانده برسید چون
سعادت بساطبوس دریافت مکارم اخلاق پادشاهانه او را
جهت قدمت خدمت کنار گرفت و بصنوف نوازش مخصوص
داشته خلعت و کمرداد و فرمود که اتفاق ملاقات دیگر معلوم
نیست می باید که از احوال این جانب اصلا غافل نشوید
احمد جلایر تاجیک مزاج افتاده و ازو اندیشه نیست اما
از قرایوسف ترکمان نیك با خبر باشید واورا وداع کرده
بازگردانید و رایت فتح آیت ازانجا روان شده درپنجشنبه
بیستم شوال سنه (ست وثمانمایة) بسلطانیه رسید و آنجا
محصلان که بتحصیل مال گیلانات رفته بودند بیامدند و بسی
اموال ازنقود واسپان واقمشه تبرکات بیاوردند و درشنبه
بیست و دوم ماه مذکور از سلطانیه نهضت نموده بعد از قطع
مراحل فروصول و نزول موکب ظفرقرین صحاری قزوین را
رونق خلد برین بخشید و چون امیرزاده ابابکر از مراجعت
حضرت صاحب قران آگاهي یافت از اردبیل دو اسپه بشتافت
و از راه کلس بده روز بصحرای قزوین رانده بعز بساطبوس فایز
گشت و امیر پیرحسین برلاس و امیر سونجك ملازم بودند
و بوسیله سرای ملك خانم و امیر شیخ نورالدین از حضرت
صاحبقران درخواست نمود که پدرش شاهزاده مد
رخصت فرماید که در بغداد پیش او باشد

ملتمس او را مبذول داشت و امیرزاده میرانشاه را کنار گرفته اجازت داد و چهارصد هزار دینار کپکي و صد سر اسپ با دیگر طرایف و نفایس انعام فرمود و شاهزاده مشار الیه بطرف سلطانیه باز گشت و چون رایت ظفر نگار از قزوین روان شده بسوق یلاق رسید امیرزاده ابا بکر را دویست سر اسپ وصد دست جبه (۱) وصد هزار دینار کپکي انعام فرمود و فرمان داد که در عقب امیر سلیمان شاه رفته باتفاق روی جلادت بدفع اسکندر شیخي آورند وحرم شاهزاده شاهي ملک دختر حاجي سیف الدین را دجیل که از توابع بغداد است برسم سیورغال ارزاني داشت و او اجازت خواسته بطرف سلطانیه باز گشت و شاهزاده مشار الیه بعقبه طالغون برف کوفته بر آمد و در کجور بامیرزاده رستم و امیرزاده اسکندر و امیر سلیمان شاه ملحــق شد و ایشان درانجا رعایت حزم نموده خنـــدق کندند و بشاخهاي درخت استوار ساختند و درانجا بیست روز توقف نمودند تا لشکر برسید و باز از موقف جلال حکــم واجب الامتثال آمد که در عقب اسکندر بروند برحسب فرموده روان شدند و چون جنگلستان بود درختان انداخته راه مي کشادند و در کمـــرها که راههـــا خراب کرده بودند

---

(۱) نسخه بجای - جبه - (جیبا) است و موافق لغت ترکي چنانچه چند بار گفته شد *

بچوبها و تختها راست می ساختند و بدین طریق از پی اسکندر می رفتند و در جست وجوی او بهرطرف میشتافتند واز مخالفان هرکرا می یافتند بقتل میآوردند ورایت خورشید اشراق از سوق یلاق نهضت نموده دریکشنبه غره ذي قعده بجلکای ری درآمد و مرغزار سارق قمش مخیم نزول همایون گشت ورای صواب نمای چهارپایان واثقال زیاده را براه ري وخوار روانه ساخت وبیگ ملک آغا حرم امیرزاده پیر محمد با فرزندانش اجازت یافته بجانب غزنین و قندهار روانه گشت وحکم شد که امیر شمس الدین عباس و دیگرامراء که نقل قراتاتار وخانه کوچان آذربیجان درعهده اهتمام ایشان بود مجموع ازراه خوار وسمنان روان شوند برحسب فرموده ازهر تومان یك میرقوشون که موکل بود برجمعي از قراتاتار ایشانرا رانده متوجه شدند وامیرشاه ملک که جهت جمع کردن لشکر ازپیش آمده بود باردوي کیهان پوی پیوست وصاحب قران دریاد هش دارا منش * مصراع

* آن زعدلش ملک ودین درنازش ودر پرورش *

ازمرغزار سارق قمش روان شد وچون بقلعه گل خندان که دردامن دماوند واقع است وویران بود رسید بنظر احتیاط درآورده فرمان داد که آن قلعه را بگچ و سنگ معمور گردانند وازانجا گذشته با لشکر آر

عبور نموده بفیروز کوه رسید فیــروزه فیــروزی زیور خاتم سلطنت و جهانبانی و جواهر آمال و امانی منتظم در عقود دولت و کامرانی - ولله الحمد و المنة *

گفتار در فتح قلعه فیروزکوه

از قلاع معتبر که بمزید مناعت و محکمی مشهور است و وصف آن در کتب تواریخ مسطور و مذکور قلعه فیروزکوه است که بر فراز کوه عالی ساخته اند و حصار آن را در غایت حصانت و استحکام برافراخته و پرداخته * * بیت *

* از محکمی است کوهی اندر فراز کوهی *
* در وی پناه جسته از پردلان گروهی *

چون رایت فتح آیت روز دوشنبه نهم ماه مذکور سایه وصول بر فیروزکوه انداخت عساکر گردون مآثر اطراف و جوانب او را فروگرفتند و کورگه زده سورن انداختند و فرود آمدند و بهادران پیش رفته سبها مرتب ساختند و بترتیب عراده و منجنیق و دیگر اسباب جنگ حصار مشغول شدند و رعد اندازان رعد اندازی درگرفته و شجاعت پیشگان هربازی از سر گرفته و چون یک برج از حصار قلعه در دامن کوه بر سر رودخانه بنا کرده اند و باروی آن تا بالا برآورده مردم قلعه آب داشتند دلاوران لشکر منصور پیش رفته آب را [illegible]یدند آنچه دران موضع ماند بهرگونه

قاذورات و پلیدیها ملوث و مکدر ساختند اهل حصار از سر اضطرار دست جسارت بجنگ و پیکار برکشادند و از بیم جان دل بر مرگ نهاده بمدافعه و مقاتله بایستادند چون شب درآمد از نوکران شاهزاده جوان بخت ابراهیم سلطان محمد آزاد و شیخ بهلول بیان تمور آق بوغا با بهادری چند از کمرها یک یک بقلعه کوه برآمدند و بپای بارو رفتند و چون حصاریان آگاهي یافتند روان بشتافتند و بمنع و معارضه مشغول گشته نیران محاربه و قتال اشتعال یافت و چندی از بهادران که ببالا برآمده بودند زخمدار شدند و چون روز شد سپاه ظفرپناه کورگه زده سورن انداختند و از اطراف بکمرها برآمده آهنگ جنگ نیز ساختند مشاهده آن حال پسر اسکندر شیخی و ساير اهالي قلعه را که از جمله سیصد مرد دیو صفت مازندراني و سپاهیان جنگ جوی جنگلي بودند درقلق و اضطراب افگند و از غایت دهشت و هراس جمعی را پیش حضرت صاحبقران فرستاده بتضرع و زاري امان خواستند مرحمت پادشاهانه فرستادگان را خلعت پوشانید و نوازش فرمود و استمالت نموده بازگردانید و چون ایشان بقلعه بازگشتند پسر اسکندر و متعلقان او که آنجا بودند بدرگاه عالم پناه شتافتند و قلعه را تسلیم داشتند لشکر بقلعه درآمدند و تمام ساکنان آنجا را به آر

و چنان حصنی بدان حصانت که * بیت *

در و مردم ندیم ماه بودی * ز راز آسمان آگاه بودی

از نیروی دولت قاهره بدو روز فتح شد و حضرت صاحبقران زنگی تونی را با جمعی بکوتوالی قلعه بازداشت و روز دیگر چهارشنبه یازدهم بسعادت و اقبال سوار شده مقدار نیم فرسخ براند و بمرغزاری فرود آمد حضرات عالیات سرای ملک خانم و تومان آغا را با شاهزادگان ارجمند امیرزاده الغ بیگ و امیرزاده ابراهیم سلطـــان و امیرزاده ایجل و امیرزاده سعد وقاص را روانه سمرقند گردانید و مجموع برحسب فرمان براه سلطان میدان روان شدند و رایت ظفرپیکر بعزم دفع اسکندر نهضت فرمود و درین اثنا خبر آمد که قراتاتار یاغي شده اند و کیفیت این قضیه چنان بوده که یک کرن از تاتار که نقل ایشان درعهده خواجه تنکري بیرمش بود درظاهر دامغان دست غدر و طغیان از آستین عصیان و عدوان برآوردند و او را زخمها زده بیند اختند و سر خود گرفتند و داروغاء کرني که بعد از ایشان مي آمدند تنکري بیرمش را که برهنه و زخمدار بی خبر افتاده بود شناخت و از حیاتش رمقی مانده بود او را باندرون ... ند که معالجه کنند و از استماع این خبر دیگر کرنها و چون امیر شمس الدین عباس و اتلمش

و شاه ولي پسر سونجک و دیگر امراء قوشون که
بودند ازان حال آگاهي یافتند تیغ انتقام دران بی باکان
شقاوت فرجام نهاده بسیاری ازیشان را نیست گردانیدند
ازان جمله درانده رون و بیرون دامغان دوسه هزارکس کشته
شد چنانچه از کثرتِ کشتگان راه برگذرندگان بسته ماند *

* نظم *

چو شد دیدهٔ بخت تاتار تار * هوس پود کردند و پندار تار
گلیمِ سیه بهر خود بافتند * رخ از صوب اقبال برتافتند
دلیري نمودند و یاغي شدند * که نفرین برایشان که باغي شدند
بشومي اندیشهٔ نابکار * بکشتند ازیشان فراوان هزار
ز بس جیفهٔ کشته شد بسته راه * عقوبت برآرد نهالِ گناه

رچند فوج ازیشان بطرف جنگلهای استرآباد گریختند و
دیگران را امیرشمس الدین رانده با خود ببرد و چون
پرتو شعور صاحب قران بی همال برین احوال افتاد بیان
قوچین و فاضل پسر سیف الملوک حاجي سیف الدین و
دانه خواجه و رستم پولاد و قماري بهادر با پانصد سوار از
عقب گریختگان روان ساخت که هرجا که باشند بایشان رسند
و بعد ازان امیرزاده احمد عمرشیخ و امیربرندق را با فوج
سپاه بفرستاد و ایشان برحسب فرمان تا ...
و چون تاتار بعضی کشته شده بودند و بعض

را امیر شمس الدین و داروغان برده بودند ازانجا بازگشتند
بموکب همایون پیوستند و بیان قوچین و دیگران که اول
ایشان از پی گریختگان رفته بودند از بسطام گذشته و از عقبه
لنکرود عبور نموده بجنگل مازندران درآمدند و در موضع
قراتغان بکنار دریای قلزم بتاتار رسیدند و با آنکه ایشان
پانصد مرد بیش نبودند و تاتار(۱) کثرتی عظیم بی اندیشه
با ایشان جنگ کردند و به نیروی دولت قاهره غالب آمدند
وکما بیش دو هزار خانه‌دار تاتار بدست آوردند و قریب
هزار کس ازیشان بکشتند و بیان قوچین ازانجا متوجه درگاه
عالم پناه شد و اغرق(۲) که با حضرات عالیات بصوب سمرقند
روان شده بود چون به بسطام رسیدند اغرق(۲) امیرزاده شاهرخ
جدا شده براه نیشاپور عازم هرات گشت سرای ملک خانم
و تومان آغا با اغرق(۲) بزرگ براه جاجرم و اسفراین برفتند *

گفتار در توجه حضرت صاحبقران بچلاو

چون عادت و وار صاحب قران کامگار همواره چنان بود
که درکفایت مصالح و مهمات ملک و ملت بنفس مبارک
خویش التفات فرماید درین مجال عنان عزایم خسروانه
ب استیصال اسکندر شیخی معطوف گشت و امیرزاده

(۱) نسخه بجای - تاتار - (قراتاتار) است * (۲) در بعض
(اورق) است *

شاهرخ را که ظفرکرد ار ملازم بود اندک عارضهٔ ر
فرمان قضا جریان نفاذ یافت که امراء و لشکریانش برقرار
با معسکر نصرت قرین باشند و او با ایچکیان خود بازگشته
بهرات رود شاهزاده برحسب فرموده توجه نمود و موکب
فتح آیین متوجه جانب چلاو شد وبا آنکه دران طرق و مسالک
کوههای بلند سر باوج افلاک کشیده بود و درهای ژرف
در پستی بمرکز خاک رسیده فراز و نشیب آن کوهسار
ناهموار * * بیت *

* کسی ندیده فرازش مگر بچشم ضمیر *
* کسی نرفته نشیبش مگر بپای گمان *

در چند روز معدود طی کرده شد و چون عساکر گردون مآثر
ببالای کوه چلاو برآمدند سکندر کافر نعمت از عجز و اضطرار
فرار اختیار کرد و روی شقاوت و ادبار بجهنم دره نهاد *

* چون زوالی نعمت خود سر کشید *
* نیست عجب گر بجهنم رسید *

ورایت نصرت شعار در روز جمعه بیستم ذی قعده بچلاو رسید
و چون اسکندر و اتباعش آن موضع گذاشته بودند و گریخته
روز دیگر ازان محل کوچ کردند و دران راه دره ایست عمیق
بسیار درخت که پیوسته آنجا ابر و میغ و بارندگی . ه
ودران دره آبی است بزرگ بغایت تیز

مي توان گذشت و نه بشناه و از غايت صعوبت و دشواری راه بجهنم دره مشهور است و پلی که بر بالای آن آب بسته بودند و اسکندر ازان گذشته بود و آن را ويران ساخته و چون حضرت صاحب قران آنجا رسيد و عبور از آب متعذر بود امر فرمود که پل به بندند عساکر دشمن گداز چوبهای دراز را يك سو در خاک بند کرده ديگر سر پيش ميداشتند باز بران سر چوبی ديگر بميخ وصل کرده پيش ميداشتند تا مقدار چوبی بلند پيش نماند بعد ازان چوبها انداختند و بر بالای آن تختها ميخ دوز کردند و چون پل بسته شد و راه کشاده روز دوشنبه بيست و سيوم نخست چهل بهادر که بقراولی مقرر بودند با پانصد مرد ديگر بگذشتند و از عقب ايشان يوسف برلاس با قوشون توسقال بگذشت و بعد ازان سيد خواجه شيخ علي بهادر و از پی او اميرزاده سلطان حسين و امير شيخ نورالدين بگذشتند و ببالای کوه جهنم دره برآمدند و جنگلها بريده راه مي ساختند و بطلب اسکندر مي شتافتند و حضرت صاحب قران از پل عبور نموده يکروزه راه برفت و ببالای پشته که درخت نبود نزول فرمود و دران ايام تصل ميغ و باران بود و درين منزل سيد اسمعيل کرمکانی که از قرای ترمذ است بدرگاه اسلام پناه آمد و مت بوس همايون مستسعد گشت و قهرمان

جزم[1] صاحب عزم صاحب قراني لشكريان را دران جنگلها بجست وجوي اسكندر از هرطرف روان كرد و غجرجي ايشان سادات مازندران بودند واز قراولان كه سابقا باين مهم شتافته بودند درياى قوچين و شاد ملك برلاس و صدر برلاس و شيخ درويش اللهي و شيخ محمد قوچين و بيگ تمورقوچين وخداداد چوره و وفادار روز پنجشنبه بيست و ششم درميان جنگل نزديك كنار درياى قلزم باسكندر رسيدند و شيخ درويش اللهي از خوف بازگشت بدان بهانه كه يوسف برلاس را با جمعي از سپاه كه ازعقب بمدد آمده بودند بتعجيل بياورد و اسكندر با دويست پياده و سي سوار از خويشانِ خود بآهنگ جنگ از قيتول بيرون آمده بايستادند و قراولان لشكر منصور كه رسيده بودند بيست نفر بيش نبودند و شجاعت و دلاوري اسكندر را كه مرةً بعد اخرى مشاهده كرده بودند مي دانستند و درواقع او را بهادري و پهلواني موروثي بود چه مشهوراست كه قبيله او ازنسل بيژن اند كه پدرش گيو بود و مادرش بانو گشسب دختر رستم چنانچه فردوسي از زبان بيژن گفته * * بيت *

* نيا شير جنگي پدر گيو گرد *

* هم اكنون به بيني ز من دست برد *

---

(۱) در دو كتاب بجاى - جزم - (حزم صايب)

با این همه قراولان از بیم بازخواست صاحبقران دل بر مرگ نهاده بایستادند که اگر قضای رسیده همین جای اولی وبامید دولت قاهره آن حضرت که از کثرت تجربه اعتماد بران داشتند دست جلادت به تیر و کمان یازیدند اسکندر با سواران خود چند نوبت به نیزه حمله آوردند وایشان پای ثبات فشرده تیرباران کردند و اسکندر را کاری از پیش نرفت عاقبت اسکندر که تا در رکاب همایون بود عنان از لشکری نمي پیچید بشامت کفران نعمت از اندک نفری روی برتافت و پشت بهزیمت داد باآنکه غلبه از سوار و پیاده داشت * * نظم *

* بکون و مکان چیـــزی از خیر و شر *
* ز کفــران نعمت ندان شوم تر *
* ز کفـــران نعمت چه آید جز این *
* که نقصان عمراست وخسران دین *
* بکفـــران نعمت دلیــری که کرد *
* که رخش حیـــاتش سکندر بخورد *
* سکنــدر که بُد رستـــم روزگار *
* ز کفران نعمت چنین گشت خوار *

... از نیروی اقبال صاحب قران اسکندر نامور در زمان چند نفر هراسان شد و قیتول را گذاشته

بجنگل درآمد و بگریخت قراولان بجای خود بایستادند و
ندانستند که او بکدام طرف بیرون رفت و یوسف برلاس
و سیف الملوک و حاجي عبد الله عباس از عقب برسیدند
و با قراولان باتفاق به قیتول اسکندر درآمدند و دست تسلط
بنهب و غارت برکشاده از اسپ و استر و اقمشه و زر و غنایم
بسیار گرفتند و شب درانجا توقف نمودند و امیر سونجک
که با امیرزاده رستم و امیرزاده ابابکر و امیر سلیمان شاه
بود و از پیش روان شده از طرف دست چپ بیامدند و
بایشان پیوستند * * بیت *

* چو شد روز و شب دامن اندر کشید *
* درخشنده آمد ز بالا پدید *

امیر سونجک از طرف دست چپ بجانب کوه و جنگل روی
توجه بجست وجوی اسکندر آورد و بعم زاده او لهراسپ
و دیگرکسان او رسیده درپی کرد و امیرعلي پسر اسکندر
و دختر و زنان و متعلقانش را اسیر گرفت *

گفتار در محاربه امیرزاده سلطان حسین با اسکندر شیخی و ناپدید شدن اسکندر

امیرزاده سلطان حسین و سید خواجه شیخ علي بهادر
با هفتاد مرد بقراولان رسیدند و خبر اسکندر را از ایشان
و باتفاق درعقب او بجنگل درآمده روی بود *

روز نیمه بگذشت درمیان جنگل ستان و دریا کنار باسکندر رسیدند و با دویست پیاده و پنجاه سوار بود مجموع از بیم جان جنگ را آماده شده درمقابله بایسادند امیرزاده سلطان حسین برایشان حمله کرد و بطریق خدعه و فریب گریزان شد و چون مخالفان دلیر گشتند پیاده و سوار از جنگل بیرون آمده از پی ایشان بشتافتند و روان بازگشتند و با تیغ انتقام برسرایشان ریختند و بیشتر پیادگان را خون با خاک بیامیختند وازین جانب وفادار داد مردي ومردانگي داده او را نیزه برروی زده بودند و اسنان او ازضرب سنان بیرون افتاد وباوجود چندین زخمي بعد ازان جنگ بسیار کرد و نوکران امیرزاده سلطان حسین از چلاویان دو سوار فرود آوردند و اسکندر مقهور ومخذول بجنگل درآمده بطرف گیلان بدر رفت بعد ازان خبری محقق ازو نیامد بعضی گفتند بزيّ فقراء برآمده صورتِ فقر وغربت را حصارجان ساخت وجمعی گفتند دران بیشها جان شیرین بتلخي سپرد و امیرزاده سلطان حسین از دو نفر چلاوي که گرفته بود یکی را زنده مصحوب قزان درویش پیش حضرت صاحب قران فرستاد ومنزل همایون بالای آن پشته بود که ... یافت وچون قزان درویش او را بیاورد آن حضرت میل ازو استفسار فرمود وامیرزاده

سلطان حسین ازانجا بازگشته بکنار دریای قلزم بامیرزاده رستم و امیرزاده ابابکر و امیرزاده اسکندر و امیرسلیمان شاه و امیرشیخ نورالدین که با لشکر غلبه بجست وجوی اسکندر می‌گردیدند دوچار خورد و باتفاق کنار کنار قلزم بطرف گیلان قریب سه فرسخ رفته فرود آمدند و امیر مضراب چاکو که برحسب فرمان با لشکر خراسان از راه آمل و ساری بطلب اسکندر شتافته بود بایشان ملحق شد و سایر امراء که بهمان مهم بجنگلها درآمده بودند مجموع درانجا جمع آمدند و چون اسکندر تنها نیم جانی بهزار مشقت بیرون برده بنوعی ناپدید گشت که دیگر اثری ازو پیدا نشد شاهزادگان و امراء ازانجا بازگشته بدرگاه عالم پناه آمدند کمال حمیت پادشاهانه ایشان را با آن همه کوشش که نموده بودند عتاب فرمود که چرا ازپی اسکندر نرفتید و امیرشاه ملک را با ایشان منضم ساخته همه را باز بطلب اسکندر بجانب گیلان فرستاد و ایشان یکشبانه روز درمیان جنگل ولای و زمینهای برنج کار برنج و زحمت بسیار برفتند ومتصل از آسمان باران می‌بارید و زمین لای بود چنانچه محل فرود آمدن نمی یافتند دران حال از حضرت صاحب قران فرمان رسید که مراجعت نمایند برحسب فرموده بازگردیدند

منصور ازفراز پشته مذکور نهضت نمود؛ *

بپل گذشته درحوالی قلعـــه نور که از قلاع رستم دار است نزول فرمود عساکر منصور برادرزاده اسکندر را با جمعی از اقرباء و نوکرانش که گرفته بودند پیش حضرت صاحب قران آوردند عاطفت خسروانه ایشـــان را مرحمت فرموده از سرخون ایشان درگذشت و بجان امان بخشید و شب هنگام از امیرزاده ابابکر و امیرزاده سلطان حسین و امیر سلیمانشاه خبر آمد که بکنار آب دره رسیده ایم و عبور ازان متعذر است و مارا استعداد پل بستن نیست امر عالی نفاذ یافت و محمد آزاد و توکل باورچي باسی کشتيبان جیحون مقدم ایشان اردوشاه برفتند و بازوی مهارت کشاده پل به بستند شاهزادگان و امراء و لشکـــریان ازپل گذشته سعـــادت بساطبوس دریافتند و شب آنجا توقف افتاد و رایت فتح آیت ازانجا بصوب گیلان بطرف قلعه حرثی (۱) روانه شد و در چاکاء کلاره دشت رسیده چند روز توقف نمود و درین اثنا امیر غیاث الدین علي پسر سید کمـــال الدین را تربیت فرموده مملکت آمل را بجهت عداوت قدیم که میان ایشان و اسکندر بود بوی ارزاني فرمود *

گفتار در توجه رایت نصرت شعار برسبیل ایلغار بجانب سریر سلطنت پایدار

---

(۱) بجای - حرثی - (هرسین) است *

چون از جزای کفران نعمت و نهیب آسیب سپا.
صولت اسکندر شیخي چون آب حیوان نا پیدا و گم نشان شد
و هرکه باو منسوب بود از فرزندان و زنان و متعلقان و هرچه
داشت از قلاع و اموال و چهارپایان و غیرآن در قید اسار
و حوزهٔ تصرف و اختیار اعوان و انصار دولت پایدار درآمد
رای صواب نمای عزم توجه سمرقند جزم فرمود و شاهزادگان
که ضبط و محافظت عراقین بعهدهٔ شهامت و صرامت ایشان
قرار یافته بود و سید عزالدین هزارکري و برادرانش و سید
علي مازندراني همه را بالباس خلعت اساس قدر و رفعت
بلند گردانیده اشارت فرمود که هریک بولایتي که نامزد
ایشان شده باز گردند و امیر سعید بولاس را ملازم امیرزادهٔ
رستم گردانید و امیر سونجک را ملازم امیر زادهٔ ابابکر
و برحسب فرمودهٔ امیرزادهٔ اسکندر بهمدان و سید عزالدین
بهزارکري و سید علي بآمل روانه شدند و رایت نصرت شعار
از کلارهٔ دشت نهضت نمود، بعد از چند کوچ بولایت لار رسید
در پای کوه دماوند که پادشاه ارغون دران موضع کوشکي
ساخته است و حالیا بکوشک ارغون معروف است و روز یکشنبه
بیستم ذی حجه ازانجا بسعادت و اقبال سوار شده با امراو
و خاصگیان بتعجیل روان شدند روز سه شنبه بیست و سوم
بفیروزی بفیروز کوه نزول فرمود و امیر سایدسنتا.

*

طلا دوز و کلاه مرصع سرافراز گردانیده بحکومت ري و فیروزکوه
وآن نواحي بازداشت و بیان قوچین را که داروغاي ري بود
اجـــازت ارزاني داشته بضبط قلعه گلخندان فرمان داد
وازانجا براه سلطان میدان روانه شد و پنجشنبه بیست
و چهارم ببسطام رسیده باحراز زیارت سلطان العارفین بایزید
قدس سره مبادرت نموده استمداد همت کرده دست توفیق
بافاضت نذور و صدقات برکشاد و حاکم استراباد بیرپادشاه
که درین سفر هم عنان ظفر ملازم رکاب همایون بود و باجازت
حضرت اعلی پیشتر باسترآباد رفته بازدرین محل برسیـــد
و پیشکشها کشید و ازجمله نه تقوز اسپ بود عاطفت خسروانه
او را خلعت داده بازگردانید وهم درانجـــا دانه خواجه
که ازعقب تاتار رفته بود برسید و عزبساط بوس یافته صورت
حال تاتار عرضه داشت فرمان شد که کلان تران ایشان را
با بند همه را رانده بسمرقند برند و امر فرمود که داروغگان
مواضع و ولایات ایشان را بدرقه کرده برسانند وصاحبقـــران
سپهر احتشام همان روز از بسطام روان شد و چون قریه جغز[1] از
وصول رایت نصرت شعار جنت آثار گشت حسن صوفي ترخان
ازپیش امیرزاده شاهرخ آمد واستفسار نمود که درکجا ادراک
... ملاقات افسرفرق مفاخرت و مباهات سازیم رای

---

(۱) - جغز- (جغو) ودربعض (جغران) است *

صواب نماي او را بالاغ باز گردانيد که بتعجيل بيايد چنانچه در کنار آب جغچران برسد حضرت صاحب قران بتعجيل روان شده روز چهارشنبه غره محرم سنه (سبع وثما نماية) از نيشاپور کوچ کرده بعشق آباد فرود آمد و روز جمعه سيوم مزار متبرک جام را مخيم اقبال ساخت و بوظايف زيارت و استمداد همت قيام نموده ازانجا روان شده برلب آب جغچران رسيده نزول فرمود و اميرزاده شاهرخ از هرات برحسب فرمان توجه نموده آنجا رسيده دولت تلاقي دريافته ديده اميد روشن گردانيد و پيشکشها کشيد وهمت پادشاهانه تمام آن را بجماعتی که ملازم رکاب همايون بودند بخشيد آقبوغا و قرا بوغاي جون غرباني که در غيبت حضرت صاحب قراني انديشه فاسد از جهل و نادانی بدماغ راه داده بودند و هند و شاه شيخ هردو را درين محل بياورد باشارت شحنه قهر هردو را در رباطی که آنجا است از حلق بياويختند و خواجه احمد طوسي را جهت ضبط اموال و مفرد عمال خراسان تعيين فرمود و او در مدت چهل روز دويست تومان کپکی از کارکنان و عمال استحصال نمود و حضرت صاحبقران همان زمان روان شد و اميرزاده شاهرخ را که بمشايعت رکاب سعادت انتساب مي آمد اجازت انصراف داد و کنار گرفته باز گردانيد و چون بکرلان رسيد به نزديك رباط بر

وتمور خواجه آقبوغا که از سمرقند باقامت رسم استقبال استعجال نموده بود دران محل برسید و نه سر اسپ راهوار کشید و ازانجا روان شده بکنار آب مرغاب فرود آمد و مردم از داروغای جیجکتو اباق تلبه شکایت کردند درحال از موقف جلال فرمان لازم الامتثال بنفاذ پیوست واورا پای سوراخ کرده سرنگون بیاویختند وازانجا به تعجیل راندند ودراثنای راه حکام وداروغگان ولایات وکلان تران الوس واحشام از اطراف پی درپی میرسیدند واسپان می کشیدند وملازمان بختیار اسپان مانده را در راه می ماندند وبران اسپان سوار شده بتعجیل میراندند ورایت نصرت شعار بلنگر شیخ زاده بایزید رسید وازانجا نهضت نموده واز اندخود ودکه زآب دره کرگذشته بعلیاباد فرود آمد وازانجا روان شده بقرب قریه آدینه مسجد نزول فرمود بزرگان بلخ برسم استقبال پیش آمدند وحضرت صاحب قران را بضراعت نیاز نماز برده باقامت وظایف دعا وثنا قیام نمودند وآنحضرت بسیاه گرد رسیده نزول فرمود وازانجا توجه نموده از جیحون بکشتي بگذشت ودر ترمذ بخانه خانزاده علاء الملک نزول فرمود وخانزاده مشار الیه مراسم طوي بتقدیم رسانیده ...... شدند وازانجا روان شد واز قهلغه وچکدالیک عبور چي محل نزول همایون شد وازانجا

بکش رانده آق سرا از یمن مقدم فرخنده غیرت فردوس اعلی گشت و بی توقف بمزار متبرک شیخ بزرگوار شمس‌الدین کلار[1] شتافته استمداد همت نمود و زیارت پدر سعید و امیرزاده جهانگیر و سایر فرزندان و اقرباء دریافت وازانجا سوار شده و از عقبه کش گذشته بباغ تخت قراچه فرود آمد و ازانجا بباغ قراتوپه در قصر جهان نما نزول فرمود ودران محل خواجه یوسف وارغونشاه امیرزاده قید و پسر امیرزاده پیرمحمد جهانگیر را بدرگاه عالم پناه آوردند وعز زمین بوس دریافته نثار کردند و پیشکش کشیدند و مهد اعلی تکل خانم نیز با تمام خواتین امراء باستقبال شتافته سعادت تقبیل حاشیه بساط جلالت مناط دریافتند وبرسم نثار قیام نموده خلعتها و تقوزها بعرض رسانیدند و چون صاحبقران گیتی ستان چنان بتعجیل رانده بود که مردم از قرب وصول موکب همایون تا غایت آگاه نبودند درین محل سادات و قضات واکابر واعیان شهر مجموع بیرون شتافتند وبعز بساطبوس استسعاد یافتند *

گفتار در وصول موکب ارجمند سعادتمند بدار السلطنة سمرقند

صاحب قران گیتی کشا از قصر جهان نما بسعادت ...

---

(۱) در بعض نسخ بجای - کلار - (کلال) است

شده درمحرم سنه (سبع و ثمانمائة) بسمرقند در باغ چنار
نزول فرمود و ازانجا بشهردرآمده بمدرسه شاهزاده سعيد
محمد سلطان كه تا غايت كه ساخته بودند عز ملاحظه آنحضرت
نيافته بود فرموده رسم زيارت اقامت نمود و بباغ چنار آمد
و خاطر عاطر پرتو نشاط بر بسط بساط عشرت و انبساط انداخت
وچون حضرات عاليات و شاهزادگان كه با اغرق از فيروز
كوه پيشتر روان شده بودند و برحسب فرموده براه باورد
و ماخان و مرو توجه نموده هنوز نرسيده بودند كس بتعجيل
فرستاد كه بشتابند و هرچه زودتر بيايند و مهد اعلي تومان
آغا از گذار قريه آمويه عبور نموده بمرغزار بخارا رسيده بود
و فرود آمده كه فرستاده حضرت صاحب قران برسيد و چون
سراي ملك خانم هنوز نرسيده بود سه روز درانجا توقف
نمود تا خدر معلي مشار اليها برسيد و دران محل اغرق گذاشته
بتعجيل از پيش روان شدند و به وابكنت راندند و ازانجا
كوچ كرده و از رباط ملك گذشته بمرغزار چهار منار فرود
آمدند و ازانجا بتانكنت بكوچه ملك آمدند ودرانجا ساوري
درميان بود و آش كشيده كه بازكس آمد كه بتعجيل بيايند
روان سوار گشته استعجال فرمودند و بسمرقند شتافته از عز
تلاقي حضرت صاحب قراني بمراقي سعادت و كامراني
صعود نمودند و سراي ملك خانم بباغ چنار فرود آمد

و نومان آغا بباغ بهشت و حضرت صاحب قران بآنجا نزول فرمود و از قدوم فرخنده بحقیقت باغ بهشت شد و چون از یورشي که بعضي نتایجش فتح تمام ممالک شام و مصر و روم بود رایت نصرت شعار در غایت استعلاء و اقتدار بمستقر سریر سلطنت پایدار مراجعت نمود برحسب عادت روزگار مولع بر زوال و انتقال جای آسیب عین الکمال بود نیل ملال بر جمال حال کشیده آمد و مزاج مبارک از نهج اعتدال انحراف پذیرفته اندک مرضي طاري شد و بعد از یک هفته از دارو خانه - و اذا مرضت فهو یشفین بشفا مبدل گشت و بعد از صحت مسند ابهت و جلال بباغ شمال انتقال یافته چند روز بدولت و اقبال توقف افتاد و در آنجا بجهت فرزندي که از بیگسي متولد شد تمام آغایان و شاهزادگان و نوییفان جمع آمده جشني پادشاهانه مرتب گشت و بعد ازان باغ بلند از شکوه مقدم ارجمند فردوس مانند شد و ازانجا روح آسا که پرتو حیات و بقا برقالب اندازد بداخل سمرقند درآمد و خانه شاهزاده سعید محمد سلطان - خص بمزید الرحمة و الرضوان - بکرامت نزول همایون اختصاص یافت و فرمان شد که متصل بمدرسهٔ که معمار همت شاهزاده مشار الیه انشاء کرده گنبدي جهت مرقد منورش بسازند برحسب فرموده در پیشگاه ساحه خانقاه متصل بصفه

چنوبي قبه فلک مثال برافراختند و ایزاره آنرا از رخام منقش بزر و لاجورد مرتب ساختند و سردابه از برای مدفن مغفرت معدن پرداختند وخانه چند که در حوالي آن بود ویران ساخته باغچه بهشت آیین ترتیب کردند و مطرح انوار الهامات حقاني یعني ضمیر منیر حضرت صاحب قراني پرتو اعتناء و اهتمام بر استکشاف احوال خاص وعام انداخت و بغور قضایای رعایا و زیر دستان رسیده مجروحان زخم عدوان و تعدی را بمراهم مراحم بی دریغ بنواخت و چون بمسجد جامع که از مستحدثات آن حضرت است گذار آورد درگاه آن که در مدت غیبت آن حضرت برآورده بودند در نظر همت بلند کوچک و کوتاه نمود امر عالي صدور یافت که آن را خراب سازند و کشاده تر و بلند تر ازان اساس اندازند و برافرازند و خواجه محمود داود بواسطهٔ تقصیـــری که در توسیع و ترفیع درگاه مذکور کرده بود درباز خواست افتاد و در مدرسه سرای ملک خانم که در مقابل جامع واقع است نزول فرمود وجهت استحکام مباني معدلت و نصفت عمل داران و بتکچیان را گرفته و بند کرده در معرض خطاب وعتاب آورد و بعد از سوال و جواب هرکه ازو خسراني بکسی و ضرری بدیگری رسیده بود ادبهای بلیغ دید و عقوبتها بسزا کشید و ازانجمله محمود داود و محمد جلد که از عظماء نویسندگان بودند و در مدت غیبت

رایت نصرت شعار متقلد امر وزارت هردورا بکان گل در اثناء طوی که بعد ازین شرح داده خواهد شد بحلق برکشیدند و صاحب قران عالی مکان از مدرسه مذکور بباغ چنار فرمود و ایلچی ایدکو از دشت آمده دران محل بوساطت امراء سعادت زمین بوس دریافت و شونقـــار و دیگر بیلاکات که آورده بود بگذرانید و پیغـام ایدکو که مضمون آن اظهـار مطاوعت و انقیاد بود بعرض رسانید حضرت صاحب قرانی ازانجا آهنگ باغ دل‌کشا فرمود چند روز آن روضهٔ دل فروز مشمول میامن نزول همایون بود و دران اثنا ازپیش فرمان‌ده ممالک افرنج ایلچی رسید و بسی تحف و هدایای فاخر و انواع تبرکات و تنسوقات نادر بموقف عرض رسانید ازانجمله پرده‌ها بود که در نقوش آن صورت گری بنوعی بافته بودند که اگر کلک مانی همچنان برلوح ارژنگ(۱) جاری بودی از طرح نظیر آن تصویر بصد گونه قصور و تقصیر موسوم گشته و شرمساری کشیدی و پیش ازین فرمان قضاجریان صدور یافته بود که درباغی که بامر واجب الامتثال در جنوب باغ شمال ساخته بودند و طول هریك از چهار دیوار آن قریب هزار و پانصد گز شرعی بنایان مصر و شام باهتمام تمام

---

(۱) در اکثر نسخ موجوده بجای « ارژنگ » (ارتنگ) است .

درمیان آن قصری پادشاهانه بسازند و درین ولا عمارتِ آن
با تمام پیوست قصری که از مجموع نظایر و اخوات که باشارت
حضرت صاحب قران در دیگر بساتین و باغات ساخته و
و برافراخته بودند بزرگ تر بود و چون زینت عمارت شام
از رخام مي باشد و آب روان در اماکن و مساکن آن دیار
عمومی تمام دارد بنایان آن طرف در سنگ تراشي و
نصوص کاري و اختراع فوارات جاري بغایت ماهر میباشند
کاری که خاتم بندان در آبنوس و دندان و غیرآن مي کنند
ایشان در دیوار و فرشِ عمارات از سنگهای الوان بهمان
خوبي[1] و نازکي مي‌سازند لاجرم از سنگ مرمر در داخل
آن قصر بدیع پیکر کارهای لطیف کرده کمال حِذق و مهارت
خویش بنمودند و از ترتیب فواره بسیار نزاهت و طراوت
آن بیفزودند و عمله فارس و عراق ظاهرش را بکاشی کاری
در غایت لطافت و استواري بپرداختند حضرت صاحبقران
بمبارکي و طالع خجسته بآنجا فرمود و بندگان کامیاب
برحسب اشارت علیه بترتیب طوی قیام نمودند و جشنی
خسروانه مشتمل برجمیع مشتهیات و مستلذات مهیا و آماده
گشت و شاهزادگان و خواتین و امراء رسم تهنیت ونثار بتقدیم
رسانیدند و دران طوی ایلچیان افرنج حاضر بودند و بهره ور *

(۱) در اکثر نسخ موجوده بجای - خوبي - (خردي) است *

* مصراع *

* که خس نیز دربحر یابد گذر *

گفتار درقرلتای حضرت صاحبقران دریا دل و ترتیب طوی بزرگ از برای تزویج شاهزادگان درکان گل

چون مجموع ممالك روی زمین درنظر قدر صاحبقران سعادت قرین مختصر مي نمود همت عالي نهمت آن حضرت روا نمي داشت که تا تمام معموره عالم بحوزه تسخیر و تصرف درنیاید دریك محل اقامت فرماید و باستراحت و آسایش گراید لاجرم درین ولا که مستقر سریر سلطنت بفرقدوم همایون مشرف و مزین بود صواب آن دانست که پیش ازانکه رایت فتح آیت بعزم غزو بی دینان خطای باز نهضت نماید مقتضای فرموده ـ تناکحوا توالدوا تکثروا ـ علی قایله شرایف الصلوات وکرایم التحیات ـ نسبت با جمعی از شاهزادگان بوقوع پیوندد فرمان قضاجریان نفاذ یافت که بترتیب طوی قیام نمایند و باطراف و اکناف خبر فرستند که حکام و سرداران و سایر اشراف و اعیان بقرلتای حاضر شوند *

* نظم *

بفرمود سلطان صاحب قران * که اعیان عالم کران تا کران

بیایند یک سر سوی جشن سور * که هنگام عُرس(۱) است و وقت سرور
طلب کرده اشراف ایام را * ندا داده هم خاص و هم عام را
و از شاهزادگان چنگیز نژاد تایزی اغلن و تاش تمور اغلن
عرضه داشتند که چون قورلتای می‌شود اگر فرمان باشد
امیرزاده پیر محمد از غزنین و امیرزاده شاهرخ از خراسان
بیایند حضرت اعلی فرمود که پیر محمد بیاید اما آمدن
شاهرخ مصلحت نیست چه تمامی عراق و آذربیجان را پشت
اعتضاد و استظهار باو قویست و کس بطلب امیرزاده پیر محمد
روان گشت و کان گل بتعیین محل سور موفور السرور اختصاص
یافت در یکشنبه غره ربیع الاول سنه (سبع و ثمانمایة) مطابق
بیچین ئیل از فر نزول همایون فردوس آیین شد * * نظم *

* بلندي و پستي و صحرا و دشت *
* بنزهت چو روضات جنات گشت *
* خَسَك لاله شد سنگ لعل و گهر *
* گیا کیمیا گشت و شد خاک زر *
* ز نزهت شده کان گل کان گُل *
* زمانِ خزان رشک دوران گل *
* زده خیمهای بریشم طناب *
* درو فرش زربفت بیش از حساب *

---

(۱) در سه نسخه بجای - عُرس - (عیش) دیده شد *

* همه پردها دیبهٔ شوشتری *
* همه فرشها سُندس و عَبقری *
* چنان نقشها کرده بروی نگار *
* که نقاش چین گشته زو شرمسار *

جهت منزل خاص چهارسرا پرده پیرامون هامون درکشیده
و خرگاه دویست سري * * بیت *

سراسر مزین بزر و گهر * زاوج ثریا برآورده سر
سر از اوج ماه و خورگذرانیده * * بیت *

سرا پردهٔ شاه و دربانِ او * توگفتي بهشت است و رضوانِ او
و دوازده پای عالم آرای که ظاهرش از سقرلاط هفت رنگ
و اندرونش از مخمل هفت الوان بوده بطنابهای ابریشمي
و ستونهای منقش با قفیزهای زرین حشري گران از فراشان
بیک هفته برپای کرده بودند وسعت سایه اش گنجایش
استظلال قریب ده هزار کس داشت * * بیت *

سپهري بصنعت برافراخته * جهان درجهان سایه انداخته
و مجموع شاهزادگان بی‌همال و نوینان با ابهت و جلال هریک
باستقلال سرا پرده و بارگاه و خیمه و خرگاه * * بیت *

بامر شهنشاه عالم پناه * دران جشن گاهِ بهشت اشتباه
برافراشته بودند و با سایه بان آسمان برابر داشته * * بیت *

کران تا کران زیر چرخِ کبود * سرا پرده و خرگه و خیمه بود

ز رفعت بگردون برابر خیام * ستونهای آن خیمها سیم خام
بگسترده فراش صد گونه فرش * زبهجت زمین گشته مانند عرش
و تمام حکام و کلانتران و سایر خلائق از اطراف و اکناف
ممالک جمع آمدند و اطنبه خیام انتظام و احتشام برحسب
کام و مرام درهم کشیدند * * نظم *
منازل ز لطف قباب و خیام * شده رشک روضات دارالسلام
خلایق ز هرسو فراز آمده * همه خوش دل و عیش ساز آمده
ز هر شهر مردم بذوق و سرور * رسیدند بهر تماشای سور
ز چین و زسقلاب و از هند و روم * هم از زابل آن مرز آباد و بوم
ز مازندران و خراسان و فارس * ز بغداد و شام مبارک اساس (۱)
ز ایران بلاد و ز توران زمین * ز هر بقعه کان هست مردم نشین
و از جمله واردان دران ولا منکلي بوغای حاجب که از امراء
ملک الظاهر برقوق بمزید فصاحت و دانش و تحلّي
بصنوف فضایل از حفظ کلام الله و وقوف بر بعضی فواید
و لطایف از فنون علوم و میل بمشرب اهل تحقیق و غیر آن
امتیاز داشت و منشي درین شهادت از جرح - هل صاحبت
معه - ایمن است از پیش پسر مشار الیه الملک الناصر فرج که

---

(۱) در بعض نسخ بجاي - اساس - (اسارس) است و اگر
در کدامي نسخه بجاي فارس فاس یافته شود البته مقابل اساس
تواند شد *

صاحب تخت مصر بود برسم رسالت برسید و انواع تحف و هدایا از نقود و جواهر و صنوف اقمشه فاخر و سایر تبرکات و تنسوقات آورده بعز عرض رسانید و از جمله زرافه که از بدایع صنع آفریدگار است - جل و علا - و نه شترمرغ علاوه سایر نوادر بود و امیرزاده خلیل سلطان که در ترکستان بود توجه نموده برسید و بسعادت بساطبوس فایزگشت و امراء نامدار و سروران عالي مقدار مثل یادکار برلاس و بیردي بیگ و خداداد حسیني و داد ملک برلاس و پیرمحمد طغي بوغاي برلاس و سعادت تمورتاش و دولت تمور تواجي و غیرهم بدرگاه عالم پناه شتافتند و شرف تقبیل قوایم سریر خلافت مصیر دریافتند *

* نظم *

امیران و گُردانِ با فرو جاه * بزرگانِ لشکر سرانِ سپاه

ز هرسو بدرگاه شاه آمدند * پرستندهٔ تاج و گاه آمدند

امیرزاده پیرمحمد بر حسب فرمان که باحضارِ او صدور یافته بود از غزنین بیامد و بتقدیم وظایف الجاهشي مبادرت جسته حضرت صاحب قران او را کنار گرفت و از تذکر مصیبت برادرش امیرزاده محمد سلطان مصدوقه *

* مصراع *

* هر گه که بسوزه جگرم دیده بگرید *

بظهور پیوست و بزبان عطوفت پرسش نموده تسلي فرمود

و شاهزاده با قامت رسم نثار و پیشکش و تقوز چنان و چندان که سزد و باید قیام نمود روزدیگر چون ازفیض احسان جمشید خورشید گیتی پوشش تیرهٔ تار و پود و اللیل اذا عسعس انداخته حله زر بفت و الصبح اذا تنفس در پوشید مراحم پادشاهانه اورا خلعت طلادوز و کلاه و کمرارزانی داشت و نوکرانش را نیز جامه پوشانید و مجموع ازکسوت سیاه و لباس سوگواری بیرون آمدند و درخلال این احوال خواجه احمد طوسی که برحسب فرموده بمفرد عمال خراسان مشغول بود برسید و وجوه مفرد و خزانه خراسان با تقوز و پیشکش فراوان بمحل عرض رسانید و چون دران هنگام خاطر همایون حضرت صاحب قران متوجه مسرت و شادمانی بود - و حکم الاصل یسری فی الفروع - فیض فرحت و سرور عموم یافته بود و پرتو خرمی و نشاط برخواطر اکابر و اصاغر افتاده(۱) و از جمله اصناف محترفه و پیشه وران دست هنر بآذین بستن کشاده بودند و هر طایفه درخور شغل خویش تعبیهای لطیف طریف اختراع نموده * نظم *

* بر انگیختند اهلِ هر پیشهٔ *
* سزاوار کارِ خود اندیشهٔ *
* زهر صنف مردم وضیع و شریف *

(۱) در اکثر نسخ بجای • افتاده • (تافته) است •

* جدا بسته آذین بطرزِ لطیف *
* جواهر فروشان بائین وفر *
* بیاویخته شدّ‌ها[1] ی گهر *
* بیاراسته کلّه شاهوار *
* زهرگونه گوهرفزون از شمار *
* زیاقوت رمانی ولعل ناب *
* زناسفته وسفته دُرِّ خوش آب *
* دگرها چگویم که نفگند[2] چشم *
* کسی سوی بلور و مرجان و یشم *
* زعقدِ گهر شد ثریا خجل *
* زدرهای پاکیزه جوزا خجل *
* ز آرایشِ زرگرِ پرهنر *
* شده کان گل کان زر سربسر *
* زبس خاتم و یاره و گوشوار *
* عروسی جوان شد کهن روزکار *
* بجای که ماوای بزّاز بود *
* جهان را درِ خرمی باز بود *
* بتند بیر آن زمرۀ ارجمند *

(۱) در بعض نسخ بجای ـ شدها ي ـ (عقدهاي) دیده شد ❋

(۲) در بعض نسخه بجای ـ نفگند ـ (بفگند) بجای زایده است ❋

* شده افراخته چار طاقِ بلند *
* گرفته همه زیر و بالای آن *
* به دیبای استبرق و پرنیان *
* بگسترده در روی بساطِ حریر *
* شده خوب رویان دران جای گیر *
* همه مطربانِ نوازنده ساز *
* ز آوازِ شان زهره در اهتزاز *
* همه بلبل آواز و طوطی سخن *
* بعشوه ربوده دل از مرد و زن *
* همه سروِ قد و همه ماه روی *
* غزل خوان و گوینده و بذله گوی *
* بهر صنفی از مردمِ پیشه ور *
* بیاراسته چار طاقی دگر *
* شده هریکی مجمعی دل کشای *
* ز خورشید رویان الحان سرای *
* ز هرگونه ساز و ز هرگونه ناز *
* نظر باز مسکین(۱) بعرضِ نیاز *
* شده پستهٔ مه وشان پر شکر *
* ز هر طُرفه رودی سرودی دگر *

---

(۱) در بعض نسخه بجای - مسکین - (می کن) است *

* ازین سان کما بیش صد چارطاق *
* سر افراخته سوي این نه رواق *
* بدوران گروهِ فواکه فروش *
* بسرنا وطبل و غریو و خروش *
* سهی سروِ قدان نو خاسته *
* سَبَد ها بهر میوه آراسته *
* ازان هریکی بوستانِ دگر *
* بصد لطف و چستي (۱) نهاده بسر *
* به و پسته و لوز و امرود و سیب *
* بترتیب و آیین پذیرفته زیب *
* همان کرده درباب زینت گري *
* که در رشتۀ در کند جوهري *
* کشاده در و نار خندان دهان *
* چو درجي که یاقوت باشد دران *
* چه گفتم نه درجي ز زر مجمرے *
* فروزنده هر دانۀ اخگرے *
* ز بوی فواکه بنزدیک و دور *
* معطر مشامِ همه خلقِ سور *
* فواکه بآیینها داده زیب *

---

(۱) در بعض نسخه بجای - چستي - (حسني) است *

* فروزان و رخشنده و دل فریب *
* دگر جمع قصاب در طور خویش *
* گرفته بسی شیوهٔ طُرفه پیش *
* بصنعت شده آدمی گوسفند *
* کشیده بسر پوستی بی گزند *
* بزانِ سخن گوی با شاخِ زر *
* روان گشته اندر پی یک دگر *
* بظاهر بز آسا ولی در نهان *
* پری وار برده دل از انس وجان *
* پری دارد این خو که گهگه بفن *
* مبدل کند صورتِ خویش تن *
* پری چهرگان هم بصورت شدند *
* گه از جنس فیل و گهی گوسفند *
* بدین شیوه هم پوستین دوز چست *
* گهی یوز شد گاه شیری درست *
* ز هر جانور پوست کرده برون *
* چوجان کرده خود را نهان درون *
* برآورده خود را بشکل و برنگ *
* چو روباه و کفتار و ببر و پلنگ *
* بصورت دد اما بمعنی پری *

* بتن وا ممان تا ز جان برخوري *
* چگويم ز تو لاف(١) كان موشكاف *
* روان ساخته اشتري بر گزاف *
* ز چوب و ني و ريسمان و پلاس *
* بصنعت فكند اشتري را اساس *
* درو شد نهان تا نمايد عيان *
* هنرهاى خود را بخلق جهان *
* به بيني چو پرده بر افتد ز پيش *
* كه صانع نهان گشته در صنع خويش *
* همين حكم دارد جهان سربسر *
* بچشم بصيرت درو كن نظر *
* جهانجمله هيچ است و هستيكه هست *
* نهان است از چشم صورت پرست *
* ازو دان وزو بين بچشم خرد *
* همه نيك و آن هم كه خوانيش بد *
* ازو گفتم اما تو آگاه باش *
* مبين غير و جوياى الله باش *
* كنون تا نگردد سخن بس دراز *
* ز لواف كردم بندّاف باز *

---

(١) دراكثر نسخ بجاى - زتولاف - (زلواف) است *

* که بر ساختند از کمالِ هنر *
* ز پنبه بسي مرغ با بال و پر *
* بنای منارہ ز خشت و گل است *
* منارہ ز مچلوج بس مشکل است *
* به بین حسن تدبیر کایشان منار *
* ز مچلوج و ني کردہ اند اختیار *
* مناري که ایشان بر افراختند *
* فلک را مگر نردبان ساختند *
* مناري چو سروِ قدِ دلبران *
* که باشد ز جائی بجائی روان *
* سرا پاش زیبا و منقوش بود *
* ولیکی تنش قطن مفروش بود *
* برو لکلکي کردہ دایم قرار *
* که او داشت نسرِ فلک غمگسار *
* وگر پرسي از مردمِ چرم گر *
* بُد آیین ایشان طریقِ دگر *
* بر آوردہ دستِ هنر ذوفنون *
* دو هودج روان بسته بر یک هَیون *
* چو شد هودج و اشتر آراسته *
* در آمد بهودج دو نو خاسته *

* بچستي و چالاکي و زیب و فر *
* دل آرای تر هر یکی زان دگر *
* ز رخسار هر یك شده مه خجل *
* ولی غمزه شان آفت دین و دل *
* گرفته بکف هر یکی پوستی *
* بهر دم دلي برده از دوستي *
* بآن پوست بازي کنان پاي کوب *
* ز دلها بآن شیوه آرام روب *
* ازان دست بازي و پا کوفتن *
* در افتاده شوری دران انجمن *
* حصیری حصیری عجب بافته *
* چو نی در هنر موی بشگافته *
* بیک جا دو خط کوفی و معقلی *
* نوشته ز بس خوبی و مشکلی *
* وزان نقشهای ز اندازه بیش *
* خجل روح ماني ز ارتنگ خویش *
* بدین گونه هر صانع و پیشه ور *
* هنرها نموده بطور دگر *
* چو فصلی شنیدی ز حرفت وران *
* حدیثی بگویم ز بازي گران *

* عجب گونه دارِ بز و دار باز *
* زحیرت شده مردم از کارباز *
* فروبسته جائي سرِ ریسمان *
* که فرقش همین سود بر آسمان *
* کشیده ز هر سو رسنهای دار *
* ز بالا بزیر از یمین و یسار *
* بکسو دارکان بود چارم سپهر *
* نه آن مه رسن باز کو بود مهر *
* خجل ماه تابان ز رخسارِ او *
* ز گردون گذشته سرِ دارِ او *
* زخوبي بنوعي نمود از طناب *
* که گفتي دوشد برفلک آفتاب *
* بچستي چنان رفته بر ریسمان *
* که رخشان شهاب از برِ آسمان *
* عجائب دران روز بسیار بود *
* رسن بازي آنجا کمین کار بود *
* زتفصیل آن قصه گردد دراز *
* قلم کو باصلِ سخن کرد باز *

و واسطه انتظام عقدِ این جمعیت همایون تزویج شاهزادگان جوان بخت بود رای اصابت شعار صاحب قران کامگار

چنان اقتضاء فرمود که دران ولا امیرزاده الغ بیگ و امیرزاده ابراهیم سلطان و امیرزاده ایجل بن شاهزاده میرانشاه و از فرزندان شاهزاده عمرشیخ امیرزاده احمد و بایقرا هریک باکریمهٔ از مخدرات نتق ابهت و جلال در سلک ازدواج انتظام یابند لاجرم * * نظم *

* بفرمود سلطانِ گردون سریر *
* که اختر شناسانِ روشن ضمیر *
* تفحص نمایند حالِ سپهر *
* نظرکرده در ماه و ناهید و مهر *
* زماني همایون کنند اختیار *
* سزاوار آن کار فرخنده بار *
* بفرمان گذاري شدند انجمن *
* نجوم آزمایان بسیار فن *
* بدانش گزین کرده شد طالعي *
* سعادت فزاینده بی مانعي *
* کواکب قوی حال و انظار نیک *
* سهام و دلایل بیک بار نیک *
* چوکردند حکمت پژوهان پسند *
* مبارک ترین طالعي ارجمند *
* بامرِ جهان دار چرخ اقتدار *

* زد در پرده بر داشت سالار بار *

در مجلس عالی از قضات و اشراف و ایمه و علماء ممالك و اطراف مجمعی انعقاد یافت * بیت *

* کز خجلت جلالت آن جمع نم گرفت *

* برجیس را ز رشحه خوی طرف طیلسان *

و بعد از تصحیح مقدمات عقد و رعایت شرایط آن امام ایمه دوران شیخ شمس الدین محمد جزری بقراءت خطبه نکاح محفل را مزید ارتیاح و استرواح بخشید و قاضي قضات سمرقند مولانا صلاح الدین بتلقین کلمات ایجاب وقبول قیام نموده شاهزادگان را بر نهج قواعد ملت حنفي عقد بست و روزگار از بهجت و استبشار زبان تهنیت و دست نثار بر کشاد *

* بیت *

درم ریختند از کران تا کران * هوا گشت ابر جواهر فشان فرو ریخت چون قطره ابر بهار * زر و گوهر و لولو شاهوار ز بس گوهر و زر که افشانده شد * ز برچیدنش دستها مانده شد حضرت صاحب قراني محفوف بتایید آسمانی بسریر خلافت و جهانبانی بر آمد و جشن گاه را بشکوه خانی و فرکیانی رفعت هفتم آسمان و نزهت روضه رضوان بخشید و خواتین و آغایان و کلیدان بغتاقها پروین مثال زینت فرق خوبی و جمال ساخته مسند ابهت و جلال را بصد گونه غنج و دلال بیارا ستند

و از حواشي و اتباع هريک فوجي از دختران زهره جبين با حلاوت شکر و لطافت شيرين از سنبل عنبرافشان بر فراز سرو روان نغولها بسته و در هر شکنج ازان دلهاي سودا زدگان پيغولها جسته * بيت *

کاي حسن نغوله تو پيغولۀ دل * خاک قدمت بستر قيلوله دل

در خوبي و شهرآشوبي طاق طاقيها را قبه طاق ابروان ساخته و در کشور زيبائي و دل ربائي زيبنده تاج تاجها را باوج مسرت و ابتهاج برافراخته * بيت *

جهان شد نمودار خلد برين * پراز حور عين گشت روي زمين

و شاهزادگان سلاطين غلام و امراء و نويينان عظام مواقف و مقام خويش را بوفور جلالت و احتشام مزين ساختند و سادات و ايمه و جوچيننان و امراء بزرگ و ايلچيان که از چهار گوشه هفت اقليم آمده بودند در ساية دوازده پايه فلک فرساي هر يک بمرتبه خويش قرار گرفتند و ساير اصناف خلايق از امراء تومان و هزاره و اشراف و اعيان هر مملکت و ديار علي اختلاف طبقاتهم مقدار يک اسپ تاختن دور بساوري به نشستند و يساولان بهرام انتصار با خلعت زربفت شعار و بر زينهاي مرصع سوار وظايف خدمت خويش از سر اقتدار بتقديم مي رسانيدند و فيلان شکوه مند کوه مانند را تختها بر پشت بسته و بانواع تجملات و تکلفات آراسته بجاي خود باز داشتند

و شیرها مرصع بزواهرِ جواهر ثمین مشحون بصراحیهای زرین و تیغهای سیمین در زیر دروازه پای سپهر فرسای بترتیب نهاده و برفراز هریک کاسهای یشم و بلور و زر مکلل باصناف لآلی و درر در طبقهای طلا و نقره مهیا و آماده و انواع مشروبات از باده و قمز و بال و مثلث و عرق و شربت معدّ و مهیا داشته و مجموعه روزگار را اوراق ملمع لیل و نهار بصد گونه نقشِ بهجت و استبشار نگاشته * بیت *

جهان گشته چون جنت آراسته * جهانی بنظاره بر خاسته

چون شاهزادگان و نوییذان بآئین توره و رسم معهود کاسهای مدام مملو از باده یاقوت فام برحسب مرام پی درپی داشته مراسم قوش و قارو بتقدیم پیوست آنچه هنگام مدّ سماط و وضع خوانات از کثرت شیره و بسیاری اطعمه گونا گون اتفاق می افتاد بوسیله تقریر و تحریر شرح نتوان داد خلایق را دران سور که بی مبالغه در سخن فیها ما تشتهي الانفس و تلذ الاعین فحوای فرحت فزای اولئک لهم رزق معلوم فواکه وهم مکرمون وصف الحال آمد و بمضمون عندهم قاصرات الطرف عین کانهم بیض مکنون مقرون گشته * نظم *

* دران جشن شد پخته چندان طعام *

* که شد بیشها بهر هیزم تمام *
* بخدمت کمر بسته سالار خوان *
* نشد لحظهٔ غافل از کار خوان *
* زمان تا زمان رفته آورده پیش *
* خورش‌های الوان ز اندازه بیش *
* همه دشت پر خوان آراسته *
* ز نعمت در و هرچه دل خواسته *
* خورشهای جان پرور و خوش گوار *
* لذیذ و لطیف و معطر بخار *
* بسی کاسه و خوان مرصع تمام *
* یکی پر شراب و دگر پر طعام *
* پر از میوهٔ مختلف هر طبق *
* ز باغ جنان برده مجلس سبق *

و بر طبق خوردني انواع آشامیدني مرتب و مهیا گشته چه بعد از شیرهای خاص از برای اهل اختصاص جهت عشرت عام در مواضع آن جشن گاه با ازدحام خمهای متعدد پر از بادهٔ سرکشاده آماده نهاده بودند و صلای طرب و عیش در داده و از هر طرف ساقیان سیمین ساق زهره جبین جامهای زرین بگردش در آورده مصدوقهٔ و یطاف علیهم بکاس من معین بیضاء لذة للشاربین بعین الیقین مشاهده افتاد و از

برای اتمام سور و حضور جمهور فرمان صدور یافت که دران سور هرکس هرچه خواهد ارتکاب نماید هیچ آفریده بمنع و زجر سی نگراید * * نظم *

* بفرمان سلطان صاحب قران *
* منادي گري گشت فرمان رسان *
* که ایام سوراست و شادي و عیش *
* نزیبد زکس تندي و قهر و طیش *
* درین جشن کس را نگویند سخت *
* اگر تیره روزاست و گر نیک بخت *
* اگر کامکار است وگر بی نوا *
* نگویند با کس ز چون و چرا *
* چو این مژدگاني بمردم رسید *
* ز دلها گل شادماني دمید *
* دگر هرچه کردند از نیک و بد *
* کس انگشت طعنی بحرفی نزد *
* کسی را کسی گوشمالي نداد *
* مگر عود و تنبور را اوستاد *
* قفا هم نزد هیچ کس را کسی *
* بجز دف که مردم زنندش بسی *
* وجودي که باشد تن او فکار *

* بجز نی نبود اندران روزگار *
* بجمعیتی آن چنان مجتمع *
* که بودند اهلِ جهان مجتمع *
* سپاهی و شهری و خرد و بزرگ *
* دمشقی و رومي و تاجیک و ترک *
* همه شاد بودند و آسوده حال *
* نه تن راگزند و نه دل را ملال *
* جهان خرم و خلق آسوده حال *
* حوادث لکدکوب و غم پایمال *
* دران جشن فرخ که گردونِ پیر *
* ندید و نه بیند مرآن را نظیر *
* نه آن بود از اسباب شادي و کام *
* که وصفش بصد سال گردد تمام *
* می ارغوانی بزریته کاس *
* که از پرتوش گشت روشن حواس *
* شرابی معطر چو مشك و گلاب *
* شرابی ملون چو یاقوتِ ناب *
* بگردش در آورده سیمین بران *
* خرد گشته سرمست و حیران دران *
* شرابی کزو روح گیرد صفا *

* شرابی کزو خسته یابد شفا *
* شرابی کزو پیر گردد جوان *
* شرابی کزو تازه گردد روان *
* شرابی کزو چهره گلگون شود *
* شرابی کزو طبع موزون شود *
* شرابی چنین جلوه گاهی چنان *
* که یابد ز وسواس شیطان امان *
* خلایق سراسر چه شیخ وچه شاب *
* یکی سرخوش آن مست ودیگر خراب *
* همه کف شراب وهمه لب سرود *
* زجان سوی جانان پیام و درود *
* بهر جانبی ساقی ماه روی *
* قدح کرده پر بادۀ مشک بوی *
* خرامان بهر گوشه صد دلستان *
* غزل خوان و سرمست ودامن کشان *
* همه سرو بالا و سیمین ذقن *
* همه کبک رفتار وطوطی سخن *
* ز رخسار شان شرم سار آفتاب *
* ز مرغول شان خون جگر مشک ناب *
* مراد اهل مردم میسر تمام *

* جهانی همه شادمان خاص و عام *
* گرفتند ازان سور هریک نصیب *
* امیر و فقیر آشنا و غریب *
* گدایان رسیده بصد عزّو ناز *
* می ناب خورده بآواز ساز *

چه مغنیان شیرین زبان خوش آواز و رامشگران دلکش الحان ساز نواز بیوسون ترک و ایالغوي مغول و رسم خطای و قاعده عرب و طریقه فرس و ترتیب عجم از جملهٔ خواجه عبد القادر که بمزید اشتهار از تعریف مستغني است با دیگر نظایر و امثالِ او تار قبز و تیغان و عود را بمضراب نشاط و انبساط نواخته و آواز مجموع سازها از ذوات النفخ و ذوات الاوتار درهم انداخته * نظم *

* مغني بوقتِ سوال و جواب *
* بهم ساختهٔ عود را با رباب *
* بقانون امورِ طرب گشته راست *
* بنوعی که طبعِ فرح پیشه خواست *
* نشستند صف صف دران انجمن *
* غزل خوان و گویندهٔ و ساز زن *
* غزل خوان نه تنها خوش آواز بود *
* که صد دل بیک غمزه هم می ربود *

* ربابی و دفاف و تصنیف گوی *

* چو طنبوري و چنگ زن ماه روی *

* چو صوفی بالحان آن مه وشان *

* معلق زنان زهره بر آسمان *

و دران جشن دل کشای چون قامت آرزوی هر کام جوی بخلعت هر گونه مقاصد و مطالب آرایش پذیرفت و در حجله خواطر و ضمایر اکابر و اصاغر داماد هر امید را عروس مقصود در کنار آمد از برای شاهزادگان *

* نظم *

ز هرگونه پوشیدنی گزین * سراسر مکلل بدُرّ ثمین

بسی جامه و خلعت نامور * کیانی کلاه و مرصع کمر

بآیین معهود کردند بار * گران بار بار ازانها قطار و مهار

جُلِ استوان اطلس و پرنیان * برآورده زرین جَلاجِل فُغان

شترها مزین بهر گونه زیب * بزنگ و بآوازهٔ دل فریب

بدین سان کشیدند تا جشن گاه * جهان مانده حیران دران رسم وراه

و شاهزادگان را تقوز تقوز جامها پوشانیدند و تاج و کمر مرصع علاوه آن میشد و پای اندازها از انواع اقمشه زربفت گوناگون از نخ و نسیج و حریر و اکسون بیرون از حیز وصف چند و چون انداختند و ایشان بطریق معهود هر نوبت وظیفه التجا مشي بتقدیم مي رسانیدند و چندان سیم و زر و لعل و یاقوت و گهر برسم نثار هر بار افشانده میشد که در فصل خزان آن سر زمین

را زینت و آیین لاله زار در نوبهار حاصل می گشت و چون شب در آمد و بسیط ارض از بسیاری مشعل و فانوس تفسیر کریمه ولقد زینا السماء الدنیا بمصابیح را توضیح کرده تمثیلی روشن می نمود و درایمن اوقات واسعد ساعات ذراری سپهر سلطنت و کامگاری ببرج وصال و اتصال انتقال نمودند و بعد ازان حاجب حیا پردهٔ ادب فرو گذاشته واردان سخن را دران حرم بار نیست * مصراع *

کلام اللیل یمحوه النهار

روز دیگر که پادشاه ممالک افلاک پرتو عاطفت بر نشیمن موالید خطهٔ خاک افگنده جواهر انوار بر مفارق ایشان نثار کرد حضرت صاحب قران بمنازل شاهزادگان تشریف حضور و عبور ارزانی داشته دست اقتدار و استبشار باقامت رسم نثار سحاب آثار ساخت و مجموع آغایان و امراء چهره بندگی و متابعت را بگلگونهٔ موافقت بیاراستند * بیت *

چو گیتی مزین شد از فرّ خور * برافشاند گردون بدامن گهر
فلک ریخت بس گوهر شاهوار * دران سور فرخنده بهر نثار

و سایر اکابر و اشراف سلوک همان طریقه واجب دانسته برسم ساچق نقود بسیار بپاشیدند * نظم *

مشاهیر و اشراف عالم تمام * بآداب خدمت نموده قیام
همه تهنیت گو کشیدند پیش * نثار و هدایا ز اندازه بیش

دران روز در هیچ دل غم نماند * چه غم کز ملالت اثر هم نماند
جهان پر شد از بانگ طبل و نفیر * ز تحت الثری تا باوج اثیر
زمین گشت لرزان ز آواز کوس * صدا بر شد از کان گل تا بطوس

و از جمله متمتعان ازان جشن بدیع منوال و متحیران دران کمال عظمت و جلال رسولان اطراف و جوانب بودند چه از مصر و بلاد افرنج و هندوستان و دشت قبچاق و جته ایلچیان بدرگاه عالم پناه آمده بودند همت صاحب قران دریا نوال ایشان را با تمام اکابر و اشراف که از اطراف و اکناف ممالک جمع آمده بودند و مجموع نوییندان و سران سپاه را بخلعتهای فاخر و انعامات وافر متکاثر بلند پایه و سرافراز گردانید و دران جشن همایون مدت عشرت و شادي قریب دو ماه متصل متمادي شد * * بیت *

دومه سور بود اندران جشن گاه * بسی عیش کردند شاه و سپاه

و عقیب فراغ از طوی و جشن سور رای جهان آرای پرتو التفات بر مصالح ملک و ملت و نظم امور جمهور انداخت و یرلیغ لازم الاتباع صدور یافت که در اقامت لوازم امر معروف و نهی منکر سعي بلیغ بجای آورند و بعد ازین هیچ آفریده بارتکاب شرب خمر و دیگر مناهی اصلا جسارت ننمایند و چون نمایش و آرایش جانب صورت که دنیا عبارت ازان است باعلی مدارج عظمت و جلالت و اقصی مراتب شوکت

وحشمت بنصاب کمال پیوست و در ظل ظلیل مراحم بیدریغ عموم خلایق از مستلذات حسی و مشتهیات وهمی و خیالی بحظ اکمل و نصیب اوفر محظوظ و بهره ور گشتند رای جهان آرای حضرت صاحب قران روی همت عالي از تلقاو مدینِ صورت بصوب وادي ایمن معني آورده و دیده بصیرت را بموانسه قبس هدایت از شجرِ توفیق روشن ساخته از صدق نیت و خلوص طویت * * نظم *

* در آمد بخلوت سرای نیاز *
* همي گفت با داورِ پاک راز *
* که ای برتر از هرچه گنجد بفهم *
* نه عقل از جلال تو واقف نه وهم *
* که داند ترا جز تو و جز تو کو *
* تو هستي و باقي همه گفت و گو *
* خدایا چه گویم سپاسِ ترا *
* عطای برون از قیاسِ ترا *
* ز خاکم برحمت تو برداشتي *
* سرِ دولت من برافراشتي *
* ز فضلِ تو دارم من این سروري *
* تو دادي مرا بیشي و برتري *
* ز لطف تو است این همه دارو گیر *

* و گر نه کیم من فقیـــر و حقیر *
* شگفت آید از کارِ خویشم بسی *
* که عاجزتر از خود نه بینم کسی *
* مرا حکم و فرمان روائي ز تست *
* دلیري و کشورکشائي ز تست *
* ببزم از عطـــای تو ام بهره ور *
* بهنگام رزمم تو بخشي ظفر *
* ز فضلِ تو تا یافتم سروري *
* مرا بوده نصرت بهر داوري *
* بعونِ تو شد رتبهٔ من بلند *
* و گر نه منم عاجزي مستمند *
* وجودم ز انعام تست ای کریم *
* پناهم توئي در هر امید و بیم *
* بلطفم چو خواندي بقهرم مران *
* بِهِل تا شوم خاك این آستان *
* ز عونِ تو ام گر نه یاري رسد *
* همه عزتِ من بخواري رسد *
* عزیزم تو کردي مجو خواریم *
* مکن شرمسار از گنهکاریم *
* بلطف تو خو کرده ام سالها است *

* امیدم همان ست و حاجت رواست *

والحمد لله علی ترادف آلائه و توافر نعمائه *

گفتار در بیان اسباب توجه رایت گیتي کشای بجانب خطای

در مبداء طلوع آفتاب سلطنت و اقبال حضرت صاحبقراني از مطلع تاییدات آسماني معمورهٔ ربع مسکون بتحت تسلط و استیلاء ملوک طوائف و حکام مختلف در آمده بود و سالها استقرار و استمرار یافته و بواسطه مخالفت و منازعت والیان و فرمان دهان امصار و بلدان که بر وفق مضمون لو کان فیهما الهة الا الله لفسدتا مستلزم فساد و تباهي احوال جهان است امن و استقامت از ممالک و امان و اطمینان از طرق و مسالک منعدم شده بود و قاطعان طریق در راهها و بدکرداران بی طریق در شهرها چیره و مستولي گشته مزاج بنیه عالم از نهج اعتدال بکلي انحراف یافته بود و ظاهر است که در دارالخلافهٔ پیکر انساني که نسخهٔ تمام عالم است چون مواد فاسده غالب میشود و مزاج از منهاج مستقیم صحت و سلامت منحرف مي گردد بی مسهلی قوي که ماده مرض را دفع کند تدارک و تداوي آن صورت نمي بندد و بی شك تا مواد فاسد بیک بارگي

مندفع گردد البته بعضی مادهٔ صالح نیز بتحلیل برود و چون
ارادت قدیم قادر حکیم تعلق پذیرفته بود بآنکه مزاج عالم
بشربت تلخ و شیرین قهر و لطف صاحب قران بی همال بحال
اعتــدال باز آید سابقهٔ عنایت ازلي اورا از میان
سعادتمندان دوران برگزید و بتشریف کرامت آتیناه الملک
اختصاص بخشید لاجرم داعیه گیتي ستاني و جهانباني بتلقین
و ما تشاءون الا ان یشاء الله رب العالمین از ضمیر
خرده دان دوربین آن حضرت سربرزد و بعون الهي در
اندک زمان معظم ممالک کیهان مسخر گردانید و آن را از
قبضهٔ تغلب و تصرف گردن کشان و جباران زمان استخلاص
نموده بانواع عدل و احسان بیاراست و دربسیط جهان بساط
امن و امان بنوعی بگسترد که - الی یومنا هذا - اگر شخصی
تنها طشتی پر از سیم یا زر بفرق سر از باختر بخاور مي برد
از آسیب چنگال لصوص و اشرار مانند زر و سیم نرگس از
تعرض دست جبار ایمن و فارغ است * * بیت *

* کس نیارد تیز در خورشید دید از عدل او *
* گرچه از مشرق بمغرب طشت زر تنها برد *

لیکن در خلال این احوال بسی امور هایل از کشتن و غارت
و اسر و تاراج از برای ضرورت جهان گیري واقع شد چنانچه
در تضاعیف این فتح نامه بتفصیل گذارش پذیرفته و درین ولا

که آنحضرت از تسخیر شام و روم و گرجستان و ضبط تمام ایران زمین از کران تا کران بسعادت معاودت نمود و در مستقر سریر سلطنت و جهانبانی نزول فرمود و بالهام دولت سرمدی عزم خسروانه تصمیم یافت که آنها را تدارک نماید و باز باحراز فضیلت جهاد که لغزوة واحدة خیر من الدنیا و ما فیها — علی قایلها افضل الصلوات و اکمل التحیات — آن تقصیرات را تلافی فرماید بنا برین چون از قضیه تزویج نبیرگان جوان بخت فراغ یافت بحکم و شاورهم فی الامر شاهزادگان و امراء را در مجلس خاص جمع آورده فرمود که عنایت پروردگار تعالی و تقدس مارا دولتی چنین ارزانی داشته که عالم را بشمشیر گرفتیم و پادشاهان روی زمین را بغلبه و قهر مطیع و منقاد گردانیدیم و بحمد الله سبحانه — آنچه ما را از سعت مملکت و استقلال در سلطنت و نفاذ حکم و فرمان و کثرت انصار و اعوان حاصل شده کم پادشاهی را دست داده باشد و چون امثال این امور بی مهابت و سیاست و انتقام میسر نمیشود و بضرورت در اثنای لشکرکشی و گیتی ستانی صورتی چند واقع شد که موجب ضرر و پریشانی جمعی مردم بود این زمان درخاطر چنان است که بعد ازین بکاری قیام نمائیم که کفارت آن آثام باشد و خیری که از دست هرکس بر نمی آید چنگ کفار است

و قلع و قمع مشرکان و بی دینان که آنرا قوت و شوکت تمام
می باید صواب آن است که همان لشکررا که آن جرایم
از ممر ایشان وقوع یافته بجانب چین و خطای بریم که دیار
کفر است و مراسم غزا و جهاد بتقدیم رسانیده بتخانها و
آتشکدهای ایشانرا خراب سازیم و بجای آن مساجد و معابد
بنا کنیم باشد که بحکم ان الحسنات یذهبن السیئات
سبب آمرزش آن زلات گردد - و ما ذلک علی الله بعزیز -
شاهزادگان و نوینان زبان ادب بدعا و ثنا برکشادند و آن
رای مبارک را بستایش و آفرین تلقی نمودند *

* بیت *

که از شاه رایت برافراختن * ز ما بندگان جان فدا ساختن

و یرلیغ عالم مطاع بنفاذ پیوست که تواجیان شمار سپاه را
هزاره هزاره نیکو تحقیق کرده سان ایشان زیادت کنند امراء
برحسب فرموده شرایط تفتیش و تفحص بجای آوردند
و هرجا که قابلیت اضافه داشت سان زیادت کردند و در
دفتر ثبت نمودند و بعد ازان اشارت علیه نفاذ یافت که مجموع
امراء الوس و حکام ولایات بترتیب لشکر و جمع سپاه مشغول
شوند کلانتران الوس و سرداران مواضع نسخه تونقال از
تواجیان بزرگ بستدند که بچه یراق و دستور بیایند و جهت
گرد آوردن لشکر باطراف و جوانب توجه نمودند حضرت

صاحب قران مصحوب عون و تائید ملک دیان از کان گل بشهر فرمود و مدرسه سرایملک خانم بشرف نزول همایون اختصاص یافت و عاطفت پادشاهانه امیرزاده پیر محمد جهانگیر را بتاج و کمر و اسپ گرامي گردانید و اجازت انصراف بزاولستان ارزاني داشت و تمامي نوکرانش را اسپ وجامه داد و امیرزاده سیدي احمد عمر شیخ را که مادرش درحباله شاهزاده مشاراليه بود و خود درین طوي بمصاهرت شاهزاده اختصاص یافته بود ملازم رکاب او گردانید و براه هرات متوجه قندهار شدند و ایلچي مصر را بخلعت وکمر معزز و موقر داشته انعام بسیار فرمود و رخصت مراجعت داده مولانا عبد الله کشي را با جمعی برسالت رفیق او ساخت و مکتوبی بعرض سه گز و طول هفتاد گز مجموع بآب زر نوشته بخط مولانا شیخ محمد پسر خواجه حاجي بند گیر تبریزي که در فضیلت کتابت و حسن خط مصدوقه * مصراع *

* وابن السري اذا سري اسراهما *

بظهور رسانیده درصحبت ایشان بملک مصر فرستاد و از جمله مضمونش جواب سخني بود که او در باب سلطان احمد و قرا یوسف عرضه داشته بود چه گفته شد که ایشان از نهیب عساکر گردون مآثر گریخته پناه بآن دیار برده بودند

و چون ملك آن ممالك در سلوك مسالك هواداري و طاعت گذاري رسوخ قدمي داشت هردو را گرفته باز داشته بود و صورت حال بکلك اخلاص بر صحیفه عرض نگاشته درین ولا مرقوم خامه فرمان گشت که سلطان احمد جلایر را بند کرده و سر قرایوسف را از بند گردن کشاد داده بدرگاه عالم پناه فرستد و مکرمت بی دریغ بسي بیلاکات پادشاهانه از خلعت و تاج و کمر و انواع اقمشه و امتعه با رسول و کتاب ارسال فرمود

* بیت *

یکی هدیه آراست کاندر جهان * ندیده کسي از کهان و مهان

و سایر ایلچیان که از بلاد افرنج و دشت و جته و دیگر اطراف آمده بودند همه را نوازش فرموده سرافراز و خوش دل بازگردانید و مهد اعلی ملکت آغا که بر حسب فرمان بجشن طوی حاضر شده بود اجازت انصراف یافته بهرات بازگشت و خدر معلی بیکیسي سلطان را بآیینی که تا حجله سپهر بعروس ناهید آراسته مثل آن کم اتفاق افتاده باشد پیش شوهرش امیرزاده اسکندر بهمدان روانه داشت و او از راه بخارا و ماخان متوجه شد و مرحمت بی دریغ تاشکندت و سیرام و نیکي واستره و ولایت جته تا ختای بامیرزاده الغ بیگ نامزد فرمود و اندگان و اخشي کندت و طراز و کاشغر تا خُتَن با تمام توابع و ملحقات نامزد امیرزاده ابراهیم سلطان فرمود و یرلیغ اعلی

موشح بآل تمغا کرامت نمود و از امراء شاهزاده مشار الیه پیر محمد طغي بوغا و سعادت تمورتاش و شیخ بهلول بیان تمور آقبوغا و محمد آزاد روان شدند تا لشکریان آن نواحی را گرد آوري کرده بتاشکنت که وعده گاه اجتماع سپاه عالم اقطاع آنجا بود برند و تمور خواجه آقبوغا را بسبب جریمه که ازو بظهور آمده بود بغد کرده بمغولستان باسي کول فرستاد و از مدرسه سرای ملک خانم بارک فرموده درکوك سرای که از مستحدثات معمار همت آن حضرت است بسعادت و اقبال فرود آمد عالم و عالمیان از میامن عدل و احسانش معمور و مسرور. و همت عالي فهمت بر احراز فضیلت غزو و جهاد مصروف و مقصور و الله عاقبة الامور

گفتار در نهضت حضرت صاحبقران مظفر لوا بصوب خطای به نیت غزا

از بشارتها که وجهه خطاب کرامت انتساب وبشرا لمومنین بان لهم من الله فضلا کبیـرا صلوا علیه و سلموا تسلیما گوشوار مسامع امت رفیع منزلت ساخته آنسـت که چون شخصی بقصد زیارت بیت الله احتمال شداید اسفار اختیار نماید و پیش از وصول بمقصد هادم اللذات کمین برکشاید در دیوان فضل نامتناهي الهي هرسال ثواب وقفه مبرور باسم او مسطور گردد و پوشیده نیست که اقامت مراسم جهاد

و فتح دیار کفر و فساد در ارتکاب مشقت و خطر ـــ السفر قطعة من السقر ـــ با عبادت مذکور مشارک است و صاحب حظ اکمل و اوفر لا جرم شمول عنایت بی علـــت ازلی نسبـــت با حضرت صاحب قران مقتضي آن بود که حادثه ضروری آن موید کامیاب در اثنای سفری وقوع یابد که مقصود اصلي دران قیام بفرض جهاد و انتقام اسلام از اهل شرک و عناد باشد و چون هنگام حلول واقعه آنحضرت نیک در رسیده بود بعد از تصمیم عزم جانب چین و ختای که بلاد اعداء دین است با آنکه موسم برودت هوا و حدود زمستان بود و صوب سفر سرد سیر مفرط اصلا تعلل و تاخیر روا نداشت و توجه بهنگام معهود و تحویل حوت نگذاشت و بهمگي همت بی توقف متوجه امضاء آن عزیمت گشت و امیـــر برندق را فرمود که نسخه لشکر احتیاط کرده باز بینند که چه مقدار مرد درین یورش ملازم خواهند بود امیر مشار الیه بموجب سانی که در کان گل مقرر شده بود احتیاط نموده عرضه داشت که از ماوراء النهر و ترکستان و خوارزم و بلخ و بدخشان و خراسان و سیستان و مازندران و قوم تاتار که ایشان را با کوچ از روم نقل کرده اند و خانه کوچ ایران زمین که از آذربیجان و عراق آورده اند دویست هزار سوار و پیاده جلد نامدار همه اژدر کارزار جمع میشود *

* نظم *

گروهی دلیری نبرد آزمای * براعدای دولت بلای خدای
بکثرت ستاره بصولت فلك * باقبال خسرو ظفرشان بزک
حضرت صاحب قران دریا نوال درحال * * نظم *
سرگنج ودست کرم برکشاد * سپه را بداد و دهش کرد شاد
غني گشت لشکر ز بس خواسته * روان شد سپاهی بس آراسته
وحکم واجب الاتباع بران قراریافت که امیرزاده خلیل
سلطان و امیرزاده احمد عمرشیخ و از امراء خداداد حسینی
و امیرشمس الدین عباس و دیگر امراء تومانات و هزارجات
با لشکر در تاشکنت و شاهرخیه و سیرام قشلاق کنند و امیرزاده
سلطان حسین با بعضی لشکر جرنغار به یسی و صیران زمستان
گذرانند و شاهرخیه را در قدیم فناکنت مي گفتند و ازعبور
لشکر چنگیز خان چنان خراب شد که از عمارت اثر نماند تا در
بیچین ئیل سنه (اربع و تسعین و سبعمایة) حضرت صاحبقران
بعمارت آن فرمان داد و گماشتگان برحسب فرموده آنرا
عمارت کردند و حصاری استوار پیرامن آن برآوردند و اهالي
آن حوالی مجموع بدانجا نقل نمودند و چون عاطفت
پادشاهانه آن را نام زد شاهزاده کامگار شاهرخ فرمود
بشاهرخیه اشتهار یافت ورای صواب نمای ضبط سمرقند
را باهتمام ارغونشاه باز گذاشت و محافظت گنجها
بشیخ چوره حواله فرمود و رایت فتح آیت در پنجشنبه

بیست و سیوم جمادی الاول سنه (سبع و ثمانمایة) که آفتاب
در منتصف قوس بود به تسدیس مشتري و قمر در میزان
بتسدیس آفتاب وبه تثلیث مشتري بطالعی که منجمان اختر پژوه
دانش آیین اختیار نموده بودند از سمرقند روان شد و روی
توجه بقشلاق آقسولات آورده بموضع قرابلاق از صغد اتفاق
نزول افتاد شاهزادگان کامگار و امرا و نامدار ملازم موکب
همایون و کثرت سپاه مورشمار شیرشکار که از اطراف و جوانب
بجنبش درآمدند از حیزقیاس و تخمین بیرون * * نظم *
ز آوازهٔ عزم صاحب قران * بجنبید یک سرزمین و زمان
بغرید کوس و بجوشید دشت * خروشِ سپاه از فلک درگذشت
زهر جانبی رایتی شد پدید * روان فوج فوج ازسپه دررسید
علمها برافراخته رنگ رنگ * برآورده تیغ خوراز گرد زنگ
زبس جوش لشکربه بی راه وراه * بسیطِ زمین تنگ شد برسپاه
همه با دلِ شاد وبا سازِ جنگ * همه گیتيي افروز و بانام وننگ
نهان شد همه روی هامون زنعل * هوا یک سرا زپرنیان گشت لعل
نَبُد برزمین پشـــه را جایگاه * نه اندر هوا باد را مانده راه
به پیشِ سپاه اندرون کوس وپیل * زمین شد بکردار دریای نیل
و رایت کیوان رفعت آفتاب اشراق از قرابلاق نهضت نموده
درضمان حفظ مهیمن خلاق براه ایلان (١) اوتي روان شد و چون

---

(١) دردو نسخه بجای - ایلان - (ایلاق) است *

بعد از طی منازل و مراحل سایه وصول بر موضع تابلق انداخت فراش صنع و ینشئ السحاب الثقال سایبان کحلی پرنیان ابر از کران تا کران آسمان برافراخت و برفی گران و بارانی طوفان نشان ببارید و بادی عظیم وزیدن گرفت و برودت هوا بغایت قصوی رسید و موکب ظفر قرین از انجا کوچ کرده و یکران عزم برقرار رانده آق سولات از فر وصول و حلول رایات سعادت آیات نزاهت روضات جنات یافت و چون آن محل ریگ بوم است و هیزم بسیار پیشتر فرمان قضا جریان نفاذ پذیرفته بود و درانجا جهت قشلاق قوریاها گرفته و جهت مسکن عمارتها پرداخته بعد از استقرار حضرت اعلی در قوریاهای خاص شاهزادگان و امراء و لشکر هریك بجای خویش فرود آمدند و خسرو انجم سپاه اقلیم سپهر در زمستان خانه جدی درآمده بود و شدت سرما با آنکه نصاب کمال داشت روز بروز می فزود و چون دران سال بحسب اتفاق فصل شتا از معهود دیگر سالها خنک تر می گذشت آفتاب عالم تاب از سرمساری اکثر اوقات در حجاب سحاب متواری بود و ابر با گریه و زاری در گوهر افشانی و کافور باری * نظم *

* بری ابر از گسستن آسمان وار *

* گهی کافور بیز و گه گهر بار *

* چو می شد چشم مهر از برف خسته *

* بُدی از ابر چشم آویز بسته *
* ز بسیاری برف بسته بادام *
* زمین گفتی که هست از نقرهٔ خام *
* ز بس نم کامد از ابرِ مکدر *
* هوا پنداشتی شد آب یک سر *
* ز سرما در تمنا شیر گردون *
* که سازد برتنِ خود پوست واژون *
* بدریا ماهی از حسرت برآذر *
* که هم کاشانه باشد باسمندر *
* به بستان مرغ را نعل اندرآتش *
* که خوش درباب زن[1] گردد برآتش *
* بزاری جسته زاهد درمناجات *
* که با عاصی بود روزِ مکافات *
* بصحرا جانور آن کز فنا رست *
* ز قوتش روزها بایست لب بست *

ذکر قصه که در بعض قصص آتیه بتذکر آن احتیاج خواهد افتاد و شرح احوالی که در آقسولات دست داده

* نظم *

---

(١) در بعض نسخ بجای - باب زن گردد (تاب گردد دل) دیده شد *

* عشق است که شیر نر زبون آید ازو *
* بحریست که ظُرفها برون آید ازو *
* گه دوستی کند که جان افزاید *
* گه دشمنی که بوی خون آید ازو *

امیرزاده خلیل سلطان جهان سلطان دختر امیرزاده علی را در حباله داشت امیرزاده علی خواهر زاده حضرت صاحب قران بود و از قضا امیرزاده خلیل سلطان را با شاد ملک که از قمکان امیر حاجی سیف الدین بود تعلق خاطری پیدا شد و آن سودا در خیال شاهزاده بنوعی استیلاء یافت که عنان اختیار از قبضه وقار و اصطبار او بیک بار در ربود و در غیبت حضرت صاحبقران اورا بحت نکاح درآورد و چون حرم شاهزاده ازان قضیه آگاه گشت شعله غیرت اشتعال یافت و آن حال را در سمرقند بعرض حضرت اعلی رسانید و چون فرمان قضا جریان باحضار شاد ملک صدور یافت شاهزاده نوعی ساخت که اورا نیافتند و ازین معنی آتش خشم جهان سوز تیز تر گشت و حکم شد که اورا بازدید کرده ناچیز سازند و امیرزاده پیر محمد جهان گیر خون اورا درخواست کرد و امضاء آن حکم در توقف افتاد و باز در آقسولات بمسامع علیه رسانیدند که شاهزاده اورا نهفته همراه دارد امر عالی نفاذ پذیرفت و میربرات برفت و اورا

بیاورد و قهرمان قهر بقتـــل او اشارت فرمود مهـــد اعلی
سرای ملک خانم را خاطر بر اضطراب شاهزاده میسوخت
وکمال محبت و دل نگرانی حضرت صاحب قرانی نسبت باولاد
و اخلاف میدانست با امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک
بر سبیل مواضعه راست داشت که در پایه سریر خلافت مصیر
عرضه دارند که در صدف وجود این عورت دُردانه از سلیل
صلب شاهزاده مکنون است وچون آن سخن معروض افتاد
اشارت شد که او را بمهد اعلی تومان(۱) آغا سپارند تا بعد از
وضع حمل فرزند را محافظت نماید و او را بیکی از غلامان
سیاه دهد وهم در آقسولات یرلیغ عالم مطاع به نفاذ پیوست
و بشاهزادگان و حکام و داروغگان تمام ممالک نشانها نوشتند
مشتمل برانکه هرکس در محل حکومت خود اقامت مراسم
عدل و داد گستری شعار خود ساخته دربند رفاهیت و آسایش
خلایق باشند و بسخن مفسدان و عوانان اصلا التفات ننمایند
و با رعایا و زیردستان که ودایع حضرت پروردگارند لطف
و مرحمت واجب دانسته نوعی سازند که روز بازخواست
ندامت نباید کشید و در حضرت ذوالجلال خجـــالت
و انفعال نباید دید *   * نظم *

* هر آن کس که خواهد که یابد بهشت *

---

(۱) در دو کتاب بجای - تومان - (پویان) دیده شد *

* نگردد بگرد بد و کار زشت *
* هرآن کس که او راه (۱) یزدان بجست *
* بآب خرد جان تیره بشست *
* درین بارگاهش بلندی بود *
* بر سروران ارجمندی بود *
* بنزدیک یزدان ز تخمی که کشت *
* بیابد بپاداش خرّم بهشت *
* ز داد و دهش گر کنی پود و تار *
* بگیتی بمانی یکی یادگار *
* که جاوید هرکس کند آفرین *
* بران شاه کاباد دارد زمین *
* ز یزدان و از ما بران کس درود *
* که بیخ ستم داس عدلش درود *
* همه گوش دارید و فرمان کنید *
* ازین پند آرایش جان کنید *

و هرنشانی ازان مصحوب معتمدی بیکی از شاهزادگان و حکام ممالک فرستادند و بموجبی که مقرر شده بود امیرزاده خلیل سلطان بتاشکنت رفت و امیرزاده سلطان حسین بصیران ویسی و از اطراف و جوانب ز برای زواده

---

(۱) درد و نسخه بجای - راه - (کار) است *

لشکر بارابها و گردونها انواع ماکولات و ضروریات
می آوردند و اسپان دیناره که بهر ولایت انداخته بودند
دریں اثنا باردوی اعلی میرسانیدند و عاطفت پادشاهانه
مجموع آن را بشاهزادگان و امراء و لشکریان می بخشید
و دریں اثنا از خراسان سید خواجه شیخ علی بهادر از پیش
امیرزاده شاهرخ آمده خبر سلامتی ذات شاهزاده رسانید
و رای صواب نمای امیر برندق را بجانب تاشکنت روانه
داشت که برسانیدن تغار لشکر بهرام انتقام قیام نماید و فرط
مرحمت پادشاهانه امراء و بزرگان سپاه را فرموده بود که
هریک از حال تومان و هزارجات و قشونات و صدجات
خویش نیک با خبر بوده بنوعی غمخواری نمایند که دران
راه هیچ آفریده را جهت مایحتاج ضروری باز ماندگی
نباشد لاجرم اسباب احاد لشکری بآن کثرت و بسیاری چنان
مرتب گشت که یک سواره ازانچه ضرورت باشد چندان
با خود داشت که دارائی ده کس بآن توان کرد و برهمین
نسق همه را اسباب و آلات جنگ از صنوف اسلحه و آنچه
در محاربه و مدافعه بکار آید مهیا و آماده و ازجمله چندین
هزار خروار غله مقرر بود و صد خر که بارابها همراه ببرند
و هنگام رفتن براه بکارند تا در بازگشتن بکار آید و چند هزار
شتر آبستن همراه بود که برفرض احتیاج شیر ایشان مدد قوت

لشکریان باشد والحق چندان غلبه که شمار آن جز بانامل قیاس و تخمین عقد نتوان کرد با چندان اسباب و آراستگی عجب که گردون پیر پیش ازان در زیر رایت اقبال صاحب شوکتی دیده باشد و هیهات هیهات که بعد ازین بیند و خلایق ازمشاهده طوي کان گل و آن کمال عظمت و کامگاری که حصول مثل آن در سعت خیال هیچ عاقل نمی گنجد متحیر و متعجب مانده بودند و زیرکان را از ملاحظه اذا تم امر دنی نقصه خوفی عظیم طاری شده بود و بزبان مردم جاری گشته و چون در عقب آن لشکری بآن کثرت و شوکت و اسباب در معسکر ظفرمآب باندک زمان جمع آمد آن دغدغه زیادت گشت و اندیشه بخاطرها راه یافت و خلق را مضمون این دعا ورد زبان بیم و رجا شد * بیت *

* که یارب تو این شاه را لایزال *
* نگهدار از آسیب عین الکمال *
* الهی تو این دولت پایدار *
* ز چشم بدان جاودان گوش دار *

گفتار در نهضت رایات فتح آیات از آقسولات

در وقتی که آفتاب هنوز در اواخر جدي بود و شدت سرما بمرتبه که نطاق نطق ازاحاطه بوصف آن قصور داشت

چنانچه بسیاری از مردم و چهارپایان دران راهها تلف شدند
وبسی را دست وپای وگوش وبینی و دیگر اعضا بیفتاد
و اکثر اوقات ابرآسمان وارکوان تا کران افق کله بسته بود
و برف قیروان تا قیروان زمین برهم نشسته * * بیت *

* زبس ابر و برف اندران پهن دشت *
* تو گفتی فلک ده زمین گشت هشت *

و دران ایام آخر قران علویین در مثلثه هوائی دربرج دلو
وقوع یافت چون داعیه احراز فضیلت غزو وجهاد درخاطر
مبارك صاحب قران پاك اعتقاد بغایت قوی بود صبر
نفرمود تا سورت برودت هوا بشکند و ازکیفیت راههای آن
مواضع استفسار نمود و منزل منزل را از چگونگی آب و علف
وبراری و جبال وغیرها استکشاف فرموده ثبت افتاد *

* مصراع *

* بدست توکل بعزم درست *

رایت توجه برافراخت و رای خورشید اشراق پرتو فرمان
انداخت که امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده احمد عمرشیخ
وامیر خداداد حسینی و یادگار شاه ارلات و امیرشمس الدین
عباس و امیر برندق و محمد درویش برلاس و رستم طغی بوغا
و برادرش پیر محمد ونوشیروان پسر بویان آغا و عبد الکریم
حاجی سیف الدین و پیرعلی منکلی بوغای سلدوز و

خانه سعید سلدوز و سعادت تمورتاش و دیگر امراء که به حسب فرمان در حوالي تاشکنت و شاهرخیه و سیرام قشلاق کرده بودند چون آفتاب نیمه حوت رسد مجموع بجنبش درآیند و بیکبارگي توجه نمایند و امیرزاده سلطان حسین که بطرف دشت قبچاق دریسي و صیران بود چون بهار شود او نیز بی توقف سوار گردد و چون رایت نصرت شعار در ضمان حفظ پروردگار از آقسولات روان گشت و شب درمیان کرده باوزن اتا نزول فرموده و ازانجا نهضت نموده در پولخواجه شیخ فرود آمد وازانجا روان شده سونکنت مخیم نزول همایون شد وازانجا کوچ کرده بقمارشااتا وازانجا بسلطان شیخ وازانجا بقریه زرتوق و ازانجا روان شده و از آب سیحون بربالای یخ عبور نموده نزول فرموده وآب سیحون ازغایت سرما بنوعی بسته بود که مقدار دوسه گز مي بایست کند تا آب برتوان داشت چه دران سال ازاوایل قوس تا اواخر حوت درمجموع گذرهای سیحون و جیحون لشکریان و کاروانیان وعرابها (۱) وسایر چهارپایان وغیرها برروی یخ مي گذشتند و از کنار سیحون بسعادت سوار شده روزچهارشنبه دوازدهم رجب دراترارسرای بیردي بیگ بعزنزول همایون اختصاص یافت وتمام شاهزادگان و امراء و خاصگیان که بدولت

---

(۱) دربعض نسخ بجای « عرابها » (ارابها) است *

ملازمت فایز بودند هریک بخانه فرود آمدند و از غرایب اتفاقات آنکه درسرای که محل نزول همایون بود هم درروز وصول آتش ازممر بخاري درگوشهٔ از سقف خانه افتاد و احتراقي واقع شد و در زمان فرونشاندند اما این معني موجب ازدیاد تشویش خاطر دولت خواهان گشت چه دران ایام مردم خوابهای پریشان میدیدند و حادثه که وقوعش نزدیک رسیده بود درخاطرها اثرها کرده بغایت اندیشهناک و هراسان بودند *

* مصراع *

* ولا بد للمقدوران یتکونا *

وصاحب قران بی‌همال موسي رکمال را ارسال فرمود تا راه پیل را تفحص نماید که مي‌توان گذشت یا هنوز نه و او بامتثال فرمان مسارعت نموده و احتیاط کرده باز آمد و عرضه داشت که اصلا عبور ممکن نیست و دیگری برحسب فرموده بطرف سیرام و عقبه قلان بهمان مهم شتافته بود او هم معاودت نمود و تقریرکرد که در عقبه د و نیزه بالا برف نشسته است ودرین ولا ازپیش توقتمش خان که ازمدتی باز در صحاري دشت بدحال و سرگشته مي گشت قرا خواجه که از نوکران قدیم او بود بدرگاه عالم پناه آمد درروزی که حضرت

اعلی صدر دیوان خانه فلک شکوه را بفر مسند سلطنت مآب رفعت چرخ برین بخشیده بود و تایزي اغلن از نژاد اوکدي قاآن و باش(۱) تمور اغلن و چکره اغلن از نسل جوجي خان در طرف دست راست نشسته بودند و دیگر جانب از حضور شاهزادگان جوان بخت الغ بیگ و ابراهیم سلطان و ایجل آراسته بود فرستاده توقتمش خان بوسیله امراء مثل بیردي بیگ و برادرش شیخ نورالدین و شاه ملك و خواجه یوسف بعز بساط بوس مستسعد گشت و پیغام توقتمش خان بزبان اعتذار عرضه داشت که جزاو کیفر کُفران نعمت و احسان دیدم و کشیدم اگر عاطفت پادشاهانه رقم عفو بر جرایم و زلات این ضعیف کشد بعد ازین سر از ربقه طاعت و پای از جاده متابعت نکشد و بیرون ننهد مکارم اخلاق ملکانه فرستاده را نوازش فرموده استمالت نمود که بعد ازین یورش بعنایت الهي الوس جوجي را باز استخلاص نمایم و باو سپارم و در خاطر همایون چنان بود که هم بآن چند روز که از اترار بعزم غزو کفار نهضت فرماید خواتین و شاهزادگان را که برسم مشایعت ملازم بودند باز گرداند و قرا خواجه را نیز اجازت انصراف داده با تحف و هدایا جهت توقتمش خان روان سازد و نگاشته کلک تقدیر غیر آن بود و الحکم لله العلي القدیر *

---

(۱) در دو کتاب بجای - باش - (تاش) است *

گفتار در وفات حضرت صاحب قران

انار الله برهانه

* نظم *

* ای دل اگر از غبار تن پاک شوي *
* تو روح مجردي بر افلاک شوي *
* عرش است نشیمن تو شرمت نیاید *
* که آئي و مقیم خطه خاک شوي *

نسیم اعزاز و تکریم که از حریم تعظیم یا ابن آدم خلقت العالم لاجلک وخلقتک لاجلی مي وزد روایح بسی لطایف ومعارف بمشام جان سعادت مندان نکته دان میرساند از جمله آنکه پایه قدر و منزلت نفس انساني * نظم *

آنکه نصّ کلام حق گویا است * که جهان را برای او آراست
و آنکه تن جامهٔ خلافت حق * جز ببالای او نیاید راست

ازان برتر و بلندتر است که محل تصرف و ترفع و منزل آسایش و تمتع او همین سرای فاني و تنگنای عالم جسماني باشد و بس * بیت *

* بخدا کدان جهان دل منه که جای دگر *
* برای مسکن تو برکشیده اند قصور *

چه بحقیقت دنیا نسبت با او حکم کشت زاري دارد که دهقان درو اندک زمان بشغل زراعت قیام نماید واورا محصول آن مدخر گشته روزگار بسیار بکار آید وازین است که مهندس قدرت کامله حکیم علیم و معمار صنع لقد خلقنا الانسان في احسن تقویم دارالخلافة بنیه انسان را بنوعي ساخته و پرداخته که ازان مصر جامع پنج شارع واسع بر صوب عالم پر صنایع و بدایع کشاده است که بهر یک ازان شوارع طایفه مخصوص از قوافل اخبار و آثار علم و قدرت آفریدگار تعالی و تقدس بآن خطه بدیع آیین در مي آیند و بمحل وقوف ودرایت والي آن ولایت میرسند تا بآن خبرت و شعور از هستي و یگانگي آفرینندہ و پروردہ عالم و عالمیان جل و علا آگاهی یابد و بتفکر و تدبر در گونه گونه غرایب و عجایب که درضمن مبدعات و مخلوقات مندرج است بمعرفت صانع و اطلاع بر اسماء و صفات او سبحانه ثم سبحانه فایز گردد و وظایف بندگي و پرستش بتقدیم رسانیده شکر و سپاس شمهٔ از نعم بی قیاس که در باره او کرامت فرموده بجای آورد و بعد از حصول سعادت معرفت که مقصود از تعلق جوهري بآن صفا و پاکي با پیکري مکدر خاکي همان است روی التفات از جانب جسم و جسمانیات گردانیده آنرا پس پشت اعراض انداز د و بدیدهٔ فبصرک

الیوم حدید یکباره بنظاره عالم ملکوت ومشاهده جمال وجلال - حي لایموت - پردازد وجاودان في مقعد صدق عند ملیک مقتدر بلذت انس ونعیم وصال مستسعد ومستبشر باشد * * بیت *

عارفان را بجنتِ ملکوت * نبود جز جمالِ رحمان قوت

واعراض کلي نفس انساني از تدبیر وتصرف پیکر جسماني را مرگ مي خوانند وصورت بینان آن را اعظم مصایب وبلیات مي دانند واگرچه فی الحقیقة تمامي سعادت وکمال نفس بموت است ولهذا قدماء حکماء که انوار علوم از مشکوة وحی انبیاء - علی نبینا وعلیهم الصلوة والسلام - اقتباس نموده اند تعریف آدمي بحی ناطق مایت فرموده اند *

* مصراع * * نشنیدهٔ که هرکه بمیرد تمام شد *

چه سعت عالمی که نفس بعد از قطع تعلق بدن مستغرق احوال آن خواهد بود نسبت با دنیا چون فراخي موطن دنیا است نسبت با وضع جنین در تنگنای رحم بلکه اوسع وابسط ازان چه نسبت دنیا برحم نسبت متناهي بمتناهي است وسعت عالمی که بموجب ان الینا ایابهم بازگشت نفوس انساني بآنست غیر متناهي است وهرچند حال بعضي نفوس که مربوب اسماء جلالي حق باشند چون مضل ومذل وقهار ومنتقم ونظایر آن دران عالم صعب وهول ناک می نماید چون بنیاد ایجاد بر

محض لطف و مرحمت بی علت است و قضیه سبقت رحمتي غضبي محقق و مقرر کمال کرم و برد باري و وفور عفو و غفاري حضرت باری امیدواري مي بخشد که ارواح مومنان موحد را برحسب بشارت قل یا عبادي الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله انجاز وعد ان الله یغفر الذنوب جمیعا دستگیر آید انه هو الغفور الرحیم * * نظم *

* گرچه ز گناه جست و جو خواهد بود *
* و آن یار عزیز تند خو خواهد بود *
* از خیّر محض جز نکوئي ناید *
* خوش باش که عاقبت نکو خواهد بود *

بتخصیص سعادت مندي که بارشاد توفیق پیش از حلول واقعه ناگزیر موت عنان اهتمام از صوب اشغالي که بمجرد اغراض دنیوی باز گردد بر تابد و بصدق همت متوجه تدارک و تلافي جرایم و زلات گذشته گشته باقی عمر از برای عمر باقي دریابد - * ولله در من قال * * بیت *

* دلا بکوش که باقی عمر دریابی *
* که عمر باقی ازین عمر برگذر یابی *

و از شواهد شمول عنایت و مکرمت ملک متعال و پادشاه

لم یزل و لا یزال نسبت با صاحب قران بی همال آنکه در اواخر یورش هفت ساله که معظمات ممالک ربع مسکون تمام بحیطه تسخیر و تصرف خدام سپهر احتشام در آمده بود داعیه عدالت و داد گستری که اصل جبلهٔ همایون آنحضرت مجبول بود بران بنوعی قوت گرفت و استیلاء یافت که همگی همت عالی نهمت مصروف گشت براستکشاف احوال و اوضاع رعایا و زیردستان و اشاعت آثار عدل و احسان نسبت با ایشان چنانچه از مواضع داستانهای سابق مستفاد میشود *   * بیت *

بداد و دهش گیتی آباد کرد * دل خلق عالم همه شاد کرد

و خاطر خطیر بکلی دربند آن شد که فیما بعد اوقات فرخنده ساعات با مری صرف کرده شود که کفارت آثام سوالف ایام گردد و در محو نقـــوش تقصیرات و تفریطات گذشته مصدوقه

هوالذي یقبل التوبة عن عباده و یعفو عن السیئات

تحقق یابد و باین قصد بعد از معاودت بمستقر سریر سلطنت با آنکه شاه و سپاه در هفتم سال بوطن اصلي باز آمده بودند و هنوز پنج ماه تمام نگذشته بود بی توقف عزم غزو کفار چین و ختای جزم کرده روی توجه بآن دیار آورد بوضعی که شرح داده شد و دراثناء آنکه رایت افتخار خطـــه اترارکه از سمرقند تا آنجا هفتاد و شش فرسخ شرعی است از فر وصول و نزول موکب کواکب شعار از سقف طارم فیروزه حصـــار

برگذشته بود در چهارشنبه دهم شعبان سنه (سبع و ثما نماية) مزاج همایون از نهج اعتدال انحراف پذیرفت و تب محرق طاري شد و لسان حال بفحوای این مقال که * بیت *

* سپیده دم که شدم محرم سراي سرور *
* شنیدم آیتِ توبوا الی الله از لبِ حور *

مترنم گشته بعزم درست و نیت صافي صادق از جمله منکرات و معاصي توبه فرمود وحدت مرض و شدت آن زمان زمان مي افزود * نظم *

* چو مي شد فزون دم بدم رنج شاه *
* مصیبت گرفتند خورشید و ماه *
* چو از درد شه ناله دادي خبر *
* زغم خلق را پاره مي شد جگر *
* دران دم که مي زد دمِ درد ناك *
* زن و مرد را بود بیمِ هلاک *
* ز دستِ مرض شد طبیعت زبون *
* نه آرام مانده نه صبر و سکون *
* همایون تنِ شاه را دفع رنج *
* نه ملک وسپه کرد نه مال و گنج *
* ز تابِ مرض چون زبون شد مزاج *
* نه تخت آمدش سود مند و نه تاج *

وبا آنکه مولانا فضل الله تبریزي که اززمرهٔ[1] اطباء حاذق بود وظفرکردار ملازم رکاب سعادت انتساب بود درمعالجه وتداوي سعي بلیغ مي نمود روزبروز خستگي اشتداد مي یافت وعلتی دیگرسربرمیکرد چنانچه چند مرض مخوف مختلف جمع آمد که ازمعالجه بعضی بعضی دیگرازدیاد مي پذیرفت * نظم *

* چو آمد قضـــا از مداوا چه سود *
* چه جاي بزشک از مسیحا چه سود *
* نبود اندران درد آمید شفـــا *
* ندانند اجل را طبیبـــان دوا *
* چو ز اندازه بگذشت سوء المزاج *
* فرو مانـــد عاجز طبیب از علاج *
* شد اعضاء شاه ازمرض سخت سست *
* ولی بود رایش چو اوّل درست *

وچون قوای دماغی ازاول تا بآخر بسلامت بود چنانچه بنفس مبارک با وجود زحمتی چنان بپرسش احوال لشکر ونسق آن مشغول مي‌شد وچون برای صایب دریافت که مرض قابل علاج نیست دل بر وقوع حادثه ضروري نهاده خواتین و خواص امراء را احضار فرمود واز سرِ تیقظ

(۱) دراکثرنسخ بجای - زمره - (مُهَرهٔ) دیده شد *

وبیداري بوصیت مشغول گشت که بتحقیق مي‌دانم که مرغ روح از قفس قالب پرواز خواهد کرد پناه بدرگاه خدای جان بخش جان ستان بردم و شما را بلطف و مرحمت او سپردم مي‌باید که اصلا نوحه و زاري مکنید و فغان برمدارید که جزع و فزع درین قضیه فایده ندارد * بیت *

* مدرّید جامه منالید زار *
* مگردید آشفته دیوانه وار *
* مرا از فغانِ شما نیست نفع *
* که کرد است اجل را بفریاد دفع *

آمرزش مرا از خدا بخواهید و روح مرا بفاتحه و تکبیر شاد گردانید بحمد الله بمدد توفیق معمورهٔ عالم را چنان ضبط کرده ام که امروز درتمام ایران و توران کس را مجال آن نیست که سرِ فضولي برآرد یا بدستِ جور و بی‌باکي بیچارهٔ را بیازارد و از فضل بی شمار ملک غفار چشم دارم که گناهان مرا اگرچه بسیار است بهمین بخشد که دستِ تعرض ظالمان از دامنِ روزگار مظلومان کوتاه کرده ام و نگذاشته ام که درزمانِ سلطنت من از قوي بر ضعیف حیفي رود مگر آنچه بمن نرسانیده باشند و مرا ازان خبر نبوده باشد و اگرچه دنیا ثباتی ندارد و چنانچه با من وفا نکرد با شما هم نخواهد کرد لیکن آنرا مهمل گذاشتن سبب آشوب ممالک و نا ایمني طرق

و مسالک و بی حضوري جمهور خلایق گردد و هرآیینه روز قیامت ازان پرسش و باز خواست خواهد بود اکنون فرزند پیر محمد جهان گیر را ولي عهد و قایم مقام خود گردانیدم که تخت سمرقند در تحت فرمان او باشد و از سر تمکن و استقلال بتدبیر مصالح ملک و ملت و کفایت مهمات لشکری و رعیت قیام نماید شما مي باید که متابعت و مطاوعت او بجاي آورید و باتفاق در تقویت و تمشیت او بجان بکوشید تا عالم بهم برنیاید که موجب تشویش و پریشاني مسلمانان باشد و سعي چندین ساله من ضایع گردد چه از اتفاق و یك جهتي شما مردم از دور و نزدیک حسابها بردارند و هیچ آفریده را یاراى آن نبود که باظهار مخالفت و سرکشي جسارت نماید و بعد ازین نصایح بفرمود که مجموع امیران و بزرگان حاضر عهد کنند و بسوگند مغلظ موکد گردانند که وصیت مذکوره را بجاى آرند و مخالفت آن بهیچ حال روا ندارند و دیگر امراء و سرداران را که غایب اند بهمان نوع سوگند بدهند امراء از استماع آن سخنان درقلق و اضطراب افتادند و آب حسرت از دیده حیرت کشاده دل خونین ازجان برداشتند و روي اشك آلوده بر خاک نهادند و امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک با دهشتي عظیم و دلي از بیم دونیم زبان عجز و تسلیم برکشادند که جان و روان مجموع بندگان فداى یک لمحه زندگاني حضرت

صاحب قراني باد اي کاج عمر ما همه سربسر بجاي يکروزه حيات آنحضرت قبول مي افتاد که بطوع و رغبت فدا مي‌کنيم *

* بيت *

* گر از جانِ ما سود بودي ترا *
* نبودي دريغ از تو جانهاي ما *
* ولي اين زمان هيچ تدبير نيست *
* که امکان تغييـــر تقدير نيست *

اگرچه ما بندگان را بي وجود شريف حضرت صاحب قراني بهيچ گونه تمتع از حيات و زندگاني نخواهد بود و ليکن ما را تا نفسي در تن و رمقي ازجان باشد پاي خدمتگاري. از جادهٔ جان سپاري و طاعت گذاري آنحضرت بيرون نخواهيم نهاد که بندهٔ اگر خلاف راي ولي نعمت بينديشد هيچ برخورداري نه بيند و درين مدت که ما بندگان بسعادت ملازمت آستان سلطنت آشيان سرافراز بوديم جز بندگي و سرافگندگي شغلي نداشتيم و تا در حيات باشيم همان طريقه خواهيم سپرد بزبان اين سخنان مي‌گفتند و بالماس مژگان جواهر اشک خونين دمادم مي سفتند * * بيت *

زغم کردهٔ ازديدهٔ دريا روان * زجان رفته آرام و از تن توان

بعد ازان عرضه داشتند که اگر فرمان شود اميرزادهٔ خليل سلطان و امراء را خبر فرستيم تا باتفاق از تاشکنت متوجه

درگاه عالم پناه گردند و دولت دیدار مبارک دریافته وصیت
از زبان همایون بشنوند که هرچند ما بندگان برحسب فرمان
صورت وصایا بایشان خواهیم رسانید چنان نباشد که خود
بمشافهه استماع نمایند آن حضرت فرمود که وقت به تنگ
رسیده و بیش ازین مجال امثال این حکایات نیست آنها
که غایب اند حاضر نمي توانند شد و دیدار بقیامت افتاد
و شما را نیز همین ملاقات مانده و بحمد الله تعالی مرا از
مرادات دنیوي هیچ آرزو دردل نمانده مگر دیدن فرزند
شاهرخ که مي خواستم که یکبار دیگر اورا به بینم ومیسر نشد
الحکم لله - خواتین وبعضی از شاهزادگان که ملازم بودند
درین محل مجتمع شده مترصد بودند که حال آن حضرت بچه
انجامد استماع این سخنان عنان تحمل وشکیب از قبضه
اختیار ایشان بیرون برده بجزع وفزع درآمدند وهول آن
حالت جگرسوز خون دل از فوارهٔ دیده همگنان روان ساخت
حضرت صاحب قران روی بفرزندان کرده فرمود که هرچه
درباب مصلحت ممالک ورفاهیت خلایق گفته آمد یاد دارید
واز حال رعایا وزیردستان غافل مباشید وقبضه شمشیر را
بدست شجاعت ومردی محکم بگیرید تا همچون من از ملک
وپادشاهي برخورداري یابید ممالک ایران وتوران را
ازمخالفان ومفسدان پرداخته ام وبعدل واحسان معمور

و آبادان ساخته اگر بموجب وصیتهای من عمل کنید و داد
و دهش پیش نهاد همت سازید سالهای فراوان دولت و
مملکت بر شما بماند و اگر میان شما اندک مخالفتي واقع شود
نتیجهٔ نیك ندهد و دشمنان را خیالات فاسد بدماغ راه یابد
و تدارک مشکل باشد *   * نظم *

چو باشید برعهد خود استوار * بود مملکت برشما پایدار
وگر هریکي رای دیگر کنید * عمل بر خلاف مقـــرر کنیـد
پر از فتنه گردد بساط زمین * خلل راه یابد بملک و بدین

و بعد ازان شدت مرض تزاید پذیرفت و فواقی عظیم طاری
شد و با آنکه دربیرون حفاظ و موالي بختم قرآن مشغول بودند
اشارت علیه صدور یافت که مولانا هبة الله پسر مولانا عبید
باندرون آید و دربالین بتلاوت کلام مجید و تکرار کلمه توحید
مواظبت نماید و چون شب درآمد و عالم از غایب شدن
پادشاه هفت اقلیم گردون لباس تاري و پلاس سوگواري
در گردن انداخت میان شام و خفتن بر وفق حدیث
من کان آخر کلامه لا اله الا الله دخل الجنة زبان
ترجمان جان وجنان ساخته کلمه توحید را چند نوبت ادا
فرمود و روح را بداعي یا ایتها النفس المطمئنة ارجعي
الی ربک راضیة مرضیة تسلیم نمود انا لله و انا الیه

راجعون * * نظم *

* دریغ آن شهنشاه صاحب قران *
* جم تاج بخش ممالک ستان *
* دریغ آنکه دیگر نیابد زمین *
* بصد قرن شاهي بآن داد و دین *
* دریغ آنکه دیگر نه بیند سپهر *
* نظیرش در آیینهٔ ماه و مهر *
* دریغ آن خداوند دیهیم و تاج *
* کزو بود آیین دین را رواج *
* دریغ آن جهاندار پاک اعتقاد *
* صلاح و پناهِ بلاد و عباد *

و این واقعه هائله جهان سوز در شب چهارشنبه هفدهم شعبان سنه (سبع و ثمانمایة) هجری اتفاق افتاد موافق چهاردهم اسفندارمذ ماه جلالي سنه (ست و عشرین و ثلث مایة) که آفتاب بهشتم درجه حوت رسیده بود و ظرفاء روزگار این تاریخ را بعبارات مختلف نظم کرده اند ازجمله مولانا بهاوالدین جامي این رباعي گفته * * رباعي

* سلطان تمور آنکه چرخ را دل خون کرد *
* وز خون عدو روی زمین گلگون کرد *
* در هفده شعبان سوی علیین تاخت *

* فی الحال ز رضوان سرو پا بیرون کرد *

و دیگری گفته * * بیت *

* شهنشاهي که ماوایش بهشت جاودان آمد *

* وداع شهریاری کرد و تاریخش همـــان آمد *

و سن مبارک آن حضرت بهفتاد و یك سال رسیده بود موافق عدد - الم - که صدر اعظم سوره کریمه قرآني است و مدت سلطنت آن خدیو بی همال بر سبیل استقلال سی و شش سال عدد سه حرف که ماده افضل اذکار همان است یعني لا اله الا الله واین که ضبط و ثبت صادرات افعال و اقوال آن معدلت شعار دریا نوال بی سبق رویتي و قصدي بکلمه طیبه توحید اختتام یافت هم از امارات کمال دولت و اقبال است و از موجبات وثوق رجا و غلبه حسن ظن با آنکه علو شان و رفعت منزلت و مقام این پادشاه سعید مبرور محصور بر همین ایام سلطنت صوری دردار غرور نبوده موافقتی است که عدد سنین سلطنت همایونش را با شمار بذین از ذریت روز افزون اتفاق افتاد چه از ذکور اولاد و اسباط سی و شش پسر و پسرزاده بتفصیلی که در خاتمه این مقاله باز نموده خواهد شد ازان موید بی همال باز ماند بعدد هر سالی از مدت سلطنت و فرمان روائي فرخنده اقبالی مستاهل سروري و کشور کشائي والفضل بید الله یوتیه من یشاء واز میامن محاسن

سیر و آثار ایشان بحسب مراتب و رفعنا بعضهم فوق بعض درجات آن حضرت مشمول کرامتی گشته که زمرهٔ متعالی قدر اولئک الذین هدی الله فبهدیهم اقتده در موقف مناجات مسالت نموده اند - کما حکی الله و هو اصدق القایلین عن خلیله - واجعلنی لسان صدق فی الآخرین فحقق اللهم رجاءنا فیه و اجعله من ورثة جنة النعیم بفضلک العمیم و منّک الجسیم انک انت التواب الرحیم *

ذکر بعضی حوادث که بعد از انتقال حضرت صاحبقرانی ازین سرای فانی بدارالنعیم جاودانی انار الله برهانه روی نمود

* نظم *

چگویم که از هول این داستان * بلرزد زمین و بترسد زمان
چو گویم گره برزبان اوفتد * قلم گاه ثبت از بنان اوفتد
عجب کادمی زان خطرجان ببرد * کشید آن بلا را و ازغم نمرد

چون صاحب قران سعید مغفور ازین دار غفلت و غرور بجنت سرای بهجت و سرور انتقال فرمود هول آن واقعهٔ قیامت علامت سیلاب اضطراب در جهان و جهانیان و نهیب آن حادثهٔ شکیب سوز بصایر و ابصار کبار و صغار از اخیار و اشرار را تیره و خیره ساخت *

* نظم *

* شد آن لحظه هول قیامت عیان *
* بگردون بر آمد نفیر و فغان *
* ز حیرت دل خلق عالم خراب *
* جگرهای شاهان زمانم کباب *
* بر آشفت احوال خلق جهان *
* از اندیشه غمناک شد انس و جان *
* همه خلق عالم پریشان شدند *
* سراسیمه و زار و حیران شدند *
* نه اندیشهٔ خواب کس را نه خور *
* نه مه مانده بر حالت خود نه خور *

و حقیقت آنکه عطیه فرخنده طالع صاحب قران - علیه شآبیب الغفران و الرضوان - مقتضی آن بود که دولت ثابت ارکانش جاودان با متداد زمان هم عنان باشد و ممالک روی زمین که آن را بقوت بازوی اقبال مسخر کرده بود و با نوار معدلت و افضال معمور و منور داشته تا انقراض عالم در سایه سلطنت اولاد و اخلاف بزرگوارش همچنان برقرار بماند و اگر نه درین واقعه هایله جای آن بود که سپهر تیزگرد را پای از بیم سست گشته برجای فرو ماند و مهر رخشنده چهر از غایت دهشت راه مشرق گم کرده دیگر بار برنیاید و نور نیفشاند * * نظم *

بُد بیم که مرکبان انجم * هم نعل بیفکنند و هم سم

شد وقت که این چهار حمال * بنهند محفه مه و سال
راستي دران شب سزا بود که ماه چهره خراشیده و لباس
قیرفام ظلام پوشیده کاه کهکشان بپاشد و برسم تعزیت بران
نشیند و گردون بوقلمون گریبان صبح دریده و دامنِ شام در
خون شفق کشیده و سرشک ثوابت و سیاره تمام فرو بارد
و خود را در وفا بحق عزا قاصر و مقصر بیند ابر طوفان بار که
دران روزگار زار زار مي گریست اشکش خوناب بایستی نه
قطرات آب و جهان بهم برآمده که در لباس سوگواری بود
پوشش از خاک و خاکستر داشتي نه از تاریکي شب کحلي
نقاب و از جمله صعوبتِ آن مصیبت اندوه فزای جان کاه
آنکه کس را نه مجال دم زدن بود و نه قوت شکیبائي و پنهان
داشتن * * بیت *

* فریاد ز دردی که درون سوزد و آن را *
* گفتن نتوانند و نهفتن نتوانند *

شاهزادگان افسر پادشاهي از تارک انداخته و خلعت
شکیبائي قبا ساخته و خواتین و آغایان رویها خراشیده و مویها
بریده و امراء و ارکان دولت گریبان جان دریده و در خاک
و خون طپیده آن شب که ابر نیز در فغان و اشکباري بود در
عین بی قراري و دل افگاري بگریه و زاري و سوگواري
بگذرانیدند و چون صبح را شعله مهر در جان گرفته او نیز شق

جیب آغاز نهاد روی تحسر و تأسف بتجهیز و تکفین میت آوردند و برحسب وصیت هند وشاه خزانچی بغسل مشغول شد و مولانا قطب الدین صدر بتعلیم آن شغل مشروع و واجبات و سنن آن وتلاوت دعوات و آیات قران قیام نمود * نظم *

گرامی تنش پاك شسته بآب * معطر بکافور و مشک و گلاب
کفن جامه کردند وتابوت جای * سپرده بغفران یکتا خدای

و بعد از فراغ بصد درد و داغ امراء مثل بیردی بیگ سا ربوغا و برادرش شیخ نورالدین و شاه ملك و خواجه یوسف و دیگر خواص ونزدیکان اتفاق نموده عهد کردند و سوگند خوردند که متفق باشند بایکدیگر و در امضاء وصایای صاحب قران سعید مغفور یک دل و یک جهت بجان بکوشند و چون عزم رفتن بغزا هنوز فسخ نیافته بود واقعه آن حضرت را پنهان می داشتند و آغایان را از تغییر لباس و اظهار نوحه و زاري منع میکردند تا دشمنان بزودي آگاه نشوند و امراء پیش آغایان آمده با ایشان کنگاش کردند و بامیرزاده خلیل سلطان و امراو که در تاشکند بودند خبر فرستاده وقوع واقعه باز نمودند و به یسی و صیران پیش امیرزاده سلطان حسین کس فرستادند که مرض حضرت صاحب قران اشتداد یافته با معدودی توجه نموده بتعجیل بیاید و خضر قوچین را با نوشته بجانب غزنین روانه داشتند که امیرزاده پیر محمد

را از حادثه وفات صاحب قران سعید مغفور و وصیت ولایت
عهد و قایم مقامی که در باره او فرموده آگاهی دهد تا هرچه
زود تر بتختگاه سمرقند شتابد و بسایر شاهزادگان و حکام
که در هر اقلیم و ولایت بودند مکتوبات ارسال نمودند مضمون
آن اعلام وقوع حادثه جهان سوز و سفارش رعایت حزم که
هرکس در ضبط و محافظت مملکت خود وظیفه تیقظ و هوشمندي
بجای آورد و از حدود و ثغور هرصوب با خبر بوده اصلا غفلت
و اهمال در هیچ حال از احوال روا ندارد که سالها است
که بقیه مفسدان و بدسگالان از بیم سرفرو برده اند بانتظار
روزی چنین روزگار بتصور و پندار مي گذرانند غافل و بی
خبر نمي باید بود و دل برعون و عنایت پروردگار بسته در
اشاعت عدل و احسان حسب الامکان کوشش نمود و خلایق را
از وضیع و شریف هریک بجای خود چنان داشتن که اندیشه
عصیان و طغیان بخاطر و خیال ایشان راه نیابد و هر
نوشته را مصحوب فرستادهٔ بشاهزادهٔ فرستادند شیخ تمور
قوچین بصوب هرات متوجه امیرزاده شاهرخ شد وعلي
درویش که بسگ بچه اشتهار یافته بود بجانب تبریز پیش
امیرزاده عمر شتافت و ارا تمور بجانب بغداد پیش
امیرزادهٔ میرانشاه و امیر زاده ابا بکر و دیگری بطرف
فارس و عراق روان شد *

گفتار در نقل نعش صاحب قران بزرگوار از اترار

شاهزادگان و آغایان و امراء که در اترار بودند شب پنجشنبه هزدهم ماه مذکور وقت نماز خفتن تابوت محفوف برحمت - حی لا یموت - را بدیبا و پرنیان مغفرت و رضوان گرفته در محفه از شهر اترار بیرون آورده روی توجه بصوب سمرقند نهادند وبشب از آب خجند برروی یخ گذشته درمیان بیشه که بکنار آب بود فرود آمدند و از اترار تا کنار آب دو فرسنگ است و چون صبح دامن لباس سوگواری شب را چاك زد شدت واقعه آتش حزن و اندوه در کانون درون مصیبت زدگان بنوعی بر افروخت که خرمن تجلد و اصطبار همگنان بسوخت * * بیت *

* عاقبت بالا گرفت از هرد رونی دود آه *
* آتش اندر سینه پنهان برنتابد بیش ازین *

تعزیت که تا غایت مخفي مي داشتند پرده از رو بر داشتند و مجموع آن انجمن از مرد وزن بنوحه وزاري در آمده بیکبار فغان برآوردند و شوری درجهان افتاد که صدایش از بیت الاحزان کیوان برگذشت * * نظم *

* ز سوزی درونهــای پر اضطــراب *

* جگر سوختـه ماهیـان را در آب *
* زبـس دود آه از دلِ آتشیـن *
* در افتـاده مرغ از هوا بر زمیـن *
* چه کاریست کافتاد بر عام و خاص *
* که تا مرغ و ماهي نشد زان خلاص *

امراء و خاصگیان و قوچیدان دستارها از سر و جانها در خطر و خود را بر خاك و خاکستـر انداخته و خواتین و آغایان مویها از بن و رویها بزخم ناخن چندان و چندان کنده و خسته که خویشتن را مشرف بهلاک ساخته *

* نظم *

ز فوتِ شهِ عادلِ کامیاب * بنای سرای جهان شد خراب
چنان آتش افتاد در روزگار * که پر شد فضای جهان از شرار
روان گشته از چشمها جوی خون * ز خون گشته روی زمین لاله گون
ز آه و ز فریاد پر شد جهان * بگردونِ گردان بر آمد فغان
ز دل رفته صبر و ز سر رفته هوش * بر آمد ز جانها غریو و خروش
نه تن را توان و نه دل را شکیب * جگرها شده خون ز هول و نهیب

بعد از فغان و زاري بسیار چون جزع و فزع از حد در گذشت امراء به نصیحت پیش آمدند و بزبان دولت خواهي عرضه داشتند که چون تند باد بلا از مهب قضا وزیدن گیـرد کوه خارا چون موم از آتش گرم نرم شود و سدّ اسکندر را از پرده عنکبوت سست نهادتر گردد و تیر تقدیر را سپـر تدبیـر باز

نمي دارد و قهرمان اجل شاه و گدا و ضعيف و توانا را بيک حساب مي شمارد و بضرورت و اضطرار در شکيبائي و اصطبار مي بايد کوشيد و بصدقه و خيرات و فاتحه و ختمات روان ميت را شاد گردانيد که همه را مرگ در کمين است و کوچک و بزرگ را عاقبت کار همين * * بيت *

* کز در مرگيم بي نوا و تونگر *
* و آنکه نميرد نزاده است ز مادر *

و چون اشتعال نيران اندوه و احزان نه دران مرتبه بود که بزلال امثال اين نصايح فرو نشيند امراء بروح مقدس حضرت رسالت پناه ختمي عليه افضل الصلوات و اکمل التحيات توسل جسته تذکروفات او را وسيله نجات آن مصيبت زدگان ساختند که حضرت پيغمبر عربي عليه و علی آله الصلوة و السلام بهترين اولين و آخرين بود و خدای تعالی عالم را بطفيل وجود مبارک او آفريد و او را از تمام آفرينش برگزيد و خاتم انبياء و رسل گردانيد و با اين همه چون وقت اجل موعود در رسيد روح پاکش از پيوند بدن گسسته روی تسليم و رضا بفردوس اعلی آورد هرگاه که چنان بزرگواري درين سرای فاني جاوداني نماند ديگري هم نخواهد ماند هرچند واقعه مشکل و مصيبتي جان کسل است غير از رضا بقضا و ياري جستن از خدا در سرّاء و ضراء چاره ديگر متصور نيست * بيت *

* اگرچه واقعه بس مشکل است و جان‌فرسای *
* بصبر کوش که باما برابر(۱) است لطف خدای *

ذکر مشورت کردن امراء باخواتین وشاهزادگان دریاب یورش خطای

چون خواتین و شاهزادگان را از میامن ذکر جان پرور مخصوص بخطاب انا اعطیناک الکوثر و قصه وفات آن سرور همایون سیر - علیه سلام الله ما طلع القمر - نوع تسکینی حاصل شد و جزع مفرط گذاشته از فغان و زاری بحزن و سوگواری اکتفا نمودند امراء پیش ایشان جمع آمده مشورت آغاز نهادند و با دلی خونین و خاطری حزین گریان گریان می گفتند که اجتماع لشکری باین بسیاری از امراء کامگار و بهادران نامدار و نبرد آزمایان تیغ گذار که هنگام کارزار هریك ازیشان ثانی سام سوار و ثالث رستم و اسفندیار است با چندین اهبه وساز و چندین اسباب و آلات که از گرانی اثقال و احمال ایشان زمین را خطر است که تمام در آب فرو رود و از زمان جمشید باز کس ندیده است و نشنیده و بقرنهای بسیار مثل این دیگر بار عجب که

---

(۱) در سه نسخه بجای - باما برابر است لطف - (کس نگذرد ز حکم) است *

دست دهد * • نظم *

* ز روزی که درجنبش آمد فلک *
* بزد برفلک صف سپاهِ ملک *
* به بهرام دادند تیغ و سنان *
* به برجیس دُرّاعه و طیلسان *
* ندید است هرگز کسی تا کنون *
* سپاهي چنین از کواکب فزون *
* بدین ساز و سان لشکرے پرهنر *
* نبود است و مثلش نباشد دگر *

و شک نیست که این سپاه را با این اسباب اگر بمملکت مخالف رسانیم بی توقف دمار از دیار و روزگار کفار خاکسار برآرند و هرچند خبر واقعه صاحب قران سعید مرحوم مغفور هم عنان صبا و دبور بقلماق و خطائیان خواهد رسید لیکن چون خبر احتمال صدق و کذب دارد اگر ما این لشکر گران بی کران را بسرحد ایشان بریم پیشتر آن باشد که ایشان متوهم شوند که اگر حضرت صاحب قران درگذشته بودي کسي را قوت و قدرت لشکري چنین باینجا رسانیدن نبودی و تصور کنند که آن حضرت زنده است و این آوازه بمکر و حیلت انداخته اند ازین توهم خوف و هراس برایشان غالب شود و نصرت و ظفر قرین رایت اسلام گردد مصلحت آنست که عزم

و نیت آنحضرت را امضاء کنیم و توکل بر داور فیروزی بخش کرده لشکر بختای بریم و مردانه در اقامت غزو وجهاد با کافران و بت پرستان که آن حضرت قصد کرده بود بجان بکوشیم و انتقام اسلام ازان بی دینان خود کام بواجبي بکشیم و چون خاطر ازان شغل خطیر بپردازیم رایت معاودت بفتح و فیروزي برافرازیم وباتفاق یك دل و یک جهت سایه اهتمام و اعتناء برضبط و نسق ممالك محروسه اندازیم و مهمات سلطنت و جهانباني چنانچه باید بسازیم که بحمد الله تعالی از ذکور اولاد و اخلاف صاحب قران مغفور زیاده از سي شاه و شاهزاده هستند و هر آیینه از سابقه لطف الهي بعضی را سلطنت و فرمان روائي مقرر خواهد بود و در واقع عیبی عظیم باشد که لشکری چنین با چندین تجمل و اسباب و اسلحه و ادوات که ایشان را از فضل ذوالجلال و نیروی اقبال صاحب قران بی همال مهیا شده است بعد ازان که چندین مرحله پیش آمده اند و از سر صدق دل در غزا بسته و جنگ کفار را آماده گشته بی آنکه کاری معتبر از دست ایشان بر آید باز گردند و متفرق شوند بر حسب این یراق مجموع آغایان و شاهزادگان و امراء و ارکان دولت که حاضر بودند در استصواب این رای اتفاق نمودند و عزم بران قرار گرفت که امراء با لشکری که همراه بودند در رکاب امیرزاده ابراهیم سلطان که صاحب

قران سعید مغفور او را درین یورش با خود بختای می برد متوجه شوند و بامیرزاده خلیل سلطان و امراء که در تاشکنت بودند ملحق گردند و چون امیرزاده خلیل سلطان دران وقت بیست و یکساله بود و از دیگر شاهزادگان حاضر بسن بزرگتر او را بحکومت برداراند که اسم ایالت و شاهی برو باشد و نوییان بزرگ باتفاق مصالح و مهمات که روی نماید سرانجام کنند و باین نسق متوجه ختای گردند و بعد از تسخیر و تخریب بلاد و دیار کفر و تادیب و تعذیب عبده اصنام و آتش پرستان بتختگاه سمرقند مراجعت نمایند و شاهزادگان و آغایان و امراء قرلتای کرده وصایای صاحب قران سعید مغفور بجای آورند و بهیسون حکم و فرمان که هنگام وصیت صدور یافته بود کاربند شوند - من الله العون و التایید *

ذکر روان ساختن نعش ارجمند مغفرت پیوند بسمرقند فردوس مانند

چون مشورت مذکور برحسب مسطور قرار یافت در همان صبح صحفه که از یمن جنازه سلطان سعید بلند آوازه مهبط انوار رحمت بے اندازه بود مصحوب امیر خواجه یوسف و علی قوچین و چندی از خواص روانه سمرقند گردانیدند و سفارش نمودند که بتعجیل برانند و در راه نیکو برخبر باشند

و ایشان در اتمام آن شغل خطیر بجان کوشیده نعش محفوف بمغفرت را شب دوشنبه بیست و دوم شعبان در داخل سمرقند بقبه مرقد رسانیدند و در همان شب بر نهج مقتضیات شرع مطهر مدفون گشت رجا برحمت باری تعالی واثق است که از قبیل - القبر روضة من ریاض الجنة - علی قایله الصلوة و السلام - باشد - و ما ذلک علی الله بعزیز - و چگویم که چها رفت که چون جدا شدن جنازه جراحت مصیبت تازه کرده از چشمهاے خواتین و شاهزادگان چشمهاے خونین روان شد و بازازان حالت جگر سوز زمین و زمان پر ناله و افغان گشت * * نظم *

* دگر باره شد چشمها سیل بار *
* چو باران که بارد بوقت بهار *
* فلک را زبس ناله کر گشت گوش *
* ز نوحه زمین و زمان پر خروش *

و چون آن ولوله و خروش فرو نشست بازامراء با آغایان سخن پیوستند که هرچند صاحب قران سعید مغفور وصیت کرده که ولي عهد امیرزاده پیر محمد باشد و ما بندگان بر همان عهدیم لیکن شاهزاده مشار الیه در قندهار است و شاید که لشکر بجانب هند برده باشد و ازو تا بما مسافتي بعید است و ما یورش ختای در پیش داریم اگر توقف مي کنیم تا او

برسد دیر میشود و درواقع وارث ملک و تخت صاحب قران سعید شرعا و عقلا امیرزاده شاهرخ است که فرزند صلبي و ارشد اولاد آنحضرت است و عالمیان را معلوم است که صاحب قران سعید مغفور شاهزاده مذکور و فرزندانش را ازدیگر اولاد و اسباط دوست ترمي داشت و بے مداهنه انوار سعـــادت و فرسلطنت ازناصیهٔ مبارک آن شاهزاده نیکو سیرت پاک اعتقاد مسلمان نهاد درخشنده تر از شعشعه خورشیـــد انور است و بعدل و داد گستري و رعیت پروري ارجلالت مهر و سعادت مشتري بسیار مشهورتر * نظم *

* رخش مظهرِ نور شاهنشهي است *

* دلِ روشنش چشمهٔ آگهي است *

* ازو خواهد آراستن تخت و تاج *

* وزو سلطنت یافت خواهد رواج *

* ازو باز یابد ممـــالک امـــان *

* وزو باز گردد زمـــانه جـــوان *

و شک نیست که خبر واقعه هایله که فرستاده ایم بزودي باو خواهد رسید وعنقریب توجه نموده خواهد آمد مي باید که چون برسد روان او را بشهـــر درآورید تا مملکـــت برقرار بماند و مردم بد اندیش مجال فکرمحال و فرصت فضولي و فتنه انگیزي نیابند وبعد ازان حضرات عالیات سرای ملک

خانم و تکل خانم و تومان آغا و دیگر خواتین با میرزاده الغ بیگ و دیگر شاهزادگان درعقب محفه متوجه سمرقند شدند و امراء سفارش نمودند که شرایط حزم و احتیاط بجای آورند و هرجا که فرود آیند نیک برخبر باشند و چه گویم که هنگام وداع بازچه ولوله و شور درجهان افتاد و از فغان و زاری و نوحه و اشکباری چه رستخیز واقع شد *

* بیت *

* کس مبیناد چنان حال بجز دشمن شاه *

* آه ازان محنت جان سوز بهردم صد آه *

و چاشت همان روز امیرزاده جوان بخت ابراهیم سلطان و امراء بعزم یورش ختای و نیت غزو کفار بسعادت سوار شدند و درموکب شاهزاده ارجمند حمید * * بیت *

* درفش درفشان شاه سعید *

* مقارن بتایید رب مجید *

* همان طبل و کوس و مهابت صدا *

* قطار علمهای فتح انتما *

* روان شد چو شهزاده مرکب براند *

* وزان حال دانشور این نکته خواند *

* که رایات امارات فرمان دهی است *

* زدن نوبت آیین شاهنشهی است *

* چو اورا شد از جملـه شهـزادگان *
* مر او را سزد ملـك صاحب قران *
* که جایش حواله باو شد نخست *
* هم آخر باو باز گردد درست *
* چو حالات عالم ز زشت و نکو *
* بتقـدیر حق است و تکـوین او *
* چنیـن رمز را نشمـرد سرسری *
* مگـر آنکـه باشد ز دانش پری *
* گراز آگهانی درین نیسـت شک *
* وگر غافلی لیس قولی معـک *

وچون از آب سیحون گذشته ویک فرسخ رانده درجانب شرقی اترار بکنار جوی ارج بفرز یک پل قلدرمه فرود آمدند وقبه بارگاه شاهزاده باوج مهر وماه برآمد وتوق پادشاه مغفور درمقابل از دور برسمی که معهود است سر بعیوق بر افراشت وطبل خانه حضرت مغفرت مآل صدر معسکر همایون شاهزاده بی همال آراسته بحقیقت طنطنه بشارت وراثت آن برگزیده ارجمند در گوش جان هوشمندان انداخت ودرانجا رسولان را بجانب دست راست پیش امیرزاده خلیل سلطان وامراء بزرگ که درتاشکنت وشاهرخیه بودند روان کرده بازنمودند که نعـش محفوف برحمت

و رضوان حضرت صاحب قران را بسمرقند فرستاديم و آغايان نيز در عقب روان شدند و ما عزيمت ختاى جزم كرده متوجه شده ايم و بطرف دست چپ پيش اميرزاده سلطان حسين كس فرستادند و همين حال اعلام كرده پيغام دادند كه با لشكر متوجه گشته چنان كن كه در موضع چوكلك بهم رسيم و وصيتي كه صاحب قران سعيد مغفور فرموده برسانيم و يراق ديده باتفاق متوجه غزا شويم و چوكلك كه وعده گاه بود قريه ايست در پنج فرسخي اترار بجانب شرقي *

داستان مخالفت اميرزاده سلطان حسين

فحواي حقيقت نماى ربيت زداى حديث قدسي حيث ورد - يا داود انا اريد و انت تريد ولا يكون الا ما اريد بسمع جان هوشمندان مي رساند كه تير تدبير كه نه از شصت تقدير كشاد يابد هرگز بهدف مقصود نرسد لاجرم چون دران ولا سابقهٔ قضا بامضاء عزم غزاى كفار ختاى تعلق نگرفته بود سعي و كوشش دران باب اصلا سود مند نيفتاد با آنكه امراء بعد از وقوع حادثهٔ هايلهٔ صاحب قران سعيد اتفاق نمودند كه آن قصد را باتمام رسانند بجائى نرسيد و شعبدهٔ باز سپهر بازئي برانگيخت كه آن منصوبه بكلي از هم فرو ريخت و شرح آن قصه اينست كه چون خبر وفات صاحب

قران سعید بامیرزاده سلطان حسین رسید عرق بد اندیشي و فتنه انگیزي که درجبلهٔ او مرکوز بود و اثر آن در زمان حیات صاحب قران سعید بارها بظهور آمده بتخصیص در یورش شام که از فرط جنون و سبکساري دران هنگام که لشکر مخالف بمقابله در آمده بودند رو گردان شد و جرنغار را ویران کرده بدمشق رفت پیش پسر برقوق و نزدیک بود که لشکر منصور را چشم زخمی رسد عنـایت رباني و قوت دولت صاحب قراني دست گیر گشت چنانچه مشروح گفته شده است باز در چنین وقتي بحرکت آمد و باندیشهٔ فاسد و تخیل محال بعضي از لشکر دست چپ که با او بودند پراگنده ساخت و اسپان ایشان گرفته با هزار کس دو اسپه بتعجیل براند و از آب خجند گذشته براه قزاق متوجه سمرقند گشت که بمکر و حیله اهالي سمرقند را فریبي دهد که او را بشهر در آورند و در پیشین همان روز ایلچي که بطرف او رفته بود باز آمد و آن خبر آورد و چون وقتي عجب بود خوف و هراس تمام در خاطر خاص و عام افتاد *

* بیت *

ازان فعل مذموم نا مستقیم * دلِ خلق را کرد پر خوف و بیم

ذکر مکتوب فرستادن امراء باطراف و جوانب و خبر دادن از مخالفت سلطان حسین

چون امیـر شیخ نورالدین و امیـر شاه ملک از حال

سلطان حسین و حرکت ناصواب او آگاه شدند در زمان پیش امیر ارغونشاه که ضبط سمرقند در عهدهٔ او بود مکتوبي فرستادند مشتمل برانکه سلطان حسین باز دیوانگي آغاز نهاده و لشکری که با او بود بهم برزده با هزار سوار دو اسپه متوجه سمرقند شده نیک برخبر باشد و در ضبط و محافظت شهر و حصار شرایط حزم و احتیاط مرعي دارد و تا سنگ بارو آماده داشته یک سرموی درهیچ باب غفلت و ذهول روا ندارد و اگرآن بی‌باک بحوالی شهر آید و میسر شود البته او را بگیرد و بند کرده نیک نگاه دارد تا ازمرا و فسادی واقع نگردد که براو و سخن او هیچ اعتماد نیست و پیش حضرات عالیات نیز عرضه داشتی روان کردند مضمونش بعد از اعلام قضیه سلطان حسین آنکه هرجا رسیده باشند توقف فرمایند تا بندگان از عقب برسیم و بخواجه یوسف هم نوشته دوانیدند و بر قضیه اطلاع داده مبالغه نمودند که در محافظت محفه از دقایق جلادت و کارداني هیچ دقیقه نامرعي نگذارد و آن را بتعجیل هرچه تمام تر بشهر رساند که از خیالات فاسد سلطان حسین دور نیست که بوسیله نعش خواهد که خود را بشهر اندازد و فتنه و فضولی آغازد و همچنین نزد امیرزاده خلیل سلطان و امراء بزرگ ایلچي با نامه بصوب تاشکنت که از اترار تا بدانجـــا شش روزه راه کاروان است روان ساختند و حرکت ناپسندیده

سلطان حسین را شرح داده باز نمودند که حال ازان گردید که ما اندیشه کرده بودیم و بعزم یورش ختای توجه نموده صواب آنست که شما با تمام لشکر بموضع اقر که علف خوار معتبر و چراگاه مناسب است باز گردید و ما هم ازینجا متوجه شویم و بعد از ملاقات وصایای حضرت صاحب قران سعید چنانچه فرموده و بران عهد از ما ستده و امر کرده که بشما رسانیم و باتفاق یراق معامله دیده و آنچه مصلحت وقت باشد و رای همه بران قرار گیرد پیش گیریم و چون از ارسال رسل و رسایل بپرداختند شاهزاده ابراهیم سلطان و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک از ظاهر اترار بعزم سمرقند کوچ کردند و امیر بیردی بیگ درانجا بمحل خود بایستاد و چون از مخالفت سلطان حسین تفرقه بخاطرها راه یافته بود تمام لشکر جیبه پوشیده سوار شدند و روی توجه بسمرقند آورده آخر روز از آب سیحون بر بالای یخ بگذشتند و از لطایف اتفاقات آنکه چون شاهزاده مشار الیه با امراء و لشکر از سیحون عبور نمودند در زمان یخ بشکست چنانچه سه شتر خزانه با بار زر در آب فرو رفت گفتي یخ موقوف گذشتن ایشان پای ثبات فشرده بود و سر تا پاي فسرده و ازانجا شبگیر کرده سحرگاه بحضرات عالیات ملحق شدند و از تصادم تقدیرات الهي امیرزاده خلیل سلطان و امراء بلکه تمام

لشکریان ترک و تاجیک و عراقي و رومي پیش از رسیدن ایلچي که از اترار رفته بود خبر یافته بودند که سلطان حسین لشکر پریشان ساخت و با فوجي از سپاه متوجه سمرقند شد و از سماع آن خبر دهشت و حیرت که به سبب واقعهٔ قیامت نهیب داشتند زیاده تر شد و امیرزادهٔ احمد عمرشیخ و امیر خداداد حسیني و امیر یادگار شاه ارلات و امیر شمس الدین عباس و امیر برندق و دیگر امراء که درانجا بودند - علی تفاوت مراتبهم - مجموع اتفاق نمودند و بے آنکه کس بفرستند و با شاهزادگان و حضرات عالیات و امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک و نزدیکان صاحب قران سعید مشورت کنند و ازیشان رخصتي طلبند امیرزادهٔ خلیل سلطان را بپادشاهي بر داشتند و با او بیعت کردند و از وخامتِ عاقبت چنان امری خطیر حساب بر نداشتند - ولله در من قال * * نظم *

* نخست ار کنـــي فکر پایان کار *
* بنائي تواني نهاد استوار *
* ز پایان اگر یاد ناري نخست *
* اساسِ امورت بود سخت سست *
* پشیمان شوی آخر از کار خویش *
* دلت گردد ازجورِ ایام ریش *
* ازان پس که آید بکارت گزند *

* پشیمان شدن کی بود سود مند *

ذکر فرستادن مکتوب بامراء که در تاشکنت بودند

چون خبر بیعت امراء و سرداران که در تاشکنت بودند با امیرزاده خلیل سلطان در اثناء راه بخواتین و شاهزادگان و امیرشیخ نورالدین و امیر شاه ملک رسید مکتوبی بر سبیل تعییر و سرزنش بایشان نوشتند مضمونش آنکه صاحب قران سعید مغفور هنگام وصیت مقرر فرموده که ولی عهد و قایم مقام او امیرزاده پیر محمد جهانگیر باشد و برین معني از ما عهد ستده و سوگند داده که روی از متابعت و مطاوعت او نگردانیم و ما برهمان پیمانیم و قطعا ازان نخواهیم گشت * * نظم *

نسازیم فرمانِ شه را دگر * ز حکمِ مطاعش نه پیچیم سر
زما تا نگردد جدا جانِ ما * نیابد خلل عهد و پیمانِ ما

و آنچه شما پیش گرفته اید خلاف فرموده آنحضرت است و در واقع از شما بغایت بدیع است که از سخن و صواب دید ولي نعمت عدول جویید و ازان تجاوز کنید * * نظم *

* خلافِ وصایای شاه از شما *
* بغایت غریب است و بس ناسزا *
* حقوقي که شه را است نشناختید *

* بجازی اول دغا باختید *
* کسی را که در دل نباشد وفا *
* دریغ است او را کلاه و قبا *

تصور آن بود که اگر دیگری ازین مقوله حکایتی گوید او را برزنید و بمنع مشغول شوید ندانستیم که از شما با کمال دانش و کاردانی امثال این حرکات صدور یابد هرکه او را از عقل بهره باشد داند که این کار ناپسندیده البته ندامت و پریشانی بار آرد زنهار که با خیالات فاسد کار نا آزمودگان همداستان مشوید و چهره نام و ناموس خود را بناخن بد عهدی و بیوفائی مخراشید و در ابتداء واقعه چنین که روی نموده رقم کفران نعمت بر صحیفه حال خود مکشید که نقش این بدنامی و عار بر بیاض و سواد لیل و نهار بتمادی روزگار بماند و شک نیست که این معانی بر شما پوشیده نماند عجب آنست که غلطی چنین صریح بر چندان بزرگان فرزانه کاردان افتاد و نامه را مهر کرده مصحوب ایوك چوره (۱) روانه گردانیدند و چون مکتوب بامراء رسید و بر مضمون آن اطلاع یافتند از کرده خود منفعل گشته پشیمان شدند و ندامت فایده نداشت که اختیار از دست رفته بود * * مصراع *

* باز نیاید چو تیر رفت از شست *

(۱) در دو نسخه بجای - چوره - (چهره) است *

ذکر آمدن امیر برندق از تاشکنت و آوردن جواب مکتوب

چون موکب شاهزادگان و حضرات عالیات با امراء
بآقسولات فرود آمد امیر برندق بن امیر جهانشاه از طرف
تاشکنت برسید و بعز تلاقي شاهزادگان و خواتین استسعاد
یافته مراسم تعزیت و سوگوارے باقامت پیوست و بعد ازان
با امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک بمجلس محاوره
و مشاوره به نشست و کتابتها که امیر خداداد و امیر شمس الدین
عباس کرده بودند درمیان آورد و محصل تحریر و تقریر این
بود که این کار ازبرای صلاح واستدامت این دولت و
سلامت و استقامت ملک و ملت کرده ایم که واقعه بغایت
هول ناک است که روی نموده و ترسیدیم که ناگهان فتنه و
غوغای دست دهد که تدارک آن مشکل بود بتصور خیراندیشي
این صورت برهم بستیم تا سرے پیدا شود و کس را مجال
سرکشي و خود رائي نباشد و سلطنت درین خاندان برقرار
ماند عالم بهم برنیاید * * نظم *

* درین کارازان رو رضا داشتیم *
* که خیر همه خلق پنداشتیم *
* گزیدیم این بیعت از خوف آن *

* که واقع شود فتنهٔ ناگهـــان *

وگمان آن بود که شما نیز با این مصلحت همراه باشید چون وصیت صاحب قران سعید مغفور برخلاف این بوده فرموده آن حضرت برجانِ ما روان است وحاشا که تا زنده باشیم یکسر مو از سخن وصواب دید آنحضرت تجاوز روا داریم هرچه شما درباب امضاء وصایای حضرت صاحب قران مصلحت بینید ما نیز برانیم ودر اتمامِ آن بجان خواهیم کوشید چون امیر شیخ نورالدین وامیر شاه ملک مضمون نوشته امراء و تقریر امیر بوندق برین نسق یافتند با او گفتند که ما باري تغییر وصیت وصواب دید پادشاه سعید بهیچ وجه جایز نخواهیم داشت وامیرزاده خلیل سلطـــان را متـــابعت وانقیـــاد نخواهیم کرد *

* نظم *

* اگر ما ز فرمانِ شه سرکشیم *
* سِجِلِّ وفا را قلـــم در کشیم *
* گرفتار خِذلان وخُسران شویم *
* سزاوار لعنت چو شیطان شویم *
* بسی مي نماییم ازان احتراز *
* گواه است داننده کارساز *

امیر بوندق راي ایشان را بحسن قبول تلقي نمود ودر پیش شاهزادگان با ایشان عهد کرد وآن را بسوگند موکد گردانید

که از مقتضای وصایای حضرت صاحب قران سعید یک سرمو تجاوز نکنند وازین جانب باز بامراء خداداد حسینی و یادگار شاه ارلات و شمس الدین عباس و دیگر امراء و سرانِ سپاه مکاتیب نوشتند وایشان را بر متابعت وصیت و نقض بیعتی که باجتهاد خطا کرده بودند ارشاد نمودند که آخر حقوق پادشاه یاد آورید و از شرمساری او در روز مکافات اندیشه کنید هنوز عزای چنان سروری سپری نگشته فرموده او را دیگر مسازید که این معنی نه پیش خدای تعالی مشکور افتد و نه نزد خلایق ستوده باشد زینهار دامن عرض خود را بلوث عاری میالایید که تا قیامت بهیچ آب پاک نتوان ساخت *

* نظم *

شکستید عهدِ شهِ کامیاب * چگویید روزِ جزا در جواب

ندانم کزین پس زاهلِ خرد * که نامِ شما را به نیکی برد

نوشتها بامیر برندق دادند و امراء را بزبان پیغام دادند که خطائی کرده اید تدارک می باید کرد و این عهد بر بسته را بهیچ بر آورده جمله یک جهت بر حسب فرموده ولی نعمت که اذعان فرمان او بر همه فرض عین است دل بر متابعت و انقیاد امیرزاده پیر محمد بندید و نوعی سازید که امیرزاده خلیل سلطان نیز سرِ اطاعت در آورد و همه درین باب عهد نامها بنویسید و بفرستید چنانچه در سمرقند بما رسد تا پیش

شاهزاده ولي عهد فرستيم و امير برندق با مكتوبها باز گشته رو براه نهاد * * نظم *

* دگر روز چون مهـــر كرد آشكار *
* رخ از كلــه سبـــز گوهر نـــگار *
* برون تاخت آن شاه زرين علـــم *
* شبش ريخت برتاج مشك و درم *

شاهزادگان و حضرات و امراء كوچ كردند و اميرزاده الغ بيگ با امير شاه ملك و فوجي از سپاه مجموع مسلح و مكمل بطرف دست راست ازراه روان شدند و اميرزاده ابراهيم سلطان با امير شيخ نورالدين و جماعتي ازلشكربهمان طريق آراسته و تمام سلاح بديگر طرف از راه توجه نمودند و اينـــان و آنان بتعجيل عازم سمرقند شدند كه هرچه زودتر بشهر درآمده مملكت را ضبط نمايند تا خللي واقع نشود و فتنه روى ننمايد وبعد ازان مصالح سلطنت و مهمات ممالك برطبق وصيت صاحب قران سعيد انتظام يابد و دران زمان شاهزادگان جوان بخت هردو در سن يازده سالگي بودند و اميرزاده الغ بيگ بچهار ماه و بيست روز بزرگتر بود چون منازل پيموده بموضع قرجق رسيدند امير شاه ملك برحسب صواب ديد همگنان از پيش براند و چون بسمرقند رسيد ارغونشاه دروازها بسته بود و حصاررا استوار كرده چه اميرزاده خليل سلطان

نوازش نامه باو فرستاده بود و سفارش نموده که امیر شیخ نورالدین و امیرشاه ملک را که متوجه شده اند بشهر نگذارد و اختیار[1] نگهدارد و او را چندان نوید داده که از عرق ترکمانی و کوته نظری از راه افتاده بود و خاطر بآن طرف داده امیر شاه ملک از دروازه شیخ زاده که برسر آن راه است بدروازه چهار راهه رفت که امیر خواجه یوسف و ارغونشاه و دیگر سرداران اندرون آنجا بودند و چون با ایشان سخن کرد ارغونشاه که ضبط شهر در عهده او بود او را راه نداد و باین بهانه تمسک جست که حکم صاحبقران با من هست و وصیت نیز چنین است که ولی عهد آنحضرت امیرزاده پیرمحمد باشد و هرگاه که تمام شاهزادگان و امراء جمع آمده اتفاق نمایند و شاهزاده مشار الیه را بپادشاهی بردارند من در بکشایم و شهر تسلیم نمایم امیر شاه ملک چون کلمات مزور او بشنید دانست که خاطر آن ترکمان نژاد از دناءت همت فریفته وعدهای امیرزاده خلیل سلطان شده است و هرچند معقول و مشروع با او خواهد گفت فایده نخواهد داد و در نخواهد کشاد عنان برتافته گریان گریان باز گشت و چون از آب کوهک عبور نموده بعلیاباد که از قرای سغد کلان است رسید شاهزادگان و حضرات از عقبه قرجق گذشته بصحرای علیاباد

---

(۱) در بعض نسخه بجای - اختیار - (احتیاط) است *

آمده بودند صورت حال عرضه داشت و آنچه از باطن ارغونشاه دریافته بود باز نمود الم غبن وحیف آن قضیه جراحت مصیبت همگنان تازه کرد و از حضرت صاحبقران یاد کرده بسیار بگریستند وغمی که دران سوگواری داغ حسرت بردلها نهاده بود یکی هزارگشت و بعد از نوحه(۱) وزاري همانجا فرود آمدند و سرای ملک خانم و تومان آغا و امراء کنکاش کرده میزان مصلحت دران دیدند که متوجه بخارا شوند و حضرات عالیات صواب آن دانستند که امیرشیخ نورالدین بسمرقند رود و امراءِ اندرون را نصیحت کند شاید که قبول افتد ورای برسخن ایشان قرار گرفت و امیرشیخ نورالدین همان روز سه شنبه که غره ماه مبارك رمضان بود پای عزم برکاب استعجال درآورده روان شد و چون بدروازه چهار راهه رسید وبحکم وقت زبان مدارا کشاده اندرونیان را بانواع نصیحت کرد مفید نیفتاد، وبر همان جواب اصرار نمودند که با امیرشاه ملك گفته بودند امیرشیخ نورالدین از اسپ فرود آمد و پیاده از فول بگذشت وبدروازه بایستاد که قضیه بازیچه نیست که درمیان است مرا تنها باندرون گذارید که بحضور سخن کنیم وصلاح و فساد این کار نیک باز بینیم تا درآخر ندامت نباید کشید وهرچند دران باب

---

(۱) دراکثرنسخ بجاي - نوحه و - (بسي) است *

مبالغها کرد بجائي نرسید * نظم *

* نصیحت نخواهد شنید آنکه هست *
* ز جامِ مئ عشوهٔ دهر مست *
* ز باران گلستان پر از گل شود *
* چمن پر ریاحین و سنبل شود *
* ولی شوره گردد پر از خار و خس *
* که نفعی نه بیند ازان هیچ کس *
* ز بوی گل آن کس شود خوش مشام *
* که نبود دماغش برنج از زکام *

و چون سخن درایشان اثر نمي کرد امیر شیخ نورالدین بضرورت سوار شد و بعلیاباد مراجعت نمود و کیفیت حال را پیش شاهزادگان و حضرات عالیات مشروح بازراند *

تتمه داستان امیر برندق که بتاشکنت رفته بود

گفته شد که امیر برندق درآقسولات با امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک در باب قبول وصیت و تمشیت آن پیمان بست و با نوشته و پیغام ایشان متوجه تاشکنت گشت و چون بامراءِ بزرگ رسید و نوشتها برسانید و پیغام بگذارد ایشان را از بیعتي که بامیرزاده خلیل سلطان کرده بودند پشیماني

عظیم روی نمود و سخنان که امراء نوشته بودند و پیغام کرده همه را مسلم داشتند و تصدیق نمودند و باتفاق زبانِ اذعان برکشادند که تاج و سریر آن کس را رسد که صاحب قران سعید مغفور ولایتِ عهد خویش در حق او وصیت فرموده و ما جمله برانیم و بتغییر و تبدیل آن رضا نخواهیم داد و مجموع برین معنی پیمان بستند ودران انجمن عهدنامه نوشتند و هرکس مهرخود بران نهاد وامیرزاده خلیل سلطان نیز بحکم ضرورت بآن رضا داد بی‌خواست وعهدنامه را بخط ومهر بیاراست واتلمش رابرسالت نام زد کرده با عهدنامه وتحف و هدایا روانه داشتند که آن را پیش امیر شیخ نورالدین و امیرشاه ملک برد و ازانجا بتعجیل شتافته بشاهزاده ولی عهد رساند وامیرزاده خلیل سلطان اتلمش را هنگام توجه طلب داشت و گفت امیرزاده پیرمحمد را نیازمندی ما عرضه داشته بگوی که ما باخلاص هوا خواه شما ایم و برحسب وصیت صاحب قران سعید شمارا قایم مقام آنحضرت می‌دانیم بنابر مصلحتِ وقت این سخنان بزبان میگفت وهمگی دل وجانش مستغرق هوای سلطنت و سودای جهانبانی بود و بعضی امراء نیز با اندیشه اندرونی او همراه بودند و جمعی که اسمی و رسمی نداشتند و ازنو پیش او راه یافته بآرزوی امارت وبزرگی گاه و بیگاه شعله سودای او را بدم وسوسه وفریب تیزمی‌کردند که این

دنیا است - و من غلب سلب - هرکه غالب شد ربود فرصت غنیمت می باید شمرد (۱) و بی توقف عزم سمرقند کردن و بشهر درآمده بر تخت پادشاهی نشستن و گنجها را سرباز کرده بعطا و بخشش خاص و عام را چاکر و غلام خود ساختن که - الانسان عبید الاحسان - و بچستی کار از پیش بردن که چندین کارها بسستی و درنگ برنیاید و مثل این فرصتی بقرنها دست ندهد و اگر فوت شود باز یافت آن از قبیل محالات است *

* نظم *

* چه خوش گفت دانای روشن روان *
* که بادا مقامش ریاض جنان *
* که از وقت هر کار غافل مشو *
* که هر کار آمد بوقتی گرو *

و چون از تواتر سماع امثال این کلمات داعیه شاهزاده استیلاء پذیرفت اسپان و استران و شتران حضرت صاحب قران و شاهزادگان وازان امراء ملازم ایشان که در تاشکند و سیرام بجو بسته بودند همه را جمع آورده بر امراء و عراقیان که با او یک دل و یک جهت بودند بخش کرد و بسی از نقود و اقمشه و رخوت و جیبا و اسلحه و اسباب لشکر که دران جانب بود بایشان داد و کوچ کرده با سری پر از سودای سلطنت روی

(۱) در اکثر نسخ بجای - شمرد - (دانست) است *

توجه بسمرقند نهاد و چون بنزدیک آب سیحون رسید فرود آمد و مقرر چنان شد که نخست امیر برندق با لشکر دست راست از پلي که بکشتي برسرِ آب سیحون دربالای شاه رخیه بسته بودند بگذرد و بعد ازان شاهزاده عبور نماید و از عقب او امیر خداداد حسینی و امیر شمس الدین عباس و دیگر امراء روان شوند و امیر برندق پیش ازین بخفیه با امیر خداداد و امیر شمس الدین برسم مشورت درمیان نهاده بود که من داعیه دارم که از پی شاهزادگان و امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک بروم و با ایشان پیوندم که چنین عهد کرده ام و امراء با او گفته بودند که ما نیز از مقتضای وصیت پادشاه سعید تجاوز نخواهیم کرد و حکومت امیرزاده خلیل سلطان را گردن نخواهیم نهاد و عزم آن داریم که ازو برگردیم و بطرف آچیق فرکنت رویم و امیر برندق رای ایشان را استصواب نموده بود و گفته که شما روزی چند در حوالی تا شکنت توقف کنید که من آنچه روی نماید اعلام کنم شما را و بعد ازان هرچه صلاح باشد پیش گیرید که مقاصد بحصول مقرون گردد انشاء الله تعالی *

ذکر مخالفت امراء با امیرزاده خلیل سلطان

چون امیر برندق و رستم طغي بوغای برلاس و عبد الکریم حاجي سیف الدین بسیحون رسیده از پل بگذشتند امیر برندق

جسر ببرید تا کسی روان از آب عبور نتواند نمود و آلات پل
از میخ و طناب و نی و غیر آن پراگنده و پریشان کردند و رو
بجانب سمرقند نهـــاد که بموکب شاهزادگان ملحق گردد
و ازان جانب امیر خداداد و امیر شمس الدین با لشکرهای
خود باز گشته متوجه آچیق فرکذت شدند و چون امیرزاده
خلیل سلطان ازین احوال آگاهي یافت بکنار آب آمد و بفرمود
که جسر بریده را باز بربستند و روز دیگر با تمام لشکر از پل
بگذشت و امیر برندق چون بحوالی دوآبه رسید جلال پاورچي
که هنگام مراجعت امیر شاه ملک از سمرقند از قیتول حضرات
و شاهزادگان گریخته پیش امیرزاده خلیل سلطان میرفت
درانجا با او دو چار خورد و قصه رفتن امیر شاه ملک بسمرقند
و راه ندادن ارغونشاه او را بشهر با او گفت امیر برندق چون
بسلوک منهج صواب موفق نبود از استماع آن خبر دیگرگونه
گشت و از قصور همت بذوك خاري که در پای امیدش خلید
روی طلب از صوب صلاح بگردانید و از نقض عهد که نه شیمه
نفوس والا گوهر است باک نداشته از همانجا باز گردید
و متوجه امیرزاده خلیل سلطان شد و رستم طغی بوغا از و
تخلف نموده در علیاباد بعز تلاقي شاهزادگان مستسعد شد
و خبر باز گشتن امیر برندق عرضه داشت و چون امیر برندق
خجلت زده و شرمسار بامیرزاده خلیل سلطان رسیـــد زبان

ضراعت بعذر خواهي برکشاد و بیعت با او تازه کرده آنرا با یمان مغلظه موکد گردانید و شاهزاده با اتباع خویش از عهد نامه که در باب متابعت امیرزاده پیر محمد نوشته بودند و مهرها بران نهاده و در صحبت اتلمش فرستاده برگشتند و آنرا نابوده انگاشته بقصد سلطنت و تلاش مملکت روي غرور بسمرقند نهادند و چون این خبر با میر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک رسید حضرات عالیات را عرضه داشتند که سخن مفسدان و فضولان شریر مزاج رواج یافته است و باز میران با میرزاده خلیل سلطان بیعت از سر گرفته اند و عهدي که قلمی کرده بودند و مهر خود بران نهاده شکسته اند و باتفاق متوجه سمرقند شده * . * نظم *

* کسی را که سست است پیمان او *
* بمردي مردان که مردش مگو *
* مخوان هیچ پیمان شکن را تو مرد *
* ز بد عهد بگریز و گردش مگرد *
* کسی را که پیمان نباشد درست *
* برو خلعت مردمي نیست چست *
* کسی کو ندارد وفا و سپاس *
* سگ از وي بسی به ز روي قیاس *

جاي آنست که دلهاي خونین از غصه پاره پاره گردد صاحب

قران چنان که بحقیقت جهان را جان و عالم را مایه امن و امان بود درگذشته است و هنوز ازان واقعه چندانی نگذشته تردامنی چند که ایشان را تربیت آن پادشاه سعید از خاک سیاه برگرفته و باوج مهر و ماه رسانیده حقوق نعم گوناگون او را پس پشت اعراض انداخته اند و دل را بکلی از عهد و پیمان او پرداخته این درد چگونه توان نهفت و این سخن کجا باز توان گفت * * نظم *

* چنان پادشاهی که گردون پیر *
* ندید و نه بیند مر او را نظیر *
* شهی گشت شاهان عالم تمام *
* بدرگاه قدرش رهی و غلام *
* خدیوی که تا او نشد حکمران *
* نشد فاش معنی صاحب قران *
* ز نوع بشر تا بشمس و قمر *
* نکردند فرمان او را دگر *
* به بحر و ببر کس بخیر و بشر *
* ز حکمش بموئی نه پیچید سر *
* چو بگذشت ازین منزل پر فریب *
* جهانی شده پر هراس و نهیب *
* وصایای او را نکردند گوش *

* گروهي دد دین بدنیا فروش *
* شگفت این که آن زمرۀ ناپسند *
* غلامانِ آن شاهِ دین پرور اند *
* ازان پس که عمري بدوران او *
* نشستند بر خوانِ احسانِ او *
* چو از رفتنش آگهي یافتند *
* ز فرمانِ او روي بر تافتند *

حقا که ازان افعال ناپسندیده اگرکوه سنگین دل را شعور بودي زارزار بنالیدي واگر نه سعت رحمتِ حق مهلت ولکن یوخرهم الی اجل مسمی فرموده بودي از آسمان سنگ بباریدي شک نداریم که کفران نعمت جزاي آن بي باکان هرچه زود تر در کنار روزگار ایشان خواهد نهاد امیدواري بلطف حضرت باري - جل و علا - داریم که ما بندگان را توفیق ارزاني دارد و تا زنده باشیم حق ولي نعمت خویش را فراموش نکنیم و از فرموده صاحب قران سعید مغفور بهیچ حال تجاوز ننماییم و از روحِ پاک آن پاک اعتقاد دین پرور استمداد نموده در امضای وصایای او و خدمت کاري شاهزادگان جوان بخت بجان بکوشیم و حسب المقدور وظایف بندگي وجان سپاري بتقدیم رسانیم - من الله العون والتایید انه حمید مجید *

ذکر مشورت کردن امراء با حضرات عالیات در توجه بجانب بخارا

امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک چون مضمون این کلمات که ثبت افتاد با حضرات عالیات باز راندند عرضه داشتند که چون قضیه باین انجامید مصلحت وقت آن می نماید که ما در رکاب شاهزادگان متوجه بخارا شویم و شما بسمرقند فرمایند و ازانجا پیش امیرزاده پیر محمد رویم و وصیت صاحب قران سعید مغفور بایشان رسانیم و اگر توفیق یاوز آید کافر نعمتان پیمان شکن را عذر خواهی چنانچه باید بجای آوریم * نظم *

گر بمانیم زنده بردوزیم * دامنی(۱) کز فراق چاک شده

ور نمانیم عذر ما بپذیر * ای بسا آرزو که خاک شده

حضرات عالیات رای امراء را استحسان فرمودند و چون عزم بران قرار یافت از پیش ایشان بیرون آمدند و گروهی از سران سپاه که محرمان صاحب قران سعید مغفور جعل الله اخراه خیرا من اولاه بودند همه را جمع آورده با ایشان نیز برسم مشورت باز نمودند که خلایق را معلوم است که نسبت با صاحب قران سعید محرمیت و قربی که ما را بود

(۱) در بعض نسخه بجای - دامنی - (جامهٔ) دیده شد *

دیگري نداشت و حظ ما از عنایت و التفات آن حضرت
از دیگر بندگان زیادت بود اگر ما حق تربیت و نعمت
آن حضرت فراموش کنیم بی شک ملعون ازل و ابد باشیم
و اگرچه بعد از واقعه آن حضرت ما را اختیاری نمانده
و کسي پیرامن ما نمي گردد دست از فرمان و دل از پیمان
او باز نخواهیم داشت اگر دیگران از کفران نعمت و
شرمساري روز قیامت خوف ندارند ما را همت عزم آن
داریم که پیش امیرزاده پیر محمد رویم که بحکم وصیت ولی
عهد اوست و درخدمت او کمر بندگي بسته تا توانیم فرمان
ولي نعمت خود باتمام رسانیم و اگردران کار از سرجان و خان
و مان بباید گذشت می گذریم و از سرعهد و پیمان نمي گذریم *

* بیت *

که از ما گر آید چنین کار زشت * نه بینیم در حشر خرم بهشت
شما که نزدیکان آن حضرت اید درین قضیه چه مي گویید
و اندیشه شما چیست ایشان با دلِ افگار و دیدهٔ سیل بار زار زار
بگریستند و بعد از جزع و فزع بسیار باتفاق گفتند که ما را
غیر از انقیاد فرمان صاحب قران اندیشه دیگر نیست چون
رای شما امضاء وصایا و اتمام فرمودهٔ آن حضرت است کمر
متابعت و موافقت شما باخلاص بسته هرچه از دست ما
بندگان بر آید بجان خواهیم کوشید و اصول آن زمره حق

شناس که موافقت و مراقبت امراء اختیار نمودند اتلمش بود و توکل قرقرا و حسن جغداول و ارسلان خواجه ترخان واستوی و شمس الدین المالغي و موسی رکمال و بستوی و وفادار که در واقع * * بیت *

باسم و برسم او وفادار بود * نکو سیرت و نغز گفتار بود

و دیگر خواص و مقربان صاحب قران سعیـــد مغفور - نَوَّرَ اللّه ضریحه بنور البهجة و السرور *

ذکر توجه شاهزادگان و امراء بجانب بخارا

بعد از تصمیم عزم بخارا روز پنجشنبه سیوم ماه مبارك رمضان شاهزادگان عالي مکان امیرزاده الغ بیگ و امیرزاده ابراهیم سلطان که اعز اولاد و اسباط نسبـــت با حضـــرت صاحب قران ایشان بودند * * بیت *

* چو گیتي که روشن بمهر است و ماه *
* باین هردو روشن روان بود شاه *
* یکی چشـــم شه روشن از روی او *
* یکی روی جان و دلش سوی او *
* یکی از دل وجان باو مشتغـــل *
* یکـــی راحتِ جان و آرامِ دل *
* یکی حامی تخـــت فرق مقـــام *
* یکی وارثِ دولتِ بر دوام *

* یکی مرکزِ ملـــک ازو استـــوار *
* یکی نام ازو زنده وپای دار *

حضرات عالیات را وداع کردند و ریش مصیبت جهان سوز را نیش مفارقت و هجران محنت اندوز از نو بخراشید چه اثر واقعه جان گداز دران روز تمام بظهور پیوست که خواتین و شاهزادگان را بضرورت از یکدیگر جدا می بایست شد حالتی رو نموده که از تحریر آن بیم است که آتش در خامه گیرد و از تقریرش اندیشه آن که پیوند جان و تن انقطاع پذیرد فغان و فریاد از نهاد مصیبت زدگان ناشاد برآمد و طوفان احزان ارکان شکیب و قرار بلا دیدگان دل افگار از بنیاد ببرد و بتخصیص مهد اعلی سرای ملک خانم و تومان آغا در اثناء قلق و اضطراب چندان دستِ تحســر بر سر و روي زدند که جراحات بسته از نو تازه گشته جوی خون روان شد و با سیلاب سرشک برآمیخته مصــدوقه مرج البحرین یلتقیــان میان گشت و بعد از جزع و فزع بسیار شاهزادگان را کنار گرفته بحفظ و حراست پروردگار سپردند و ایشان از علیاباد *

* مصراع * * با درونی زغیر حق آزاد *

متوکلا علی الله - سوار شدند و امیرشیخ نورالدین و امیرشاه ملک نطاقِ وفاق بدستِ اخلاص چست بسته باتفاق در رکاب سعادت انتساب ایشـــان روان شدند و خزانه صاحب قران

سعید از نقود و جواهر و اثواب و اقمشه و اسلحه و غیرآن که همراه بود تمام با خود ببردند و رستم طغی بوغا را از پیش به بخارا فرستادند *

ذکر روان شدن حضرات عالیات بسمرقند و تعزیت داشتن بعد از توجه نیرین سپهرِ سلطنت و اعتلاء بجانب بخارا

حضرات عالیات و دیگر شاهزادگان چون بایقرا و ایجل و سعد وقاص و سیورغتمش و غیرهم با جمعی از خواص از علیاباد کوچ کردند و با توق و طبل خانه صاحب قران سعید مغفور وا غرق متوجه سمرقند شدند و لباس تعزیت پوشیده شعار سوگواری آشکارا کردند و چون با ناله و افغان نوحه کنان و گریان بدروازه چهارراهه رسیدند بی راهان اندرونی از خبث اندرونی عصابه وقاحت به پیشانی باز بسته درنه کشادند و توهمی فاسد بخود راه داده آن روز ایشان را راه ندادند ایشان با خاطری پریشان و دلی خونین از حیف آن بدکیشان درباغ امیرزاده شاهرخ که نزدیك آن دروازه واقع است نــــزول فرمودند و شب آنجا گذرانیدند و چه شب *   * نظم *

* شبِ تیره از دود دلهای زار *
* جهان گشته از وضع خود شرمسار *

* زگشتن پشیمان شده آسمان *
* شده آفتاب از خجالت نهان *
و چون آن شب تیره بآن و تیره بگذشت *

* بیت *

روز دیگر که باز چرخ بلند * پرتو مهر بر جهان افگند

حضرات عالیات و شاهزادگان با ملازمان بشهر در آمدند و خانقاه امیرزاده محمد سلطان را که مرقد مقرون بناز و نعیم مخدان صاحبقران موبد آنجا بود محل نزول ساختند و باقامت رسم عزا ولوله در جهان سست عهد بي وفا انداختند سرها کشاده و مویها برکنده و روها خراشیده و خود را بر خاک افگنده و خانزاده و رقیه خانیکه و سایر خواتین شاهزادگان و امراء که در شهر بودند و زنان اشراف و اعیان مملکت موی کشاده و روی سیاه کرده و نمد در گردن انداخته همه جمع آمدند و امیرزاده محمد جهانگیر که در شهر بود و دیگر شاهزادگان و امراء و ارکان دولت و تمام اکابر و اشراف و اعیان مملکت مثل خواجه عبد الاول و خواجه عصام الدین و سید شریف جرجاني و امیرک دانشمند و غیرهم مجموع تغییر لباس کرده حاضر شدند و تمام اهالي سمرقند بازارها بسته و زبان بناله و افغان کشاده و لوله در جهان افتاد و از بس غریو و نوحه و زاري حالتي دست داد که آسمان را بیم وصول وعده

یوم نطوی السماء کطی السجل للکتب در اضطراب

انداخت * * نظم *

* عالمی مرد و زن بماتم شاه *

* همه چون ماه در لباس سیاه *

* گاه جوشیده گه خروشیده *

* وز مصیبت سیاه پوشیده *

* گشته شهر از غریو مدهوشان *

* تعزیت خانهٔ سیه پوشان *

* شده گیتی ز دودِ آه سیاه *

* آه ازان حالت(۱) و هزاران آه *

آري آفتاب سپهر خلافت و جهان باني بمغرب و مغیب ان وعدالله حق افول یافته بود نه عجب که زمین از شعار سوگواران و هوا از دودِ آه سرشک باران سیاه بود و بی نور و ماهِ اوج معدلت و عالم آرائي در عقده خسوف کل شيء هالک افتاده بود چگونه گیتي عاري نگشتي از فروغ جمعیت و حضور * * نظم *

دگر شد بآیین زمان و زمین * ز فوتِ شهنشاهِ دنیا و دین

دلِ خلق شد ز آتشِ غم کباب * بفناءِ جهان از حوادث خراب

---

(۱) در بعض نسخه بجای - حالت و - (حال صد) است *

گریبان جان چاک زد صبح دم * ببرید شب زلف پر پیچ و خم
پر از رنج و آشوب شد بحر و بر * مصیبت گرفتند تاج و کمر

والحق آن واقعه هایله نه حالی بود مخصوص طایفهٔ از برایا مصیبتی بود عام عالم و عالمیانرا * نظم *

* از سیل اشک بر سر طوفان واقعه *
* خوناب قبّه قبه بشکل حباب شد *
* ایام سست رای و قدر سخت گیر گشت *
* اوهام کند پای و قضا تیز تاب شد *
* ماتم سرای گشت سپهر چهار زمین *
* روح القدس بتعزیت آفتاب شد *

و مشکل آنکه درچنان بلیه جان گداز جز شکیب که یافت نمیشد تدبیری نبود و بغیر از رضا بقضا که نه بر وفق استرضاء خاطرها بود دستگیری دست نمی داد و رو نمی نمود چه فرمان قهرمان کل من علیها فان جاری است و روان بر صغیر و کبیر و کامل و ناقص و عالی و دون انا لله و انا الیه راجعون *

تتمه داستان توجه شاهزادگان
وامراء بجانب بخارا

شاهزادگان جوان بخت امیرزاده الغ بیگ و امیر زاده

ابراهیم سلطان که از علیا باد متوجه بخارا شده بودند روز جمعه
چهارم ماه مبارک رمضان بنزدیک حصار دبوس که حصني
رفیع منیع است و آب سمرقند از زیر آن میگذرد رسیدند
دران محل برادر منکلي خواجه بیان تمور خازن از سمرقند
آمد و از خواجه یوسف و ارغونشاه نامه بامراء آورد که
مضمونش بعد از رفع تحیت و سلام آنکه ما دروازه شهر که از
برای شما نکشادیم نه از جهت غدر و اندیشه یاغي گري بود
مقصود ما رعایت عهد حضرت صاحب قراني است که تغیر
آن بهیچ حال روا نمي داریم و اگر امیرزاده خلیل سلطان
خواهد آمد با او همین طریق خواهیم سپرد که با شما سپردیم
و بران جازمیم که تخت گاه را نگاه داشته بهیچ آفریده نسپاریم
تا وقتي که امیرزاده پیر محمد که ولي عهد آن حضرت است
بیاید و برحسب وصیت تسلیم او کنیم صورت حال اعلام کردیم
تا شما را دل ماندگي نباشد و ما را معذور دارید و در آخر
مکتوب سوگند یاد کرده که بموجب نوشته عمل خواهیم کرد و
ازان تجاوز نخواهیم نمود و امراء چون بر مضمون کتاب اطلاع
یافتند دانستند که بران سخن اگرچه بقسم موکد نموده اند
اعتمادي نیست لیکن از براي مصلحت ایشان را دران مقام
داشته با فرستاده گفتند که ایشانرا از ما سلام برسان و بگوی که

فکری که کردید عین صواب است وسداد * * بیت *

* ای آنکه لاف میزني از دل که عاشق است *
* طوبی لك ارزبان تو با دل موافق است *

و برهمین رای ثابت و جازم مي باید بود و بضبط شهر چندان که از دانستگي شما سزد قیام نمودن و برخلاف این وسوسه هیچ متنفس نشنودن که اگر شما برهمین عزم محکم باشید و شرایط وفاداري و حق گذاري مرعي داشته شهر را نگاه دارید تا بشاهزاده ولي عهد سپارید وصیت پادشاه سعید که اتمام آن برهمه فرض است بجای آورده باشید و پیش خالق و خلایق پسندیده افتد و ذکر مردانگي و نیك نامي شما بر روی روزگار بماند و چون شاهزاده مشار الیه بر سریر سلطنت استقرار یابد شما که تخت ازبرای او محافظت نموده باشید وتسلیم داشته هرآیینه بمزید قربت و اختصاص از دیگران ممتاز باشید و در ایام دولت او بلند پایه و سرافراز و اگر بتصوري باطل ازین بگردید و اندیشه دیگربخاطر راه دهید عهد ولي نعمت شکسته و مرتکب غدر و خیانت شده بغیر ازانکه گم ناموسي و زشت نامي بارآورد آن را هیچ یمن نباشد و البته سرانجامش به پشیماني کشد و غالبا اینها از شما پوشیده نماند و همین سخنان را قلمی کرده و نوشته را مهرزده ببیان تمور خازن دادند واو درزمان باز گشته روي توجه بسوی سمرقند نهاد *

ذکر خبر یافتن شاهزادگان و امراء از رسیدن امیرزاده خلیل سلطان بسمرقند واطاعت نمودن امراءِ شهراو را

چون بیان تمور خازن روانه سمرقند شد امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک در رکاب شاهزادگان برقرار متوجه بخارا شدند بعد دو سه روز خبر آمد که امیر زاده خلیل سلطان که با امراء و لشکریان از تاشکنت عنان عزیمت بصوب سمرقند تافته بودند و بداعیه مملکت و سلطنت شتافته چون بنزدیک رسیدند امیرخواجه یوسف با نثار و پیش کش پیش رفت و در شیراز که ازانجا تا بسمرقند چهار منار[1] است سعادتِ دست بوس شاهزاده دریافته رسم نثار و پیشکش بتقدیم رسانید و اکابر و اشراف سمرقند نیز مجموع باقامت رسم استقبال استعجال نمودند و چون کنار آب کوهک مضرب خیام نزول شاهزاده گشت ارغونشاه با کلید شهر و قلعه و مقالید خزاین و کنوز متوجه شد و دران محل بعز

---

(۱) چنین است در پنج نسخ موجوده ودریک نسخه بجاي - منار - (کنار) است لیکن هردو صواب معلوم نمیشود بلکه صحیح و صواب - منا - بفتح میم بدون رای مهمله درآخر بمعني منازل است چنانچه از منتخب اللغات ظاهرمي گردد *

بساط بوس فایز گشته تسلیم داشت و جماعت بد عهدان و پیمان
گسلان باتفاق کمر اطاعت بسته ملازم شدند و نه از کفران نعمت
و تغییر وصیت خداوند کار خویش باک داشتند و نه از شکستن
پیمان که یاد کرده بودند و بنوک خامه پیمان نگاشته و سیعلم
الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون امیر شیخ نورالدین
و امیرشاه ملک و دیگر خواص و مقربان که بهمگی همت در بند
امضای وصایای پادشاه سعید بودند چون این خبر استماع
نمودند زبان معاتبه بطعن و لعن آن نمک بحرامان برکشادند
و بایشان مکتوبات نوشتند مشتمل بر فنون تعییر و توبیخ
و هرگونه نکوهش و نفرین و بدست قاصدی بآن بی باکان
فرستادند و خود بتعجیل روان شدند و رستم طغی بوغای برلاس
که او را از پیش روانه بخارا کرده بودند که برادرش حمزه
حاکم آنجا بود باستقبال شاهزادگان مبادرت نمود و بنزدیک
بخارا بموکب همایون پیوست و چون بظاهر شهر رسیدند بمزار
متبرک ایوب پیغمبر - علی نبینا و علیه الصلوة و السلام - فرموده
استمداد همت نمودند و امیر شیخ نورالدین و امیرشاه ملک
و رستم برلاس بتجدید عهد بستند و بسوگند موکد کردند و از آنجا
سوار شده در رمضان سنه مذکور بقلعه بخارا در آمدند
و دران محل نزول کرده بعمارت زیادتی حصانت
و استحکام آن مشغول شدند و یراق دران دیدند که

شاهزادگان و امیر شیخ نورالدین و امیرشاه ملک در قلعه باشند و ضبط یک دروازه که برشهرکشوده است با نصف قلعه تعلق بامیرزاده الغ بیگ و امیرشاه ملک داشته باشد و دیگر دروازه که بطرف بیرون دارد با نصفی دیگراز قلعه و بارود در حیطه التفات امیرزاده ابراهیم سلطان و اهتمام امیرشیخ نورالدین بود و رستم برلاس وبرادرش حمزه و اتلمش و توکل قرقرا و دیگرامراء درشهر باشند و هر یك بمحافظت دروازهٔ از دروازهای شهر وبرج وبارهٔ آن قیام نمایند و برین نسق قرار یافته کاربند شدند و بتعمیر و مرمت حصار مشغول گشتند *

ذکرجلوس امیرزاده خلیل سلطان برسریر فرمان دهی بسمرقند فردوس مانند

برحسب اختیار مولانا بدرالدین منجم درروزچهارشنبه شانزدهم رمضان سنه (سبع وثمانمایه) مطابق توق(۱) ئیل که آفتاب درششم درجه حمل بود امیرزاده خلیل سلطان بدارالسلطنة سمرقند درآمد وارك عالي را باگنج عالم در حیز تصرف درآورد وشاهزادگان وامراء وارکان دولت زانوزده زبان تهنیت بدعا وثناء او برکشادند وازبرای

---

(۱) در بعض نسخه بجای - توق - (اود) است *

ملاحظه وصیت حضرت صاحب قران سعید امیرزاده محمد جهانگیر که پسر امیرزاده محمد سلطان وبرادرزاده امیرزاده پیر محمد ولي‌عهد بود باسم خاني نامزد کردند واو دران وقت نه ساله بود اسم اورا بالرسم (۱) برصدر مناشیر واحکام ثبت میکردند وامیرزاده خلیل سلطان باستقلال متصدي امر سلطنت وضبط مملکت گشت وسکه وخطبه درماوراء النهر بنام او شد چنانچه از مضمون * مصراع *

* تاج زر برسرِ خلیل نهاد *

تاریخ آن مستفاد مي شود وبعد از دو روز بخانقاه امیرزاده محمد سلطان رفت که تربت محفوف برحمت پادشاه سعید مغفور آنجا بود وبحیازت زیارت فایز شده تعزیت از سر گرفت ومجموع خواتین وشاهزادگان وامراء واعیان وتمامي بزرگان ومتعینان مملکت وعامه خلایق با لباس سیاه وپلاس سوگواري بگریه ونوحه وزاري درآمدند * نظم *

دگر ره بعالم درآمد خروش * فلک را زبس ناله کرگشت گوش
زاندوهِ آن ماتمِ جان گسل * روان گشته از دیدها خونِ دل
پلاسي زتارِ بلا ساختند * جهان را بگردن دراند اختند
زکامِ ذنب زهری انگیختند * مه ومهر را در گلو ریختند
بگردید عالم زآیینِ خویش * که آمد عجب مشکل سخت پیش

(۱) در بعض نسخه بجاي - را بالرسم - (ابراهیم) است *

وراستي نه رزيه[1] واقع شده بود كه در امثال اين مجال شرح توان داد * نظم *

* سدي شكسته گشت كه تا دور روزگار *
* در گوش طاس چرخ بماند ازان طنين *
* شد خم گرفته پشت بزرگي بشكل جيم *
* شد سر برهنه شين شريعت بسان سين *
* در جان برق آتش و در چشم ابر آب *
* برفرق باد خاك و در آواز رعد آنين *

وبعد از اقامت رسم تعزيت جهت ترويح روح بزرگوار آن حضرت ختمات قرآن مجيد بتقديم رسانيده فقراء و ضعفاء و ساير مستحقان را مستغرق صلات و صدقات گردانيدند و چند روز اسپان و گاوان متعدد و گوسفندان فراوان ذبح كرده وطبخ نموده سماطها گستردند و خوانها نهادند و الوان اطعمه گوناگون وانواع خورشهاي از حيز چند و چون بيرون كشيده اش دادند و بعد ازان كورگه خاص را بفغان و زاري درآوردند و چون زماني بغريو وافغان با ديگر مصيبت زدگان موافقت كرد پوستش پاره ساختند و از كار بيند اختند و درين چند روز فضلاء عصر و شعراء روزگار مرثيها خواندند و قصيدها گذرانيدند

(۱) در بعض نسخه بجاى - رزيه - (واقعه) و دربعض (قضيه) است *

از جمله پسر خواجه مسعود بخاري خواجه عصمت الله این ترجیع بند در سلک نظم کشید * * مرثیه *

* ای فلک خرگاه ویران کن که سلطان غایب است *
* تخت کو بر خاک بنشین چون سلیمان غایب است *
* آخر ای مردم بسانِ اختران بارید اشک *
* کز سپهر سلطنت خورشید تابان غایب است *
* شاهِ انجم را بگردون کاخ و ایوان گو مباش *
* چون سرافرازِ ملوک از کاخ و ایوان غایب است *
* چرخ را جامه کبود و علم را دفتر سیاه *
* ملک را سر ناپدید و عدل را جان غایب است *
* شد سیه گوی مه و بشکست چوگانِ هلال *
* شهسوارِ ملک و ملّت تا ز میدان غایب است *
* آنکه بودی آبروی دین و دولت شد عدم *
* و آنکه دادی انتظامِ کار دوران غایب است *
* شاید از سرگشته گردد هرطرف اسکندری *
* کاندرونِ خاکِ ظلمت آبِ حیوان غایب است *
* آفتابِ ملک و دین از اوج سلطاني نگشت *
* یوسفِ مصرِ شرف در چاه و زندان غایب است *
* مي کند زین غصه دایم نسرطایر پر و بال *
* تا همای مرغ توقیعش ز فرمان غایب است *

* ای خزان بنیاد باغ و بوستان درهم شکن *
* کان درختِ میوه‌دار از باغ و بستان غایب است *
* خستهٔ تیغِ حوادث بر فراشِ رنج و غم *
* گو بمیر از درد نومیدی که درمان غایب است *
* مشتری کو خطبهٔ دولت بنامِ کس مخوان *
* کز سریرِ مملکت شاهِ سخندان غایب است *
* اشک باراي دیده چون گنجِ گهر گم کردهٔ *
* روشنـي جو از کواکب چون قمر گم کردهٔ *
* دوش سوی عرصهٔ افلاک مي کردم نگاه *
* عرش را دیدم ز ماتم کرده پیراهن سیاه *
* تا سحر خیلِ نجوم از نالهٔ کروبیان *
* بر سپهرِ هشتم از سرگشتگی گم کرده راه *
* پاسبانِ بارگاهِ هفتمین یعنـي زحل *
* پا و سر گم کرده مي گشتي بگردِ بارگاه *
* مشتری از اوجِ رفعت رفته در برجِ زوال *
* چرخ هشتم گشته چون قدِ هلال از غم دوتاه *
* پنجهٔ ماتم شکسته نیزهٔ مریخ را *
* مهر را چرخِ فلک افگنده چون یوسف بچاه *
* دف شکسته زهره و تیر از کمان افتاده دور *
* قدسیان کرده سیاه آیینهٔ مه را ز آه *

* چرخ کرده کوچهٔ سیمین ز راهِ کهکشان *
* خیلِ انجم کرده در گردن نمدهای سیاه *
* صبح غرقِ خون شده هردم گریبان میدرید *
* ماه هر ساعت زگردون بر زمین میزد کلاه *
* با هزار اندیشه از پیرِ خرد کردم سوال *
* سر برآورد و بزاري کرد سوی من نگاه *
* گفت روزِ ماتمِ شاهِ سلیمان رفعت است *
* شهریارِ ملک و ملت خسروِ گردون پناه *
* آن جهانگیري که روزِ داوري انصاف او *
* دست بسته ظلم را دادي بدستِ دادخواه *
* شاهِ دین تیمور نویان آن سرافرازی که شد *
* عالمش زیرِ نگین بی منتِ خیل و سپاه *
* گاه تدبیرِ امورِ ملک داري عقل کل *
* پیش راي انورش میکرد عرضِ اشتباه *
* گرد و عالم پر سپاهِ خصم بودي غم نداشت *
* کی بیفتد آنکه حفظِ ایزدش دارد نگاه *
* هیبتِ عدلش چنان کاندر بسیطِ روزگار *
* کهربا از بیم دایم پرحذر بودی ز کاه *
* توسنش گاهِ جهانگیري چو در سیر آمدي *
* عرصهٔ نه طارمش بودي کم از یکروزه راه *

* آن ملک خوئي که هرگز دشمن صد ساله را *
* مي نرفت از بیم عفوش بر زبان نام گناه *
* عاقبت در خاك رفت از اوج تخت سروري *
* تا کند پیش از همه تدبیر ملک آن سری *
* لشکر آخر گشت و گُردان باز گشتند از سفر *
* ای سپهر از شهسوار خود کجا یابم خبر *
* شهسواران روز و شب سرگشته در میدان غم *
* در فراق او بجــاي گوي مي بازند سر *
* بی فروغ فرق میمــون و میــان نازکش *
* خاك برسرکرد تاج و حلقه شد بر خود کمر *
* تیر بشکست و کمان را ماند پي بر استخوان *
* تا قیامت هر دو افتادند دور از یک دیگر *
* خنجر مصري ز ماتم کرده پیراهن سیاه *
* مي خورد هردم بجاي آب خوناب جگر *
* بارگه ویران شد و خیمه گریبان چاک زد *
* چتر و خرگه شد ز احرام فلك زیر و زبر *
* مو پریشان کرد توق و نیزه را بشکست بند *
* تیغ شد بي آب و تیر محنت آمد بر سپر *
* روز و شب در نالهٔ زارند باهم کوس و نای *
* چاکرانرا مي دهند از ماتم سلطان خبر *

* داشتند ارباب دولت دیده بر راهِ امید *
* کز ختا آید ز خسرو مژدهٔ فتح و ظفر *
* کی خبر بودی که گردون بعد چندین انتظار *
* می نهد از ماتمش بر هر دلی داغِ دگر *
* گر برفت آن آفتاب از اوجِ عزت زیر ابر *
* باد باقی سایهٔ شه زادگانِ نامور *

و چون صاحبقران سعید پاک اعتقاد را از صفای نیت و صدق محبت و مودت نسبت با دودمان نبوت در خاطر شریف چنان بود که بعد از وفات مرقد او در پایین قبر مرتضی سعید مبرور سید برکه باشد بعد از چندگاه تابوت او را از اندخود نقل کرده در قبّهٔ که معمار همت صاحب قران متصل بصفه خانقاهِ مذکور برافراشته بود دفن کردند و آن حضرت را چنانکه نیت فرموده بود در پایین او بنهادند و امیرزاده محمد سلطان را نیز بآن قبه نقل کرده در پهلوی آن حضرت مضجع ساختند - نور الله مرقدهم بقنادیل المغفرة و الرضوان و عطرها بنسایم الانس من حدایق یبشرهم ربهم برحمة منه و رضوان - و چون سلطنت سمرقند بر امیرزاده خلیل سلطان قرار گرفت درِ خزاین وکنوز بر کشاد و امراء و ارکان دولت و لشکریان را اولکا داد و انعامات فرمودن اغاز نهاد و دران امر شرایط اعتدال و اقتصاد مرعی نداشت چنانچه

نقود را بطریق غله که از خرمن گاه نقل کنند بترازو و کیل بخش میشد و بخروار می بردند * مصراع *

* الله الله که تلف کرد و که اندوخته بود *

ذکر احوال سلطنت امیرزاده خلیل سلطان وسبب زوال آن برسبیل اجمال

هوشمند صاحب خبرت منقبت ارجمند پادشاهی را سایه عظمت و جلال الٰهی داند و پایه بلند جهانبانی و نافذ فرمانی را پرتوِ انوار آثار قدرت نامتناهی شناسد اندیشه شایستگی آن منصب عالی و شغل خطیر بی سابقه عنایت ربانی و معاضدت تاییدات آسمانی و رفیقه (۱) اختصاص نهانی بحضرت کبریاء سبحانی تصوریست دور از صواب و پنداری بی حاصل تراز فریب سراب * مصراع *

* نگر تا حلقهٔ اقبال ناممکن نجنبانی *

چتر شاهی همائیست که جز بر مخصوصان یختص برحمته من یشاء بال سعادت نگسترد و قهرمانی رقاب بنی آدم بقوت قاهره عنقائیست که غیر از قاف قدر مقبولان الذین ان مکنا هم فی الارض اقاموا الصلوة واتوا الزکوة محل قرار وثباتِ نسازد بمجرد کثرت خزاین و دفاین و

---

(۱) در دو نسخه بجای - رفیقه - (دقیقه) است .

بسیاری لشکر و چاکر و غلبهٔ اعوان و انصار کار سلطنت نسق و استقرار نپذیرد * * نظم *

* نه هرکه چهره برافروخت دلبری داند *
* نه هرکه آینه سازد سکندری داند *
* نه هرکسی[1] که کله کج نهاد و تند نشست *
* کلاه داري و آیین سروري داند *

چه از اسباب شوکت و کامکاري و مقدمات ملکستاني و جهانداري آنچه امیرزاده خلیل سلطان را بحسب اتفاق دست داد از ابتدای آفرینش باز عجب از کسی را میسر شده باشد از روی نسب و نژاد نبیره صاحبقران عالم ملاذ بود و هنگام وفات آنحضرت اکثر نوئینان نامدار و امراء کامگار و تمامي لشکر جرار فیروزي آثار با او در تاشکنت و از وصول خبر آن واقعه جهانسوز هول و هراس عظیم بخاطر ایشان راه یافت و مجموع در غرقاب قلق و اضطراب افتادند و چون از اولاد و اسباط آنحضرت اسن از شاهزاده مشار الیه کسی دران نزدیکي نبود از غایت دهشت و حیرت او را بپادشاهي برداشتند و آن معني را موجب حفظ دولت پایدار و صیانت خانواده بزرگوار از تقلب روزگار ناهموار پنداشتند و بتعجیل روانه سمرقند شدند و چون بنزدیك

---

(۱) در اکثر نسخ بجای • کسی که کله کج نهاد • (که طرف کله برشکست) است *

رسیدند و مصیبت عام بود و تحیر و خوف شامل حال تمام انام بزرگان و اعیان سمرقند نیز بتصور بهبود موکب شاهزاده را استقبال نمودند و زبانِ تهنیت بدعا و ثنا برکشودند و امراء که ضبط شهر و قلعه و محافظت گنج و خزاین در عهده اهتمام ایشان بود دروازه بازکرده بقدمِ انقیاد و اذعان پیش رفتند چنانچه سبق ذکر یافته کلید شهر و مقالید خزاین که سمت ما ان مفاتحه لتنؤ بالعصبة اولی القوة داشت بسپردند و بدین گونه اتفاقات تختگاه سمرقند بحیطه حکم و تصرف امیرزاده خلیل سلطان درآمد و دران وقت مملکتی بآن معموری و شهری بآن غلبه و آیین درتمام روی زمین نبود و مردم اطراف واکناف عالم ازاکابرو اماثل و علماء و افاضل و هنرمندان و پیشه وران و اهل براعت درهر صناعت و دیگر طبقات خلایق بیشتر باکوچ دران مصر جامع جمع شده بودند و متوطن گشته اما حدیث وفور خزاین و ذخایر از نقود و جواهر و اقمشه و رخوت و ظروف و نفایس که ازهریک ازان خزانها مالامال بود چنانچه محاسبان ماهر از حصر و احصاء یکی ازان عاجز و قاصر آمدندی و سایر اسباب تجملات پادشاهي از صنوف اسلحه و جیبا (۱) و خیمه و خرگاه و سراپرده و

---

(۱) دربعض نسخه بجای - جیبا - (جبه) است و صواب جِیَبّه بمعني بکتر است چنانچه قبل ازین گفته شد فتذکر*

سایبان و بارگاه وغیر آن زیاده ازان بود که بوسیله تقریر و تحریر شرح پذیر گردد چه ذخیره و اندوخته سلاطین دوران و نقد و جنس سروران جهان و گردن کشان ایران و توران از قلماق تا باقصای روم و از هندوستان تا نهایت شام و از خوارزم و دشت قبچاق تا پایان روس و چرکس و بلغار و فرنگ با فتوحات و غنایم هر دیار و بلاد مجموع بآنجا انتقال یافته بود و مدت سي و شش سال خراج و مال ربع مسکون سال بسال آورده بودند و ضمیمه آن شده و با آنکه چنان شهري با آن اسباب آماده و کثرت اتباع و اشیاع از سوار و پیاده ناگهان بدست شاهزاده مشار الیه افتاد باندك زماني بهیچ بر آمد و بعرض چهار سال از مجموع آن خزاین و اموال و شوکت و جلال اثری باقي نماند و سبب سرعت زوال و انتقال آن دولت و اقبال بعد - قضاء الله الکبیـــر المتعال - آن بود که شاهزاده را چنانچه اشارتي بآن رفته با عورتي شاد ملك نام از سراری امیر حاجي سیف الدین تعلق خاطري پیدا شده بود و پنهان از حضرت صاحب قران اورا بتحت نکاح در آورده و جز دزدیده بترس و بیم مجال صحبت و وصال با او نداشت والناس حریص علی ما منع و در زمان سلطنت و استقلال بحضور خاطر و فراغ بال متوجه غنج و دلال او شد و چنان فریفته حسن و جمال او گشت که از فرموده

شاوروهن و خالفوهن - علی قایلها الصلوة و السلام - غافل ماند و از نکته * بیت *

* شکوهی نماند دران خاندان *
* که بانگ خروس آید از ماکیان *

ذاهل افتاد و زمام تصرف و اختیار بقبضه تسلط و اقتدار او داد * نظم *

* ز جام محبت چنان مست شد *
* که سر رشتهٔ کارش از دست شد *
* فرو بسته چشم خرد دست عشق *
* خرد را چه کار است با مست عشق *
* دلش بود مشغول محبوب و بس *
* نه فکر جهان و نه پروای کس *
* زمام ارادت بآن داده بود *
* کزو سوز درجانش افتاده بود *
* بکل عقد و حل بود در دست او *
* بزرگان و گردنکشان پست او *
* بجان بود در بند افغان او *
* نمی زد نفس جز بفرمان او *

بنابران اسباب مجاری امور شاهزادهٔ عالی قدر بلند جناب در بیشتر ابواب از نهج صواب منحرف بود و از جمله برطبق

مقتضاي حال كه غلبه در حكم او را مي باشد از سرود پرده ساز وقت نواي * * بيت *

* در من يزيد عشقش دنيا چه قدر دارد *

* عشق است و داد اول بر نقد جان توان داد *

بگوش جان ميرسيد و دست اسراف باتلاف ذخاير بركشاده مجموع نقود واجناس كنوز و خزاين كه بي مبالغه وهم از حزر و تخمين آن عاجز بود باندك زمان صرف كرد بيشتر بر جمعي كه در آخر خرابي ملكش ازيشان شد و با آنكه دست همتش آن مقدار خواسته كه تمام اموال حاتم با مجموع قبيله طي صد يك زكوة آن نبوده باشد بكم مدتي بهر كس و ناكس داد چون از فرمودهء - ولا تبسطها كل البسط فتقعد ملوما محسورا - عدول جست و سنت سفيه حكيم عليم - حيث هدى جل و علا بقوله الكريم - و ان من شيء الا عندنا خزاينه و ما ننزله الا بقدر معلوم - مرعي نداشت و از حد كرم كه عبارت از دادن چيزيست كه لايق باشد بكسي كه سزاوار بود بدان مقدار كه مناسب افتد تجاوز نمود بخششي چنان به تبذير و اسراف اتسام و اتصاف يافت * * نظم *

* چنان كرد اسراف در صرف مال *

* كه امروز مردم بگاه مقال *

* چو آغازِ اوصافِ او مي كنند *

* حكايت ز اسرافِ او مي كنند *

چون معظم مصارف آن وجوه مقتضيات راى ورضاى همان بود كه مبتلاى سوداى او بود بموقع و غير موقع بي دريغ صرف ميشد * * نظم *

* بران سر كه خاكِ سيه بُد دريغ *

* بر افشاند گوهر چو باران ز ميغ *

* بسا مستحقِّ عطاى جزيل *

* كه فايز نشد جز بحظِّ قليل *

قضيه اتفاقيه بود شايسته ديناري قنطاري مي برد و بس مستحق صنوف نوازش بآرزوى عشر عشيرآن مي مرد مضمون ابن نفشة (۱) المصدور كه * * نظم *

* مي دهد دستِ فلك نعمتِ اصحاب يمين *

* بكساني كه ندانند يمين را ز شمال *

* و آنكه اورا زخري توبره بايد برسر *

* فلكش لعل بدامن دهد و زر بجوال *

بے اغراق و ايغال بظهور پيوست - فسبحان من لا مانع لما اعطى و لا معطى لما منع - و از جمله آنچه ارباب دول را اجتناب از امثال آن واجب است و شاهزاده

(۱) دربعضي نسخه بجاى - نفشة - (نضية) است *

احتراز ازان ننمود آن بود که جمعي مردم بیگانه پست پایه را بمزید عنایت و تربیت اختصاص بخشید وهریک را قاروني ساخته بمرتبه امارت و سروري رسانید وازان معني هم خاطر امراء و سران سپاه تغیر پذیرفت و هم دماغ آن فرومایگان از بخار پندار و بطر مختبط گشت و بسی فساد ازان ناشي شد *

* نظم *

* یکی را چو خواهي که سازي تو مِهْ *
* بزرگیش جز پایه پایه مده *
* که گر بر گزافش بزرگي دهي *
* نه قدرِ تو داند نه قدرِ مِهي *

واز فاسدات ندبیرکه در طین مجاری تقدیر وقوع یافت آنکه چون مالکِ تصرف در مزاج صاحب ملک نسبت با مخدرات حرم سرای پادشاه سعید مرحوم انحطاط رتبه داشت وحشمت ده (۱) روزه او بنظر اعتبار ایشان درنمي آمد شاهزاده را بفریفت که خواتین و سراری آن حضرت را هریک بامیری و بهادری مي باید داد تا از صمیم دل و جان مطیع وهواخواه گردند و از معاونت و مظاهرتِ ایشان کار ملک وجهانداري انتظام یابد وبکثرتِ وسوسه بآنجا رسانید که شاهزاده با گروهي واجب التعظیم که نسبت با او بمثابه مادر

(۱) در دو نسخه بجاي - ده - (دو) است *

بودند طریقي سپرد که هیچ دانا نه پسندد چه ایشان را بتکلیف و زور هریکي را بکسی داد که آن کس حد خدمتگاري آستان او نداشت حور فرشته نهاد را در دام کام اهرمن انداخت و همای عنقاء منش را در آشیان ازدواج جفت زغن ساخت و دردانه قیمتي را در سلک خرز کم بها کشید و یاقوت رماني را توام جزع یماني گردانید * * نظم *

چندین کار کرد و نشد شرمسار * نه از روي خلق نه از کردگار
چوفارغ بود شه ز ناموس وداد * بزودي دهد مملکت را بباد

لاجرم ازان حرکات ناموجه طباع کافه خلایق از رعایا و لشکري متنفر شد و خاطرها بکلي از سمت اخلاص او بگردید و امور مملکت و مصالح سلطنت بزودے از نسق و نظام بیفتاد و بزوال و انصرام انجامید * * نظم *

* یکبار ه چو دل بیک طرف داد ملک *
* آباد نماند ملک نه شاد ملک *
* از خامي تدبیر باندك مدت *
* از دست بشد ملک و برافتاد ملك *

واصل این مفاسد مصاحبت نااهل و موانست ناجنس بود *

* نظم *

* ز بد نیك را واجب است اجتناب *
* که از بد شود کار نیکان خراب *

* نکوئي ز هم صحبت بد مجوی *
* ببد تا تواني سخن هم مگوی *

و ازوقوع این حوادث همگنان را روشن گشت که ضمیر منیر صاحب قران جهان گیر که در باب قتل و افناء آن عورت مبالغه مي فرمود بي‌سري نبود ونه عجب برخاطري که مورد الهامات رباني و مهبط انوار اسرار صمداني باشد هیچ بگزاف خطور نیابد - اللهم کما جعلته في الدنیا من اعاظم الملوك و السلاطین فاحشره یوم البعث و النشور في زمرة السعداء من الشهداء والصدیقین آمین یا رب العالمین *

خاتمه مقاله در ذکر خصایصی که صاحب قران سعید دران منفرد بوذ و تعداد اولاد امجاد واعقاب کامیابش که هنگام واقعه ضروري آن حضرت جهان بفر طلعت ایشان . مزین و روشن بود

جلایل مناقب ومفاخرسنیه وکرایم اوصاف و اخلاق حمیده مرضیه که حضرت صاحب قران - انار الله برهانه بتوفیق الله تبارک وتعالی سبحانه - با رتبه علیّه سلطنت و جهانداري و غایت قصوی درشوکت و قدرت و کامکاري

جمع فرموده بود از کمال دین‌داری و فرط معدلت و نیکوکاری
که آثار آن در مجاری رعیت پروری و مکرمت گستری و
امتثال فرمودهٔ ان الله یامر بالعدل والاحسان
نسبت با کافهٔ خلایق و زیردستان بظهور می پیوست و در
تضاعیف این فتح نامه شمه گزارش پذیرفته مقصود درین
محل تنبیه بر فضیلتی چند است که حضرت صاحب قران
مخصوص و ممتاز بوده با آن حال آنکه پدر نهم آن حضرت
تومنه خان بود از نژاد بوزنجر خان که آن شعبه از قوم قیات
تا بترک پسر یافث بن نوح - علی نبینا و علیه الصلوة والسلام *

* بیت *

پدر بر پدر خانِ چرخ اقتدار * سلاطینِ فرمان دهِ کامگار

بوده اند لیکن چون پدر آن حضرت امیر طراغای و پدر پدرش
امیر برکل (۱) از رعایت جانب امارت و ایالت و قیام بضبط
و پیشوائی الوس و تومان خاصه اعراض نموده بودند و آن را
باینای اعمام گذاشته مجدد رسوم سروری و شاهی و موسس
بنیان سلطنت و پادشاهی درین دودمان همایون آنحضرت
بود چه در سن بیست و پنج سالگی روی همت عالی نهمت
باستحصال مراتب علیّه و استکمال مناقب سنیه آورد و نه
سال متصل در طي اوضاع و احوال مختلف آنچه از بدایع

(۱) در بعض نسخه بجای - برکل - (توکل) است *

آثار و غرایب اطوار ازان موید نامدار بظهور آمد گاه در مواقف اصابت رای و حسن تدبیر و گاه در معارک شجاعت و دلاوری و مضایق دار و گیر نه همانا که عشر عشیر آن از دیگری صدور یافته باشد و طرفي ازان در اوایل مقاله بتفصیل مشروح گشته هوشمند چون آن را بنظر تامل و تدبر در آورد یقین گردد او را که در آنچه گفته شد هیچ مبالغه نیست و درسن سي و چهار سالگي بسریر خلافت سریر سلطنت و فرمان روائي برآمد و محلِ اصلي و ماوای قدیم خویش تخت گاه ساخت و درعرض سي و شش سال که بقیه مدت زندگاني و روزگار کشورستاني و جهانباني آنحضرت بود تمام الوس چغتای خان و الوس جوجي خان و الوس هولاکو خان و معظم بلاد و ممالك ربع مسکون را چنانچه بشرح و بسط ثبت افتاده بحوزه تصرف و تسخیر درآورد و سعت و بسطتِ مملکت و انتظام و التیام اسباب شوکت و سلطنت بجائي رسانید که مزیدی بران متصور نبود و مثل این از دیگری مروی نیست چه طوایف ملوک و حکام که پادشاهي در خانواده ایشان مدتي مانده صدر سلسله هر طایفه که باني کاخِ برتری و کامراني بوده طرحی انداخته است و بکمالي که از فضل ذوالجلال دولت آن دودمان را مقدر بوده اولاد و اعقاب او رسانیده اند چنانچه از مولفات ایمه تاریخ و اصحاب اخبار

که بنظم و نثر تازی و دری ساخته اند و پرداخته مستفاد میشود و از شواهدِ کمال تفوق و اقتدار آن جهاندار عالي مقدار آنکه هرجا از نزدیك و دور که پرتو التفات بر تسخیر آن انداخت از قبضه تصرف و اختیار وُلات و حکام سابق بکلي بیرون آورد و بیکی از فرزندان یا بندگان خود سپرد و چون دیگر سلاطین در فتح قلاع و بلاد بمجرد اظهار اطاعت و انقیاد والي آن و ارسال تحف و هدایا اکتفا نمي فرمود *

* نظم *

* ز یزدان درود و زما آفرین *
* بران شاه روشن دل و پاك دین *
* که مثلش ز شاهانِ فرخنده فر *
* نبود است ازین پیش و نبود دگر *

و از خصایص آنحضرت آنکه هرچند سنت سنیه مشورت مرعي داشت و رسم قورلتای و جانغي که آیین پادشاهان است بجای مي آورد هرگز در هیچ قضیه بنیاد کار بر رای و روئت هیچ آفریده ننهاد و در هر باب آنچه از تلقین ملهم دولت بر صحیفه خاطر خطیرش نقش بست صواب آن دانست و بهمان کارکرد و تدبیر آن موفق[1] جهانگیر در هر امر از جلیل و حقیر

---

(۱) در بعض نسخه بجای - موفق جهانگیر - (موافق جهانگیري) است *

بعینه گفتي نسخه تقدیر ملک قدیر است که مطلقا از وصمت خطا و تغیر سالم و بری بود چنانچه از تضاعیف این فتح نامه معلوم میشود و همچنانکه در رای و تدبیر مستقل بود بعد از تصمیم عزایم پادشاهانه در امضاء آن بنفس مبارک توجه مي فرمود و معظمات مصالح ملک و ملت و مهمات اشغال دولت و سلطنت از خیر و شر در حضر و سفر از صلح و جنگ در شتاب و درنگ مجموع بذات همایون خویش مي ساخت و بفیصل مي رسانید *

* نظم *

چگویم که احوالِ آن تاجور * برون است از ادراک نوعِ بشر
زوصفِ کمالش بیان قاصراست * تعجب مکن زین خدا قادراست

و از معمار همت آن خاقان، کسری معدلت چندان آثار از مدن و امصار و قُری و انهار و قلاع و حصار و ابواب البر از مساجد و معابد و اربطه و قناطیر و سایر عمارات از قصور و دور و بساتین و باغات و غیر آن در جمیع معموره عالم باز مانده که جزدر مطولی مستقل بتفصیل شرح نتوان داد چه بغیر ازانها که در تضاعیف این تالیف اشارتي بآن رفته بسی خوانق و رباطات و زوایا در طرق و مسالك ممالک توران و ایران احداث فرموده و همواره آینده و رونده از صدقات جاریه آن بقاع انتفاع مي یابند و بر حسب فرموده اذا مات الانسان انقطع عنه عمله الا من ثلثة - علي قایله افضل

الصلوات واکمل التحیات - مثوبات آن بروح بزرگوار آن برگزیده نامدار واصل و متواصل می گردد * * بیت *

بادا یارب روان آن شاه کریم * در خلد برین بعز جاوید مقیم

و از جزایل منح و عطایای ربانی نسبت با حضرت صاحب قرانی کثرت اخلاف و اعقاب بود چه از ذکور اولاد آنچه در زمان حیات دیده امید بدیدار ایشان روشن داشت سی و شش پسر و نبیره و نبیره زاده بودند بدین تفصیل از نسل شاه زاده سعید مرحوم جهانگیر یازده چه از نزیل رحمت رحمان و آسوده مرقد غفران محمد سلطان سه پسر مانده بود محمد جهانگیر نه ساله سعد وقاص شش ساله یحیی پنج ساله و امیر زاده پیرمحمد جهان گیر در سن بیست و نه سالگی با هفت پسر اس از همه قید و نه ساله خالد هفت ساله بوزنجر سعد و قاص سنجر قیصر جهان گیر و از نژاد شاهزاده سعید شهید عمرشیخ نه پسر و پسرزاده بودند پیر محمد در سن بیست و شش سالگی با یک پسر عمرشیخ هفت ساله رستم بن عمرشیخ در سن بیست و چهار سالگی باد و پسر عثمان شش ساله سلطان علي یک ساله اسکندر بن عمرشیخ بیست و یک ساله احمد هژده ساله سیدی احمد پانزده ساله بایقرا دوازده ساله و شاهزاده میرانشاه بود در سن سی و هشت سالگی با هفت پسر و نبیره ابابکر بیست و سه ساله باد و پسر الذکیر نه ساله عثمان حلبي چهار ساله

عمر بن میرانشاه بیست و دو ساله خلیل سلطان بیست و یکساله ایجل ده ساله سیورغتمش شش ساله و شاهزاده عالی منقبت شاهرخ در سن بیست وهشت سالگی با هفت پسر الغ بیگ ابراهیم سلطان هردو در سن یازده سالگی بایسنغر هشت ساله سیورغتمش شش ساله محمد جوکی سه ساله خان اغلن دو ساله یاروے یك ساله از نسل مبارك صاحب قران سعید مغفور که در شمول سلطنت وجهانبانی و حصول دولت و کامرانی بروفق آمال و امانی تا انقراض عالم فانی باقی باد این سی وشش شاه و شاهزاده مذکور از ذکور اولاد هنگام حلول واقعه ضروری آنحضرت موجود بودند و از اناث هفده مخدره در تتق عفت وابهت احتجاب داشتند از سلیل صلب آن حضرت سلطان بخت بیگم و ازشاهزاده سعید عمر شیخ سه مخدره مانده بودند و از امیر زاده سعید محمد سلطان سه و درحریم جلالت شاهزاده میرانشاه چهار محجوبه بودند و ازان شاهزاده عالی منقبت شاهرخ یکی و ازان امیرزاده پیر محمد جهان گیر سه و ازان امیرزاده ابابکر و امیرزاده خلیل سلطان هریك یکی وامیرزاده سلطان حسین دخترزاده حضرت صاحب قران بود و پسر محمد بیگ بن موسی دران وقت بیست و پنج ساله بود وچون نگاشته لوح جف القلم بما هو کاین چنان بود که بقاء دولت ابد پیوند این

دودمان ارجمند بشعبهٔ برومند شاهزادهٔ شاهرخ باشد و اولاد امجاد آنحضرت بعد از ختم مآثر و مفاخر صاحب قران سعید مغفور شروع در مقالهٔ کرده خواهد شد که کافل بیان صادرات افعال و احوال آن شاهزادهٔ عالي منقبت باشد - من الله العظیم المجید العون و التایید * نظم *

* شرف تا بکي قصه خواني خموش *
* زبان درکش و باز کن گوش هوش *
* مبر ظن که صاحب قران در گذشت *
* فلک نامهٔ دولتش در نوشت *
* که تا محشر این دولت سرمدي *
* بود حارس ملت احمدي *
* ازان ملت این دولت آمد بکار *
* وزین دولت این ملت است استوار *
* نه آن ملت از نسخ یابد زوال *
* نه این دولت از انتقال اختلال *
* ازین تواما ن پایهٔ ملک و دین *
* برفعت گذشت از سپهر برین *
* باقبال شاهي کزو جاودان *
* بود تازه آثار صاحب قران *
* خدیوي که این نسخه زو زیب یافت *

* ز تحقیقش این ضبط و ترتیب یافت *
* پناه سلاطین ایران زمین *
* بارتش همه نور ملک یمین *
* نظر کوتهی بین که من می کنم *
* ز ایران و توران سخن می کنم *
* دو عالم بمیزان قدرش جویست *
* ز نور ضمیرش خرد پرتویست *
* ز قصر جلالش فلک پایهٔ *
* فریدون ز خیلش فرو مایهٔ *
* برای آفتاب و بجخشش سحاب *
* بکف کام بخش و بدل کامیاب *
* بدیدار مهر و برتبت سپهر *
* سلیمان مکان و منوچهر چهر *
* ملوک اقتدار و ملایک سیر *
* مبارک لقا و همایون اثر *
* مغیث حق و ملک و دنیا و دین *
* فلک را جز این نیست نقش نگین *
* جهاندار ابوالفتح فیروز بخت *
* که مهر و سپهرش سزد تاج و تخت *
* بذکر لقب عالم افروختم *

* بسی دولت از کنیت اندوختم *
* ولی گوهر نام فرخنده فال *
* نگنجد درین بحر اندك مجال *
* دهم شرح حالی که دانا ازان *
* روان اسم عالي کند حرز جان *
* ز دیهیم سلطان شدم کامیاب *
* که وي ابر شد افسر آفتاب *
* ستوده سميِّ خليلِ اِله *
* بسلطاني ارزاني تخت (۱) و کلاه *
* برمز ار چه از نام دادم نشان *
* بوقت ثنا مانده ام بی زبان *
* چو وصفش ز اندیشه برتر بود *
* سخن هرچه گویم نه در خور بود *
* چندین آفتابی ز اوجِ سریر *
* نتابید تا چرخ دارد مسیر *
* چندین سرو از جویبارِ ظفر *
* نبالید و مثلش نبالد دگر *
* گسسته نشد فیضِ جان آفرین *
* ولی نیست ممکن وجودی چندین *

---

(۱) در دو نسخه بجاي - تخت و کلاه - (و تخت گاه) است *

* بآیین دانش و داد و آیین و فر *
* گمـــانم نیفتـــد که باشد بشـــر *
* وزین روشنم شد که قوم مسیح *
* کجا کرده اند آن خطاء صریح *
* ندانند کانرا که حق بر گزید *
* ازو آید آثار قدرت پدید *
* سپاس آن خدا را که دریک وجود *
* کمـــالاتِ عالم سراسر نمـــود *
* دلش بحر و در بحر موجِ کرم *
* جواهـــر لالـــیِٔ سرّ قِـــدم *
* کفش ابر و در ابر بارانِ جود *
* ز باران شده سبز باغِ وجود *
* ضمیرش ز الهام تلقین نیوش *
* زبان ترجمـــانِ پیامِ سروش *
* جبیـــن مطلـــعِ آفتابِ جلال *
* بری آفتابش ز نقصِ زوال *
* لبش در سخن چشمهٔ نوش علم *
* خموشیش پیرایهٔ عفو و حلم *
* نظر عین لطف و زلطفش روان *
* حیاتي ز نودر تنِ انس و جان *

* کمر کهکشانِ سپهرِ مهی *
* کله برج خورشید فرمان دهی *
* قبایش حریمِ کمال و جمال *
* سراپردهٔ رحمتِ ذو الجلال *
* همه خلق و خلقش معرّا ز عیب *
* دلِ روشن آیینهٔ سرِّ غیب *
* کفش نیل و شیراز ازو رشک مصر *
* وزین رشک نیلی روان زاشک مصر *
* چو یاد آورم هرچه درعهد اوست *
* چو آثارِ عدلش سراسر نکواست *
* کمالی کزو یافت تیغ و قلم *
* ز رستم نیامد ز یاقوت هم *
* ز کلکش چو خواهم که رانم کلام *
* زبانم شود شق ز هولِ مقام *
* ز تیغش سخن چون بماند سلیم *
* که از فکرش اندیشه گردد دونیم *
* باقبالش این توامانِ گزین *
* بگوهر گرفته زمان و زمین *
* دو دریا نشین از کفِ راد شاه *
* ز موجِ فتن ملک و دین را پناه *

* یکی جان ستان و یکی دل نواز *
* یکی فتنه سوز و یکی چاره ساز *
* یکی کوثرِ ملک ازو گشته صاف *
* یکی حوري وحي را حله باف *
* یکی دشمنان را دلیلِ اجل *
* یکی دوستان را کفیلِ امل *
* ازان یک مباني شرع استوار *
* وزین یک رسومِ هنر آشکار *
* ازان گشته بهرام را زهره آب *
* وزین نیز هست از خجالت خراب *
* چو ثعبانِ تیغش زند دم ز کین *
* شود قطع عقدِ شهور و سنین *
* چو ریحانِ کلکش خط آراي شد *
* خرد را ز حیرت دل از جاي شد *
* ز لطفِ حق الحق بشرم اندرم *
* که با قهر تیغش ستایم بهم *
* ولی هرچه زان دست باشد خوش است *
* وگر قصد جان مي‌کند دل کش است *
* عجب ز آهنی گیتي آراسته *
* به نی روضهٔ وحی پیراسته *

* ازان آهن آثارِ نصرت عیان *
* وزین نی مزین زمین و زمان *
* نی خامهٔ این و نی نیزه را *
* ز سر چشمهٔ فتح نشو و نما *
* نهالی است در گلشنِ مملکت *
* که در سایه اش پرورد معدلت *
* چو در موسمِ کین بهار آورد *
* سرِ دشمنِ ملک بار آورد *
* نسیمِ ظفر میوه ریزد ز بار *
* نثارِ سُمِ مرکبِ شهریار *
* چه مرکب که آن تند فرخنده فر *
* در اندیشه چون بگذرد بی خبر *
* رسیدن بآن ناید از فکرِ من *
* بدولت سپارم عنانِ سخن *
* بدولت ز دولت توان گفت باز *
* درین معنی ازوی توان جست راز *
* سعادت مجسم شده زیر زین *
* ز فتحِ مبینش بیاضِ جبین *
* سُمش خیل اقبال را راه بر *
* خجسته پَیَش رهنمای ظفر *

* ز گردِ سمش گر کشد سرمه کور *
* شب تیره بیند پی پای مور *
* ز تاب و توانش تو گوئی نه[1] بست *
* ز چستي و چالاکیش پا و دست *
* بهیکل چو فیل و بهیبت هزبر *
* به پستي چو سیل و ببالا چو ابر *
* همائیست و عنقا بفر و شکوه *
* بدریا چو کشتي بهامون چو کوه *
* گهِ شیهه رعد و گهِ پویه برق *
* بیک تاختن طی کند غرب و شرق *
* ز آسیب کوش و سُمش گاه تگ *
* نشان بر رخِ ماه و پشتِ سمک *
* تشبه بنعلش چو جوید قمر *
* بماهی رود راه یک ساله خور *
* تنش جمله قوت سرش پر ز هوش *
* بتگ تیر و پیکان نشان[2] داده کوش *
* کند کوش پیکان و شیههِ صفیر *
* چو پیکان بود در روش نیش تیر *

---

(۱) درسه نسخه بجاي - نه بست - (تن است) * (۲) درسه نسخه بجای - نشان - (فسان) است *

* هر آنجا که در خاطر آرد سوار *
* کند پیش از اندیشه زانجا گذار *
* بگاه جوش خوشهٔ آسمان *
* برد رشک بر کشتهٔ جو فشان *
* سئیسش چو آب آورد گاه گاه *
* گهی سطل باشد گهی دسته ماه *
* رکابش همه تن دهانست و بس *
* چو گردون که پا بوس دارد هوس *
* عنان را عجب دولتی داد دست *
* که دارد ببحر کرامت نشست *
* دوالی ز دولت قرین مراد *
* باقبال دریا نگهبان باد *
* جزین در حقِ زین ندانم صواب *
* دو پیکر که تابد درو آفتاب *
* جهان روشن از فیضِ انوار او *
* در خیر و شر صلح و پیکار او *
* ز لطفش توان شمهٔ باز گفت *
* بتابید رحمت دری چند سفت *
* ولیکن ز قهرش چو گویم سخن *
* روان عزم رفتن کند جان ز تن *

* ز رزمش نیارم زدن هیچ دم *
* مراسم که عالم بر آید بهم *
* چو دریای هیجا در آید بشور *
* دلاور کند قصد ترتیب قور *
* ز حفظ الهي بود جوشنش *
* کند بگتری پیرهن در تنش *
* دعاء خلایق ز که تا بمه *
* زده حلقه گردش بجاي زره *
* ز نصرت کلاه و ز تایید خود *
* نگهبان خدای فراز و فرود *
* بجنگ ار بود حاجت اینست ساز *
* ولي (۱) خود بجنگش نیفتد نیاز *
* خلافش بود زهر و هرکس که خورد *
* نیابد زمان (۲) تا بروز نبرد *
* سعادت امان کی دهد خصم را *
* که روی آورد سوی دشت وغا *
* وگر زنده ماند بفرض محال *
* محال است اورا خیال جدال *

---

(۱) دربعضی نسخه بجاي - ولي خود - (ولیکن) است * (۲) دربعض نسخه بجاي - زمان - (امان) است *

* گرفتم که باشد جهانی سپاه *
* به تنها نهد رو بآورد گاه *
* که انجا تواند مقابل شدن *
* وگر پر ز رستم شود انجمن *
* گر افراسیاب است ور اسفندیار *
* چه خوانم ورا نزد این کامگار *
* گر از روبه و شیر سازم مثل *
* خرد بر دماغم نهد صد خلل *
* همان به کزین رزم جویم گریز *
* که سر بازد آن کس که ورزد ستیز *
* ببزمش گر آیم که هنگام بار *
* جهانیست پر حشمت و اقتدار *
* سلاطین بخدمت کمر بر میان *
* در افگنده خود را فلک درمیان *
* فضاءِ هوا جمله تاج و کلاه *
* بسیطِ زمین پر ز خیل و سپاه *
* ز اشرافِ اطراف هر سو گروه *
* ز گردن کشان صحنِ گیتی ستوه *
* ز حکام هر مرز نزدیك و دور *
* شده بسته ره بر صبا و دبور *

* چو گردون بسی گرد عالم شتافت *
* باین ساز و آیین محلی نیافت *
* روان چشم بد را در آتش فگند *
* ثریا مهیا کفی از سپند *
* سپند چنان مجلس دل نواز *
* دلِ اهلِ راز است و آتش نیاز *
* ملازم فنونِ کمال و هنر *
* در آیندهٔ اقبال و فتح و ظفر *
* ندیمانِ محرم حیا و وقار *
* ز استادگان دولتِ پایدار *
* ز گستاخ رویان مراد و نشاط *
* سرور و فرح پای کوبِ بساط *
* سعادت مغنی بشارت سرود *
* صدایش گذشته ز چرخِ کبود *
* کرم ساقی مجلس و شیره کام *
* عطایا دهٔ امید جویندهٔ جام *
* ازین گونه بزمِ طرب ساخته *
* ز دولت بعشرت نپرداخته (۱) *
* چو دمساز عونِ الهی بود *

(۱) در بعض نسخه بجای - نپرداخته - (بپرداخته) بیای زایده است

* کجا میل سوی ملاهي بود *
* دگر زانکه سوچي بهنگام طوی *
* برای مي آماده دارد سبوی *
* بیفشاند از بهر یرغوی (۱) عام *
* فلک دانهای کواکب تمام *
* بدرگاه عالي ظفر پرده‌دار *
* ز یمن و بقا پرده را پود و تار *
* بران در ز کمتر غلامان شرف *
* دعا تیرش و استجابت هدف *
* پر تیر اخلاص و پیکان یقین *
* کشادش بآمین روح الامین *
* الهي بحقِ دعاءِ رسول *
* بسبطین و زهرا و زوجِ بتول *
* باولاد و احفاد آن دودمان *
* به تسبیح و تقدیس کروبیان *
* که جاوید این شاه پاك اعتقاد *
* بمانا و اقبال بر ازدیاد *
* بعدلش جهان یك سر آراسته *
* ز کیهان رسومِ بدي کاسته *

(۱) در بعض نسخه بجای - یرغوی - (ترغوی) و در بعض (تزغوی) است

* خلایق مرفه ز احسان او *
* زمین و زمان تحت فرمان او *

در محرم سنه ۱۳۰۶ یك هزار و سه صد و شش هجري مطابق
سپتمبر سنه ۱۸۸۸ یك هزار و هشت صد و هشتاد و هشت
عیسوی تمام شد طبع کتاب - ظفرنامه - در بیان احوال
صاحبقران تیمور از تصنیفات مولانا شرف الدین علي
یزدي متوفي سنه ۸۵۰ هشت صد و پنجاه هجري
تالیف کرد آن را در شیراز بسبب حکم و
اهتمام میرزا ابراهیم سلطان ابن میرزا
شاهرخ و الحمد لله رب العالمین
والصلوة والسلام علی سید
الانبیاء والمرسلین و آله
و اصحابه اجمعین